جلد اول

مجموعه آثار ۴

مسائل هزاره

حسین نایل



جلد اول

مجموعه آثار

مسائل هزاره

حسین نایل

افغانستان و هند

۸

۱

۴۲

در روزگاران گذشته هزاره‌جات به دست سران قبایل اداره می‌شد که بعضی از آنان را به راستی امیران محلی می‌توان نامید. نیرو و نفوذ آنان کاملاً فرق داشت و عموماً به سادگی از تعداد سوارانی که در اختیار داشتند، آشکار می‌شد. امیران بسیار نیرومند، به حیث مثال در یکه‌ولنگ شمال دای‌زنگی ایل‌خان نامیده می‌شدند. می‌توان گفت به معنای سرکردهٔ اُلس، قبیله یا جمعیت. آنان تقریباً دو هزار سوار در زیر فرمان خویش می‌داشتند. امیران دیگر، تنها لقب خان یا میر، که هزار سوار را دارا می‌بودند. لقب بیگ نیز زیاد به کار می‌رفت؛ اما مقام کم‌تر را افاده می‌کرد و عموماً لقب پسران و خویشاوندان خان‌ها و میرها بود. یک دهقان سال خورده این لقب را با لحن اهانت‌آمیز تشریح می‌کرد: «در زمان‌های گذشته، هرکس بیگ بود. سابقهٔ خان و میر به نظام قبیله‌ای می‌رسد؛ ولی چون مقام‌شان عنعنه‌ای یا موروثی بود، تنها سخن‌گوی قبیله‌های‌شان نبودند. خط‌مشی خصوصی‌شان غالباً عمده‌ترین مشغولیت قبلی آنان و جنگ‌هایی که در هزاره‌جات رخ می‌داد، همیشه نتیجهٔ هم‌چشمی خان‌ها بود؛ کینه‌های خانوادگی و گروهی که سبب خون‌ریزی می‌گردد و هنوز به کثرت در پشتون‌ها دیده می‌شود، در میان مردم عادی هزاره وجود نداشت. در روزگاران گذشته، این نظام فئودالی بدون شک منشأ ظهور گروه‌های دودمانی جدیدی می‌گردید، آن گاه که پسر یک خان در احراز مقام مستقل توفیق می‌یافت.

پاره‌ای از متن کتاب

ISBN 978-9936-635-16-6
9 789936 635166

انتشارات بنیاد اندیشه

بسم الله

جلد اول

مسائل هزاره

یادداشت‌هایی دربارهٔ تاریخ، رجال، ادبیات و فرهنگ

حسین نایل

تاریخ/ ۸

مجموعه آثار ٤

انتشارات بنیاد اندیشه
۱۳۹۷

سرشناسه:	نایل، حسین، ۱۳۱۰- ۱۳۷۶
عنوان و پدیدآورنده:	مسائل هزاره، جلد اول، حسین نایل
مشخصات نشر:	چاپ اول، کابل، انتشارات بنیاد اندیشه، بهار ۱۳۹۷
مشخصات ظاهری:	وزیری، ۳۶۲ صفحه
موضوع:	تاریخ، رجال، ادبیات، فرهنگ، مجموعه مقالات
شابک:	۹۷۸-۹۹۳۶-۶۳۵-۱۶-۶
	ISBN: 978-9936-635-16-6

....

مسائل هزاره، جلد اول

(تاریخ، رجال، ادبیات و فرهنگ)

حسین نایل

ناشر: انتشارات بنیاد اندیشه

ویراستاران: حسین حیدربیگی، دکتر حفیظ شریعتی (سحر)

نمونه‌خوان‌ها: دین‌محمد جاوید، قربانعلی انصاری

صفحه‌آرایی و طرح جلد: هادی مروج

چاپ و صحافی: کاج

نوبت چاپ: اول، بهار ۱۳۹۷، کابل

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۳۵۰ افغانی

شابک: ۶-۱۶-۶۳۵-۹۹۳۶-۹۷۸

ISBN: 978-9936-635-16-6

آدرس مرکز پخش: کابل، سرک دارالامان، سرک اول، خانه ۸، بنیاد اندیشه

شماره تماس: ۰۷۸۸۳۱۱۵۲۴

یادداشت ناشر

حداقل در طی یک دهۀ اخیر، صنعت چاپ و نشر کتاب در افغانستان رو به رشد بوده است؛ این بهبودی را هم می‌توان در نوع کتاب‌آرایی دید و هم در کیفیت چاپ و این جای بسی مباهات است. اما چیزی که این بازار را مغشوش ساخته است، عدم نظارت رسمی نسبت به کیفیت چاپ محصولات فکری و فرهنگی است؛ هر بنگاه نشراتی دیدگاه ارزشی- کیفی خاصی برای خودش تعریف کرده است. این مسئله هرچند به نحوی سوار بر بال آزادی بیان است؛ اما پی‌آیندش گاه چاپ آثاری است که از نگاه کیفی، بافت ساختاری، زبان و قدرت محتوایی ضعیف به نظر می‌نماید. انتشارات بنیاد اندیشه با توجه به این کم‌وکاستی‌ها، گام به میدان نشر گذاشته و سعی دارد، علاوه بر حمایت نیروهای پژوهشگر و فرهنگی و چاپ آثارشان، نگاه کیفی، از لحاظ فرم و محتوا نسبت به آثار پژوهشی و آفرینشی، داشته باشد.

از سوی دیگر، در دهه‌های پر شر و شور و گذشتۀ تاریخی نابسامان این آب‌وخاک، آثار بسیاری در زمینه‌های تاریخ، ادبیات و مباحث فکری خلق شده و بار تحولات و درد و رنج این ملت را در سینه دارند، تحولات و رنج‌هایی که همزاد و دوشادوش انسان افغانستانی حرکت کرده و با قلم و فکر نسل‌های گذشته و امروز، میراث تلخ نسل‌های آینده شده‌اند. اما بسیاری از همین میراث خلق‌شده در دهه‌های گذشته در پستوها مانده‌اند که کم‌کم در غبار شتاب‌آلود زمانه گم می‌شوند؛ آثاری که نمی‌دانیم برای خلقش چه خون دل‌هایی خورده شده است و چه رنج‌هایی تحمل. انتشارات بنیاد اندیشه بر این است که نگاه ویژه‌ای نسبت به چاپ این‌گونه آثار داشته باشد و از اولویت‌های خودش تعریف کند. امید است که مورد قبول طبع خوانندگان و پژوهشگران افتد.

انتشارات بنیاد اندیشه
کابل، بهار ۱۳۹۷ شمسی

فهرست مطالب

بخش دوم: گزارش‌های سفر از رجال داخلی

تحقیق و تعهد

مرور و نمونه‌خوانی دست‌نوشته‌ها و آثار حسین نایل در واقع مرور رنج‌های مردی است که در طول زندگی‌اش چنان شمعی در طوفان سوخته است و خط‌به‌خط دردهای سرزمین و قبیلهٔ به تاراج رفته‌اش را بازخوانی کرده است. رنج پیچیده در گریبان طوفان خوردهٔ او را می‌توان از مجموعه دست‌نوشته‌های او فهمید؛ دست‌نوشته‌هایی که بر کاغذهای متنوع نوشته شده‌اند، کاغذهای سفید، کاغذهای زرد، کاغذپاره‌هایی که با کاغذهای دیگر چسپانده و پینه شده‌اند، برشی روزنامه‌ها و مطبوعاتی که در روزگارش منتشر می‌شده‌اند؛ چون دشتی با صورت گلگون، عظم راسخ و نیاسودگی‌های مردی را در سینه جای داده‌اند.

نایل از نسل قلم به دست و تحصیل کردهٔ بعد از فاجعه و نسل‌کشی ارزگان و هزاره‌جات است؛ برخاسته از جامعه‌ای که در برهه‌ای از زمان به دست تعصب ویرانگر تاریخی به یک‌باره شاکله و ساختار اجتماعی و خانوادگی خودش را از کف داد؛ از کشته‌ها پشته‌ها شدند و کله‌منارها از خاک سر برکشیدند و زندگان آواره، اسیر دست نابخشودنی جبر تاریخ شدند.

یقینا او بیشتر از نسل امروزی زخم‌های تازهٔ ایل و طایفه‌اش را لمس کرده است و کمر بسته با تمام توان خود و با تحمل سختی‌های زندگی، نخواست رنج‌های رفته بر سرزمینش را به تاقچهٔ فراموشی بسپارد. ازاین‌رو، بدون این‌که آسایش مصلحت‌سنجی و طرفندهای هزارویک پهلو را سلوک زندگی‌اش قرار دهد، تحمل سختی‌های سکرآور و بیان تلخی‌های گذشته و عدم آسایش را به جان خرید و انگار یک لحظه از این رودبار خون آلود فرزندخوار غافل نبود.

زمستان ۱۳۹۴، کابل، بنا شد در ساختار فعالیت‌های انتشاراتی بنیاد اندیشه، مجموعه دست‌نوشته‌های استاد حسین نایل نمونه‌خوانی شده، چاپ شوند. مجموعهٔ دست‌نوشته‌ها به دست مرد اهل علم، فرهنگ و فرزانگی، استاد سرور دانش، رئیس بنیاد اندیشه بود. ایشان مجموعه را بعد از فوت مرحوم نایل به دست آورده بود و از تلف‌شدن نجات داده بود و همواره دغدغهٔ چاپش را در سر داشت و حالا زمان چاپ آن رسیده بود. در میانهٔ کار روی مجموعه آثار حسین نایل،

هرچند به دلایل تراکم طرح‌های کاری بنیاد اندیشه، وقفه‌هایی پیش آمد؛ اما کار روی این کتاب‌ها هیچ‌گاه متوقف نشد و حالا به خود می‌بالیم که شش جلد پیش روی، به زودی به دست خوانندگان و پژوهشگران گران‌قدر قرار می‌گیرند.

خوشبختانه تابستان ۱۳۹۵ سه اثر حسین نایل از سوی انتشارات بنیاد اندیشه به چاپ رسیدند که دو عنوانش مثل «ساختارهای طبیعی هزاره‌جات» و «سرزمین و رجال هزاره» باز نشر بودند و این کتاب‌ها قبلا از سوی مرکز فرهنگی نویسندگان و انتشارات سلسال، در قم به چاپ رسیده بودند؛ اما «جستارها» سومین مجموعه آثار نایل که مجموعه مقالات ایشان را دربرمی‌گیرد، از سوی انتشارات بنیاد اندیشه چاپ شده است و به دست علاقه‌مندان و پژوهشگران قرار گرفته است. لازم به یادآوری است که سه عنوان کتابی که قبلا چاپ شده‌اند، مجموعه مقالات نگاشته شده توسط خود حسین نایل‌اند؛ اما مجموعه‌آثار شش‌جلدی که اکنون حضور علاقه‌مندان قرار می‌گیرند، مجموعه پژوهش‌هایی‌اند که در طی سالیانی از منابع مختلف گردآوری شده‌اند.

در ادامه لازم است که چند نکته دربارهٔ آثار تألیفی حسین نایل یادآوری شود.

شیوهٔ پژوهش

پژوهش این مجموعه‌ها به گونهٔ دایرةالمعارفی است و قالب و محتواهای متفاوتی را می‌توان در آن دید از قبیل ادبیات، سرزمین و رجال و آداب و رسوم. حسین نایل موضوع و نظرگاه خاص تاریخی را در نظر نداشته که بر محور همان موضوع مباحث تحقیقی خودش را پژوهش و تنظیم کند؛ بلکه برای او خود هزاره‌ها و هزارستان و آن‌چه که بر سرنوشت آن‌ها مربوطه می‌شده است، مهم بوده است و آن‌چه که دربارهٔ جغرافیا، تاریخ، سرزمین و ادب و فرهنگ این مردم به چاپ می‌رسیده است. از همین روی، هر آن‌چه که مربوط به مسائل هزاره‌ها در کتاب‌ها و مطبوعات روزگار نایل به چاپ رسیده است، جمع‌آوری شده است. لذا در این کتاب‌ها هم می‌توان برشی از یک کتاب را شاهد بود و هم گزارش‌ها و مقالاتی که در روزنامه‌ها، هفته‌نامه‌ها، فصلنامه‌ها و سالنامه‌ها به چاپ می‌رسیده‌اند.

این‌گونه تحقیق در عین حال که از لحاظ موضوع‌بندی ریز، دارای خط سیر پژوهشی و نظریه خاصی نیست، اما حسنش ازاین‌روست که هر آن‌چه را که دربارهٔ هزاره‌ها و هزارستان نیاز داریم و در روزگار نایل و قبل از آن به نگارش درآمده و یا اتفاق افتاده است، به شکل کلی پیش رو داریم و می‌توان براساس نیازمندی‌های پژوهشی و از منظر و زوایای مختلف از این مجموعه‌ها بهره برد.

تعهد پژوهشی یکی از خصوصیت‌هایی است که هر محققی بایستی به آن آراسته باشد. هرچند

این حرف به گونهٔ ایده‌آل همواره مطرح شده است، ولی کم‌تر نمونه‌ای را می‌بینیم که بر این مبنا و آرمان خلق شده باشد. در طول تاریخ دیده شده است که بسیاری از آثار تاریخی به گونه‌ای شکل پیدا کرده است که صاحبان قدرت و مکنت می‌خواسته‌اند و بسیاری از حوادث و تحولات تاریخی همان‌گونه به تصویر کشیده شده است که امیال و دیدگاه‌های صاحبان قدرت را پوشش می‌داده است. از همین روی است که سخن مشهور «تاریخ را جنگ‌آوران می‌نویسند»، به میان آمده است و ابر بی‌اعتنایی نسبت به مقوله تاریخ‌نگاری، ذهن و روان خواننده را پر کرده است. اما حسین نایل سعی کرده است به آرمان‌های راست‌گرایی پژوهش تاریخی پایبند بماند و هرآن‌چه را که در مورد هزاره‌ها نوشته شده است، جمع‌آوری کند؛ ولو گاه با کج‌تابی‌های پژوهشی بربخورد. جالب این‌جا است که در بین همین مجموعه‌ها گاه مطالبی دیده می‌شوند که به تحریف سخن رانده شُده است و حتی نسبت‌های کاذب و ناحقیقت‌هایی نسبت به جغرافیا و تاریخ این مردم صورت گرفته‌اند که چندان به سود متن هدفمند نیستند؛ ولی نایل این مسئولیت را به شکل متعهد به دوش کشیده است که در تمام زمینه‌ها بدون گزینش و تحریف، مطالب را جمع‌آوری کرده برای نسل‌های آینده به ارمغان بگذارد. او یقینا فکر می‌کرده است که نسل آیندهٔ تاریخی حتما به شکل استدلالی متن را رد و یا باور می‌کنند و سره را از ناسره تشخیص می‌دهند.

شیوهٔ تنظیم از سوی انتشارات

شیوهٔ تنظیم این مجموعه‌آثار شش جلدی، حدودا همان تنظیمی است که خود حسین نایل انجام داده است. این مطلب لازم به ذکر است که در این مجموعه مطالب بسیاری هستند که شبیه به هم‌اند و تا حدودی تکراری به نظر می‌آیند؛ مثلا دربارهٔ یک موضوع مطالب چندی در هریک از این مجموعه‌ها به چشم می‌خورند. شاید این مسئله دغدغهٔ خود مرحوم نایل بوده است که تنظیم نهایی را چگونه شکل بدهد؛ اما خوبی مطلب این است که این نوشته‌ها و مقالات بعینه تکراری نیستند، به شکلی که هر مطلب عین همان متنی باشد که در جلد دیگر هم آمده است؛ بلکه این نوشته‌ها متونی‌اند که از ذهن و زبان نویسندگان مختلف و در مطبوعات مختلفی نوشته شده‌اند و با زبان و ساخت متفاوت یک مسئله و موضوع را پوشش داده‌اند. از همین روی در انتشارات بنیاد اندیشه نسبت به گونهٔ تکرارها نقطه‌نظرهایی مطرح شد که چگونه گزینش صورت بگیرد؟ در ابتدا چنین به نظر می‌آمد که مطالب شبیه به هم که یک موضوع را پوشش داده‌اند و روایت‌کنندهٔ یک واقعه‌اند، ولو از زبان و قلم نویسندگان متفاوت، بایستی حذف و گزینش شوند. در این صورت دیگر با مطالب نزدیک به هم و تکراری روبه‌رو نیستیم. راه دیگرش همین است که پیش رو داریم

و بایستی طبق دسته‌بندی خود مرحوم نایل باشد. بالاخره تصمیم قطعی بر این شد که مجموعه‌ها به همان شکلی که خود مرحوم نایل تنظیم و جلدبندی کرده است، به چاپ برسند. بعد از آن نوبت پژوهشگران است که از بین این باغستان میوه‌های پژوهشی خودشان را برچینند؛ اما وقتی به صفحه‌آرایی رسیدیم، متوجه شدیم که بایستی کمی جابه‌جایی مطالب صورت بگیرد. این کار هم از این روی بود که پراکندگی نسبت به موضوع‌بندی مطالب به چشم می‌آمد و بایستی وحدت موضوع درنظر گرفته می‌شد تا شکل کتاب‌آرایی نیز طبق اصول صورت می‌گرفت. لذا در این مرحله برآن شدیم که مطالب را باتوجه به سنجش وحدت موضوع، کنار هم بچینیم تا خوانندگان نیز بدون دست‌انداز و با یک‌دستی مطالب و بخش‌ها رو‌به‌رو باشند.

شیوهٔ ویرایش و اصلاحات

مجموعه آثار شش جلدی مسائل هزاره قسمتی دستنویس بودند و قسمتی هم مجموعه مقالات چاپ شده و گزارش‌ها، بیانیه‌های سیاسی و اجتماعی برگرفته شده از مطبوعات. قسمت روزنامه‌ها تا حدودی در گذر زمان فرسوده شده بود و دقت بیشتری را لازم داشت. از همین جهت سعی شده است که با نمونه‌خوانی و بازخوانی‌های مکرر این مهم تحقق پیدا کند. ازاین‌رو، علاوه بر خوانش مکرر نسبت به بسیاری از واژگان بومی حساسیت و دقت صورت گرفته است از جمله اسم طوایف، مکان‌ها، بعضی اصطلاحاتی که در حروف‌چینی روزنامه‌ای اشتباه ثبت شده بودند و یا در زمان مرحوم نایل از غلط‌های مشهور املایی به حساب می‌آمده‌اند، اصلاح و به صورت امروزی ثبت شده است. هم‌چنین سعی شده است که این مجموعه طبق آخرین روش‌های نگارشی زبان فارسی اصلاح و ویراستاری شود.

از جمله مواردی مهمی که نسبت به این کتاب‌ها ضرورت داشت، کامل کردن منابع بود. این مجموعه بنا به رسم و نحوهٔ پژوهش دهه‌های گذشته، از منابع کاملی برخوردار نبودند؛ لذا سعی شده است که منابع به شکل امروزی کامل شوند، البته به حد وسع و امکان.

در آخر لازم می‌دانم که از جناب استاد سرور دانش، معاون دوم ریاست جمهوری اسلامی افغانستان و رئیس بنیاد اندیشه نهایت سپاس و قدردانی را داشته باشم که دایم پیگیر کارهای انتشارات و خصوصا این مجموعهٔ شش جلدی بوده است. هم‌چنین از همه دوستان و یارانی که در امر مشوره‌دهی و کتاب‌آرایی، یاری رسانده‌اند، سپاس‌گزارم.

حسین حیدربیگی
بنیاد اندیشه
بهار ۱۳۹۷، کابل

زندگی‌نامهٔ حسین نایل

حسین نایل در سال ۱۳۱۰ متولد شد. پس از طی دوران طفولیت، در محیط و روزگاری که کسی به فکر تحصیل و فراگیری سواد نبود، پدرش وی را در مکتب‌خانه فرستاد تا سواد ابتدایی خواندن و نوشتن را بیاموزد.

پس از پایان دورهٔ ابتدایی، دوره‌های آموزشی «مالی و اداری» را فراگرفت و به دلیل تنگنای زندگی، در بخش اداری وزارت عامه و دفاتر شرکت‌های خصوصی کار کرد. در کنار کارمندی، سروکارش با قلم و کتاب بود و تحقیق و پژوهش را از یاد نبرد و در لیسهٔ شبانه آموختن را ادامه داد. در سال ۱۳۶۴ دیپلم گرفت و بعد وارد دانشکدهٔ ادبیات و علوم بشری شد. در سال ۱۳۵۱ مقطع لیسانس ادبیات را به پایان برد.

پایهٔ علمی

حسین نایل که از ذوق و استعداد سرشار برخوردار بود، قبل از داشتن مدرک، فعالیت‌های فرهنگی‌اش را آغاز کرد، مقالات و نوشته‌هایش در مطبوعات چاپ می‌شد و خیلی زود به عنوان فرد نویسنده، ادیب و ادبیات‌شناس در میان اهل فضل و فرهنگ مطرح شد.

نایل، سال‌های متمادی و پیش از پایان تحصیلات عالی، در برخی از مؤسسه‌ها و اداره‌های شخصی و دولتی کار کرد. در سال ۱۳۵۲ به حیث معلم در خدمت وزارت تعلیم و تربیه در آمد. از سال ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۴، درحالی که کارمند دولت بود، به استادیاری دانشکدهٔ ادبیات رسید. از سال ۱۳۵۵ تا سال ۱۳۵۶ به حیث کارمند ادارهٔ اصلاحات ارضی، از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۵۹ به عنوان معاون گمرک‌ها و رئیس تفتیش وزارت مالیه خدمت کرد. از اول ماه میزان ۱۳۵۹ به عضویت علمی آکادمی علوم افغانستان درآمد وتقریبا سیزده سال در این کانون علمی به پژوهش‌های علمی و ادبی ادامه داد.

حسین نایل، لقب «کارمند شایستهٔ فرهنگ» را از سوی «انجمن نویسندگان»، به فرمان شمارهٔ ۴۷۳، مورخهٔ ۱۳۶۹/۳/۱۲ رئیس جمهوری و مدال هفتادمین سال استقلال افغانستان را در کارنامهٔ فعالیت‌هایش داشت. وی در ماه قوس ۱۳۷۲ با رتبهٔ علمی معاون سرمحقق و فوق رتبهٔ دولتی بازنشسته شد.

کارمطبوعاتی

نایل افزون بر اشتراک و سخنرانی در سمینارها و کنفرانس‌های علمی و ادبی در داخل و خارج از کشور، عضویت و وابستگی‌های فرهنگی زیر را دارا بود:

- عضو هیأت تحریریه مجلهٔ خراسان از سال ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۹؛
- مدیر مسئول مجلهٔ خراسان از ۱۳۶۹ تا ۱۳۷۰؛
- عضو هیأت تحریریه مجلهٔ ملیت‌های برادر؛
- عضو هیأت تحریریه مجلهٔ غرجستان؛
- عضو هیأت تحریریه مجلهٔ ژوندون (زندگی)؛
- عضو هیأت تحریریه مجلهٔ حجت؛
- عضو شورای مرکزی و هیأت رئیسهٔ انجمن نویسندگان افغانستان؛
- عضو اتحادیه‌ژورنالیست‌های افغانستان.

مرحوم نایل گرچه از دیر زمان با نشرات متعدد همکاری قلمی داشت و مقالاتش در مجله‌های مختلف چاپ می‌شد، لیکن از سال‌های ۱۳۵۰ به این‌سو، به عضویت رسمی هیأت تحریریه مجله‌های خراسان، ژوندون، حجت، ملیت‌های برادر و غرجستان درآمد و بیش از صد مقاله در این مجله‌ها، به نام خودش و یا به نام مستعار نشر شده است. علاوه بر این فعالیت‌های فرهنگی، مدت دو سال (۷۰-۶۹) مدیر مسئول مجلهٔ خراسان بود. بدین ترتیب، مرحوم نایل از فرهنگیان پرکار و اندیشمند نیکنام عرصهٔ مطبوعات کشور ما بود که در طی چند دهه، رسالت فرهنگی خویش را به نحو نیکو، پسندیده و شایسته انجام داد.

گسترهٔ کار و پشت کار

نایل به منظور آشنایی با تحقیقات علمی و ادبی و ارتباط با کانون‌های فرهنگی کشورهای دیگر، به ایران، عراق، تاجیکستان، ازبکستان، گرجستان، روسیه، ترکمنستان، هندوستان و پاکستان سفر کرد. تأثیر این سفرها را در ژرفناکی، گستردگی و پختگی دیدگاه و آثار نایل به روشنی می‌توان دید. او یکی از پژوهشگران پرکار و با پشتکار بود و آثار قلمی فراوانی از خود بر جای گذاشت. به طور کلی

فعالیت‌های نایل را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد.

فعالیت فرهنگی و پژوهشی

مرحوم نایل بر اثر هدفمندی، پشت‌کار، تلاش خستگی‌ناپذیر و تکاپوی شبانه‌روزی، موفق شده است که بیش از پانزده جلد کتاب تحقیقی پیرامون تاریخ، رجال و فولکلور ملت هزاره و جغرافیای هزاره‌جات بنویسد که بعضی‌هایش چاپ شده‌اند و بعضی آماده چاپ‌اند.

آثار چاپ شده

۱. فهرست کتب چاپی دری افغانستان، چاپ انجمن تاریخ، سال ۱۳۵۶؛
۲. سایه روشن‌هایی از وضع جامعهٔ هزاره، چاپ اول، ۱۳۶۴، توسط وزارت اقوام، چاپ دوم در کویته، چاپ سوم، قم؛
۳. سیری در ادبیات سدهٔ سیزدهم، چاپ وزارت اقوام و قبایل، ۱۳۶۵ (برندهٔ جایزه)؛
۴. یادنامهٔ کاتب، چاپ وزارت اقوام و قبایل ۱۳۶۵؛
۵. کهزاد و پژوهش‌های او، چاپ دانشگاه کابل، ۱۳۶۶؛
۶. اعلام سراج‌التواریخ (جلد اول)، چاپ دانشگاه کابل، ۱۳۶۶؛
۷. اعلام سراج (رجال، اماکن و قبایل هزاره)، چاپ دانشگاه کابل، ۱۳۶۶؛
۸. سالنمای رویدادهای فرهنگی در گسترهٔ زبان دری، چاپ انجمن نویسندگان، ۱۳۶۷؛
۹. مقدمه و چاپ تذکره، چاپ آکادمی علوم، ۱۳۶۷؛
۱۰. سرزمین و رجال هزاره‌جات، چاپ مرکز فرهنگی افغانستان، قم، ۱۳۷۹، تجدید چاپ، کابل، انتشارات بنیاد اندیشه، ۱۳۹۵؛
۱۱. ساختار طبیعی هزاره‌جات، انتشارات سلسال، قم، ۱۳۸۱، تجدید چاپ، کابل، انتشارات بنیاد اندیشه، ۱۳۹۵؛
۱۲. مجموعه مقاله‌ها و یادداشت‌ها در زمینهٔ هزاره‌شناسی که به‌نام «جستارها» چاپ شده است، کابل، انتشارات بنیاد اندیشه، ۱۳۹۵؛
۱۳. مجموعه مقالات، گزارش‌ها و اسناد در شش جلد، شامل مقالات نویسندگان و پژوهشگران داخلی و خارجی در زمینهٔ هزاره‌شناسی، کابل، انتشارات بنیاد اندیشه، ۱۳۹۷.

کتابهای آمادهٔ چاپ

۱. سیری در ادبیات سدهٔ سیزدهم جلد دوم؛
۲. فهرست مؤلفان و کتاب‌های فارسی افغانستان؛

۳. حوادثی مربوط به هزاره‌ها، استخراج از سراج؛
۴. نخبگان ادب دری سدهٔ سیزده؛
۵. مجموعه مقالات چاپی در نشریات، (جلد اول)؛
۶. مطبوعات افغانستان؛
۷. گزیده اشعار؛
۸. تقریظ و مقدمه بر آثار دیگران، هفت مورد؛
۹. یادداشت‌های پراکنده که خود شادروان نایل به ترتیب و تنظیم آن موفق نشد؛
۱۰. سخنرانی‌ها در سمینارها و کنفرانس‌های علمی و ادبی در خارج و داخل کشور، شش مورد.

پژوهشگری در آن زمان و با آن وضعیت رقت‌باری که از طرفی، ستم، تبعیض و بی‌عدالتی بیداد می‌کرد و از طرف دیگر محرومیت و عدم دسترسی به منابع، مدارک و امکانات، هر اندیشمند و پژوهشگر را متحیر و سرگردان می‌ساخت، بیانگر هدفمندی و تلاش مستمر وی است که هرگاه همهٔ آن دست‌نویس‌ها چاپ شوند و در اختیار و دسترس ملت قرار گیرند، گسترهٔ کار او برای جامعه آشکار می‌شود؛ گرچه کسانی که آن زمان را درک نکرده‌اند، آن خفقان را ندیده‌اند و آن نبود امکانات را لمس نکرده‌اند، به سختی می‌توانند به ارزش کار عظیم و بزرگ مرحوم نایل پی ببرند.

فعالیت‌های سیاسی

نایل گرچه در تحولات سیاسی، اجتماعی، بی‌تفاوت نبود و در روند بهبود اوضاع اجتماعی سهم فعال و تأثیرگذار می‌گرفت؛ اما آن‌چه را که او آرزو داشت و ذهن و اندیشه‌اش را به خود مشغول و معطوف کرده بود، این بود که تحول سیاسی جهت تحول فکری به وجود بیاید تا روحیهٔ برتری‌جویی از جامعه و تبعیض‌نگری از هیأت حاکمه برچیده شود و در برابر قانون و سازوکار اجرایی، رفاهی و خدمات دولت، تمام شهروندان کشور از حقوق و سرویس‌دهی مساوی برخوردار شوند، نه این‌که عده‌ای به جرم وابستگی ملیتی مورد تبعیض، بی‌عدالتی و محرومیت واقع شوند و طایفهٔ دیگر به خاطر وابستگی قومی از مزایا و امتیازات ویژه بهره‌مند باشند.

نایل که از سویی با مسائل سیاسی و آن‌چه که بر کشور می‌گذشت، آشنا بود و از سوی دیگر به دلیل سابقهٔ کار فرهنگی و مطبوعاتی نزد بسیاری از دولت‌مردان و مسئولین مملکتی، احترام، قدر و منزلت داشت، زمینه و بستر دسترسی به مقام برایش فراهم بود. هدف بلند او رفع تحقیر، تبعیض و عقب‌ماندگی ملتش بود و از فرصت‌های پدید آمده در روند غنا بخشیدن به کار فرهنگی و احیای هویت ملی بهره می‌گرفت.

نایل، عهده‌دار پست و مقام نشد تا قلم را کنار نگذارد؛ چون رسیدن به آرمانش را، که رشد، بالندگی، پویایی، هویت‌یابی و عزت جامعه‌اش بود، در پرتو کار فرهنگی و آگاهی جامعه، تشخیص داده بود.

شادروان نایل، بی‌هیچ مبالغه‌ای، یکی از چهره‌های ماندگار افغانستان، پیش‌آهنگ در هزاره‌شناسی و یکی از متخصصان درجه اول دربارهٔ فیض‌محمد کاتب و آثار او بود و کمتر کسی مانند او سراج‌التواریخ را شناخت و به بررسی گرفت. نایل که حسن سلوک، لطف بیان، تقوای علمی، وقت‌شناسی، پشت‌کار و از همه مهم‌تر تعهد انسانی در برابر فرهنگ و جامعه، خطوط اصلی زندگی‌اش را می‌ساخت، در عرصهٔ شاعری نیز طبع آزمایی داشت.

نایل در حالی که ۶۷ بهار از زندگی پربارش گذشته بود، حوالی ساعت ۴ صبح روز شنبه ۱۶ حمل ۱۳۷۶ بر اثر بیماری، چشم از جهان فرو بست. پیکر شادروان نایل حوالی ساعت یک بعد از ظهر همان روز در جوار تربت سید اسحاق نقوی، در دامنهٔ شمالی تپهٔ بی‌بی‌مهرو به خاک سپرده شد. در مراسم تشییع پیکر نایل، گروه انبوهی از ارادتمندان و همکاران پیشین او اشتراک ورزیده بودند. معاون اول آکادمی علوم افغانستان، پروفیسور عبدالشکور رشاد، ضمن قدردانی از کارها و خدمات علمی نایل، نبود او را یک ضایعهٔ فرهنگی خواند.

تهیه و تنظیم: بنیاد اندیشه

کابل، ۱۳۹۷

مقدمه

در مطالعات افغانستان‌شناسی، آشنایی با هزاره‌جات، یک پدیدهٔ جدید و دل‌چسپ است. دربارهٔ شناسایی این منطقهٔ وسیع و کوهستانی و پُرآشوب، که بخش قابل اعتنایی از سرزمین افغانستان است و مردم آن نیروی انسانی عظیمی از توده‌های میلیونی این ملک به شمار می‌آیند؛ قبل بر این مطالعات و تحقیقات درخور توجهی از طرف مراجع فرهنگی به طور رسمی و از جانب محققان و مورخان وطن به وجه خصوصی صورت نگرفته است.

این نادیده‌انگاری و از نظراندازی‌های عمدی مقامات و بی‌تفاوتی و محافظه‌کاری محققان و مورخان وطن، آن عوامل را تشکیل دادند که ساحات مرکزی کشور و مردم آن، از لحاظ تاریخی و اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی و جهات دیگر، سخت ناشناخته بمانند و نقش سازندهٔ مردم آن که در پروسس تولید و تحولات اجتماعی و ساختمان افغانستان داشته و ایفا کرده‌اند، به صورت لازم و مطلوب انعکاس نیابد و به حساب گرفته نشود و فصل مربوط به تلاش و تحرک آن‌ها در جهت شکوفایی افغانستان، در تاریخ وطن سفید بماند.

باتوجه به آن‌چه گفته آمد؛ یعنی این که کار عمده و چشم‌گیری در زمینهٔ شناخت محیط و چگونگی زندگی آن مردم انجام نیافته است. گاه‌به‌گاه و در فاصله‌های دور از هم، نوشته‌ها، گزارش‌ها، راپورتاژها، سفرنامه‌ها و چیزهای دیگر در این‌جا و آن‌جا به مشاهده می‌رسند که از لحاظ علاقه‌مندی‌های فردی و شخصی، ذریعهٔ کسانی به تحریر در آمده‌اند و به چاپ رسیده‌اند و گاهی هم به طور غیرمطبوع باقی مانده‌اند.

این آثار که در مجموع آن را یادداشت‌ها می‌نامیم، گاهی ذریعهٔ مستشرقان و متتبعان و جهان‌گردان خارجی و زمانی به وسیلهٔ بعضی از فضلا و نویسندگان داخلی نوشته شده‌اند، در جاهای مختلف و زمان‌های دور از هم و زبان‌های متفاوت به وجود آمده‌اند و به نشر رسیده‌اند.

نویسنده از دیرباز به این آرزو بودم که راجع به مسائل هزاره و شناسایی سرزمین و هویت ملی

ساکنین آن، مطالعاتی به عمل آید و حاصل این مطالعات به تحریر درآورده شود و مورد استفادهٔ علاقه‌مندان به موضوع قرار گیرد و خلایی که از این ناحیه محسوس است، از میان برود.

برای به فرجام آوردن چنین هدفی دست‌یابی به نوشته‌های خارجی و داخلی، اسناد، مدارک و شواهد دیگر و تحلیل و ارزیابی آن‌ها شرط اولی و ضروری مسئله بود. جمع‌آوری و تنظیم یادداشت‌ها و دیگر مواد کار، از لابه‌لای کلکسیون‌های روزنامه‌ها، جراید، مجلات و دایرةالمعارف‌ها، قاموس‌های جغرافیایی و شناسنامه‌ها و... کار ساده و آسانی نیست و جستجو و تفحص پیگیر و با دوام را ایجاب می‌نماید تا در پرتو آن، این توفیق به دست آید که مقداری از مواد فراهم گردد.

در هر حال، گام‌های اولیه در این راه برداشته شدند و مقالات، تفاسیر، گزارش‌ها و یادداشت‌های متنوع دیگر، جسته‌جسته از خلال منابع مختلف اقتباس و جمع‌آوری گردیدند و نوشته‌هایی از زبان‌های دیگر دستیاب و برگردان شدند و حتی کتابی از زبان روسی به زبان دری ترجمه گردید.

این یادداشت‌ها و نوشته‌ها، اخیراً به مقدار قابل توجهی بالغ گردید. چنین در نظر بود که با میسر گردیدن یک تعداد مواد دیگر که سراغ آن در دست بود؛ ولی هنوز در اختیار قرار نداشت، مجموعهٔ بزرگی که بیش از هزار صفحه برسد، با تصنیف لازم، مجلد ساخته شود؛ ولی عدم دسترسی به مواد مورد نظر در یک فرصت نزدیک و ترس از پراکندگی و اتلاف و ضیاع مواد موجود، سبب شد تا عجالتاً قسمتی از یادداشت‌های حاضر تجلید گردد. بنابراین، تعدادی از مقالات و گزارش‌ها در این مجموعه تنظیم و تجلید گردیدند که در مجموع به دو بخش عمده تفکیک و مجزا ساخته می‌شوند:

بخش اول: مقالات دانشمندان خارجی،

بخش دوم: گزارش‌های سفر رجال داخلی.

امید است بقیهٔ مقالات، گزارش‌ها و یادداشت‌های موجود با آن‌چه بعداً میسر می‌گردند، در یک دو مجلد دیگر برای استفاده آماده ساخته شوند. یادآوری این مطلب بی‌لزوم دانسته نمی‌شود که دو سه کتاب و چند رسالهٔ مستقل دیگر از نوشته و ترجمه نیز در دسترس قرار یافته‌اند که اکثر چاپ نشده‌اند؛ یعنی این‌که در تحریر یک اثر نسبتاً جامع در موضوع مورد بحث، تنها توجه به یک تعداد یادداشت‌ها و گزارش‌های پراکنده، کافی شمرده نتواند شد؛ بلکه با سود جستن از کتب و رسالات مستقل یاد شده نیز باید ره به سوی مقصود برد.

حسین نایل ۱۳۵۸ هـ ش.

بخش نخست

مقالات دانشمندان خارجی

یادداشت دربارهٔ پروژهٔ انکشافی دره‌های بلند هزاره‌جات[1]

مقدمه

در کوهستانات هزاره‌جات واحد انتظام زندگی اقتصادی و اجتماعی دره یا سیستم‌های دره است. بدین گونه در این کوهستانات ده دره عمده را می‌توان ملاحظه کرد. (دره‌های ترکمن و سرخ و پارسا، بامیان، یکه‌ولنگ، لعل و سرجنگل، پنجاب، بهسود، دای‌میرداد، دشت ناور، مالستان، جاغوری.)

در این مجموعه بین ۱,۲ تا ۱,۵ میلیون نفر در شرایط بسیار مشکل به سر می‌برند. از چندین سال بدین سو در تلاش کمک به این منطقه هستند؛ البته این مساله کار آسانی نیست. نفوس ولایات مرکزی به احتمال قوی بازماندگان مهاجرانی‌اند که از مناطق مساعد ذریعهٔ قوهٔ نظامی رانده شده‌اند. زندگی در شرایط مشکل هزاره‌جات به دلخواه نیست؛ بلکه لازم است این زندگی در اثر فشار دیگری تحقق پذیرفته باشد.

هشتاد سال قبل امیر عبدالرحمان با اجرای وحدت سیاسی و اداری افغانستان، قیام قبایل کوهستانی منطقه را در هم شکست و برای مدتی اجازه داد تا هزاره‌ها به حیث برده به فروش رسند. از آن زمان تا کنون با وجود آزادی در حال افزایش رژیم مقامات قدرت مرکزی به اجرای فعالیت‌های خویش در این ولایات توسط مأمورانی پرداخته‌اند که از سایر نقاط بوده و به شکل تبعید به سر می‌برند و ادراک آنان از مسائل اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی اهالی این مناطق بسیار سطحی است. علاوه بر آن امروز باشندگان این مناطق فرستاده کابل را جز به دیده کسی که برای گرفت است نمی‌نگرند.

در بخش بزرگ کوهستانات اهالی بومی مطیع قواعد ناگوار کوچی‌ها و تجار کم ملاحظه‌ای می‌باشند. در همه جا ملوک‌الطوایف محلی با وجود ناتوانی‌شان از قدرتی که به مشکل می‌توان آن را تردید کرد برخوردارند. چون اسلاف باشندگان امروزی این دره‌ها دره‌های غنی را به فاتحان

---

۱. لویی لونگ، ۱۰/۵/ ۷۲.

واگذار نمودند. باشندگان امروزی این دره‌ها فاقد مأمن ممکن محسوب می‌شوند. برای آنان چاره ای جز مهاجرت تدریجی به سوی مراکز شهری و مخصوصاً کابل باقی نمانده است که در آن‌جا ایشان وظایف محقری را انجام می‌دهند و بر تعداد بیکاران می‌افزایند.

این اشخاص چگونه می‌توانند آینده‌ای را برای خود و اطفال خویش تصور نمایند. حکومت شاهی افغانستان در زمینه از سینام[1] مطالعه و پیشنهاداتی را تقاضا نمود و این موضوع انجام یافت.

- نخست در ۱۹۶۸ آقای پی یر پی کار به مطالعه اجتماعی و اقتصادی پرداخت.
- در ۱۹۷۱ آقای ژان کلود واله این مطالعه را تکمیل نموده و یک سلسله تدابیر عملی را پیشنهاد کرد.

پرنسیپ‌های عمده

مشکلات چیست؟

این حوزه منابع زیادی ندارد.

در حال حاضر نفوس تزاید می‌پذیرد و این نفوس افزوده شده وسایل تأمین حیات را در خود محل سراغ نمی‌تواند.

یگانه ارزندگی منطقه ظرفیت کار اهالی آن است، از طرف حکومت مرکزی آرزوی انجام کاری وجود دارد، لاکن منابع ناچیز است. بنابراین، ما به حکومت پیشنهاد خواهیم کرد تا به ایجاد سازمان مختصر و سطحی مداخله در دو دره انتخاب شده به حیث دره‌های پیشاهنگ بپردازد. در این دره‌ها ما چند ابداع شایسته‌ای را به محل اجرا خواهیم گذاشت؛ این ابداع به منظور ارتقای شرایط اجتماعی و نیز اقتصادی منطقه خواهد بود.

پرنسیپ اساسی عبارت خواهد بود از:

اهالی این دره‌ها باید خودشان خویشتن را به منظور تأمین انکشاف انتظام بخشند، این کوشش و سعی خود آنان و لیاقت‌شان است که به آنان مجال پیشرفت را می‌دهد. حکومت به طور مستقیم کار مهمی را انجام نمی‌دهد. این اهالی منطقه است که باید تشکل کنند و به تحقق کارهای وضروری برای بهبود اجتماعی خویش بپردازند.

حکومت مرکزی مشوره‌های ضروری تخنیکی خواهد داد و در بعضی موارد وسایل ضروری را به اختیار آنان خواهد گذاشت. امداد حکومت تحمیل نخواهد شد بلکه این کمک تقدیم اهالی

---

۱. سینام- کمپنی مطالعات صنعتی و انتظام ساحه پاریس- فرانسه. این کمپنی در ماه می ۱۹۵۷ بنیان گذاشته شد. هدف عمدهٔ سینام کمک در ساحه فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی انکشافی در کشورها و مناطق کم ترقی‌تر صنعتی و از لحاظ اقتصادی تحت تسلط می‌باشد.

دره‌ها خواهد گردید، اهالی این دره‌ها در قبول یا رد این کمک‌ها آزادند.

از آن چنین بر می‌آید که مداخله حکومت مرکزی، نظر به عکس‌العمل اهالی درجه‌بندی می‌شود. هر قدر سعی و کوشش اهالی زیاد باشد به همان نسبت کمک و امداد حکومت مهم خواهد بود.

تطبیق

پس چگونه باید عمل کرد؟

دو درهٔ ذیل را به حیث دره‌های پیشاهنگ پیشنهاد می‌نماییم.

- درهٔ یکه‌ولنگ با احداث یک مرکز در فیروزبهار،
- درهٔ جاغوری - مالستان با احداث یک مرکز در جاغوری.

حکومت در هر دو دره سازمان انکشاف محلی را که نقش آن مساعد ساختن تحقق انواع پروژه‌ها است ایجاد خواهد نمود. این سازمان مرکب از واحدهای اداری افغانی بوده و در آن یک یا دو متخصص سینام برای مدت مختصری اجرای وظیفه خواهند نمود. اعضای این تیم مهمان اهالی دره خواهند بود و با آن‌ها تماس وسیعی خواهند داشت و دوستانه به سر خواهند برد.

(در مورد نکته ۲ - ۳ واریانت دیگری وجود دارد که بعداً مطرح خواهد گردید.) به دوام مطالب می‌توان دو مرحله را مشخص نمود:

- مرحله تماس و مطالعه،
- مرحله تحقق.

درجریان مرحله اخذ تماس با همکاری اهالی و به کمک آنان به مطالعه اجتماعی و اقتصادی مفصلی پرداخته می‌شود که باید ترازنامه شروع کار دره را بسازد. کلیه داده‌های اساسی احصائیه ای در زمینه‌های نفوس، زمین زراعت، تولیدات صنایع دستی، مکتب، صحت و... هم‌چنان در مورد تشکیلات اجتماعی، ساختمان مالکیت اراضی و سیستم روابط محلی، نقش زن در فامیل‌ها و موقعیت اطفال جمع‌آوری خواهد شد. در عین حال کوشش به عمل خواهد آمد تا موقعیت به درستی درک شود و دیده شود که خود اهالی چگونه به قضایا می‌نگرند و چگونه آنان حال و آینده خود و اطفال خویش را تصور می‌نمایند.

این موضوع برای استقرار تفاهم نیکو بین تیم مذکور و اهالی خیلی پراهمیت است، بایستی برای گفت‌وگو زبان مشترکی وجود داشته باشد. این موضوع از لحاظ تخمین‌شانس‌های اکمال یک ابداع و یا یک ابتکار و هم از لحاظ شیوه‌های جدیدی که توسط اهالی به میان می‌آید تا پروژه‌ها یک چیز بیگانه تلقی نشوند و آن را از آن خود بدانند نیز، قابل اهمیت است.

برعکس مردم این تیم را خواهند شناخت و تیم نیز به اندازه کافی خویشتن را به آنان معرفی خواهد کرد و نشان خواهد داد که چیست، چه چیز را پیشنهاد می‌کند و متودهای کارش کدام است؟

بالاخره در طی این مرحله مطالعه و اخذ تماس کوشش به عمل خواهد آمد تا ابداع و ابتکار، نظریات مربوط به پروژه‌ها توسط خود مردم این دره‌ها فارمول بندی شود نه توسط متخصصان و تکنسین‌هایی که از کابل می‌آیند. این مسئله از این فرضیه ناشی می‌شود که اغلب افراد می‌دانند که به چه چیز احتیاج و نیازمندی دارند؛ ولی نمی‌دانند که این مسئله را می‌دانند. آن‌ها معتاد به ابراز نظر نیستند و جرأت فارمول بندی نظریات‌شان را درباره آینده ندارند.

این مرحله گفت‌وگو و شناخت متقابل که در طی آن تصورات باید به فعالیت آغاز نماید، فرصت آن را میسر خواهد ساخت تا از بین اهلی آن‌هایی را سراغ کنیم که نظریات بیشتری داشته و مستعد لیدر شدن بوده و مسئول پروژه‌ها می‌نمایند.

مرحله تحقق در هر لحظه‌ای که امکان وجود داشته باشد، آغاز خواهد شد. در واقع باید خواست که دو پروسس یا روند مطالعه - عکس‌العمل - ابداع و تحقق موضوع بدون وقفه همدیگر را تعقیب کنند.

وقتی نظریه مربوط به پروژه‌ها به وضاحت بیان شد، نقش تیم عبارت خواهد بود از بازرسی اقتصادی بازدهی و ارتجاعیت و آن‌گاه به مرور به رفع موانعی که موجب عدم تحقق پروژه‌ها می‌شود، پرداخته خواهد شد.

نقش تیم مذکور انجام کارها نیست؛ این تیم باید همیشه به حالت عقب نشینی به سر برد و در همین حالت انجام عملیات را سهل سازد و به مسئولان محلی اعتماد به خود را القاء کند و بگذارد که همیشه خود این مسئولان کارها را به دوش بگیرند و مسئولیت کامل فعالیت‌شان را عهده دار شوند. نباید از اشتباهات واهمه داشت، چه همین اشتباهات گاه‌وبیگاه است که آموزنده است.

پس در این مرحله بسیار مشکل است که گفته شود که کدام پروژه‌ها عملی خواهند شد. در این حال زمینه امکانات به اندازه کافی وسیع و بزرگ است.

تقدم در مرحله اول باید به پروژه‌های تجارتی تعلق بگیرد؛ مانند تجارتی ساختن محصولات دره‌ها و عرضهٔ آن به بازارهای خارج و خریداری و تهیه محصولات ضروری دره‌ها.

چرا؟ زیرا نخست از همه موضوع عمده و اساسی به دست آوردن پول و تهیه یک سرمایه کوچک و انکشاف بخشیدن انتظام مالی است که بعدها به دست آوردن کریدیت‌ها را آسان می‌سازد.

کریدیت‌ها به کسانی داده خواهد شد که قدرت تادیه مجدد آن را داشته باشند.

بعداً امکان انکشاف صنایع دستی محلی مخصوصاً در ایام زمستان میسر می‌شود. یک باری که این محصولات به فروش برسد لازم خواهد بود که تولید تشویق شود و از لحاظ کیفیت اصلاح گردد.

تعداد زیاد پروژه‌های دیگری نیز می‌تواند تصور شود؛ مثلاً: بسته‌بندی حاصلات دانه‌چینی (هم چون شیرین بویه، زیره، رواش، سمارق، نباتات طبی) هم‌چنان می‌توان تصور کرد که جوامع مربوطه می‌توانند به انتظام کارهای مجموعی بپردازند؛ مانند ساختمان و تنظیم سرک، یک مکتب و یک مکتب صحی. در این نوع کارها می‌توان امداد حکومت را از طریق ولایت و وزارت خانه‌های مربوطه را از کابل خواستار شد. هم چون وزارت معارف، صحیه و دفتر انکشاف محل وزارت داخله و شعبه ترویج وزارت زراعت و آبیاری.

نقش تیم مداخله آن خواهد بود که خدماتش را به اهالی عرضه نماید و به استقرار تماس‌های مفید بپردازد. این تیم می‌تواند دوسیه‌ها را مطالعه کند و مداخله دوایر مختلف را از طریق ارتباط صمیمانه با قدرت‌های محلی آسان سازد.

بالاخره ساحه‌ای وجود دارد که در آن فعالیت‌های گوناگون امکان پذیر است، این ساحه استعمال آب برای آبیاری است. عمق دره‌ها قبلاً به طور تام و تمام جهت زراعت استعمال شده است. بنا بر آن باید موضوع بلند کردن آب را به فلات متوسطی که زراعت در آن امکان‌پذیر است و آب را می‌شود بدانجا منتقل ساخت انشکاف داد.

در این‌جا موضوع عبارت از آن نوع پروژه‌ای است که جز به شکل مجموعی و دسته‌جمعی نمی‌تواند باشد و آن فرصت درخشانی خواهد بود، برای دهقانان که به منظور عمل مشترک تشکل کنند و نیز برای تیم مداخله فرصت درخشان خواهد بود که مورد استفاده قرار گیرد.

واریانت

یک دفتر مطالعاتی افغانی

به منظور مداخله در دره‌ها به جای مداخله حکومتی می‌توان تصور کرد که یک دفتر خصوصی مطالعاتی با موافقت دولت می‌تواند ایجاد شود و حتی خود دولت می‌تواند در آن سهم بگیرد.

این دفتر مطالعاتی که یک نوع انستیتوت تحقیقات و فعالیت اقتصادی و اجتماعی است که امثال آن در بسیاری از کشورها وجود دارد[1]، موافقت نامه‌ای را در زمینه تطبیق پروگرام با حکومت امضاء

۱. مراجعه کنید: C.A.D de l'O.C.D.E

خواهد نمود. این دفتر مطالعاتی به طور احتمال می‌تواند از خدمات یک یا دو نفر متخصص خارجی که به مؤسسات دارای عین هدف، تعلق دارند استفاده کند (مثلًا سینام).

مؤسسه محلی انکشاف

این طرح با طرح دیگری می‌تواند کامل شود. این طرح دومی مداخله را بیش از پیش مؤثرتر می‌سازد. می‌توان تصور نمود که مردم یک دره که در حکومت کار می‌کنند و یا به کارهای آزاد اشتغال دارند، مثلًا مردم جاغوری در بین خود برای انکشاف درهٔ مربوطه تصمیم به ایجاد مؤسسه‌ای می‌گیرند.

این مؤسسه می‌تواند تکیه‌گاه فعالیت حکومت و دفتر مطالعاتی فوق‌الذکر باشد، این مؤسسه می‌تواند به منظورهای ذیل بسیار مفید واقع شود:

- استقرار تماس مستقیم همراه اهالی دره‌ها.
- اعطای کمک به یک فرصت معین برای تهیه و تحقق برخی از پروژه‌ها.
- جمع‌آوری سرمایه لازم جهت تحقق برخی از پروژه‌ها و در تمام موارد مسائل مالی تهیه تضمین لازم غرض اخذ و به دست آوردن کریدیت‌ها مثلاً از بانک زراعتی.
- ایجاد سهولت برای مداخله قدرت‌ها و یا مؤسسه خواه به سویه مرکز ولایت و خواه به سویه مرکز کابل از طریق روابط شخصی یا پیوستگی‌ها هر باری که این مداخله برای انکشاف دره مربوط مفید واقع شود.

این فارمول با موفقیت در برخی از کشورها مثل ساحل عاج در افریقا تطبیق شده است؛ در آن‌جا مردمی که در مرکز کار می‌کنند، منطقه خاص خودشان را از یاد نمی‌برند و تا آن‌جا که برای‌شان ممکن است برای انکشاف منطقه‌شان کمک می‌نمایند.

این فارمول این امتیاز را خواهد داشت که مجال توسعه بسیار سریع پروسسیوس یا روند انکشاف را در دره‌های متعددی فراهم سازد.

مسئلهٔ هزاره‌جات[1]

وضع راه‌های افغانستان طوری است که از هر طرف جبال مرتفع مرکزی را احاطه کرده و دور می‌زنند. از دو طرف این دایره در دو نقطه دو راه بزرگ تجارتی منشعب می‌گردند. یکی به جانب مغرب هرات به سوی مشهد ایران متوجه می‌شود و دیگری در مشرق کابل به طرف پیشاور و هندوستان می‌رود. اهمیت این دو نقطه باعث شد که یک راه مستقیم از کابل به هرات ایجاد شود؛ ولی این راه فقط در تابستان قابل عبور است. بابر، این بی‌احتیاطی را کرد که در زمستان وارد این راه شد و نزدیک بود با تمام همراهانش در زیر برف بماند. در واقع این راه آن‌قدرها هم که تصور می‌کنند، مناظر زیبا ندارد؛ زیرا قسمت مهم آن از دره‌های تنگی عبور می‌نماید و مانند این است که طبیعت آن را از روی هشیاری در جهت مشرق به مغرب، برای عبور مردم ایجاد کرده است. فقط وقتی به سرچشمهٔ رود هیرمند می‌رسیم، منظرهٔ قلل مرتفعی که در تمام سال برف روی آن را پوشانیده پیدا می‌شود؛ اما اهمیت این راه برای مسافر، اعم از این که نژادشناس باشد یا نباشد، این است که از سرتاسر ناحیهٔ هزاره عبور می‌نماید. این قبیله هم از حیث نژاد، هم از حیث ظاهر و اخلاق و عادات، اختلاف غریبی با قبایل دیگر افغانستان دارد. به محض این که مسافری وارد هزاره‌جات می‌شود، متوجه می‌گردد که سکنهٔ آن چندان زیاد هم نیستند، مانند مغول‌ها چشمان متمایل به طرف پایین و گونه‌های برجسته دارند و ریش آن‌ها کم‌پشت است. در لباس مردها و زن‌ها، خصوصاً در کلاه آن‌ها خصوصیات غریبی وجود دارد و می‌گویند علت این خصوصیات آن است که حضرت علی (ع) پسرعم و داماد پیغمبر، در هزاره[جات] مسافرت می‌کرد و چون می‌دانست که آبادی این ناحیه به وضع آبیاری آن بستگی دارد، تصمیم گرفت که روی رودخانه‌ای که در آن‌جا بدون ثمر جاری است، سدی ببندد؛ ولی مردم از اشکالاتی که این کار در برداشت وحشت کرده از هر سو فرار کردند و چندان عجله کردند که عمامه‌های‌شان در راه به زمین افتادند؛ اما زن‌ها که فهم‌شان زیادتر بود و جرئت و جسارت بیش‌تری

---

۱. آ. فوشه «A. Foucher»، تمدن ایرانی، ترجمهٔ دکتر عیسی بهنام، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، سال ۱۳۳۷.

داشتند، دعوت امام را اجابت کرده از هر سو به جانب او آمدند و هرکدام قطعهٔ پنیری با خود آوردند و با آن قطعات پنیر در مدت بسیار کمی سد مورد احتیاج را روی رودخانه بستند. به این علت زنان قبیلهٔ هزاره عمامه‌های بزرگ بر سر دارند که انتهای آن‌ها در پشت‌شان آویزان است و مردهای‌شان فقط یک عرقچین یا کلاه نوک‌تیز بر سر دارند که معمولاً از پوست درست شده است. از قراری که می‌گویند هنوز هم از زن‌های‌شان حساب می‌برند.

این مردمان ساده که در ارتفاع دوهزار تا سه هزار متر مسکن دارند، زندگی خود را با وضع آب و هوای ناحیهٔ مسکونی خود انطباق داده‌اند. در ابتدای زمستان، جوان‌ها و زورمندان قبیله به طرف جلگه‌ها سرازیر می‌شوند تا کار عملگی پیدا کنند و برای هیأت باستان‌شناسی فرانسوی، کارگران خوبی می‌باشند. خانوادهٔ آن‌ها در این فصل در خانه‌های گلی پست و محقری که در میان کوه‌ها ساخته شده، زندگی می‌کنند که روی آن‌ها را برف می‌پوشاند. فقط یک سوراخ در اتاق مسکن آن‌ها وجود دارد که از آن هوا وارد می‌شود و دود خارج می‌گردد. روی این سوراخ دری از سبد قرار دارد که از داخل اتاق آن را می‌توانند در موقع وزش باد ببندند و در مواقع دیگر باز کنند. گلهٔ گاو و گوسفندشان هم در همین اتاق‌ها زندگی می‌کنند و این یک نوع بخاری دایمی ولی بدبویی است. آمدن فصل بهار حیوان‌ها و صاحبان‌شان را آزاد می‌نماید. کود حیوانی که در تمام مدت زمستان جمع می‌شود به دو مصرف می‌رسد. یک قسمت آن به عنوان تنها مصرف سوختی که در این ناحیه یافت می‌شود به کار می‌رود؛ زیرا در این ارتفاعات یک درخت هم روییده نمی‌شود؛ یک قسمت دیگر آن برای تقویت مزارع مورد استفاده قرار می‌گیرد. به این طریق در تمام این ناحیه بوی پشگل گوسفند پراگنده است، حتی این تجربه برای خود ما اتفاق افتاده، تخم مرغ‌های نیم بند هم بوی پشگل گوسفند می‌دهد. در این موقع سال کارگران هزاره از هر طرف به سوی دهات فقیر خود برمی‌گردند و از رهایی از جلگه‌های پست بسیار خوشحال‌اند. در هرجا که شیب کوه اجازه بدهد با گاوآهن بدوی حتی در کنار برفی که در حال آب شدن است، مشغول کار می‌شوند و زمین را برای کشت جو مهیا می‌نمایند. در مقابل هر خانه کارگاه بسیار ساده‌ای روی زمین کار گذاشته شده و زنی مقابل آن نشسته با پشم گوسفندان قالی و پارچه‌های بسیار ضخیم می‌بافد. تمام این امور را همه مردم می‌دانند؛ ولی توجیه وجود یک قوم به این غرابت در قلب جبال مرتفع افغانستان مشکل است. البته مدتی است که این مسئله را به طریق بسیار ساده‌ای حل کرده بودند. می‌گفتند بدون هیچ شک مردم هزاره از قبایل مغول می‌باشند. به علاوه هزاره در زبان فارسی به معنای هزار است و چون چنگیزخان لشکریان خود را به دسته‌های هزار نفری تقسیم می‌کرد، بنابراین، ابوالفضل نویسندهٔ

تاریخ اکبرشاه چنین اظهار نظر نموده است که این مردم کوهستانی قسمتی از لشکریان چنگیزند که در آن محل باقی ماده‌اند. تمام نویسندگان بعد از او هم این مطلب را تکرار نموده‌اند، بدون این‌که از خود سؤال کنند [(که)] چگونه یک فوج هزار نفره از لشکریان چنگیز در میان کوه‌های سخت به حال خود واگذار شده‌اند و چگونه ملتی را تشکیل داده‌اند. برای این‌که این مطلب را بتوانند تا اندازه‌ای به حقیقت نزدیک کنند، لازم دیده‌اند، ابتدا ثابت کنند که این ناحیه تا قرن هفتم هجری غیرمسکون بوده است؛ ولی متأسفانه کاملاً برعکس این مطلب به ثبوت رسیده است. خوانندگان به خاطر دارند که در اوایل قرن اول هجری هیون‌تسانگ همراه یکی از پادشاهان افغانستان که در اطراف کشور خود گشتی می‌زد تا هم مالیات عقب‌افتاده را وصول کند، هم قدرت مرکزی را به قبایل اطراف نشان بدهد، از این نقطه نیز عبور کرده است. وقتی مسافر مزبور به اتفاق کاروان شاهی وارد هزاره‌جات می‌شود، هوای سرد و خلق ناهنجار ساکنین را که حتی زبان‌شان با زبان همسایگان اختلاف داشت، یادداشت می‌نماید و به همین طریق از قیافهٔ چینی‌مآبی که امروز هم مردم این ناحیه دارند، تعجب می‌کند. همان‌طوری که مسافر انگلیسی، مورکرافت[1] که مستقیماً از «لاداخ» می‌آمده، وقتی به هزاره[جات] رسیده، اظهار نموده که در کوه‌های افغانستان همان مردمی را مشاهده نموده که در تبت شرقی دیده بود؛ ازاین هم بالاتر این که هزار سال پیش از مسافرت هیون‌تسانگ، اسکندر ناچار شد از جنوب به طرف شمال از جبال افغانستان عبور نماید. مورخان او می‌نویسند که اسکندر یک نوع خارجیان جدیدی مشاهده کرد که از دیگران بسیار سرکش‌تر بودند. شرحی که کنت کورس[2] از خانه‌های گلی آن‌ها می‌دهد با آن‌چه مسافری به‌نام «فریه»[3] نقل و آن‌چه امروز هر مسافری می‌تواند به چشم ببیند، کاملاً تطبیق می‌نماید. این مدارک مسئله نژادی مهمی را روشن می‌نماید که اهمیت آن از مسئلهٔ خصوصی تجاوز می‌کند. این مطلب به ما نشان می‌دهد که در حقیقت نه فقط فلات‌های مرتفع ماورای هیمالیا، بلکه تمام دنباله‌های جبال هندوکش، تا منتهی‌الیه غربی آن در زمان قدیم محل سکونت قبایلی از نژاد چینی و تبتی بوده است. فقط دستهٔ غربی این قبایل، به علت هجوم و عبور قبایلی که از شاهراه تهاجمات هندوستان عبور کرده‌اند از قسمت شرقی مجزا گشته‌اند. تنها به این طریق می‌توان دو مسئلهٔ مهم جغرافیایی را توجیه نمود؛ ابتدا این‌که کشور هزاره یکی نیست؛ بلکه دو کشور هزاره موجود است؛ یکی آن که در بالا از آن بحث شد و دیگری در طرف دیگر بریدگی ناشی از معبر شمال غربی، در کوه‌هایی که ساحل چپ

1. Morcraft
2. Quinte Curce
3. Ferrie

انحنای بزرگ رود سند را احاطه کرده‌اند و بنابراین مجاور با بلتستان و لاداخ می‌باشند. علاوه‌براین، در افغانستان غیر از هزاره، قبایل دیگر بربری وجود دارد، حتی عده‌ای از آن‌ها در خاک ایران هم دیده می‌شوند مانند تایمنی، تیموری، جمشیدی و... که مجموع آن‌ها را ایماق می‌نامند. البته ممکن است که در جریان زمان اقوام هم نژاد دیگری مانند هفتالی‌ها و ترک‌ها و مغولی‌ها (خصوصاً در اطراف هرات) به آن‌ها پیوسته باشند؛ زیرا این کشور به علت کوه‌های مرتفعش بهترین پناه‌گاه برای فراریان از هر نژاد بوده است.

مناسبات قومی پاتریارکال در بین ملیت‌های هزاره‌جات و مناطق مجاور[1]

این منطقه تمام قسمت‌های کوهستانی افغانستان مرکزی را در بر می‌گیرد. در قسمت غرب و جنوب، دشت‌های کوهی و ریگی آن تا نزدیکی راه اتومبیل‌رو هرات- فراه و قندهار گسترش یافته‌اند. وسعت این منطقه به طرف شرق تا دریای شرنگ، لوگر و پنجشیر، قندوز، بالا مرغاب و هریرود می‌رسد.

تمام این فضای کوهستانی به طرف غرب و جنوب به تدریج از ارتفاعاتش کاسته می‌شود؛ اما در مرکز، فلات عظیمی را تشکیل می‌دهد که ارتفاع اوسط آن تا به ۳۰۰۰ متر می‌رسد. از همین فلات است که دریاهای پنجشیر، قندوز، بالا مرغاب، هریرود، فراه رود، هیرمند و... سرچشمه می‌گیرند. دربارهٔ این منطقه و مخصوصاً راجع به ناحیه‌ای که در آن منبع دریای مرغاب و جریان فوقانی دریای هریرود قرار دارند، خیلی کم تحقیق صورت گرفته است.

کوره راه‌های باریکش که در امتداد تنگه‌های فلات قرار دارند، یگانه راه‌های مواصلاتی مردم این منطقه است. تنگه‌ها بعضی اوقات به اندازه‌ای باریک‌اند که از لا به‌لای آن‌ها به مشکل می‌شود آسمان را دید و برای دو سوار ناممکن است در داخل آن‌ها به سهولت از کنار هم رد شوند.

اقلیم منطقه مرکب است از مجموع اقلیم‌های مختلف مناطق عرض‌البلد که دارای قانون‌مندی مخصوص می‌باشند؛ اما در این‌جا به طور عموم اقلیم کوهی توأم با بعضی شرایط اقلیمی خیلی برجسته و متبارز دشت گرمسیر (به قسمت جنوبی کوه‌ها)، دشت‌های دارای ارتفاع متوسط (در قسمت شمال کوه‌ها) و مناطق آلپ و ماتحت آلپ (در ارتفاع بیش از ۳۰۰۰ متر) حکمروایی دارد. در ارتفاع بیشتر از سه هزار متر، زمستان یخبندان دایمی که در آن یخ‌ها ذوب نمی‌گردند و ضخامت طبقهٔ برف تا به یک متر می‌رسد، مدت شش ماه از نوامبر تا اپریل، طول می‌کشد. در این ارتفاعات در ایام زمستان کوتل‌ها و گردنه‌های کوه‌ها همیشه پوشیده از برف می‌باشند و عبور و مرور در آن‌ها به کلی قطع می‌گردد. در ماه جنوری درجهٔ حرارت متوسط تا پانزده درجهٔ فارنهایت می‌رسد. در این

---

۱. آ. آ. پولیاک، نظام اقتصادی افغانستان، ترجمهٔ بدری، آکادمی علوم اتحاد شوروی- انستیتوت اقتصاد جهانی و مناسبات بین‌المللی، مسکو: انتشارات علمی، ۱۹۶۴.

وقت سال حتی در بین اهالی مناطق همسایه هرگونه ارتباط قطع می‌گردد.

جهان نباتات این منطقه به طور عمده متشکل است از بوته‌های کوچک صحرایی و گیاهان بوته مانندی که نظر به ارتفاع کوه‌ها طبقه‌بندی می‌شوند. این گیاهان دشتی بالنسبه... بعد از آن‌که کاملاً خشک گردیدند به بوته‌های کوتاه سبز مایل به زیتونی که به‌نام شمبیلهٔ خاردار یاد می‌شوند و در دره‌ها [به رنگ] قرمزی مبدل می‌شوند.

اما به طور عموم، این واقعیت که سالانه گله‌داران کوچی افغان میلیون‌ها رأس اغنام را از بین هزاره‌جات به مناطق شمال کشور برای چرا می‌برند، مبین آن است که در این‌جا باز هم به مقدار کافی علوفه وجود دارد. حیوانات این منطقه به اندازهٔ کافی متنوع‌اند، طوری که نمونهٔ هرگونه حیوانات موجود در افغانستان در آن یافت می‌شود؛ اما شرایط طبیعی فقیر و محیط نامساعد تغذیه، مانع ازدیاد این حیوانات است. مردم بعضی اوقات جیران، گوسفند، کبک کوهی و... را شکار می‌کنند.

بابر در زمان خود ضمن توصیف شرایط طبیعی هزاره‌جات چنین نوشت: «کوه‌های افغانستان منظرهٔ یک نواخت دارند، ارتفاع آن‌ها متوسط، خاک‌شان برهنه و آب آن‌ها کم است و هیچ‌گونه گیاهی در آن‌ها یافت نمی‌شود.» منبع پیدا شود.

چنین است شرایط طبیعی هزاره‌جات. زراعت در این‌جا مانند جزایر کوچک و منزوی، در قطعات کوچک زمین که جدا از یک‌دیگر قرار دارند، صورت می‌گیرد. اندازهٔ این قطعات زمین که به شکل گردش‌های مصنوعی در نشیب کوه‌ها موقعیت دارند، بعضی اوقات از چند ده متر نیز تجاوز نمی‌کنند. در اکثر موارد کشت‌زارها به آبیاری مصنوعی ضرورت دارند؛ زیرا که در ارتفاعات دو و نیم تا سه هزار متر، هوا به اندازه‌ای خشک است که بدون آبیاری مصنوعی رشد و نموی حاصلات زراعتی امکان ندارد. نظر به [...] عوارض طبیعی در این‌جا قطعاً آبیاری با دست امکان ندارد؛ اما برای انتقال آب به قطعات زمین که در نشیب کوه‌ها قرار دارند، باید مقدار عظیم کار بن برسد. در قطعاتی از زمین‌های جنگلی واقع سرازیری شمالی کوه هندوکش و پاری- پامیزس، زراعت للمی‌کاری ممکن است. زراعت نمی‌تواند برای مردم حداقل وسایل زندگی را تأمین نماید. در موسم چرا برای اغنام علوفه یافت می‌شود؛ اما در طول زمستان‌های دراز و طولانی، آن‌ها گرسنه باقی می‌مانند؛ چون که در این وقت به علت فقدان کامل چمن‌زارها برای مردم امکان تهیه علوفه وجود ندارد و علاوتاً نظر به محدود بودن قطعات زمین قابل کشت‌وکار غلات هم به پیمانهٔ وسیع صورت نمی‌گیرد. به نسبت نبودن علوفه، تربیهٔ احشام نیز در این منطقه به طور وسیع شیوع ندارد.

«نیکلای ایوانویچ واویلف (Николай Иванович Вавилов)(۲۵ نوامبر ۱۸۸۷- مرگ ۲۶ ژانویهٔ ۱۹۴۳)»، بدین ترتیب شرایط زراعت را در هزاره‌جات توصیف می‌کند: «اقلیم شدید موجب گردیده که در این‌جا چراگاه‌های خوب موجود نباشد؛ کوه‌ها سنگی و بدون جنگلات است. بسترهای ریگی یا کاملاً برهنه‌اند و یا در بعضی جاها با خار و بوته‌های بید پوشیده شده‌اند؛ زراعت به طور عمده منحصر به پیش‌برآمدگی جبال است که در نتیجه توده‌شدن خاکریزه‌ها از کوه‌ها به طور جسته گریخته در نشیب کوه‌ها به وجود آمده و به نام دسیت‌ها و دیگرند».

مردم می‌توانند ... از طریق توأم ساختن زراعت با مال‌داری حداقل نفقهٔ زندگی خود را تأمین کنند. پس تصادفی نیست که در بسیاری جاهای هزاره‌جات، در جاهایی که شرایط طبیعی پرورش توت را ممکن می‌سازد، چون درهٔ سالنگ، خنجان، باتو و غیره مردم به میزان وسیعی به پرورش درخت توت می‌پردازند و این میوه یکی از اساسی‌ترین خوراک آن‌ها را تشکیل می‌دهد.[1]

پروفیسور م.س. اندریف که در سال ۱۹۳۶ از افغانستان دیدن نمود، چنین می‌نویسد: «مانند بسیاری از نواحی کوهستانی تاجیک، توت یکی از عمده‌ترین خوراک‌های اهالی محلی است که سرتاسر سال از طرف آن‌ها استعمال می‌گردد. در جریان سه ماه تابستان آن‌ها توت تازه که مستقیماً از درخت جمع می‌کنند، می‌خورند. در سه ماه مابعد توت نیمه‌خشک را که در جریان خشک‌شدن چسبناکی خود را از دست نداده است، تناول می‌نمایند. شش ماه آخر یعنی فصل‌های بهار و تابستان را با توت خشک میده (کوبیده شده) که به‌نام تلخان یاد می‌شود، گذران می‌کنند. تلخان را بدین طریق تهیه می‌نمایند: ابتدا توت‌خشک را در آسیا آرد می‌کنند و این قطعاً با فرا رسیدن سه ممکن در جریان سه ماه ممکن است و در غیر آن چسبناکی توت مانع آرد شدن آن می‌گردد، بعد آرد توت را در کندوها انبار می‌کنند. آرد در کندوها به اندازه‌ای تخته (سخت) می‌شود که برای تکه کردن آن تبر لازم است.»

اهالی این دره‌ها اصلاً معنی نان واقعی را نمی‌فهمند. تنها اشخاص مرفه آن‌ها قادرند گاه‌گاهی از آرد جو و توت، دوده پخته کنند. غذای اصلی مردم دوغ...[خالی‌گاه باید «نان» باشد] بدون روغن که از آرد جو و نخود ساخته می‌شود، چای بدون شکر و قطعه‌ای ندرتاً گوشت می‌باشد. در دیگر مناطق مزبور توت عوض غلات استعمال نمی‌گردد؛ زیرا اقلیم و خاک در همه جا برای پرورش آن مساعد نمی‌باشد. قرار حکایت مشاهدین، محصولات عمدهٔ غله در بین مردم این مناطق عبارتند از

۱. اگر در سالنگ و خنجان و نواحی نزدیک آن‌ها، قبلًا هزاره‌ها زندگی می‌کرده‌اند، احتمال دارد؛ ولی امروز ساکنین این مناطق را حداکثر تاجیک‌ها و حداقل هزاره‌ها تشکیل می‌دهند و در ساحات مرکزی هزاره‌جات (هزاره‌جات به مفهوم امروز)، درخت توت کم‌تر نمو می‌کند و خوردن توت به جای نان و یا غذا بین مردم معمول نیست. نایل [این پاورقی نگاه امروزی به مناطق مذکور داشته است و حال آن‌که این مناطق در قدیم سکونت‌گاه هزاره‌ها بوده‌اند. البته امروز در این مکان‌ها هزاره‌های اهل‌سنت زندگی می‌کنند.]

نان دوده که از مخلوط آرد جو و باقلی است و بعضاً با گیاهان وحشی تهیه می‌گردد.

پنیر خشک، چای بدون بوره و در مواقع مخصوص گوشت نیز در بین آن‌ها مستعمل است. هرگاه این واقعیت را که در این مناطق سبزیجات و محصولات باغ‌داری وجود ندارد در نظر بگیریم، آن وقت خواهیم فهمید که حداقل نقطهٔ زندگی هزاره‌ها تا چه اندازه کم و ناچیز است. در تمام این نقطه‌ها (مناطق) به طور عمده ملیت‌های اقلیت سکونت گزیده‌اند. در نواحی شمال شرق، در جایی که دریای پنجشیر و قندوز با معاونین خود از آن سرچشمه می‌گیرند، تاجیک‌های کوهی زندگی می‌کنند که اقتصادشان از اقتصاد تاجیک‌های کوهستانی بدخشان هیچ‌گونه فرقی ندارد. در منطقهٔ دریای مرغاب مردم نیمه مسکون و نیمه چادرنشین فیروزکوه حیات به سر می‌برند. در قسمت علیای دریای ادرسکن و فراه‌رود، تایمنی‌های مسکون و نیمه مسکون و در شرق به امتداد قسمت علیای شرنگ و لوگر غلزایی‌ها زندگی می‌کنند، در حالی که در تمام فلات مرکزی این مناطق هزاره‌ها بودوباش دارند. مراکز پُرجمعیت و دهات (غیر) محقر و مجزا در این‌جا خیلی نادرند. در امتداد کوره راه‌ها به طول ده‌ها کیلومتر هیچ‌گونه آبادی انسانی به چشم نمی‌خورد. مراکز پُرنفوس مرکب از قلعه‌ها یا عمارات کوچک و بلند و سنگی دارای برج‌هایی‌اند که در داخل آن‌ها، در عقب دیوارهای بلندشان چندین فامیل هزاره به سر می‌برند. این قلعه‌ها در عین‌حال به حیث پناه‌گاه‌هایی به کار می‌روند که مردم را از تجاوز دشمنان مصون نگه می‌دارند. از بین تمام این منطقه فقط یک راه اتومبیل عبور می‌کند که از هرات به طرف کابل کشیده شده و از دولت‌یار می‌گذرد. در هنگام زمستان این راه برای عراده‌جات، غیرقابل عبور می‌گردد. در سمت‌های دیگر فقط کوره راه‌های باریک وجود دارند. در وقت زمستان، هنگامی که کوتل‌ها و راه‌های کوهی با برف پوشیده می‌شوند، برای چندین ماه هرگونه ارتباط مردم از مراکز مسکونی با جهان خارج و حتی با اهالی دره‌های مجاور قطع می‌گردد. در این زمان مراکز پُرجمعیت، شکل جزایر کوچک و مجزایی را به خود می‌گیرند که گویی در بین توده‌های پراکندهٔ سنگ و ریگ قرار دارند. تبادلهٔ محصولات هم در داخل مرکز جمعیت و هم با مراکز دیگر جنبهٔ تصادفی دارد. حرفه‌های خانگی خیلی کم انکشاف یافته و منحصر به تولید پارچه‌های خشن و درشت نمد، پلاس و گلیم است. هر خانواده سعی می‌ورزد نیازمندی‌های معمولی خویش را در لباس، کفش و اثاثیهٔ خانهٔ خود خلاصه نماید؛ لذا در تحت این شرایط قطعاً لازم نیست دربارهٔ اقتصاد کالایی سخن گفته شود. در نزد آن‌ها هیچ‌گونه شیئ‌ای وجود ندارد که خریده یا فروخته شوند. حاصلات ناچیزی که از قطعات کوچک زمین به دست می‌آید، نمی‌تواند برای مردم محلی حداقل نفقهٔ ضروری مردم را تأمین کند. این امر، مردم هزاره‌جات را

مجبور می‌سازد که به منظور امرار معاش قسمتی از سال را در شهرها سپری نمایند و در آن جاها برای خود موقتاً پیشه‌ای را اختیار کنند. پیشه‌های موقتی که دهاقین به این طریق در شهرها به دست می‌آورند، فقط جنبۀ موسمی ندارند؛ بلکه بیشتر اوقات به حرفه‌های دایمی آن‌ها بدل می‌گردد و خود پیشه‌ور نیز در نتیجۀ قطع هرگونه ارتباط با زمین قبیلۀ خود، به یکی از ساکنین دایمی شهر مبدل می‌شود. در بیشتر موارد، دست‌مزدی که چنین کارگران پیشه‌ور به شکل روزمزد و یا به شکل کارمزد، به طور اتفاقی حاصل می‌کنند، به اندازه‌ای کم است که به مشکل می‌توانند با آن امرار حیات کنند. معهذا زندگی در شهرها نسبت به حیاط نیمه گرسنه‌ای که در اوطان‌شان وجود دارد، برای آن‌ها به مراتب بهتر است. پس تصادفی نیست که قسمت قابل ملاحظه‌ای از هزاره‌ها همیشه با روزمزدی و کارمزدی در شهرها با عرضۀ نیروی کار خویش خود را سرشار نگه می‌دارند.

ملیت‌هایی که دربارۀ آن‌ها سخن می‌گوییم به قبایل و طوایف در اقوام تقسیم می‌گردند. در بین این ملیت‌ها نقش خان‌ها و ارشدین قوم هنوز هم خیلی زیاد است. فرقۀ فوقانی قوم یعنی خان‌ها و ارشدین، همیشه در جستجوی طرق برای قاپیدن قسمتی از محصول عادی قوم که به مشکلات زیادی به دست می‌آورند، می‌باشند. آن‌ها سهم خود را از این محصول، یا به شکل سود حاصله از قرضی که نقداً یا جنساً به تخمانه به دهاقین می‌دهند و یا به شکل کاربره دریافت می‌دارند. به مشکلات زندگی مردم این مناطق باید معضلۀ دیگر را نیز افزود و آن عبارت است از فشار ظالمانه‌ای که از طرف مأمورین ماشین مالیاتی دولت صورت می‌گیرد. مأمورین مزبور با استفاده از مظلومیت و بی‌سوادی کامل توده‌ها، حق و ناحق از آن‌ها بدون حد و حصر، بهره‌کشی می‌کنند.

علاوه‌برآن، باید فشاری را که هزاره‌ها و دیگر ملیت‌ها از ناحیۀ افغان‌های کوچی متحمل می‌شوند، نیز در نظر گرفت. این کوچی‌ها همه ساله از داخل خاک‌شان عبور و نه فقط بهترین چراگاه‌های آن‌ها بلکه زمین‌های مزارع‌شان را لگدمال می‌کنند.

این که تا چه اندازه اقتصاد طبیعی و نیمه‌طبیعی در این مناطق وجود دارد، فوق‌العاده مشکل است. به این سؤال بدون در دست داشتن آمار و ارقام احصائیه‌ای لازم به طور جامع پاسخ داده است؛ اما به خود اجازه می‌دهیم ارقامی را که در نتیجۀ پرس و جواب اهالی به دست آمده در این‌جا ذکر کنیم. این ارقام می‌توانند به حیث شاخص تقریبی برای جواب دادن به سؤال مزبور به کار روند. در افغانستان قریب ۱۱۰۰، هزاره وجود دارد که از جمله ۱۲۰ هزار فامیل آن دارای اقتصاد طبیعی و نیمه‌طبیعی می‌باشند.

کاملاً واضح است که درجۀ طبیعی بودن این اقتصادها یکسان نیست. همان طوری که این درجه

در انواع دیگر اقتصاد نیز یکسان نمی‌باشد. مثلاً هم اقتصاد چادرنشینی کاملاً طبیعی و هم اقتصاد چادرنشینیی که در آن مناسبات کالایی- پولی، خصلت نیمه‌طبیعی‌اش را برهم می‌زند، وجود دارد؛ اما چنان‌که قبلاً سعی کردیم نشان دهیم، خصوصیت ممیزهٔ تمام این اقتصادها عبارت است از: سطح فوق‌العادهٔ نازل تکامل نیروها در راه. بهترین ابزار تولیدی در این اقتصادها، قلبهٔ چوبی، بیل، عصای‌ساده برای خرمن‌کوبی، داس، کارد معمولی و... می‌باشد. برای هر میلیون مردم زراعتی این منطقه، یک قلبه و ماله آهنی هم نمی‌رسد چه رسد به ابزار پیچیدهٔ زراعتی.

شمارهٔ ۲۰۲ مجلهٔ کابل در سال... دربارهٔ هزاره‌جات چنین نوشت: «هم‌چو ساکنین کوهی هنوز هم فهم چراغ تیل خاک را نمی‌دانند.»

مطابق به این سطح نازل تکامل نیروهای مولده، مناسبات تولیدی فوق‌العاده عقب مانده وجود دارد که ترکیب بقایای مناسبات قوی پاتریارکال و قومی- قبیله‌ای به مالکیت خصوصی دهقانی به زمین مزارع ابزار ابتدایی تولید، محصولات زراعتی و گله‌ها از خصوصیات آن می‌باشد. علاوه‌برآن، در سال‌های اخیر در بین مردم هزاره، اشکال استثمار فقیرترین مردم نیز در حال انکشاف می‌باشد. با همهٔ این‌ها یک پروسهٔ دیگر نیز در این مناطق وجود دارد، آن عبارت است از: جلب هرچه بیشتر از زراعت به شهرها، برای به دست‌آوردن معاش. این امر گواه بر آن است که اشکال مترقی‌تر، مناسبات‌اجتماعی را در روابط قومی در این مناطق، از بنیاد تخریب می‌کنند. لنین می‌گوید: «عزیمت و جدایی غیرزراعتی مانند جلب مردم از زراعت به شهرها، پدیده‌ای است مترقی که از حوادث متروک فراموش شده و عقب ماندهٔ مناطق دور افتاده جدا می‌کند و به گرداب زندگی اجتماعی معاصر می‌کشاند.»[1]

در چهارچوب اقتصاد منزوی و دور افتادهٔ مردم هزاره و دیگر ملیت‌هایی که در بالا از آن‌ها نام برده شد، امکان استفاده از ابزار مکمل‌تر زراعتی و طرق بهتر پرورش گله‌ها، در تحت شرایط اقتصادی عقب‌ماندهٔ کشور وجود ندارد و همین امر امکان انتقال به اشکال عالی‌تر تولید اجتماعی را نیز حذف می‌نماید.

در پایان این مقاله سه قطعه نوشته جداگانه آمده است که در ساختار اصلی مقاله جای داده نشده‌اند و در تصحیح هم امکان ندارد، در ساختار اصلی جای داد. نوشته‌ها از کتاب «اقوام آسیای قریب»، آ.ک. کافر بگ، ترجمهٔ محمدصدیق طرزی، چاپ مسکو هستند.

---

۱. مؤلف به دنبال این مطلب احصایه‌های دیگری نیز ارائه می‌دارد که پُر از اشتباه است و نفوس هزاره را که ۱۱۰۰ هزار گفته است نیز یک رقم رسمی است که این مردم را همواره کم‌تر از آن‌چه هست نشان می‌دهد. بنابراین، از نقل احصائیه‌های دیگری صرف نظر شد. نایل

هزاره[1]

هزاره‌ها از حیث نژاد مغولند و حالا با یکی از لهجه‌های تاجیکی حرف می‌زنند. اکثر این قوم (تقریباً بیش از یک میلیون می‌شوند.) در مناطق کوهستانی افغانستان مرکزی حیات به سر می‌برند که در بین کابل و هرات، واقع است و این سرزمین به‌نام هزاره‌جات یاد می‌شود.

به غیر از هزاره‌های شرقی، اقوامی از هزاره وجود دارند که به‌نام بربری یاد می‌گردند و به تعداد پنجاه‌هزار نفر از مردم هزاره در شمال‌غرب افغانستان حیات به سر می‌برند و در دامنهٔ کوهستانات، در ناحیهٔ بادغیس در منطقهٔ قلعهٔنو نیز هزاره‌ها زندگی می‌کنند.

گروپ هزاره‌های‌غربی و هزاره‌هایی که در شمال مملکت حیات به سر می‌برند، پشتون گفته نمی‌شوند و به‌نام «ایماق» یاد می‌گردند (در ادبیات به‌نام چهارایماق نیز می‌نامند). کلمهٔ ایماق یک کلمهٔ مغولی است که در دورهٔ استیلای مغول‌ها در افغانستان شهرت پیدا کرده است و معنی قوم را می‌دهد و در این‌جا کلمه‌های تاجیکی و مغولی با هم به قسم چهار ایماق عرض وجود کرده است، یعنی چهار قوم.

چندین هزار نفر از هزاره‌ها طور جداگانه در مناطق شمال افغانستان حیات به سر می‌برند و علاوه‌براین، یک تعداد هزاره‌ها در حاشیهٔ سرحدات ایران و افغانستان (در ولایت مشهد) و در سرزمین اتحاد شوروی حیات به سر می‌برند که عبارت از مناطق آسیای‌وسطی می‌باشد.

هر دو گروپ هزاره (چه غربی و چه شرقی) از یک نژاد عرض وجود کرده و در بسی از امور حیاتی و فرهنگی یکسان می‌باشند؛ ولی آن‌ها از نقطه نظر مذهبی در بین خود تفاوت دارند، چنان‌که گروپ شرقی هزاره شیعه و گروپ غربی سنی هستند. هزاره‌ها خودشان را یک قوم نمی‌دانند، و اگرچه در بین گروپ‌های غربی و شرقی کدام حدی وجود ندارد و در پهلوی یک‌دیگر حیات به سر می‌برند، باز هم خود را از یک‌دیگر مجزا دانسته، می‌گویند اقوام جداگانه‌ای می‌باشند؛ مثلاً

---

۱. گافربرگ، آ. گ، اقوام آسیای قریب، ترجمهٔ محمد صدیق طرزی، مسکو: آکادمی علوم شوروی، انستیتوت اتنوگرافی، ۱۹۵۷، ص ۱۰۰-۶۵.

گروپ هزاره‌ها که در قلعهٔنو و هزاره‌هایی که در خراسان حیات به سر می‌برند خود را از یک‌دیگر جدا می‌دانند. هزاره‌های شرقی و غربی مندرجاً طور مستقل در حالت انتقال به استقامت شمال و به طرف غرب می‌باشند و نقل مکان کردن هزاره‌ها به طرف غرب، در قرن هجدهم صورت گرفته است و مناطق شمال شرقی و جنوب شرقی مشهد را به دست آورده‌اند. در کیان‌گوش و کیان‌بسته، در طول سرحدات ایران و افغانستان (محسن‌آباد، فیض‌آباد و حصهٔشرقی سرجام) در اطراف قریهٔ کرات جاگزین شده‌اند. جاگزین‌شدن بربری‌های هزاره در ایران، خیلی وقت از این تاریخ صورت گرفته است و به اثر شورش‌های مردم هزاره و در تحت فشار افغان‌ها، یک تعداد هزاره‌های شرقی در بلوچستان جاگزین شده‌اند (خصوصاً اطراف کویته را در دست دارند) و در ایران در مناطق مشهد به سر می‌برند. بعد از چندی حصه‌ای از آن‌ها واپس عودت کرده در شمال افغانستان جاگزین گردیده‌اند و انتقال هزاره‌های شرقی به طرف ایران دوام دارد.

در بین هزاره‌ها تا به حال صورت تقسیمات قومی دوام دارد و آن‌ها با این‌گونه تقسیمات در محل سکونت خود سکونت پذیرند. در جریان صد سال اخیر به اثر جنگ‌های داخلی و تحت تصرف درآوردن آن‌ها از طرف فئودال‌های افغان، تعداد خود را که حفظ کرده بودند، از دست داده‌اند و تعدادشان نسبت به اصل تقسیمات از بین رفته و کم گردیده است و این‌ها با اقوام دیگر خود را یک‌جا کرده‌اند و اگرچه از مردم اصلی خود، خود را جدا ساخته‌اند باز هم استقلال داخلی قومی خود را از دست نداده‌اند. درحالت موجوده اقوام مشهور هزاره‌ها دایزنگی، دایکندی و بهسود- بهسودی می‌باشند که در مایلیت‌های طرف جنوبی هندوکش حیات به سر می‌برند. در دامنه‌های جنوب هندوکش اقوام یکه‌ولنگ زیست دارند و در غرب هزاره مردمی از آن‌ها حیات به سر می‌برند که به‌نام تیموری یاد می‌شوند و این‌ها اقوام قدیمی و بدوی هزاره‌ها محسوب نمی‌شوند. این اقوام که در شمال غربی افغانستان حیات به سر می‌برند، در ردیف مردم ایماق به حساب می‌آیند و وطن اصلی آن‌ها در جنوب هرات واقع است.

یک حصهٔ تیموری‌ها در شمال شرق خراسان حیات به سر می‌برند و وقتی عده‌ای از این تیموری‌ها به خاک هزاره‌جات کوچ نموده با هزاره‌ها یک‌جا شده و بالاخره در بین هزاره‌ها منحل گردیده‌اند.

در جنوب اقوام مرکزی، از طرف غرب به طرف شرق، پولادی‌ها (ارزگانی‌ها) (که از اقوام سابقهٔ دایکندی و دای‌چوپان به وجود آمده‌اند) بعد از آن جاغوری، هزاره‌های غزنی (چهاردسته، محمدخواجه، جغتو و دای‌میرداد) می‌باشند.

به قراری که و.و. بارتولد می‌گوید و هم مولفین دیگر عقیده دارند، هزاره‌ها از بازماندگان اقوام

مغولند که عبارت از بازماندگان اردوی چنگیزخان و پسران و خانواده‌های آن باشند. کلمهٔ هزاره از زبان فارسی اخذ شده و در میان مغول‌ها معمول گردیده بود و معنی آن هزار است. این لغت را مغول‌ها عوض کلمهٔ مینگ که ترکی است، استعمال می‌نمودند.

حملهٔ مغول‌ها بر سرزمین افغانستان که از سال ۱۲۲۳-۱۲۲۱ م. شروع گردیده بود، با مقاومت شدید این مردم مقابل گردید. بعد از اشغال این سرزمین مغول‌ها قطعات خود را گذاشتند و بعدتر چهار پسر چنگیزخان و بعد از آن نواسه‌های آن، اردوی خود را مثل گذشته به قطعات هزار نفری تقسیم کردند و طور دایمی آنان را در این‌جا، جایگزین گردانیدند و به صورت تدریجی این عساکر با مردم محل آمیزش پیدا کردند و لسان آن‌ها را قبول نمودند؛ یعنی با لسان محلی به حرف زدن شروع کردند و لسان خود را به فراموشی سپردند. امکان دارد که با این اقوام، اقوام دیگری نیز ضم شده باشند که از جمله به اشارهٔ تاریخ، نکودری‌ها است که از قرن سیزدهم در این ساحه جاگزین گردیده‌اند. نکودری‌ها در خدمت اشغال کنندگان ایران (هلاکو و دیگران) اجرای وظیفه می‌کردند.[۱]

در جریان مدت یک صد سال هزاره‌ها استقلال خود را حفظ کردند؛ اما تیمور و تیموری‌ها در مقابل این مردم لشکرکشی نمودند. امکان‌پذیر است که بگوییم قطعات مغول‌ها که در جاهای دیگر ساکن شده‌اند و با مردم امروزی هزاره یک‌جا نیستند، علت آن این است که آن‌ها زمین‌های بهتر و خوب‌تر را در مناطق جنوب و شمال افغانستان در دست آورده بودند و کوشش نکردند که با دیگران یک‌جا شوند. بعد از آن‌که هزاره‌ها قدرت خود را از دست دادند، این مغول‌ها نیز قدرت خود را از دست دادند و طور آهسته در زیر فشار دیگر اقوام درآمدند و به سرزمین کوهستانی بلند و کم‌زمین نقل مکان کردند و در شمال اقوام ازبک آن‌ها را راندند و جای‌شان را اشغال نمودند. در این وقت امکان دارد این اقوام هزاره بعضی‌شان در بین اقوام دیگر منحل شده باشند و یک حصهٔ بزرگ آن‌ها در هزاره‌جات به قسم مستقل با استقلال داخلی باقی مانده باشند. این وضع تا قرن شانزدهم به خوبی واضح است که اقوام هزاره و نکودری‌ها در این اوقات به زبان مغول حرف می‌زده‌اند و این لسان بین‌شان معمول بوده است.

تحولات کم قوت این قوم بزرگ و قوی هزاره که اکثر زمین‌های زراعتی خود را تحت فشار دیگران از دست داده‌اند؛ اما استقلال خود را از دست نداده بودند (نشان می‌دهد که) تقریباً شش قرن کامل چنان‌که آثار تاریخی به تأیید رسانیده‌اند، هزاره‌ها به هیچ صورت مطیع دیگر اقوام نشده‌اند.

حکمرانان کابل و قندهار و هرات هرکدام‌شان به نوبت خویش زیاد کوشش نمودند که این مردم

---

۱. هیأت بشرشناسی آسیای وسطی، در سال ۱۹۳۰-۱۹۲۷، اقوام نیکودار را در زمرهٔ هزاره‌هایی که به ترکستان نقل مکان کرده بودند، دیده‌اند.

را در زیر تسلط خود درآورند، اگرچه بعضی حصص نزدیک سرزمین‌های این حکمرانان چندی محکوم شدند و مالیات را تأدیه می‌کردند؛ اما به طور اساسی مطیع نشده بودند. حتی در قرن نوزده ... شاهد است که مردم هزاره در آن وقت آزاد بودند.

در اواسط قرن نوزده یار محمدخان حکمران هرات و امرای کابل کوشش کردند و لشکرکشی‌هایی به طرف این قوم نمودند؛ اما نتیجهٔ لازمه را به دست آورده نتوانستند؛ ولی اقوام هزاره بعد از جنگ‌های شدید و مقاومت زیاد به ذریعهٔ قوای عسکری امیر عبدالرحمان مجبور شدند که مطیع این امیر شوند. در سال ۱۸۹۱ هزاره‌ها در مقابل فنودال‌های پشتون به شورش دست زدند و در سال ۱۸۹۲ فنودال‌های پشتون، زمین‌های زیاد این قوم را جبراً به دست آوردند و آن‌ها را به قسم برده به کار گماشتند و بسیاری از هزاره‌ها در شهرها به مثل غلام و کنیز به کار گماشته شدند و حلقهٔ بردگی و غلامی را از گردن این قوم اعلی حضرت امان‌الله‌خان شکستاند و برای ابد دور کرد.

مشغولیت اساسی

هزاره‌جات سطح مرتفع کوهستانی است که بعضی از جاهای آن دارای هوای معتدل و بعضی از حصص آن هوایش خوب سرد است و سرزمین آن‌ها اکثراً در ارتفاع دوهزار متر از سطح بحر واقع است و در آن بارندگی طور مختلف صورت می‌گیرد: دفعتاً ابرهای باران آلود به وجود می‌آیند و فوراً می‌توان حدس زد که هوا صاف می‌شود. در زمستان‌های طولانی آن برف زیاد می‌بارد و به اثر آن رفت‌وآمد کردن از یک‌جا به جای دیگر مشکل می‌گردد و چندین [(ماه)] متمادی اکثر دهات از یک‌دیگر مجزا می‌باشند و رفت‌وآمد در بین‌شان قطع می‌گردد. دره‌های تنگ که اطراف آن را کوه‌ها و شاخ‌های بلند احاطه کرده است، طور عمومی زمین و اراضی آن‌ها تحت زرع گرفته می‌شوند و قشر خاک چنین دره‌ها چندان عمیق نمی‌باشند.

هزاره‌جات در ذات خود سرزمینی است که اراضی زراعتی آن کم است و هریک پارچه زمینی که برای زراعت مساعد شده بتواند از آن استفاده صورت می‌گیرد. برای قبرستان‌ها طور عمومی جاهای مایل سنگ زرد استعمال می‌گردند و راه‌های رفت‌وآمد در کنار زمین‌های زراعتی وجود دارند و زمین‌های این مردم مرتبه دار می‌باشند و هر مرتبه با چیده‌شدن سنگ‌ها، برای کشت کردن مساعد می‌شود و در کنار این مرتبه‌ها درخت‌های چنار یا میوه‌دار غرس می‌کنند.

در هزاره‌جات طور عمومی زراعت بهاری معمول است و زراعت تیر ماهی، صرف در جاهای بلند تا ارتفاع ۲۴۰۰ متر در سطح بحر کم‌تر معمول است و اکثر دره‌ها از این ارتفاع سطح، بهره‌ور هستند. زراعت للمی‌کاری در این سرزمین طور عمومی معمول نیست و زمین‌های زراعتی کاملاً

آبی می‌باشند. مردم هزاره در احداث غدیرها و کشیدن جوها، در جاهای صعب‌العبور استاد وقت خود هستند. طور مخصوص در بین این مردم، آبیاری جاری زیاد معمول است؛ یعنی بالای زمین آب ایستاده نمی‌شود؛ زیرا زمین‌ها حداکثر مایلیت می‌داشته باشند و برای این مقصد در فاصله‌های ۳۰-۲۵ سانتی‌متر از یک‌دیگر، جوی‌هایی که زیاد عمیق نمی‌باشند با بیل احداث می‌کنند و در این جوی‌ها یا مجراها، آب کم از روی اراضی می‌گذرد و در وقت آبیاری دو نفر متفقاً کار می‌کنند، یک نفر آن همیشه از جریان آب مراقبت می‌نماید که کم و زیاد نشود، دیگر آن چوب درازی در دست می‌داشته باشد تا اگر در یکی از چقوری‌ها و مجراها آب‌بند بماند، آن را صاف کند.

چنین آبیاری مزیت زیاد در زمین‌هایی که عمیقاً شدیار نمی‌شوند، دارد و در هزاره‌جات زمین‌ها عمیقاً قلبه نمی‌شوند؛ زیرا قشر خاک آن کم ارتفاع است و زمین‌ها دارای سنگچل می‌باشند.

هزاره‌ها کم‌تر سیستم آبیاری لیمانی (خلیجی) را استعمال می‌دارند. در این سیستم آب‌های ذوب شده برف و باران در خلیج‌های کوچک جمع‌آوری می‌شوند، بعد از آن برای آبیاری استفاده به عمل می‌آید.

در هزاره‌جات طور عمومی کشت کردن غله‌جات معمول است: گندم، جو و... در بعضی جاها ارزن ایتالوی نیز کاشته می‌شود. غیر از این‌ها در این‌جا جواری میده‌دانه هم معمول می‌باشد. از جو زیاده‌تر، برای خوراک عوض گندم استفاده می‌شود و جواری میده‌دانه را نیز به جای گندم استعمال می‌دارند و طبعاً این دو نوع حبوب اخیرالذکر را برای اسپ‌ها نیز می‌دهند. در زمرهٔ دیگر حبوب، کاشتن پالی‌دار زیاد معمول است که عبارت از باقلی و نخود و... می‌باشند. برای خوراک حیوانات رشقه نیز می‌کارند.

بعد از جمع‌آوری حاصل، زمین را چندان دقیقانه قلبه نمی‌کنند و به حالت خودش تا سال آینده می‌گذارند. قبل از کاشتن، اگر زمین خشک باشد آن را آبیاری می‌نمایند و بعد از آن یک‌بار یا چند بار خوب قلبه می‌کنند و زمین‌های للمی را نیز این مردم اگرچه کم استعمال می‌شود، قلبه چند... می‌دارند.

نظر به قلت زمین در هزاره‌جات، مردم و دهاقین طور همیشه با کمبود غله دچارند و بدین علت است که هزاره‌ها بعد از اتمام کار، برای به دست‌آوردن پول به شهرها سفر می‌کنند. در هزاره‌جات چون زمین کفایت نمی‌کند، دهاقین هزاره چه در افغانستان و چه در ایران به قسم دهقان... کار می‌کنند. غیر از این، قوهٔ کار دیگری را همین مردم تشکیل می‌دهند که عبارت از مزدورکاری، حمالی و نوکری می‌باشد. هزاره‌ها را در جست‌وجوی کار، در هندوستان زیاد می‌توان دید.

چون در هزاره‌جات زمین زراعتی کافی نیست؛ لذا در اصلاح تخنیک‌آلات کشت‌وکار کدام مجاهدتی به عمل نیامده است و به حالت بدوی خویش باقی می‌باشند و از همین جهت زیادتر مردم هزاره به مال‌داری اشتغال دارند و مواشی خود را به کوه‌ها برای چرانیدن می‌برند و طور عمومی در رمه‌های‌شان، گوسفند، بز و حتی اسپ و مرکب و گاو را تحت پرورش قرار می‌دهند. بعضی از عایله‌ها دارای رمه‌های حیوانات شاخ‌دار کوچک می‌باشند و در ایام تابستان برای سپری نمودن گرما، در چراگاه‌ها با عایله‌های خود به سر می‌برند و اکثر این کمپ‌های‌شان در نزدیکی قصبه‌ها و دهات و یا خانه‌ها دایر می‌گردد و تیرماه برای جمع‌آوری غله خود، به زمین‌های زراعتی عودت می‌کنند.

به اساس رمه‌داری در این منطقه، بافتن تکه‌های پشمی در خانه‌ها زیاد معمول است و ازجمله یک نوع تکه می‌بافند که به نام برک یاد می‌شود، اگرچه این تکه از حیث بافت به مقابل اموال فابریکه‌ها خشن است؛ اما از حیث استحکام قیمت زیاد را دارا است. برکی که هزاره‌ها می‌بافند طور عمومی رنگ قهوه‌ای روشن دارد و زیادتر برای ساختن کرتی و واسکت از آن استفاده می‌گردد و به تعداد زیادی از چنین کرتی‌ها و واسکت‌ها در بازار برای فروش موجود می‌باشد. هزاره‌ها تکهٔ پشمی نازک دیگری می‌بافند که طور عمومی، به صورت شال سرشانه از آن استفاده می‌شود و در زمستان این شال‌های راه‌دار سیاه و سفید مورد استفاده قرار می‌گیرند و خیلی زیاد در منطقهٔ غزنی و قندهار شهرت دارد.

هزاره‌های غربی بیشتر از هزاره‌های شرقی وضع کوچی‌گری را حفظ کرده‌اند و در زمانی که آن‌ها کار خود را در اراضی زراعتی به انجام رسانیدند، با مال و مواشی خود به کوه‌ها بالا می‌روند و در آن‌جا به دوشیدن رمه‌ها و تهیهٔ لبنیات مشغول می‌شوند و مدت رفت‌وآمد این مردم غربی در وضع کوچی‌گری بیشتر از هزاره‌های شرقی است و بیشتر از چند کیلومتر راه را قطع می‌دارند. هزاره‌های غربی به تربیهٔ گوسفند اهتمام می‌ورزند و در پرورش گوسفند قره‌قل نیز مهارت دارند و در عین حال شتر، مرکب، حیوانات شاخ‌دار بزرگ گاو و اسپ را نیز تربیت و نگه‌داری می‌کنند.

زمین‌داری هزاره‌های غربی مثل زمین‌داری مردم شمال افغانستان، از زمین‌داری مردم هزاره‌جات اصلی، تفاوت دارد؛ زیرا زمین‌های‌شان حاصل‌خیز است و بارش زیاد در سرزمین‌شان می‌بارد و دارای چراگاه‌های مساعدی برای چرانیدن حیوانات می‌باشند و این شرایط وضع را برای زراعت للمی نیز خیلی مساعد ساخته است. این زمین‌داران نیمه‌کوچی محسوب می‌شوند که در عین حال به مال‌داری هم اشتغال دارند. با دل‌چسبی می‌توان مد نظر قرار داد که تناسب لازمه در بین

زمین‌داری و مال‌داری وجود دارد. کسانی که مواشی زیاد را دارا هستند زمین زراعتی‌شان کم است و در عایله‌هایی که مال‌داری کم است، زمین‌داری رول مهم بازی می‌کند و نظر به این امر، ده‌نشینی در بین مردم نادار به سرعت در حالت پیشرفت است.

حاصلاتی که هزاره‌های غربی از زمین‌های خود برمی‌دارند، عمدتاً عبارت از جو و گندم است و هم‌چنین در بین این مردم فالیزکاری نیز زیاد رواج دارد، که از آن تربوز و خربوزه به دست می‌آورند. انواع نخود، باقلی، ماش و... بر دیگر حاصلات‌شان جمع می‌گردند. بعد از حبوبات پنبه‌کاری جای لازمه را اشغال می‌دارد. به اساس پنبه‌کاری و مال‌داری در بین هزاره‌های غربی صنعت محلی خوب رواج پیدا کرده است و آن‌ها تکه‌های نخی برای چادر، چپن و لباس‌های زن و مرد می‌بافند. تکه‌های پشمی که می‌بافند عبارت از جوال و گلیم و ... می‌باشند و از پت بز کرک بسیار خوب می‌بافند. صنایع‌دستی خانگی در بین هزاره‌ها، برای تأمین حیات‌شان نقش مهم بازی می‌کند. گلیم‌های این مردم شهرت زیاد دارد و عایله‌ها به داشتن آن ضرورت احساس می‌کنند. گلیم نازکی به‌نام قاقمه و خورجین، جل، پالان و امثال این‌ها را نیز این مردم تهیه می‌کنند و صنعت چرم‌گری نیز بین‌شان انتشار دارد. صنایع‌دستی در حیات دهاقین کم‌زمین و غریبان نقش بارزی دارد. اکثر مردم بی‌بضاعت در کوه‌ها و دامنه کوه‌ها، به جمع‌آوری علف‌های مفید اقدام می‌نمایند و ازاین علف‌ها رنگ‌های خوبی برای تکه‌ها تهیه می‌دارند.

قصبه‌ها و محلات بودوباش

عموماً خانه‌های نشیمن مردم هزاره در مایلیت‌ها و در کنار زمین‌های زراعتی موقعیت دارند و طبعاً چون زمین‌ها در دره‌ها وجود دارند؛ لذا بدین اساس، دهکده‌های این مردم در بین دره‌ها واقع می‌باشند. این دهات در جاهایی قرار دارند که حتی یک وجب زمین زراعتی در آن جاها وجود ندارد.

جاهای نشیمن (خانه‌ها) به صورت عموم چهارکنجه و دیوارهای آن‌ها ضخیم و از قسم پخسه می‌باشند و روی آن‌ها کاه‌گل شده است و عموماً این کاه‌گل‌کاری از طرف داخل اتاق‌ها صورت می‌گیرد. در اطراف این جای نشیمن دیوار بلندی امتداد می‌یابد و حویلی بزرگی گذاشته می‌شود. طرز دیگر ساختمان آن‌ها طوری است که خانه‌های نشیمن در پای برج‌ها ساخته می‌شوند. این نوع ساختمان‌ها اکثر در دیگر جاهای افغانستان نیز به نظر می‌خورد و این نوع ساختمان‌ها در اثر جنگ‌ها و اختلافات فئودال‌ها عرض وجود کرده‌اند و نیز برای حفظ از حملات کوچی‌ها که از این مناطق عبور می‌نمایند. کوچی‌ها اکثر به چپاول دهات و جاهای نشیمن این سرزمین دست می‌زدند و هم‌چنین کوچی‌ها مال‌های آن‌ها را به جبر می‌بردند و نظر به قتل بعضی از آن‌ها از طرف

هزاره‌ها، به قصاص متشبث می‌شدند. قصاص گرفتن از یک‌دیگر تا زمان‌های اخیر در بین مردم پشتون زیادتر رواج دارد.

هزاره‌ها تا به حال از رفت‌وآمد مردم افغان یعنی کوچی‌ها خسارت زیاد را متحمل می‌شوند؛ زیرا کوچی‌ها هرچه در سر راه‌شان پیدا شود، چه علف و چه غله، همه را به مواشی خود می‌خورانند و با خود می‌برند و این‌ها مردم جنوب افغانستان‌اند که برای جستجوی علف تمام افغانستان را زیر پا می‌گذارند. در ابتدا از جنوب به طرف شمال و بعد از آن در بازگشت، این سرزمین را قطع می‌کنند. آن‌ها مجبورند همه ساله صدها کیلومتر، راه را بپیمایند. این راه‌پیمایی صدمهٔ زیادی به زراعت هزاره‌جات می‌رساند.

کوچی‌های هزاره اکثر در زیر چپری‌ها حیات به سر می‌برند و غربای هزاره در بین زمین‌های کنده شده که بالای آن خاشاک می‌اندازند زیست می‌نمایند و علاوه‌براین، این مردم از هرگونه چقوری‌ها سمچ‌ها برای حیات‌شان استفاده می‌کنند. در بین هزاره‌های سرمایه‌دار، خرگاه‌های نوع مغولی انتشار دارد و این نوع خرگاه‌ها از قرن سیزدهم مورد استعمال قرار داده شده بود که آن را خانهٔ خرگاهی یاد می‌کنند و از حیث ساختمان پیچیده می‌باشد. چوب‌بندی جالی مانند و دیوارهای عمودی این خرگاه‌ها عموماً به مرکز اتصال پیدا می‌کنند که به نام خرک یاد می‌شود و بام مدوری از آن به وجود می‌آید که حصهٔ مرکزی آن از دیگر حصه‌های بام بلندتر است. تفاوتی که بین خانهٔ‌خرگاه و خرگاه‌های عادی وجود دارد، این است که در خانهٔ‌خرگاهی دیوار آن دو رویه است و هر دو دیوار با هم به دقت کامل بافته شده است و در طرف بالا کج می‌شود. یک نوع خرگاه دیگر نیز در بین هزاره‌ها معمول است که به نام سرای خانه یاد می‌گردد و شکل آن مدور به مثل خرگاه‌های ترکمن‌ها و قزاق‌ها است و در حصهٔ بالا قطر آن به شصت الی هفتاد سانتی‌متر می‌رسد و خیلی خردتر از یورت‌های ترکی است و با تسمه‌های چرمی محکم می‌گردد؛ یعنی با این تسمه‌ها یک چوب را با چوب دیگر قایم می‌کنند. و بدین طریق تا به بالا محکم‌بندی می‌شوند و در بالا با هم وصل می‌گردند. این اشکال و استخوان‌بندی چوبی خرگاه یک خصوصیت جداگانه برای آن می‌دهد و بعد از بسته‌کاری، بالای آن گلیم‌پشمی انداخته می‌شود و محکم می‌گردد.

لباس و زیورات[1]

لباس مردم هزاره عبارت از پیراهن سفید نخی است که تنبان آن نیز از همین تکه سفید است و به نام تومون یاد می‌شود در بین هزاره‌های شرقی تنبان‌های پشمی نیز معمول است واسکتی را که آن‌ها

۱ نام‌های البسهٔ هزاره‌ها که در این‌جا ذکر شده‌اند، از نام‌هایی که در بین هزاره‌های غربی معمولند، گرفته شده‌اند؛ زیرا مؤلف این اثر یک کلکسیون مکمل لباس آن‌ها را جمع‌آوری نموده است.

می‌پوشند بدون آستین است. از دو نوع پیراهن معمول در آن‌جا یک نوع آن پیراهن است که گردن آن مدور قیچی می‌شود و در دو طرف شانه درزهایی می‌داشته باشد که سر از آن عبور کرده می‌تواند و به ذریعهٔ دکمه و گاچ محکم می‌شود و دهن آستین‌های آن بخیه‌دار است و در انجام آستین‌ها قیتان می‌دوزند. در پیراهن نوع دوم، یخن قدری بلند و طور عمودی دارای بریدگی است و این درز تا به سینه ادامه پیدا می‌کند و به ذریعهٔ دکمه و کاج با هم نزدیک می‌شوند. آستین این نوع پیراهن ساده است و دهن آستین دوخت می‌داشته باشد.

واسکت را عموماً از تکهٔسیاه و یا قهوه‌ای پشمی می‌دوزند و به صورت عمومی در حصهٔ سینه، در دو طرف دو عدد جیب داشته است و دهن جیب‌ها را طور عادی از تکه‌های رنگ دیگر می‌دوزند و اکثر اوقات واسکت‌ها دوخت قشنگی را دارا است که از لیس و چرمه می‌باشد. در موقع سرما مردم پوستین‌چه می‌پوشند. این پوستین‌چه‌ها در دو پهلو دارای برش است و در پیش سینه و دامن بخیه دارد و از طرف پیش‌روی، دکمه و چنگک برای بسته‌کردن ندارد.

در هزاره‌های شرقی لباس ضخیم مانند گوپی‌چه استعمال می‌شود که دارای چهار جیب است و در بین هزاره‌های غربی یک نوع لباس پشمی به نام شال مورد استعمال دارد و هم‌چنین پوشیدن چپن‌های پنبه‌ای از تکه‌های نخی مروج است. این تکه‌های نخی راه‌دار با زمینهٔ سرمه‌ای و سفید از طرف خود هزاره‌های غربی بافته می‌شود. این نوع چپن بدون دکمه و آزاد است. هم‌چنین پیراهن پنبه‌ای و نوعی کمربند عریض نوع عسکری افغان نیز در میان ایشان رواج دارد. عرقچین [(نوعی کلاه)] و دستار برای پوشانیدن سر استعمال می‌شوند که عرقچین را در هنگام کار و دستار را در اوقات فوق‌العاده یعنی عید، عروسی و مهمانی و... به کار می‌برند. در میان بعضی از اقوام هزاره کلاه‌های نوک‌تیز معمول است که لبهٔ آن‌ها دارای یک رشتهٔ باریک چرم می‌باشد. هزاره‌های شهری با کلاه و دستار می‌باشند و در وقت انجام کارهای سنگین صرف عرقچین بر سر می‌گذارند.

مردها پاپوش قدیمی سنگین بر پای دارند؛ ولی بعضی‌ها کفش می‌پوشند و از جوراب پشمی ضخیم نیز استفاده می‌کنند و مردم نادار، از پوست‌خام برای خود پاپوش می‌سازند که به نام چاروق یاد می‌گردد. به چاروق ریسمان‌های پشمی باریک وصل می‌شود که به دور ساق پا پیچیده و محکم می‌گردد.

لباس هزاره‌های ثروت‌مند از تکه‌های قیمتی ساخته می‌شوند. واسکت را از برک خوب هزاره‌گی و پیراهن تنبان را از تکه‌های مرغوب وارداتی خارجی می‌سازند. در لباس مردم غنی علاوه بر خوبی جنسیت، زیادت آن نیز در خور توجه می‌باشد. شخص پول‌دار هزاره، بالای پیراهن، واسکت و

بالای واسکت یک چپن و گاهی دو چپن در بر می‌کنند. اشخاص غنی هزاره‌های غربی علاوه بر پیراهن خوب و چپن نخی، چپن پشمی نیز می‌پوشند و پوشیدن پوستین از پوست بره با دوخت ابریشم با پیزار نوک‌کج نیز در میان‌شان معمول است.

لباس زنانهٔ مردم هزاره‌جات عبارت از پیراهن‌های گل‌دار و تنبان‌های عریض و نوعی چپن می‌باشد. پیراهن زنانه هر قدر پایین می‌رود، عریض‌تر می‌شود و در حصهٔ بغل چاک دارد و در اطراف یخن دکمه دوخته می‌شود و بعضی از اوقات در حصهٔ درز پیش‌سینه تا سه قطار دکمه می‌دوزند. دختران جوان هزاره‌های غربی از تکه‌های رنگی و شوخ پیراهن می‌سازند و زیاده‌تر، رنگ‌های سرخ عنابی و... مورد پسندشان است و آستین‌های‌شان دارای آرایش می‌باشند و با نخ یا ابریشم رنگی بخیه می‌شوند. تنبان دختران عموماً عریض و دارای دو تکهٔ بالاتنه و زیرتنه می‌باشد، بالاتنه سفید و زیرتنهٔ آن گل‌دار یا رنگه است و بعضی از اوقات چندین تکهٔ رنگه را یک‌جا می‌کنند و از آن تنبان می‌سازند. پیراهن چپن مانندشان هر قدر طرف پایین می‌آید، عریض‌تر می‌شود و در دو بغل پیراهن چاک وجود می‌داشته باشد و آستین تا زیر آرنج دارای برش است و غالباً یک تکهٔ سرخ را با آن وصل می‌کنند که تا سر آستین ادامه می‌داشته باشد. آستین آزاد و فراخ است.

چپن طور عمومی لباس بیرون رفتن است؛ اما اشخاص پول‌دار چنین چپن‌ها را در خانه نیز می‌پوشند. کلاه زنانه شکل مخصوص دارد و به عرقچین خواب زیاد شبیه است و در بالای آن در حصهٔ پیشانی، دستمال می‌بندند و در وقت بیرون رفتن از خانه چادرسیاه و یا سرمه‌ای راه‌دار سر می‌کنند و کفش زن‌ها به انواع مختلف دیده شده است.

زن‌های هزاره به صورت عمومی به زیور دل‌چسبی زیاد دارند[۱] و در گردن مهره‌های گوناگون می‌آویزند. بعضی هزاره‌های مودپسند، گردن‌بند نقره‌ای از روپیه‌های بندک‌زده می‌پوشند که به نام دستینی یاد می‌کنند و در انگشت‌ها، انگشترهای گوناگون می‌اندازند که به نام کچه یاد می‌شود و به طرف راست بینی حلقه‌ای در می‌کشند که به نام حلقه... یاد می‌نمایند و در آن سنگ‌ها یا نگین‌های رنگه نصب می‌باشد؛ در دستمالی که به سر می‌بندند نیز روپیه و زیورات را آویزان می‌کنند. تفاوت بین طبقات زن‌ها از روی رخت و نوع رنگ و قیمتی بودن تکه و استعمال کردن زیورات هویدا می‌باشد.

خوراک

خوراک عموم گروپ‌های هزاره عبارت از نان خشک و لبنیات است و استعمال لبنیات به

۱. این تشریحات که دربارهٔ زیورات داده می‌شود، مربوط به هزاره‌های غربی است.

صورت‌های مختلف وجود دارد. در این‌جا آن‌چه در میان هزاره‌های غربی معمول است، توضیح داده می‌شود. طور عموم از شیر حیوانات قتیغ تهیه می‌نمایند و زیادتر در بین‌شان قروت مورد استعمال دارد و علاوه‌براین، به‌نام قدید چیزی را در تابش آفتاب خشک می‌نمایند و می‌خورند. یک خوراک دیگر هزاره‌ها به نام قره‌قروت یاد می‌شود که تقریباً مثل پنیر است و در پنیر روغن و بیخ یک نوع گیاه را که ماخ نام دارد، اضافه می‌کنند و بالاخره در آن شیر هم می‌اندازند. قروتی یک نوع خوراک آبگین است که بعد از خُردکردن نان در آن، بالای آن روغن می‌اندازند و در وقت داغ‌کردن روغن چند ورق پیاز را بریان می‌نمایند و در آن می‌اندازند. خوراک دیگرشان عبارت از پلو و شوربا است و زیادتر پیاز و سیر استعمال می‌کنند.

وضع اجتماعی[1]

قبل از درآمدن هزاره‌ها، در تصرف اقتدار افغان‌ها، آنان در بین خود چه از حیث اجتماعی و چه از حیث وضع اقتصادی، ارتباط ضعیف داشتند. اقوام به ذریعهٔ خان‌های خویش اداره می‌گردیدند و این خان‌ها به اثر جنگ‌های خانگی، ممتازیت پیدا کرده بودند. دربارهٔ تقسیمات اقوام به خیل‌ها در بین هزاره، از خاطره چیزی به یاد نمی‌آید که خود مردم هزاره چنین تقسیمات را از گذشته به یاد داشته باشند.

جنگ‌های قومی و یا جنگ‌های فئودالی که به اثر نزاع در افغانستان در اواخر قرن نوزدهم صورت گرفته بود، عموماً جنگ‌های آنی به غرض غارت و چپاول مردم هزاره بود و کم‌تر از این آسیب، کلان‌های قوم باخبر می‌شدند و این وضع یک تفاوت طبقاتی را به وجود آورد و فئودال‌های واقعی توانستند عرض اندام کنند. قبل از این‌که هزاره‌ها به طور کامل مطیع و فرمان‌بردار افغان‌ها شوند، در رأس آن‌ها، ملک‌ها[2] قرار داشتند. این ملک‌ها طور عمومی یک منطقهٔ وسیع را در تحت نفوذ خود داشتند و از پنج تا سه‌صد و چهارصد دهکدهٔ کوچک را اداره می‌کردند. ملک‌ها با این تقسیمات و همین وضع مردم هزاره به کار خود ادامه می‌دادند. گروپ‌های بزرگ کدام تقسیمات خیل‌بندی داخلی را در بین خود نداشتند؛ اما با وجود این در بعضی جاها از قبیل جاغوری چنین تقسیمات وجود دارد. از قوم نوک‌روز (نیک‌روز) مردم ارزگان جدا شده‌اند و در اوایل قرن بیستم از طرف چهار ملک اداره می‌شدند و هر ملک تقریباً هشتاد دهکده را تحت اداره داشت. در گروپ تیموری‌ها یا تایموری‌ها، در زیر اثر یک ملک، بیست قریه قرار داشت.

---

۱. در این زمینه، یعنی وضع اجتماعی هزاره‌ها، از اثر هادسن و بیکن استفاده شده است.

۲. این کلمه عربی است و در بین تمام مردم افغانستان استعمال می‌شود و در حقیقت کلان قوم را به این نام یاد می‌کنند.

در شرایط جنگ و یا حمله کردن بالای دیگران، ملک‌ها باید قوی باشند و در تحت اختیار خود رضاکاران زیاد داشته باشند و این رضاکاران از هر حیث اوامر ملک را باید اجرا نمایند. موجودیت رضاکاران نه تنها از بقایای فئودالیزم در این سرزمین یاد می‌دهد؛ بلکه بر طرز تقسیمات قومی و جداشدن از یک‌دیگر نیز دلیل شده می‌تواند. انتشار وضع طبقاتی یعنی طبقه‌بندی از این‌جا آغاز می‌شود که ملک‌ها و اشخاص مقتدر تمام رمه‌ها را در دست خود قرار داده‌اند و به این ملحوظ مردم نادار مجبورند به وضع ده‌نشین در آیند و هم بدین ترتیب و شرایط بهترین زمین‌های زراعتی در تصرف ملک‌ها قرار بگیرند. این تحول و جریان در هر قوم به وضع خودش صورت گرفته است. در هر صورت باید در نظر داشت که بهترین زمین‌ها ملکیت ملک‌ها می‌باشند. این جریان را در بین قوم ارزگانی می‌توان به سه گروپ تفریق نمود: در گروپ اول اشخاصی گرد آمده‌اند که از خود زمین ندارند و مجبوراً برای مردم سرمایه‌دار خود خدمت و مزدوری می‌کنند. در گروپ دوم اشخاص کم‌زمین جمع شده‌اند که به قوهٔ خود زمین‌ها را زرع و استفاده می‌کنند و گروپ سوم عبارت از اشخاصی است که دارای زمین زیاد می‌باشند و برای کاشتن و بهره‌برداری از زمین، از نیروی مردم نادار، کار می‌گیرند و آن‌ها را استثمار می‌نمایند.

استثمار کردن و استفاده بردن از طبقهٔ نادار کاملاً به شکل فئودالی است؛ یعنی طبقهٔ زحمت‌کش با عایلهٔ خود به کار فئودال‌ها مشغول می‌شوند و آن‌ها آن قدر مربوط به بادارهای خویش می‌باشند که نمی‌توانند آن‌ها را ترک بگویند و نزد فئودال دیگری بروند. تقسیمات ملکیه و اجتماعی هزاره به همان شکل فئودالی است که یکی حاکم است و دیگران مطیع او هستند. در نتیجه این‌که توسط عبدالرحمان یک حکومت واحد در افغانستان به وجود آمد و یک دولت با ملل مختلف عرض اندام کرد. فئودال‌ها و ملک‌های هزاره‌جات رسوخ سیاسی خود را از دست دادند و مجبور شدند که به حکومت مطیع شوند. وظیفهٔ عمده‌ای که بر دوش ملک‌ها بود، عبارت از جمع‌آوری مالیات بود و از این لحاظ، ملک‌ها از اشخاص با رسوخ انتخاب می‌گردیدند و حکومت وقت مجبور بود که رسوخ ایشان را تقویت کند و معاونین ملک‌ها، عبارت از افسقال‌ها بودند که در هر ده این‌ها نیز همان طور، رسوخ داشتند؛ اما بعد از تشکیل دولت واحد نیز برای جمع‌آوری مالیه مأمور از طرف حکومت تعیین نشد و لذا قدرت ملک‌ها مثل سابق بود.

در عصر امان‌الله‌خان وضع دیگری به وجود آمد که بر ضد ملک‌ها قرار گرفت و حسب قانون سال ۱۹۲۱ عوض ملک‌هایی که مالیات را از مردم جمع‌آوری می‌کردند، مأمورین مالیه مقرر گردیدند و این مأمورین برای سه سال انتخاب می‌شدند (این مأمورین طور مستقل به جمع‌آوری

مالیه می‌پرداختند[۱].)

ملک‌های مردم هزاره با داشتن رسوخ زیاد، زمین‌داران بزرگ به شمار می‌رفتند. با وضع جدید ملک‌ها با قصبات قدرت می‌داشتند؛ اما تا سه قصبه را اجازه داده شده بودند که اداره نمایند. ملک‌ها از جمله اشخاص خود قصبه‌ها، از طرف ریش‌سفیدان، انتخاب می‌شدند و البته در روز انتخاب ایشان غیر از ریش‌سفیدان، ملاها و دیگران نیز حاضر می‌بودند. طبعاً ملک‌ها، به سرمایه‌داران و روحانیون مطیع بودند و حرف آن‌ها را می‌شنیدند. ملک در این مورد علاوه بر ملکی، مأمور حکومت افغانستان نیز به شمار می‌رفت و اوامر دولت را به گوش اهالی می‌رسانید.

وضع عایله‌ای

به طور عموم مردم هزاره یک زنه هستند و صرف چند زن داشتن در بین اشخاص پول‌دار و غنی معمول است و اگر یک هزارهٔ بی‌بضاعت زن دوم بگیرد، در بین هم‌قطاران خویش و اشخاص هم‌جوار خود مورد افتضاح و تمسخر واقع می‌شود. زن گرفتن غالباً در بین خود قبیله صورت می‌گیرد؛ یعنی با طایفهٔ خود وصلت می‌کنند. بین پسران و دختران کاکا و ماما و دیگر نزدیکان عروسی صورت می‌گیرد و در این نوع عروسی ولور (شیربها) پرداخته نمی‌شود و یا خیلی کم پرداخته می‌شود.

عروسی نمودن از خود عرف و عادت زیاد دارد (در این جا آن‌چه گفته می‌شود نسبت به هزاره‌های غربی است.) اولاً خواستگار، فرستاده می‌شود و بعد از آن اگر موافقه به عمل آمد، قندشکنی صورت می‌گیرد و در این وقت در بین داماد و پدر عروس دستمال‌ها مبادله می‌گردند و یک اندازه پول کم نزد پدر دختر گذاشته می‌شود و بعد از آن کله‌قندی را می‌شکنند و از آن کم‌کم برای حاضرین مجلس تقسیم می‌کنند.

تقریباً یک سال قبل از عروسی و عقد نکاح، فاتحه‌خوانی صورت می‌گیرد که در مجلس دایر شده، از طرف ملا قرآن قرائت می‌شود و در این وقت دربارهٔ ولور مشاجره به عمل می‌آید. سه روز بعد از فاتحه‌خوانی نزدیکان داماد، نان پخته می‌کنند و در بین دسترخوان می‌گذارند و به خانهٔ نامزد یعنی دختر می‌برند. در آن‌جا از این نان برای همگی می‌دهند و این را (سفرهٔ رضا) می‌گویند و در این وقت اندازهٔ پول پیشکش ولور طور قطعی فیصله می‌گردد. لازم است خاطر نشان شود که عرف سفرهٔ رضا در بین هزاره‌هایی که در نزدیکی جمشیدی‌ها حیات به سر می‌برند معمول است و در بین خود جمشیدی‌ها نیز معمول است و آن را به نام (عید زن‌ها) یاد می‌کنند. در وقت فاتحه‌خوانی سفرهٔ رضا مردها می‌روند و فقط روز عقد نکاح می‌آیند و نظر به عرف و عادت مردم هزاره که با دیگر اقوام

۱. رجوع شود: س. برکمان، اجمال تاریخ جدید ممالک شرق وسطی، بخش اصلاحات مالیاتی امان‌الله‌خان، مسکو، سال ۱۹۵۱، ص ۱۶۴.

تفاوت دارد، تعیین اندازهٔ ولور وظیفهٔ زن‌ها است و آن‌ها در این امر رول مهم دارند. دراین جا بقایای وضع اجتماعی معین به مشاهده می‌رسد.

عروسی (طوی) بعد از یک سال فاتحه‌خوانی صورت می‌گیرد و مهمان‌های مرد و زن در شب عروسی به خانهٔ عروس می‌روند و زن‌ها صرف از قریه‌های نزدیک در این محفل شرکت می‌کنند. زنان علیحده و مردان علیحده در چپری‌های جداگانه گرد می‌آیند و در این وقت زن‌ها غزل‌سرایی و رقص را با زدن دایره اجرا می‌دارند. مردها طور مساوی در دو طرف قرار می‌گیرند و بعد از خوردن غذا عموماً به اتن کردن و کشتی گرفتن مشغول می‌شوند و بدین ترتیب تمام شب را می‌گذرانند. فردای آن، مردان به میدان اسپ‌دوانی که تعیین کرده‌اند، جمع می‌شوند و اسپ‌دوانی به عمل می‌آید و در عروسی‌های مردم متمول، برای کسانی که در اسپ‌دوانی پیروز می‌شوند، انعام می‌دهند. این انعام عبارت از دستار، گوسفند، بز، چپن و یا پول نقد می‌باشد. بعد از این مراسم مردم را بار دیگر نان می‌دهند و به محفل خاتمه داده می‌شود.

در روز عروسی، کالای عروس را یک زن مسن و طالع‌مند می‌پوشاند و او را آرایش می‌دهد... زن آرایشگر دارای پول و اولاد می‌باشد. وقتی که کار آرایش عروس تمام شد، مادر و خواهر آن می‌آیند و چادر را از رویش پس می‌کنند و در پیش چشم آن دستمالی را قرار می‌دهند و این همان وقتی است که نکاح شرعی صورت می‌گیرد و در یک کمپ بزرگ ملا و اشخاص ریش‌سفید جمع می‌شوند. دراین وقت وکیل دختر، حاضر مجلس می‌شود و ملا رضایت دختر را از وکیل آن پرسان می‌کند و تا وقتی که رضایت وکیل دختر حاصل نشود، نکاح صورت نمی‌پذیرد و حسب اصول ملا سه مرتبه از وکیل پرسان می‌کند و هرگاه جواب مثبت حاضر نمود، نکاح صورت می‌گیرد و بعد ملا چند سوره می‌خواند و هرکس تبریک می‌گوید و برای داماد و عروس نیک‌بختی می‌خواهد.

بعد از انجام مراسم نکاح چند نفر بازوان داماد را می‌گیرند و به خانهٔ عروس او را داخل می‌نمایند و دراین هنگام چند نفر زن با دایره و غزل‌سرایی و رقص او را همراهی می‌کنند و بعد از آن داماد، عروس را از خانه بیرون می‌کشد و در سوار شدن اسپ به او معاونت می‌کند. برای بردن عروس از اسپ یا شتر استفاده می‌شود.

هنگام کشیدن عروس از خانه بر سر عروس پول نثار می‌شود و طبق معمول شیرینی همراه می‌داشته باشد. در عقب عروس از نزدیکان او نشسته و او را تا خانهٔ شوهر همراهی می‌کنند و وقتی که به قصبهٔ داماد رسیدند، عروس را در اطراف ده گردش می‌دهند؛ یعنی در اطراف همان قصبه یک دوره حرکت می‌کنند و طبعاً دراین وقت از طرف مردم همراهی می‌شوند و زن‌ها به رقص

می‌پردازند و مردها فیر تفنگ می‌کنند و بعضی به اسپ‌دوانی مشغول می‌گردند. در زمان شوهر کردن زن بیوه یا زنی که طلاق گرفته باشد، مراسم عروسی برپا نمی‌شود و حسب عادت مردم هزاره اگر یک زن شوهرش بمیرد، این زن بیوه، مال برادر خرد شوهرش می‌شود و اگر زن دارای اطفال باشد حسب رضای خودش می‌تواند شوهر نکند.

در وضع عایلوی هزاره‌ها بسی از آثار پدرشاهی (عنعنه‌های کهنه) برای زن‌ها باقی مانده است. اگر چه زن‌ها نسبت به مردها زحمت زیاد می‌کشند با این هم در خانه حقوق‌شان مساوی نیست و در وقت تقسیمات میراث برای زن کم‌تر می‌رسد. اگر زن بعد از مرگ شوهر، اطفال داشته باشد و نخواهد با برادر شوهر خویش عروسی کند و میل داشته باشد شخص دیگری را بگیرد، از آن حصهٔ کوچک میراث که برایش می‌رسد، باید دست بکشد و اطفال آن در خانهٔ شوهر مرده‌اش باقی می‌مانند.

زبان و فرهنگ معنوی

طوری که در گذشته خاطر نشان گردید، حتی در قرن شانزده مردم هزاره به لسان مغولی حرف می‌زدند. حسب گفتار و قول لیچ [1]، یک حصهٔ کم از مردم هزاره در نصف اول قرن نوزده به مغولی حرف می‌زده‌اند. در این نزدیکی‌ها زبان آن‌ها را با زبان مغولی، گابلنس به تأیید رسانیده است و در زمان حاضر مردم هزاره لسان ایران را قبول کرده‌اند و به آن حرف می‌زنند. حسب معلومات که ل. لیگیتس نشر کرده است، هزاره‌های شرقی که به لهجه‌های تاجیکی حرف می‌زنند در بین گفتارشان کلماتی را استعمال می‌دارند که بدون شک دارای عنصر مغولی است. در این اواخر معلومات به دست آمده است که در افغانستان مردم زیادی وجود دارند که زبان‌شان عنصر زبان مغولی را دارا است و در این مورد لیگیتس می‌گوید: این عناصر مغولی حتی در بین مردمی که به لهجه‌های تاجیکی صحبت می‌کنند، بدانسان استعمال می‌شود که گویا زبان‌شان تاجیکی نباشد. (در این جا چند کلمه مانند چکش، داس، سفید و... را از لهجه‌های دایزنگی، بهسود، ترکمن و دایکندی ذکر نموده و با کلمات معادل آن در زبان مغولی مقایسه کرده و شباهت آن را به تأیید قول خود نشان داده است؛ چون این کلمات به زبان روسی آورده شده بود و مترجم آن‌ها را به درستی نقل و ترجمه نکرده بود؛ لذا از نقل آن‌ها به صورت ناقص خودداری به عمل آمد.)

موضوع دربارهٔ هزاره‌های غربی حسب گفتار همین لیگیتس چنین است که آن‌ها طور عمومی به لهجهٔ تاجیکی حرف می‌زنند؛ اما لهجهٔ‌شان با مردم تاجیک هرات تفاوت بارزی دارد و با آن عنصر

---

1. Leech

ترکمن مخلوط است و در بعضی موارد چندین لهجهٔ مغولی در آن اختلاط یافته است. این موضوع در میان اشخاصی که به لهجهٔ تاجیکی حرف می‌زنند در افغانستان عمومیت دارد و خصوصاً دربارهٔ هرات صدق می‌کند.[1]

هزاره‌ها از خود کدام الفبا برای تحریر ندارند و در بین‌شان سواد خیلی کم است. لسان و صورت حرف زدن مردم هزاره طوری که لازم است در زیر تدقیق قرار داده نشده است و غزل‌ها و ابیاتی که می‌خوانند از شجاعت و مردی یادآوری می‌کند و بعضی اشعارشان جنبهٔ عشقی می‌داشته باشد و چهاربیتی در بین‌شان زیاد شهرت دارد و طور عمومی از عشق و عاشقی حکایت می‌کند.

در بین مردم هزاره آثاری از تیاتر ملی وجود دارد و در وقت عروسی لوتی‌ها با چند تن از معاونین خود در آن شرکت می‌جویند و برای تماشاچیان خود بعضی صحنه‌های خنده‌آور را ارائه می‌کنند و مردم را به خنده می‌آورند و در همین وقت دایره‌نواز و یا دهلچی می‌نوازد و آن‌ها انواع رقص‌ها را اجرا می‌نمایند. در چنین فرصت بعضی از مردها لباس زنانه می‌پوشند و می‌رقصند و این‌ها مربوط به همین دستهٔ لوتی‌ها می‌باشند.

رقص‌های مردانه عموماً وضع جنگ‌آوران را ترسیم می‌کند که با دهل و سرنا به عمل می‌آید. حرکات آن‌ها هنگام رقص طوری است که حالات جنگ را نمایش می‌دهد. دخترها و زن‌ها طور جداگانه با دایره می‌رقصند و حلقه بسته می‌کنند و کف می‌زنند.

از خوش‌گذرانی‌های مردم هزاره در روزهای عید و عروسی اسپ‌دوانی بیشتر قابل یادآوری است و غیر از این کشتی‌گیری نیز قابل توجه می‌باشد. یک منظرهٔ تماشایی دیگر که مخصوصاً در عروسی‌ها برپا می‌شود، جنگ دو شتر است.

طوری که در گذشته ذکر شد، مذهب هزاره‌های شرقی مسلمان و طریقت‌شان شیعه است؛ اما هزاره‌های غربی سنی‌اند. تعداد زیادی از هزاره‌های غربی به مذهب پابندی بیشتری دارند و از این جهت ملاها در میان‌شان رسوخ زیاد دارند و عموماً نمازگذار می‌باشند. طبعاً پول‌داران چندان نمازگذار بوده نمی‌توانند. در شمال افغانستان اقوام متعددی حیات به سر می‌برند که رفته رفته با هم آمیزش یافته و طور عمومی یک نوع مذهب را با وجود اختلاف عقیده قبول کرده‌اند که در بین هزاره‌های غربی نیز تأثیر و رسوخ آن به مشاهده می‌رسد.

در میان هزاره‌ها عرف و عادات قبل از اسلام باقی مانده‌اند و از آن سبب به جن و پری و دریافت زیان از آن‌ها (دکه) عقیدهٔ زیاد دارند و از دیو و پری و... نام می‌برند و از مادر آن حرف می‌زنند و

---

۱. ل. لیگیتس، ص ۱۰۷-۱۰۶.

می‌گویند که او عبارت از زن پیری است که بدین حالت در آمده است و خیلی قوی به شمار می‌رود و اگر ترتیبات احتیاطی در مقابل آن گرفته نشود به نوزادان زیاد صدمه می‌رساند.

سطح کلتوری هزاره که پایین است، مربوط به وضع اجتماعی بین قوم است؛ زیرا که فئودال‌ها آن‌ها را با وضع خیلی بی‌رحمانه استثمار می‌کنند و آن‌ها از بس که ناتوان مانده‌اند، فرصتی برای بلند بردن سویه خود به دست آورده نمی‌توانند و خصوصاً مانع پیشرفت آن‌ها ملاکان افغان (پشتون) می‌باشند که برای‌شان موقع نمی‌دهند تا آگاه‌تر شوند و از این محدودیت خارج گردند.[۱]

---

۱. این نوشته باری توسط کریم میثاق نیز ترجمه شده است؛ ولی به چاپ نرسیده است. ن

قیام هزاره‌جات بر علیه مأمورین افغانستان[1]

امیر عبدالرحمان خان در تاریخ خود علل این قیام و جنگ را این طور اظهار می‌نماید که جماعت بربری (هزاره) سال‌ها موجب وحشت حکومت افغانستان بوده‌اند و حتی پادشاه اعظم نادرشاه که افغانستان و هندوستان و ایران را به حیطهٔ تصرف خود در آورده بود، نتوانست طایفهٔ هزارهٔ گردن‌کش را مطیع نماید.[2]

و نیز بربری‌ها مشغول شرارت بودند.[3] دلیل مهم دیگری که ذکر می‌کند این است که هزاره شیعه هستند و دیگران را کافر می‌دانند و اگر دولت خارجی به افغانستان حمله نماید به آن‌ها ملحق خواهند شد.[4]

به دلایلی فوت امیر عبدالرحمان خان می‌نویسد مصمم شدم که بربری‌ها را مطیع نمایم، علیهذا در ۱۳۰۷ هـ ق سردار عبدالقدوس را به حکومت بامیان و هزاره‌جات فرستاده‌ام- الخ.

عبدالقدوس خان پسر سردار محمد خان طلایی برادر امیر دوست‌محمد خان بوده است.[5] این شخص یکی از رجال بسیار متعصب و در خصومت با جماعت شیعه افراط می‌نمود و به شهادت

---

۱. فرخ، سید مهدی، تاریخ سیاسی افغانستان، کابل: کتاب‌خانهٔ خلق، ۱۳۱۴، ص ۳۳۷-۳۳۲.

۲. این اظهار برای این است که غلبهٔ خود را بر بربری‌ها اهمیت بدهد و عملی را که نادرشاه به قول او نتوانسته انجام بدهد، او انجام داده است؛ ولی در تواریخ از عدم موفقیت نادرشاه ذکری نیست و بر عکس دلیل دیگری هست که مطیع بوده‌اند؛ زیرا در موقع مراجعت نادرشاه از هند با غنایم فوق‌العاده ابداً مزاحمتی از طرف بربری‌ها به قشون ایران فراهم نیامد. در زمان سلطنت نادر شورش از بربری‌ها در تاریخ ذکر نشده است. علیهذا این قول امیر عبدالرحمان قابل تصدیق نمی‌باشد. مؤلف.

۳. همهٔ افاغنه به این صفت متصف و این صفت بربری‌ها فقط نبوده‌اند.

۴. دولت ... در کرهٔ زمین منحصر به دولت ایران است و این نقشه اصولاً به دست انگلیسی‌ها طرح گردید که اولاً مبادا در وقتی که وضعیات اجازه بدهد و ایرانی‌ها نقاط از دست رفتهٔ خود را عزم استرداد نمایند، بربری‌ها به واسطهٔ توافق مذهبی به ایران ملحق شوند. ثانیاً سیاست مهم‌تر این بوده است که اختلاف شیعه و سنی را دامن زده در افغانستان این اختلاف موجب شود که در مواقع ضرورت انگلیسی‌ها از آن استفاده نمایند. ثالثاً این اختلاف شیعه و سنی موجب اشتداد دشمنی افغان‌ها با ایرانی‌ها بشود که در موقع لزوم نیز انگلیسی‌ها استفاده نمایند و در قسمت اخیر باید به شهادت تاریخ تصدیق نمود که پیش‌بینی انگلیسی‌ها طبق سیاست خودشان کاملاً صحیح بوده است؛ چنان‌که در جنگ استقلال مشاهده خواهیم نمود. مؤلف.

۵. وجه تسمیهٔ طلایی را ما در این تاریخ ذکر نمی‌کنیم و فهم آن را به مطلعین و مورخین افغانستان می‌گذاریم. مؤلف.

اعمالش یکی از شقی‌ترین کسانی است که در تاریخ دویست سالهٔ افغانستان، با کمال شقاوت و بدجنسی عمل نموده است. سردار عبدالقدوس خان به واسطهٔ ضیقی معیشت، در جوانی به سمرقند رفته چنان که قبلًا ذکر شد به عبدالرحمان پیوست و در مراجعت مشارالیه او نیز همرکاب بود و هرات را نیز بر له عبدالرحمان خان متصرف شد و به واسطهٔ تعدیات مشارالیه در هرات، منفصل و به کابل محبوس گردید و در موقع قیام سردار محمد اسحق خان از حبس خلاص شده با امیر عبدالرحمان خان به ترکستان رفت و بعد به حکومت هزاره‌جات مأمور گردید.

علت حملهٔ امیر عبدالرحمان را به هزاره بر طبق تحریرات خودش ذکر نمودیم؛ ولی علاوه بر سیاست انگلیس‌ها و آن‌چه ذکر نموده است، یک دلیل عمده‌ای که عبدالرحمان از ذکر آن خودداری نموده است، این بود که ژنرال محمدحسین خان بربری با افواج بربری در قشون سردار محمد اسحاق خان بر علیه عبدالرحمان خان جنگید و تمام قوای عبدالرحمان را در این جنگ متلاشی نمود و اگر حماقت و جبن اسحاق خان نبود، امارت افغانستان از دست او می‌رفت و این موضوع برای عبدالرحمان خان بی‌نهایت مهم بود که از یک جهت به واسطهٔ کتکی که از بربری‌ها خورده بود، می‌ترسید، مبادا اگر باز حریفی پیدا شود، بربری‌ها شامل شوند و جهت ثانی این که مخالفین خود را طوری مرعوب نماید که دیگر کسی جرئت مخالفت یا شمولیت به مخالفین را ننماید و به همین جهت سردار عبدالقدوس خان را مأمور نمود که به عناد و خصومت او نسبت به جماعت شیعه مذهب اطمینان کامل داشت.

عبدالقدوس خان به دستور عبدالرحمان خان به بربری‌های طایفهٔ شیخ‌علی حمله نمود.[1] جمعی مقتول و روسای هزاره اطاعت نموده و در خلج و گیزاب به ملاقات عبدالقدوس خان شتافتند و همین که عبدالقدوس خان به هزاره‌جات مستقر گردید، اقداماتی نمود تا آن‌ها را به قیام وادار نمود.

امیر عبدالرحمان خان می‌نویسد، بربری‌ها شرارت می‌کردند و مأمورین من آن‌ها را به اطاعت و سلامت‌روی نصیحت کردند؛ ولی آن‌ها جواب دادند اگر شما به استحضار امیر جهانی خود مغرورید، ما به... امیر روحانی خود، یعنی به صاحب ذوالفقار مغرور می‌باشیم. اگرچه ممکن است این جواب صحت داشته باشد؛ ولی علت حقیقی قیام هزاره‌جات این بوده است که سردار عبدالقدوس خان عده‌ای از دختران میران و بزرگان هزاره را به اکراه و اجبار در بستر شهوت رانی کشیده و سپاه افاغنه از این اقدام حکمران و سردار خود جسور و جری شده به واسطهٔ آن بغض و تعصب سنی بودن و عناد به جماعت شیعه، دست تعدی به دختران و زنان و حتی به لواط با پسر

۱. در موقع جنگ عبدالرحمان خان با محمد اسحاق خان این طایفه برای مساعدت با ژنرال محمدحسین خان جلو علوفهٔ اردوی امیر عبدالرحمان خان را گرفته بودند.

بچه‌های هزاره گشودند و مدت یک سال این رفتار روزبه‌روز رو به ازدیاد می‌گذاشت و عبدالقدوس خان گذشته از این‌که در ظاهر هم رفع و دفع نمی‌نمود، خودش هم باب مفاسقه... از دیگران ... می‌نمود و بالاخره بربری‌ها به جان آمده، مرگ را به زندگانی ترجیح داده، قوای افاغنه را خلع سلاح نموده و بر علیه عبدالقدوس خان قیام نمودند. سردار عبدالقدوس خان که موجود و سرمنشأ این قضیه بوده، البته از امیر عبدالرحمان خان قوای کافی خواست، مشارالیه هم که منتظر هم چو موقعیتی بود در ۱۳۰۷ هـ ق خود عبدالقدوس خان را از بامیان و ژنرال شیر محمدخان را از هرات و ژنرال زبر دست خان را از کابل برای سرکوبی بربری‌ها مأمور نمود. بربری‌ها طرق بین کابل و قندهار و سایر ولایات را قطع نمودند و سردار محمدعظیم خان هزاره به سرکردگی بربری‌ها با قوای افاغنه مشغول به مبارزه شدند. علاوه بر قوای فوق ژنرال میرعطاخان از کابل مأمور شد که از طرف غزنین حمله نماید.

این جنگ برای امیر عبدالرحمان خیلی گران تمام شد و نام او را در تاریخ افغانستان و عالم اسلام لکه‌دار نمود و حقیقتاً باید اقرار نمود که عبدالرحمان خان تنها مرد سیاست‌مدار افغانستان بوده است و موجب تأسف است که برای نقشهٔ دیگران و تعصبات جاهلانه آن قدر سفک دما بنماید.

در هر حال امیر عبدالرحمان مقاومت شدیدی از بربری‌ها مشاهده نمود و میل انگلیسی‌ها را کاملاً به موقع اجرا گذارد و علمای حنفی مذهب را وادار نمود که بر علیه جماعت شیعه اعلان جهاد بدهند و میر احمدشاه از سادات کشمیر فتوایی نوشته، جنگ با بربری‌ها را جهاد فی سبیل‌الله و جماعت شیعه را کافر و جان و مال آن‌ها را بر افاغنه مباح نمود و فتوا را بر طبق امر عبدالرحمان در سر منابر قرائت و مردم را برای جنگ بر علیه بربری‌ها ترغیب و حریص نمودند.

بربری‌ها در کمال شجاعت جنگیدند و دخترها پسرهای خود را که در دست عبدالقدوس خان و سایر افاغنه بوده به قوهٔ قهریه مسترد داشتند و مدت سه سال در مقابل تمام افغانستان پایداری کردند و با این که در قلب مملکت واقع و با تمام سرحدات روابط‌شان مقطوع و از هیچ طرف کمک و امداد و حتی فشنگ و قواخانه به آن‌ها نمی‌رسید، مکرر افاغنه را شکست داده از خود دفاع نمودند. علاوه بر قوای دولتی متجاوز از چهل هزار نفر افاغنه به عنوان ... به بربری‌ها حمله نمودند. عدد قوای عبدالرحمان خان و افاغنهٔ داوطلب را خود بربری‌ها یک صد هزار نفر می‌نویسند؛ ولی عدهٔ قطعی و واقعی در دست نیست و بالاخره به واسطهٔ اشتداد مرض وبا در داخل هزاره‌جات بربری‌ها مغلوب شده و افاغنه نیز نهایت قساوت را به خرج دادند. بیست‌وشش نفر از روسای مهم و میران هزاره را به کابل آورده، اعدام کردند و عدهٔ زیادی که خود بربری‌ها تا بیست هزار نفر نوشته‌اند، از بربری‌ها اسیر

آورده و در کابل سر بریدند و اگر اسیری در بین راه به واسطهٔ خستگی قادر به حرکت نبود، افاغنه سرش را بریده نخی به دو گوشش کشیده در کابل تحویل می‌نمودند و عده‌ای از زنان و دختران هزاره را به اسارت برده در سایر شهرها به کنیزی فروختند. چنان‌چه مبلغی که از فروش زنان و دختران هزاره در این موقعیت به دست اسیرکنندگان رسید، از قرار هر نفری ده روپیه تا بیست روپیه هفتاد هزار روپیه در قندهار به دست آمد و چهل هزار روپیه در هرات، در سایر بلاد نیز از قبیل کابل و غزنین و جلال‌آباد و سایر قبایل و طوایف نتوانستیم اعداد صحیح را به دست بیاوریم و عدهٔ زیادی از بربری‌ها جلای‌وطن کرده به سایر بلاد متفرق شدند؛ زیرا پس از این قتل‌ها و اسارت‌ها بیست‌وشش لک روپیه معادل سه میلیون و شش صد هزار روپیه به عنوان خسارت جنگ از بربری‌ها گرفتند و این مبلغ در نهایت عسرت و سختی پرداخته شد و سردار عبدالقدوس خان در تمام این خون‌ریزی‌ها مباشر عمل بوده است و از قضایای اتفاقیه پس از این شهامت کاری‌ها، عبدالقدوس خان به مرض جنون مبتلا شد و مدتی خود را مجذوب قرار داده جامه بر تن می‌درید و بول و غایط خود را تناول می‌فرمود و ریش خود را با دست خود می‌کند تا عبدالرحمان از کابل طبیب فرستاد و معالجه نشد و بالاخره او را به کابل رجعت دادند و پس از مدتی به مرور بهبودی حاصل کرد و پس از رفع مرض جنون به منصب ایشک آقاسی دربار امیر عبدالرحمان منصوب گردید و باز هم از سابقه پند نگرفت و برای این که عملیات خود را تکمیل نماید، املاک هزاره‌ها را گرفته به افاغنه دادند و باز هم در این تاریخ با سردار عبدالقدوس مواجهه خواهد شد که در سایر موارد نیز عملیاتش کم‌تر از عملیات بر علیه هزاره‌ها نبوده است. اقدامات امیر عبدالرحمان خان بر علیه بربری‌ها به قدری شدید بود که در سایر بلاد اسلام انعکاساتی نمود و علمای شیعه در نجف، مخصوصاً مرحوم میرزای شیرازی به سختی اعتراض نمود و ناصرالدین شاه را مورد ملامت و نفرین قرار داد و از شرمن برای ناصرالدین شاه تلگراف نمود و ناصرالدین شاه به دولت انگلیس اعتراض نمود و امیر عبدالرحمان خان در کابل از بزرگان قزلباش به اجبار و اکراه تبرئه‌نامه به دست آورده به انگلیس‌ها فرستاد که جنگ با دولت بربری‌ها مربوط به جماعت شیعه نبوده و بربری‌ها به واسطهٔ شرارت، مجازات شده‌اند و متحدالمال فتوای میر احمدشاه کشمیری را در قتل و غارت و اسارت جماعت شیعه فراموش نمودند و این قضیه و رفتار افاغنه نسبت به جماعت شیعه باز هم تکرار شده است که در تاریخ افغانستان یک صفحهٔ خونین دیگر بر صفحات سابق افزوده گردید و عنقریب در محل خود بیاید.

راجع به هزاره[1]

... و طایفهٔ هزاره که از اقوام مغولی‌هایی هستند که در قرن سیزدهم در این سرزمین آمده و ایرانی شده‌اند، قریهٔ عمدهٔ جمشیدی‌ها (کشک) و دیه عمده هزاره‌ها قلعهٔ‌نو است که در ساحل کاشان واقع شده است. قلعهٔ‌نو در قرن نوزدهم مقر فرمان‌روایی مستقل هزاره بود.[2]

... ایل هزاره که از حیث زبانی ایرانی و از جهت نژاد مغول می‌باشد، در این زمان پُر جمعیت‌ترین و مقتدرترین قوم این مملکت و در شمال وجنوب سلسله‌های عمدهٔ جبال سکونت دارند. اصل کلمهٔ هزاره از کلمهٔ فارسی هزاره اخذ شده و غالباً به صیغهٔ جمع هزاره‌جات استعمال می‌شود. ایرانیان این کلمه را در مورد یکی از مهم‌ترین قسمت‌های قشون مغول به کار می‌بردند و ظاهراً خود مغول‌ها هم این اصطلاح را قبول کردند. تسخیر مملکت کوهستانی و فتح قلاع محکم غور به قیمت صدمات بزرگی به مغول‌ها تمام شد. پس از استیلای کامل دسته‌جاتی از قشون در مملکت گماشته شدند که به تدریج زبان مغلوبین را قبول نمودند. احتمال کلی دارد که سایر دسته‌جات مغولی هم که در این سرزمین سکونت اختیار کرده و به اسم سرکرده‌های خود نامیده می‌شدند، منسوب به دسته‌جات فوق‌الذکر باشند، از جمله دسته‌جات مزبوره مخصوصاً در تاریخ کراراً اسم نکودری ذکر می‌شود که در قرن سیزدهم بدین‌جا آمده و در اوایل کار دستهٔ قشون نکودر شاهزادهٔ چغتای را تشکیل می‌دادند. نکودر در خدمت هلاکوخان فاتح ایران بود؛ ولی بعد به وی خیانت ورزید. در قرن شانزدهم در زمان بابر... قسمتی از هزاره و نکودری که در جبال سمت غربی کابل سکونت داشتند، به زبان مغولی تکلم می‌کردند. بین هرات و قندهار ظاهراً در این زمان هم طایفهٔ زندگی می‌کنند که به زبان مغولی سخن می‌گویند. در سال ۱۸۳۸م لیوتنان لیچ فرهنگ زبان این طایفه را در مجلهٔ جمعیت آسیایی بنگاله طبع کرد و بعد گابلنس ثابت کرد که این زبان از حیث

---

۱. ولادیمیروویچ، بارتولد، (مستشرق روسی)، جغرافیای تاریخی ایران، ترجمهٔ حمزه سردادور طالب زاده، تهران: توس، سال ۱۳۰۸. (در نوشتهٔ بارتولد مطالب مربوط به هزاره ضمنی است و عنوان جداگانه ندارد، این عنوان لزوماً اختیار شد (نویسنده)).

۲. همان، ص ۱۰۱.

ترکیبات لغوی و طرز صرف و نحو از لهجه‌های مغولی است.

در سمت علیای مرغاب طایفه‌ای سکونت دارد که خود را مغول می‌نامند؛ ولی سخن به فارسی می‌رانند. بنا به قول فریه نمایندگان این طایفه در نزد همسایگان به صحرایی (از کلمهٔ عربی صحارا جمع صحرا) معروفند. تیمور و جانشینانش مجبور بودند با هزاره‌جات محاربه کنند. در اواسط قرن نوزدهم در زمان سیاحت فریه هزاره‌جات در واقع به کلی مستقل بودند و فقط از روسا و یا سرداران خود اطاعت می‌کردند، هرچند که از طرف امرای افغانستان مخصوصاً یار محمدخان هراتی تشبثاتی برای تسخیر آنان به عمل می‌آمد.[1]

۱. همان، ص ۱۳۵-۱۳۳.

هزاره[1]

هنگامی که من در پامیر حیات به سر می‌بردم، با دو نفر ایشان آشنایی پیدا کردم که در چند قصبه و ده از مردم هزاره‌جات پیرو داشتند و آن‌ها سالیانه برای این دو نفر یک اندازه پول و چیزهای دیگر می‌فرستادند و به صورت مداوم با آن‌ها در ارتباط بودند. من از این ایشان‌ها شنیدم که هر یک از قصبات دیگر نیز به یک ایشان مربوط است که مردم آن عموماً اسماعیلی هستند.

من این قدر فهمیده می‌توانم که دامنهٔ انتشار این طریقت خیلی وسیع است. طوری که سابق گفته‌ام حال هم می‌گویم و تأیید می‌کنم که در بین مردم و مذهب، به طور دایمی یک ارتباط قوی وجود دارد و مردم به خوبی و به سهولت پیرو مذهب خود شمرده می‌شوند. این موضوع خیلی دل‌چسپ است که پیروان اسماعیلی در سرزمین‌های خیلی صعب‌العبور حیات به سر می‌برند. غیر از هزاره‌جات، مردم هزاره در پامیر، در نقاط صعب‌العبور و دوردست هند نیز زیست دارند. مذهب اسماعیلیه، مذهبی است که مخفی نگاه داشته می‌شود و تمام رسوم مذهبی طور مخفی و دور از انظار دیگران عملی می‌شود. می‌گویند اگر کتاب مذهبی مذهب اسماعیلی را کسی در محضر عام بخواند حتماً دیوانه می‌شود.

یکی از این کتاب‌های مقدس به نام... یاد می‌شود که من این کتاب را دیده و در آن تعمق نموده‌ام، حقیقتاً چیزهای عجیب در آن به نظر می‌رسد که اساسات آن قصاص و اوهام‌پرستی است و این کتاب خیلی مغلق و دور از فهم تحریر گردیده است. در آن کتاب گفته می‌شود که مذهب روح انسان محسوب می‌گردد؛ لذا باید روح از انظار دیگران مخفی نگه داشته شود تا کسی به روح راه یافته نتواند. از این طریق و روش مذهبی اسماعیلی می‌توانیم تا یک اندازه مسالهٔ نژادشناسی را استخراج نماییم. باید واضح بگویم که در بین اقوام ترک نژاد و در بین اقوام مغول نژاد، من موجودیت اسماعیلی را ندیده‌ام و به عقیدهٔ شخص خودم این مذهب در بین تاجیک‌ها دیده شده

---

۱. ترجمه از یک اثر روسی به نام افغانستان، چاپ ۱۹۲۴، مترجم: ...، با تصحیح شکل و عبارات نوشته از طرف نویسنده.

است و هم در بین مردم قدیمهٔ هند شیوع داشته است. باید بگویم که آن مردم هزاره که در بین‌شان مذهب اسماعیلیه رواج دارد، مغول و حتی ترک هم نمی‌باشند و به احتمال قوی اگر مغول هم بوده‌اند در نفوذ کلچر تاجیک در آمده و با هم مخلوط شده‌اند.

پس این قوم از کدام نژاد است؟ در یکی از اسناد تاریخی ابوالفضل دکنی گفته می‌شود که از عساکر چنگیز یک کتله جدا گردیده در مناطق صعب‌العبور هندوکش جاگزین گردیده‌اند و از این مطلب این مفهوم حاصل می‌شود که هزاره‌ها مغول هستند[1]. در دیگر منابع از قبیل بابر تحریر است که مردم هزاره از گروپ اقوام ازبک است؛ یعنی هزاره‌ها در نژاد ترک هستند. این امر در ذات خود در بین مردم به تأیید نرسیده است. به طور عمومی علایم ظاهری مردم هزاره به مغول بودن‌شان دلالت می‌کند؛ اما لباس‌شان ترکی و کلاهی که می‌پوشند بیشتر نزدیک به مردم مغول است. مردم هزاره به خیل‌های بزرگی تفریق می‌گردند: ده‌زنگی، ده‌کندی، جاغوری و... بعضی از خان‌های‌شان در جاها و عمارات قشنگ حیات به سر می‌برند و لباس‌های فاخری می‌پوشند و این خان‌ها همیشه در بین خود اختلاف دارند و یکی بالای دیگر حمله می‌کنند. چون اختلاف نظر در بین خان‌ها باعث اختلاف اقوام و عدم اعتمادشان گردیده است؛ لذا یک هزاره‌جات واحد و متحد از بین رفته و وجود ندارد.

به طور عموم باید بگویم که هزاره‌ای را که ما امروز در پیش‌روی خود داریم به صورت کل موضوع نژادی آن وضاحت ندارد و از نقطه نظر سیاسی این قوم در جاهای صعب‌العبور هندوکش حیات به سر می‌برند و تا به حال توانسته‌اند بدین طریق قوم خود را پایدار و پابرجا نگه دارند. دربارهٔ وضع آب و هوای آن باید گفته شود که زمین‌داری در این سرزمین خیلی ترقی داشته از لحاظ حاصل خوب است؛ اما از نقطه نظر عسکری اگر تحلیل می‌گردد، باید فهمیده شود که در وقت جنگ از آن‌چه حاصل به دست خواهد آمد. به دست‌آوردن غلهٔ کافی از این سرزمین خیلی مشکل است و خود مردم هزاره به زحمت‌کشی فوق‌العاده تمایل دارند و بالای زمین کار می‌کنند و یک عدهٔ محدود آن هم کوچی می‌باشند.

از نقطه نظر منابع طبیعی، هزاره‌جات لازم نیست از نظر دور گرفته شود. در ساحات کوهستانی و دوردست آن‌جا، زمین‌های مستعد زیاد موجودند. مردم زحمت‌کش این قوم و عموماً زن‌های زحمت‌کش آن‌ها باید تا حد نهایی زمین‌های زیاد را برای حاصل‌گیری مستعد سازند.

اما این مردم در وقت ضرورت مال و منال خود را به سرعت مخفی نموده و بدین صورت

---

۱. مردم هزاره در زمان بابر به زبان مغولی حرف می‌زده‌اند (اگر در این قسمت به اشپیگل اعتماد شود).

جنگ‌آوران سرزمین‌شان را فوراً از مواد خوراکی تخلیه می‌کنند. مردم هزاره در بین قصبه‌ها، از بیست تا دوصد خانوار حیات به سر می‌برند و طور عموم در تمایل کوه‌ها جا می‌سازند و هر ده دارای برج محافظ است و در این برج‌ها از ده تا دوازده نفر جا شده می‌توانند. در هر برج محافظ موجود است و در وقت ضرورت دهل را به آواز در می‌آورد و در مدت کوتاهی از دو تا سه هزار نفر جمع شده می‌توانند.

هزاره‌ها[1]

هزاره‌ها گروه مردمی‌اند از اصل مغولی که به یکی از لهجه‌های زبان تاجیکی سخن می‌گویند. قسمت بزرگ کتلهٔ این مردم (بیش از یک میلیون) در مناطق کوهستانی حصص مرکزی، میان کابل و هرات را اشغال کرده‌اند. بر علاوه هزاره‌های شرقی که به نام بربری خوانده می‌شوند، در حدود پنجاه هزار، هزارهٔ دیگر هم موجودند که در قسمت شمال غرب افغانستان می‌زیند.

مردمان دور و بر آن‌ها مردمان غیر پشتون و نیمه کوچی را که در شمال افغانستان زندگی می‌کنند، به نام ایماق یاد می‌نمایند (در ادبیات به اصطلاح چهار ایماق هم به کار رفته است.) این لغت مغولی توسط مغول‌ها در زمان کشورگشایی‌شان به افغانستان آورده شده است، معنی آن قبیله و یا فامیل بزرگ می‌باشد.

عده‌ای از هزاره‌ها که تعدادشان به ده‌ها هزار می‌رسد در قسمت‌های شمالی افغانستان با هم زندگی می‌کنند، هم‌چنان تعداد دیگرشان در ایران، به امتداد مرز افغان-ایران و تعداد دیگری هم در روسیه مرکزی زیست دارند.

اگرچه هزاره‌های شرقی و هزاره‌های غربی از مبدأ مشترکی سرزده و علایم مشخصهٔ فرهنگی و زندگی روزمرهٔ مشترکی میان‌شان موجودند، با آن هم از نگاه قلمرو و مناطق زیست از هم فرق دارند. هزاره‌های شرقی پیرو مذهب شیعه و هزاره‌های غربی پیرو مذهب سنت‌اند. به علاوه هزارگان خودشان را مردم واحد حساب نمی‌کنند؛ حتی زمانی که مناطق شرقی و غربی با هم ملاقی می‌شوند، مثلاً در قلعهٔنو و خراسان، با آن هم هرکدام‌شان زندگی جداگانه‌ای دارند.

مثل هزارگان شرقی، هزارگان غربی همیشه محل سکونت‌شان را چه در شمال و چه در غرب تغییر می‌دهند. جریان حرکت هزاره‌های غربی به ایران در حوالی سدهٔ هجده شروع گردید. این‌ها به دو قسمت انشعاب یافتند؛ یک قسمت به شمال شرق و دیگری به جنوب شرق مشهد در کان کوک

---

۱. جورج گرالموک و لودویک آدمیک، (Afghanistan Some New Approaches)، «Ludwig W. Adamec»، ترجمهٔ حبیب‌الله گورگانی، میشیگان، سال ۱۹۶۹.

و کان‌یست به امتداد مرز افغان و ایران در محسن‌آباد، فیض‌آباد و نواحی شرقی سرجام و در گرد و نواحی دهکدهٔ کرامت سکنی گزیدند.

جریان حرکت بربری‌ها هم به ایران از زمان‌های پیش شروع گردیده است. در اواخر قرن نوزده، زمانی که حکومت افغانستان اغتشاش‌شان را سرکوب کرد، یک تعداد قابل ملاحظهٔ هزاره‌های شرقی به بلوچستان در نزدیکی‌های کویته و مشهد ایران نقل مکان کردند و بعدها تعدادی از این آوارگان به افغانستان بازگشتند و در ترکستان افغانستان سکونت اختیار کردند، با این وصف حرکت هزاره‌ها به ایران هم‌چنان ادامه دارد.

هزاره‌ها مشخصات قبیله و قوم‌شان را نگه داشته و حتی در میان همان دایره‌ها زندگانی می‌کنند؛ ولی جنگ‌های مداوم و لشکرکشی‌های داخلی، توسط فرماندهان فئودالی افغان، بعضی از این قبیله‌ها را چنان درهم شکسته و برهم زده که بعدها تعداد ناچیز بازمانده به قبیله‌های دیگر جذب گردیده و جزئی از آن قبیله گردیده‌اند. در موارد دیگر گروه‌های متمرد از قبیله‌های‌شان جدا شده و خودشان را مستقل اعلان کردند.

امروزه بزرگ‌ترین قبیله‌های هزاره‌ها به‌نام‌های دایزنگی، دایکندی، و بهسود یاد می‌شوند؛ محل سکونت‌شان ساحهٔ جنوب هندوکش است؛ در شیب‌های جنوبی هندوکش یکه‌ولنگی‌ها زیست دارند. در قسمت‌های شرق هزاره‌جات، تیموری‌ها که هزارهٔ اصلی نیستند، می‌زیند؛ تعداد این‌ها خیلی کم است و در شمال غربی افغانستان زیست دارند و در زمرهٔ چهارایماق به حساب می‌آیند؛ قسمتی از تیموری‌ها در جنوب هرات و قسمت دیگرشان در شمال خراسان سکونت دارند؛ در نقطه‌ای از تاریخ قسمتی از تیموری‌ها فعالیت‌های کوچی‌گری‌شان را در میان هزاره‌جات انتقال داده و در آن از طرف هزاره‌ها جذب گردیده‌اند.

در جنوب هزاره‌های مرکزی و به طور پراکنده از غرب به شرق، پولادی‌ها، ارزگانی‌ها که متشکل از مردمان مستقل دایکندی و دای‌چوپان، هزارگان جاغوری و غزنی که به شاخه‌های چهاردسته و محمدخواجه و جغتو انشعاب می‌نمایند و هم‌چنان دای‌میرداد زندگی دارند.

در سال ۱۲۲۳-۱۲۲۱ هنگامی که حملات ارتش مغولی به آن‌چه که امروزه افغانستان نامیده می‌شود، آغاز گردید، مقاومت قابل ملاحظه‌ای از مردمان بومی بروز کرد. بعد از تسخیر کشور، مغول‌ها تعدادی از عساکرشان را در آن‌جا گذاشتند. چهار فرزند چنگیزخان و هم‌چنان نواسه‌اش منگوخان به همراهی هزاران سرباز در این کشور سرازیر گردیدند. بعدها از این سربازان به تعداد هزارها تن در این‌جا برای همیشه سکونت گزیدند. این مردم به تدریج با مردمان بومی در تماس

شدند و بالاخره زبان مردمان بومی را زبان خودشان ساختند. احتمالًا گروه‌های دیگر مغولی، بعدها با آن‌ها یک‌جا شده و در این‌جا سکونت اختیار نمودند و نام‌های ایرانی‌شان را به حیث نام قبایل‌شان برگزیدند به طور مثال این پروسه معمولاً در مآخذ ... نکودری فعلی به چشم می‌خورد.

آن‌ها بار اول در قرن سیزده بدین‌جا آمده و اصولاً یک گروه از ارتش شهزاده چغتای نکودر بودند که در خدمت هلاکوخان فاتح ایران بودند. در سال ۱۹۲۸ هیأت تحقیقات نژادی آسیای مرکزی از نکودری‌ها به عنوان هزاره‌هایی که در سال‌های ۱۹۳۱-۱۹۲۸ به ترکستان شوروی رفتند، یاد کرد.

در طول قرن‌ها، هزاره‌ها همیشه استقلال‌شان را حتی در مقابل حملات تیمورلنگ و تیموری‌ها حفظ کردند. این واقعیت دارد که مناطق بودوباش هزارگان امروزی با مناطق اولیهٔشان تطابق ندارد. آن‌ها دره‌ها و وادی‌های سرسبز حاصل‌خیز شمال و شرق افغانستان را اشغال کرده بودند؛ ولی این مغول‌ها که به سرزمین‌های بیگانه سکونت اختیار کرده بودند، هم‌زمان با تضعیف امپراتوری مغول، ضعیف گردیدند و نوآمدگان قدم به قدم آن‌ها را به سرزمین‌های بلند و دره‌های مرتفع‌تر راندند. افغان‌ها از جنوب به شرق و هم‌چنان ازبک‌ها از شمال می‌آمدند. در این پروسه قسمتی از مغول‌ها به تدریج توسط رانندگان‌شان جذب شدند؛ ولی قسمت بزرگ‌تر آن‌ها که از هرسو- شمال، جنوب، و شرق- محاصره می‌شدند به مناطق کوهستانی که بعدها نام هزاره‌جات را به خود گرفت، محصور شدند. حتی از قرن شانزده بدین‌سو این مردم خود را هزاره و نکودری خطاب می‌کردند. از آن زمان به بعد قسمتی از زبان مغولی را در خود حفظ کردند.

پروسهٔ تضعیف هزارگان و در نتیجهٔ برون‌راندن‌شان از سرزمین‌های اولیهٔشان نتوانست استقلال‌شان را درهم بشکند. نه مآخذ تاریخی و نه افسانه‌های مردمی هزاره، هیچ یک از فرمان‌برداری دراز مدتی در طول شش قرن ذکری به میان نمی‌آورد. فرمان‌روایان کابل، هرات و قندهار بارها کوشیدند که آن‌ها را مسخر سازند و هم‌چنان رهبران منفرد افاغنه تنها توانسته‌اند ایشان را به پرداخت باج، آن هم به دوره‌های کوتاه مدت وادارند.

معهذا هنگامی که در میانهٔ قرن نوزده آقای جی. پی. فریه بدان سامان سفری کرد، مشاهده نمود که هزارگان کاملاً مستقل‌اند و تنها به فرمان رهبری خودشان گردن می‌نهند.

از اواسط قرن نوزده به بعد، یارمحمدخان هراتی و امپراتوری کابل همواره کوشیده‌اند که ایشان را جزء خودشان بسازند؛ ولی تنها در اواخر قرن نوزده عبدالرحمان خان در نتیجهٔ جنگ‌های شدید توانست هزاره‌ها را شکست دهد. در سال ۱۸۹۱ هزاره‌ها شورش کردند که سال بعدش فرونشانده شد. بزرگان فنودال افغان و مأمورین دولت، قسمت قابل ملاحظه‌ای از زمین‌های‌شان را استملاک

(تصرف) کردند. دهقان‌های هزاره قسماً بی‌زمین شدند و قسماً هم مورد استثمار شدید قرار گرفتند. تعدادی از آنان به بردگی گرفته شدند تا این که امان‌الله‌خان بَردگی و بَرده‌داشتن را از بین برد.

شغل‌های اساسی

هزاره‌جات منطقهٔ کوهستانی بلندی است با اقلیم معتدل و یا سرد، در ارتفاع دوهزار متر. در فاصلهٔ درازی بارندگی خوب است؛ ولی بالاتر و پایین‌تر از آن بارندگی کم بوده و در غیاب ابرهای بارانی اتمسفر باز هم، هم‌چنان خشک می‌شود. در طول زمستان‌های دراز، ازدیاد برف حمل‌ونقل را مشکل می‌سازد. به مدت چندین ماه دهکده‌ها از هم‌دیگر و هم‌چنان از دنیای بیرون کاملاً تجرید می‌گردند.

دره‌های ژرف و مارپیچ که در میان تیغه‌های کوه‌های بزرگ به چشم می‌خورند، مانند نواری از کشت‌گاه‌ها تمام زمین زراعتی‌شان را تشکیل می‌دهد. زمین این دره‌ها معمولاً حاصل‌خیز است. کمبود حاد زمین زراعتی خصوصیت بارز زراعت کوهستانی هزاره‌جات است. هر متری از زمین موجود به استفاده گذاشته می‌شود. زمینی که بدین صورت قابل کشت می‌گردد، موجب گردیده که همهٔ دهکده‌ها از زمین‌های زراعتی بیرون و جای آن را به زمین بدل کنند. شیب‌های خشک و سنگلاخ برای گورستان به کار می‌رود. سرک‌ها در کنار مزارع قرار دارند. صفه‌هایی که از سنگ ماحصل زمین‌ها ساخته شده‌اند، مانع سوراخ کردن زمین‌ها توسط فشار آبشارک‌های کوهی می‌گردد. درخت‌های همیشه سبز در کنار مزارع ندرتاً به چشم می‌خورند و هم‌چنان درختان مثمر.

هزاره‌جات عمدتاً ساحهٔ حاصلات بهاری است. گندم‌های زمستانی در ارتفاع بلندتر از ۲۴۰۰ متر نمی‌رویند و اکثر دره‌ها از این ارتفاع بلندترند. زراعت للمی تقریباً هیچ دیده نمی‌شود؛ در عوض یک تعداد زیاد از حبوبات آبیاری می‌خواهند. هزارگان هم استادان ماهر آبیاری در شرایط سخت‌اند. شیوهٔ آبیاری جویی مخصوصاً انکشاف کرده است. در هر کشت‌گاه، جوی‌چه‌هایی که بیست تا بیست‌وپنج سانتی‌متر از هم فاصله دارند، کنده می‌شوند، آب در طول این جوی‌چه‌ها از جوی بزرگ‌تری جریان می‌کند. مردم عمل آبیاری را انجام می‌دهند، یکی مسئول جریان روانی آب در جوی‌چه‌ها است، در حالی که دیگری با چوبکی گردوخاک روی آب را پاک می‌کند تا آب در یک قسمت جمع نشود. مفاد این نوع آبیاری مخصوصاً در خاک‌های کم عمق زمین‌های زراعتی هزاره‌جات محسوس است. کندن‌کاری عمیق تقریباً ناممکن است؛ چون در آن صورت امکان دارد، طبقهٔ ریگی زیر سطح زمین آشکار شود.

زراعت هزاره‌ها، عمدتاً زراعت غله‌ای است. گندم، جو و جواری و هم‌چنان جواری کشت می‌کنند. جو می‌تواند در عوض گندم برای ساختن نان به کار رود و هم‌چنان خوراک خوبی

برای اسپان است. سبزی‌جات جای مهمی در میان تولیدات زراعتی دارد. شبدر جهت تغذیهٔ حیوانات کشت می‌گردد.

بعد از آن که حاصل را جمع می‌کنند، زمین کمی شخم زده شده و بدین صورت تا هنگام بذر افشانی نگه‌داشته می‌شود. پیش از بذر افشانی، زمین شخم شده، آب داده می‌شود و گذاشته می‌شود که خشک گردد. هر دو نوع کشت‌زارهای آبی و... آن با دقت خیشاوه می‌گردد.

چون زمین زراعتی کم است، دهقان هزاره پیوسته کمبود غله را احساس می‌کند. این امر مخصوصاً علت مهاجرت‌های دسته‌جمعی هزاره‌ها به نقاط حاصل‌خیز و یا شهرها را توضیح می‌کند. در افغانستان و در ایران تعدادی از این مردم در خدمت فئودال‌های محلی به سر می‌برند. کارگران مراکز بزرگ شهری چون کابل را این‌ها تشکیل می‌دهند که در آن‌جا به عنوان کارگران بی‌حرفه یعنی حمال، مزدور و روزمزد و غیره به کار گمارده می‌شوند و هم‌چنان در هندوستان کار می‌کنند.

علت وجود دام‌پروری در نشیب‌های سنگلاخ هزاره‌جات تنها قلت زمین زراعتی و شیوه‌های کهنهٔ زراعتی به حساب می‌آید. هزاره‌ها مخصوصاً گوسفند و بز نگه می‌دارند؛ ولی محدود به آن نیست؛ چون اسپ و خر و غیره حیوانات بزرگ‌جثه نیز تربیه می‌کنند. قبیله‌هایی که تعداد حیوانات کوچک‌شان چون گوسفند و بز زیاد است در فصل بهار به قشلاق‌ها می‌روند. این قشلاق‌ها معمولاً فاصلهٔ زیادی از دهکده ندارند و دختران دوباره به دهکده باز می‌گردند تا حاصلات‌شان را جمع‌آوری کنند.

این گوسفندان و بزها، مواد نساجی خانوادگی را تهیه می‌کنند. تکه‌ای به نام برک معمولاً از هم‌طرازان ماشینی‌اش زمخت‌تر است؛ ولی چون داشت خوب دارد، ارزش آن بیشتر می‌باشد. تکهٔ هزارگی معمولاً به رنگ قهوه‌ای روشن بوده و به خاطر ساختن کرتی از آن استفاده می‌شود و در بازار آزاد در میان جمعیت افغانستان به وسعت پخش می‌گردد. هزارگان یک نوع تکهٔ نازک‌تر به نام شومی یا شامی می‌بافند که یک نوع شال زمستانی بوده و راه‌های پهن روی زمینهٔ شطرنجی دارد، شامی مناطق غزنی در قندهار معمول است.

بیشتر از هزارگان شرقی، هزارگان غربی عناصر افسانه‌هایی از زندگی نیمه کوچی‌گری‌شان را نگه می‌دارند. پس از بذر افشانی کشت‌زارها، به مناطق کوهستانی برای سپری‌کردن تابستان و هم‌چنان علف‌چرانی حیوانات‌شان کوچ می‌کنند. پهنای زمین‌هایی که به آن‌جاها کوچ می‌کنند به مراتب بیشتر از آن هزاره‌های شرقی است و با آن هم از سه کیلومتر تجاوز نمی‌کند. هزارگان

غربی بز و گوسفند و هم‌چنان گوسفندان قره‌قل تربیه می‌کنند، هم‌چنان شتر، خر و حیوانات شاخ‌دار و گاو و اسپ نگه می‌دارند.

زراعت هزارگان غربی بیشتر مثل زراعت صفحات شمال مملکت است تا زراعت هزارگان شرقی. زمین حاصل‌خیز عالی، بارندگی خوب، چراگاه‌های پهناور و اقلیم بهتر همه شرایط خوب زراعت را به وجود می‌آورند. این ... دام‌پروری نیمه کوچی است. تناسب میان حجم حیوانات و پهنای زمین‌های کشت‌شده قابل ذکر است. خانواده‌هایی که تعداد زیاد گوسفند نگه می‌دارند، معمولاً چند تکه زمین بیشتر ندارند، در حالی که خانواده‌هایی که تعداد گوسفندشان کم‌تر است، معمولاً زمین بیشتر دارند و کشت می‌کنند. به خاطر همین موضوع است که پروسهٔ اسکان برای فقرای‌شان آسان‌تر و زودتر انجام می‌پذیرد.

در میان هزارگان غربی مهم‌ترین غله‌جات گندم و جو است. فالیزکاری و تولید خربزه مهم است و انواع مختلف باقلی و غیره نیز کشت می‌شوند. پنبه مقام سوم را از نظر اهمیت و محصول دارد.

مساکن و خانه‌ها

در هزاره‌جات مساکن معمولاً در نشیب تپه‌ها و یا در کنار کش‌تزارها ساخته شده‌اند. در بالای دهکده‌ها، چراگاه‌ها قرار دارند و در زیر آن مزارع؛ چنان‌چه تذکر یافت، دهکده‌ها یک وجب از زمین‌های قابل کشت را اشغال نمی‌کنند. نقشهٔ دهکده معمولاً مستطیلی بوده با دیواری گلی محدود می‌شود و برجی در هر گوشهٔ آن قرار دارد. خانه‌ها معمولاً کاه‌گلی بوده و در امتداد داخلی دیوار ساخته می‌شوند. بدین ترتیب صحن بزرگی در میانهٔ قلعه پیدا می‌گردد. در بعضی از دهکده‌ها خانه‌ها به هم وصل و دیوار به دیوار ساخته شده، در سایهٔ حمایت یک برج به سر می‌برند. دهکده‌هایی از این نوع اخیر در بیشتر ساحات افغانستان به چشم می‌خورند. این نوع دهکده‌ها محصول مستقیم جنگ‌های متداوم فئودال‌ها، اسکان قبایل کوچی، احتیاج به حمایت در مقابل حملات و شبیخون‌های دشمنان ایشان، یعنی همه عواملی که در زندگی مردم افغانستان نقش‌های خودشان را بازی می‌کردند.

ولی مردم هزاره حتی تا امروز با عبور قبایل کوچی پشتون در راه‌شان به مزارع شمال متضرر می‌گردند. هنگامی که گرمای صحرایی باقی مانده علف‌های جنوب افغانستان را می‌سوزاند، جهت یافتن علف‌زارهایی برای گله‌های‌شان، قبایل جنوبی به جانب شمال مهاجرت می‌کنند.[1]

هزاره‌های غربی در اجتماعات دوصد تا سیصد فامیلی زندگی می‌کنند. حصار و قلعهٔ قلعهٔنو بزرگ‌ترین اجتماعات را تشکیل می‌دهد که از چندین صد خانهٔ گلی که با باغ‌ها احاطه شده‌اند،

۱. ترجمهٔ این قسمت تکمیل نشده است. تا این‌جا توسط حبیب الله کورگانی ترجمه شده است و حصهٔ باقی مانده، مدت‌ها بعد توسط انجینیر محمد اکرم گیزابی ترجمه شده است. (کاتب ۱۳۵۹).

ساخته شده است.

قسمت زیاد هزاره‌ها در پناه‌گاه‌های بدوی که به نام چپری یاد می‌شود، زندگی می‌کنند. چپری بین خانهٔ چوبی و یورت یا کلبهٔ موقت قرار دارد. اولاً بین شانزده تا بیست چوب متوسط به شکل دایروی فرو برده می‌شوند. بعداً در قسمت فوقانی این چوب‌ها پایه‌های دیگری محکم می‌شوند که سرهایی پایه‌ها با هم یک‌جا می‌شوند تا برای ساختمان یک شکل مخروطی بدهند. روی این ساختمان را با بوریا پوشانیده و بعد از آن کوشمه روی آن می‌اندازند. کسانی که نسبتاً فقیرند از کوشمه‌های کهنه و پارچه استفاده می‌کنند که برای پوشانیدن ساختمان‌های چپری اجباراً از ریسمان جهت بستن کوشمه کار می‌گیرند. فقیرترین‌شان در کلبه‌های نیمه‌گلی و یا کلبه‌هایی که از مواد مختلف دست داشتهٔشان ساخته شده، زندگی می‌کنند. هزاره‌های ثروت‌مند بیشتر به یورت‌های مغولی علاقه‌مندند که در قرن سیزدهم رواج داشت و به نام خانهٔ‌خرگاه یاد می‌شود که ساختمان نسبتاً مغلق دارد. دیوار این ساختمان از چوب به قسم چهارخانه ساخته شده و در روی آن پایه‌های دیگر چوبی قرار می‌گیرد. قسمت بالایی این پایه‌ها به شکل دایروی به هم بسته می‌شوند. بر خلاف دیگر یورت‌ها، خانهٔ‌خرگاه متشکل از دو ساختمان چهارخانه مانند است که یکی بالای دیگری بسته می‌شوند و برای محکم نگه‌داشتن آن، ساختمان تحتانی متمایل به بیرون و ساختمان فوقانی متمایل به داخل است؛ ساختمان سقف آن نیز شکل اختصاصی و منحصر به خود را دارد. پایه‌های سقف در قسمت تحتانی متمایل به بیرون و در قسمت فوقانی متمایل به داخل است؛ قسمت بالایی پایه‌ها به هم وصل شده و به نام ساری‌خانه یاد می‌شود. بر خلاف سقف ترکمن‌ها و قزاق‌ها، سقف یورت هزاره‌ها شکل کروی نداشته و مطلقاً منحصر به فرد است. قسمت دایرهٔ آن دارای قطر شصت الی هفتاد سانتی‌متر است که نسبت به یورت ترکی کوچک‌تر است. ساختمان مخروطی توسط ریسمان‌های چرمی به آن پیوست می‌شوند. این ساختمان از دو قسمت متقاطع ساخته شده که قسمی به هم متمایل هستند تا یکی در داخل دیگر با هم وصل گردند. کمی پایین‌تر از قسمت فوقانی توسط ریسمان چرمی با هم بسته می‌شوند که شکل گردن به خود اختیار می‌کند. تمام این اشکال به یورت شکل مخصوص می‌دهد. بالاخره یورت را با کوشمه می‌پوشانند.

روابط اجتماعی

قبل از فتح هزاره‌ها توسط حکومت افغانی، آن‌ها با هم ارتباط ضعیف سیاسی و اقتصادی داشتند. خان‌ها بر قبایل حکمروایی داشته و در جنگ‌های قبیله‌ای، رهبری آن‌ها را به عهده داشتند. خاطرهٔ زمانی که خان‌ها، قبایل و عشایر و گروه‌های قومی را رهبری می‌کردند، هنوز از یاد نرفته است.

جنگ‌های قبیله‌ای و رقابت‌های فئودال‌ها، تا اواخر قرن نوزده از وقایع عادی افغانستان به شمار می‌رفتند که با تجاوزات، غصب زمین و بردن حیوانات همراه بود. این کشمکش‌ها، اختلافات هزاره‌ها را شدیدتر ساخته، به ثروت خان‌ها افزوده و آن‌ها را به مالکین بزرگ یا فئودال‌های واقعی تبدیل نمودند. در دوران قبل از فتح هزاره‌جات توسط افغان‌ها، هزاره‌ها توسط خان‌های قبایل نه، بلکه توسط ملک‌هایی رهبری می‌شدند که ادارهٔ مناطق را به عهده داشتند و از پنج قریه الی سیصد و چهارصد قریه تشکیل می‌شدند. امروز هزاره‌ها در داخل مناطق‌شان به عین ترتیب در محدودهٔ خطوط اداری و منطقه‌ای تقسیم می‌شوند. این گروه‌ها نام قبیله‌ای و یا نام عمومی به شکل دیگری ندارند و نه این تقسیمات به اساس تقسیمات قبیله‌ای است، اگرچه بعضاً با تقسیمات قبیله‌ای توأم است. در قسمت جاغوری این تقسیمات به اساس ساختمان قبیله‌ای حفظ گردیده است. در شروع قرن بیستم، چهار ملک در بین هورک‌روزها که قسمتی از قبیلهٔ ارزگانی است، وجود داشت که هریک از این ملک‌ها بیش از هشتاد قریه را اداره می‌کردند. گروه تیموری که تقریباً بیست قریه را در بر می‌گرفت تحت ادارهٔ یک ملک بود.

در دوران جنگ‌ها و تجاوزات، ملک بایست قوماندانی با قدرت می‌بود که قوای بزرگ را اداره می‌نمود. شمارهٔ عظیم این نیروها از طبقه‌بندی فئودالی هزاره‌ها تجاوز می‌کرد. هم‌چنان به ملک‌ها فرصت می‌داد تا در روابط‌شان با زیردستان از قدرت کار بگیرند.

وقتی هزاره‌ها زراعت دایمی را اختیار کردند و رهبران و جنگجویان‌شان گله‌های عظیم حیوانات را تصاحب نمودند، دسته‌بندی طبقاتی هزاره‌ها شدیدتر شد. ملک‌ها زمین‌های زیاد زراعتی عالی را تصاحب کردند. این پروسه ویژگی‌های خاص بین قبایل مختلف داشت؛ ولی در همه احوال نتیجهٔ آن تمرکز زمین در دست چند زمین‌دار عمده بود. به طور مثال، در قبیلهٔ ارزگانی می‌توان سه نوع مردم را نظر به مالکیت زمین تشخیص داد. نوع اول کسانی‌اند که هیچ زمین ندارند و برای هزاره‌های ثروت‌مند کار می‌کنند؛ نوع دوم آن‌هایی می‌باشند که مقدار کمی زمین دارند و همهٔ فامیل‌شان روی آن کار می‌کنند و نوع سوم شامل کسانی می‌شود که زمین زیاد دارند و می‌توانند دیگران را استخدام کنند.

استثمار به شکل فئودالی آن جریان دارد. هزاره‌های بی‌زمین با تمام فامیل‌شان برای زمین‌داران کار می‌کنند و تدریجاً چنان وابسته می‌شوند که بدون اجازهٔ صاحب زمین‌شان نمی‌توانند بالای زمین دیگری به کار مشغول شوند.

ساختمان اداری و اجتماعی هزاره‌ها هم حاکمیت فئودالی و روابط فرمان‌برداری را منعکس

می‌سازد. وقتی امیر عبدالرحمان حکومت مرکزی، چند ملیتی، فئودالی و استبدادی تنظیم کرد، ملک‌های هزاره قدرت سیاسی خود را از دست دادند و امرای مستقل قبلی به نمایندگان حکومت امیر تنزل کردند و مهم‌ترین مسئولیت‌شان (وظیفهٔشان) جمع‌کردن مالیه از مردم بود. این ملک‌ها به اصطلاح انتخابی بودند، در حالی که در واقع همیشه از بین خان‌های با قدرت برگزیده می‌شدند. در قبیلهٔ ارزگانی ارثی بودن ملک را می‌توان مشاهده کرد. معاون ملک به عین ترتیب انتخاب شده و در محدودهٔ قریه شبیه ملک قدرت داشت.

امان‌الله قدرت سیاسی ملک‌ها را حتی بیشتر محدود ساخت. نظر به قانون ۱۹۲۱ ملک‌ها یا مسئولین جمع‌آوری مالیه به مأمورینی تنزیل یافتند که مردم در هر سه سال از بین مردمان محترم و به صورت آزاد و واقعی انتخاب می‌کردند. نتیجتاً ملک‌های هزاره همیشه اسلاف رهبران قبیله نیستند؛ ولی همیشه زمین‌داران ثروت‌مند هستند. یک ملک به صورت عادی تنها یک قریه را نمایندگی می‌کند و ندرتاً سه قریه به یک ملک واگذار می‌گردد. به صورت رسمی هر مرد جوان می‌توانست در انتخاب ملک سهم بگیرد؛ ولی در واقع تنها بزرگ‌سالان و ریش‌سفیدان، ملاها و روحانیون در گردهمایی شرکت می‌کردند. بنابراین، ملک همیشه از منافع گروه استثمارگر و روحانیت نمایندگی می‌کند. بر علاوه ملک، فرد رسمی حکومت افغان است و در جمع‌آوری مالیه و اجرای فرمان‌ها حصه می‌گیرد.

زندگی خانوادگی

اکثر هزاره‌ها یک زن دارند و تنها ثروت‌مندان‌شان چندین زن می‌گیرند؛ اگر یک هزارهٔ فقیر چندین زن بگیرد مورد استهزاء قرار می‌گیرد. اکثر اوقات عروسی‌ها در داخل طایفه صورت می‌گیرد؛ عروسی بین بستگان نزدیک (عموزاده، عمه‌زاده و خاله‌زاده) بسیار رواج دارد که در این صورت قیمت عروس بسیار کم می‌شود و یا اکثراً هیچ پرداخت نمی‌گردد.

یک تعداد رسم و رواج‌ها قبل از عقد عروس صورت می‌گیرد (رسم و رواج‌های عروسی که در این‌جا تشریح می‌شود مربوط به هزاره‌های غربی است) انتخاب عروسی و داماد با قندشکنی همراه است. پدر عروس و پدر داماد دستمال تبادله می‌کنند، بعداً پسر مقدار کمی پول در دستمال پدر دختر می‌گذارد، سپس قندی را می‌شکنند و به حاضرین می‌دهد.

تقریباً یک سال قبل از عروسی فاتحه‌خوانی تجلیل می‌شود (از خواندن فاتحه که فصل اول قرآن است، گرفته شده است.) در دوران این مراسم معامله روی قیمت عروسی تکمیل می‌شود. اگر چند فاتحه‌خوانی در قریه صورت می‌گیرد آن‌ها در یک‌جا برگزار می‌کنند تا از خرج زیاد جلوگیری شود.

بعد از سه روز بستگان داماد بوسراق (نان‌شیرین) در پارچه‌ای پیچیده و به خانهٔ عروس می‌برند. بستگان داماد از خوردن نان و چای که به ایشان تعارف می‌شود، امتناع می‌ورزند و خواهان پایین آمدن قیمت عروسی می‌گردند. بدین صورت قیمت کمی پایین آورده می‌شود و قیمت نهایی تثبیت می‌شود. این نوع رواج را سفرهٔرضا می‌نامند. جالب است که فاتحه‌خوانی و سفرهٔرضا در بین هزاره‌ها و جمشیدی‌ها به حیث مراسم زنانه تلقی می‌گردند. در فاتحه‌خوانی، زنان در شب قبل جمع شده و مردان در روز بعد جمع می‌گردند و در سفرهٔرضا تنها زنان به خانه عروس می‌روند. بنابراین، بر خلاف اکثر خلق‌ها، قیمت آخرین عروس توسط زن‌ها تعیین می‌گردد که در آن می‌توان روابط اجتماعی بسیار قدیمی را مشاهده کرد.

عروسی یک سال بعد از فاتحه‌خوانی برگزار می‌گردد. مردان و زنان شب قبل از روز عروسی به قریهٔ عروس می‌روند. زنان که معمولاً از قریه‌های هم‌جوار و پیاده می‌آیند، جایی برای خود در کلبه‌هایی که از مردان دور باشد، پیدا می‌کنند، نوشیدنی‌هایی برای آن‌ها تهیه می‌گردد و آن‌ها با صدای دمبوره می‌خوانند و می‌رقصند. مردان در جای هموازی در وسط قریه جمع می‌گردند؛ بعد از صرف نوشیدنی آن‌ها تقریباً تمام شب را با رقصیدن، پهلوانی و هنرنمایی بعضی از مردان قریه، خوش می‌گذرانند. صبح روز بعد مردان به تماشای مسابقهٔ اسپ‌دوانی می‌روند. در بعضی از عروسی‌های مجلل برندگان مسابقه جوایزی مانند حیوانات، چپن و امثال آن دریافت می‌کنند. نوشیدنی‌های دیگر صرف می‌شود و اکثر مهمانان عروسی را ترک می‌گویند. در روز عروسی بعضی از زنان خوشبخت که ثروت‌مند هستند و فرزندان زیاد دارند، لباس عروس را می‌پوشانند. بعداً عروس روپوش ابریشمین را از رویش برداشته و اشک‌هایش را با دستمال پاک می‌کند. مادر و خواهرش نیز وی را همراهی می‌کنند. در این میان ملا، بستگان عروس و داماد و مهمانان عزیز در یک یورت بزرگ یک‌جا می‌شوند. آن‌ها قاصدی نزد عروس می‌فرستند و از وی می‌پرسند که چه کسی را به حیث نماینده یا وکیل انتخاب می‌کند. بعداً ملا از نمایندهٔ داماد سؤال می‌کند که آیا به ارتباط عروسی رضایت دارند، بعد از آن آیتی خوانده و داماد را دعا می‌کنند.

جمعیتی از بستگان داماد، رقص‌کنان دست وی را گرفته و او را جانب خانهٔ عروس می‌برند. داماد عروسش را در خروج از خانه همراهی نموده و در سوار شدن به اسپ یا شتر او را کمک می‌کند. وقتی آن‌ها از خانه بیرون می‌روند، مهمانان سکه‌های نقره‌ای و کلچه‌های شیرین بر سر عروس و داماد می‌پاشند. یک زن کهن سال از بستگان عروس به عقب آن نشسته و وی را به خانهٔ شوهرش همراهی می‌کند.

اگر خانهٔ داماد به عین قریه باشد، عروس و داماد به دور قریه می‌گردند. مهمانان و بستگان هر دو طرف همراه بوده و زنان پیشاپیش عروس رقصیده و سوارکاران فیرهای هوایی می‌نمایند.

عروس بیوه یا مطلقه تجلیل نمی‌شود. قرار رسم و رواج عمومی هزاره، زن بیوه معمولاً با برادر جوان شوهر متوفایش عروسی می‌کند. اگر زن صاحب فرزند باشد، می‌تواند از عروسی‌کردن ابا ورزیده و با فرزندان خویش یا برادر شوهرش زندگی کند.

اکثر ارتباطات مردسالاری یا پدرسالاری در زندگی فامیلی و خانوادگی هزاره حفظ شده که روی شانه‌های زن سنگینی می‌کند. اگرچه زنان بیش از مردان کار می‌کنند؛ ولی نقش مطیعانه نسبت به مردان را بازی می‌کنند. زنان قسمت بسیار کوچک میراث را صاحب می‌شوند؛ زنان حق ترکه کردن فرزندان‌شان را ندارند. اگر بعد از مرگ شوهرشان آن‌ها از عروسی با برادر شوهرشان اباء ورزیده، مرد دیگری را قبول نمایند، از قسمت کوچک که حق‌شان است محروم گردیده و فرزندان‌شان هم در خانهٔ پدرشان می‌مانند.

زبان و فرهنگ معنوی

در قرن شانزدهم هزاره‌ها هنوز هم با زبان مغولی تکلم می‌کردند. به نظر لیچ[1] تعداد کمی از هزاره‌ها به زبانی تکلم می‌کنند که کوبلنتز[2] آن را نزدیک به زبان مغولی تعریف کرده است. به نظر ل. لیگیتی[3] هزاره‌های شرقی به زبان تاجیکی صحبت می‌کنند؛ ولی در قاموس‌شان عناصری که بیشتر روی انسان اثر می‌گذارد، مغولی هستند. اکثر این کلمات حتی به قبایل مغول که در افغانستان زندگی دارند، نامفهوم است. لیگیتی هم‌چنان می‌نویسد که: انسان لغاتی در بین‌شان می‌یابد که من در لهجه‌های تاجیکی اطراف نمی‌بینم. وی بعداً به لغات متعدد هزارگی اشاره می‌کند که ریشهٔ مغولی دارند. در قسمت زبان هزاره‌های غربی لیچ معتقد است که آن‌ها به لهجه‌های تاجیکی صحبت می‌کنند که فرق فاحش با لهجهٔ هراتی دارد. این لهجه بعضی عناصر ترکی و لغات متعدد مغولی دارد؛ ولی این خاصیت در اکثر لهجه‌های تاجیکی افغانستان و از جمله لهجهٔ هراتی موجود است.

هزاره‌ها سیستم نوشتن مخصوص به خود ندارند. در بین آن‌ها سطح سواد بسیار پایین است.

هنر شفاهی مانند زبان هزاره‌ها مطالعه نگردیده است. ترانه‌های‌شان اکثراً محتوای حماسی و غنایی داشته و اغلباً اشعار یک بیتی دارند که اصلاً راجع به عشق و حادثه سروده‌اند. هزاره‌ها

1.Leech

2. Cobelentz

3.L. Ligeti

ریشه‌های تیاتر فولکلوریک یا مردمی دارند.[۱]

---

۱. این مقاله بار اول به وسیله گافربرگ به زبان روسی تحریر گردیده و بعداً به زبان انگلیسی ترجمه شده است. ترجمه از متن روسی یک بار توسط کریم میثاق و بار دیگر به وسیلهٔ محمد صدیق طرزی صورت گرفته که هیچ کدام به چاپ نرسیده‌اند. از زبان انگلیسی باری یک ترجمه ناتمام ذریعهٔ حبیب‌الله کورگانی به عمل آمد و بار دوم محمد اکرم گیزابی برگردان کامل و بهتر آن را صورت داد. در این‌جا قسمت ترجمه شده توسط حبیب‌الله کورگانی نقل شده و بقیه آن از ترجمهٔ محمد اکرم گیزابی اقتباس گردیده است. ترجمهٔ صدیق طرزی نیز در این مجموعه آورده شده است؛ ولی ترجمهٔ کریم میثاق به منظور جلوگیری از تکرار گرفته نشده است.

گرفتاری درویش‌علی خان هزاره به وسیلهٔ کارداران نادر[1]

و نیز در خلال این احوال خبر گرفتاری درویش‌علی خان هزاره ... به عرض والا رسید.

توضیح این مقال آن که بعد از ورود موکب والا به حدود هرات، چون درویش‌علی خان بنابر مجاورت با افاغنهٔ قندهار از جبههٔ سیاسی درگاه آسمان جان سر باز زده بود، دلاورخان تایمنی[2] با جمعی از دلاوران خراسان به تنبیه او مأمور گشته و مأمورین یورش برده، قلعهٔ شمیران را که مسکن او بود، تصرف و او را دستگیر ساخته به درگاه معلی فرستادند. مولی‌الیه در روز ورود در درب دولت‌سرای که بوسه‌گاه سرکشان بود، به تیغ تیز گردن تسلیم نهاده، دوش را از بارگران خجلت گردن‌کش پرداخت.[3]

ربیع الثانی ۱۱۴۳ هـ ق.

تعیین شدن کلب‌علی‌خان افشار به حکومت هزاره‌جات

... در دوم شهر شوال به فیروزی و اقبال از سیستان رایت افراز لوای همایون فال گشته از راه دلخک و دلارام روانه، در هجدهم ماه مزبور خارج قلعهٔ گرشک را مضرب خیام سپهر احتشام ساختند. افاغنه آن مکان از دَر قلعه‌داری درآمده، توپچیان فرنگی‌نژاد آتش‌دست به اشارهٔ همایون توپ‌های کوه تورن را به اطراف قلعه کشیده، رعدآوا و صاعقه‌بار ساخته و زلزله در بنیان قرار بروج و حصار انداختند.

۱. استرآبادی، میرزا مهدی‌خان، جهان‌گشای نادری، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی، سال ۱۳۴۱. (این عنوان و عنوان‌های دیگر از متن کتاب نیست- اختیار شده است).

۲. دلاورخان تایمنی که از قدیم‌الایام در چغچران زندگی داشت و سر به اطاعت افغانان فرو نمی‌آورد، هنگام ورود نادر شاه افشار به هرات به عسکر او پیوست و به حکومت او به وساقلان و غور و ساخر (ساغر) مأمور شد. بعداً هوای سرکشی به سرش زد و از طرف کارداران نادر محبوس گشت و فرزندان او به سوی غرجستان کوچ کردند و بعد نادر او را عفو کرد و به غرجستان آمد و در آن‌جا دوباره علم طغیان برافراخته، عده‌ای از طرف‌داران نادر را به قتل رسانید و خود به سوی بلخ گریخت و حاکم هرات به تعاقب او پرداخت. او بار دیگر به ساخر رو آورده، چند تن از کارداران نادر را مقتول ساخت و خود به غرجستان رفت و در میان مردم هزاره پناهنده شد و کارداران نادر بسیاری از احشام مردم غرجستان را که همیشه گردن‌کشی می‌کردند، غارت کردند و عده‌ای را به سوی میمنه و چیچکتو کوچانیدند. از وقایع سال ۱۱۴۸هـ ق. ص ۲۷۹-۲۷۸.

۳. استرآبادی، میرزا مهدی‌خان، جهان‌گشای نادری، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی، سال ۱۳۴۱، ص ۱۶۳، ۱۶۴.

قلعگیان از بیم جان فرار کردند و قلعه را سپردند. از آن‌جا کلب‌علی خان افشار ولد باباعلی بیگ به سرداری هزاره‌جات[1] و زمین داور مأمور و جمعی از لشکریان را نیز به تسخیر قلعهٔ بست تعیین و با توپ‌خانه و استعداد تمام روانه و در بیست‌ویکم ماه مزبور کوکبهٔ منصور از آب هیرمند عبور نموده؛ چون به سبب موسم زمستان صحرای خالی از علف و همگی غلات را حسین به قلعهٔ قندهار کشیده و تتمه را به آتش تلف کرده بود؛ لهذا از کوشک نخود عازم شاه مسعود (احتمالاً شاه مقصود) گشتند و دواب اهل اردو را مقرر فرمودند که از هزاره‌جات غله حمل‌ونقل لشکر فیروزی نمایند.[2]

از وقایع سال ۱۱۴۸ هـ ق.

اعزام فوج به هزاره‌جات

کوکبهٔ والا از منزل قره‌باغ رایت فتح‌آیت جانب غزنین افراخته در بیست‌ودوم ماه مزبور (ماه صفر) ماهچه اعلام جهان‌گشا را که آفتاب اقتباس نور از آن می‌کرد، ضیابخش ساحت ملک غزنین ساختند. در حین حرکت موکب نصرت شعار از قندهار، فوجی از افواج ظفرقرین به تنبیه دهه‌کندی (دایکندی) و دهه‌زنگی (دایزنگی) و باقی هزاره‌جات، که در تقدیم خدمات دیوانی سالک طریق نافرمان شده بودند، مأمور گشته، غازیان تمامی مساکن و اوطان ایشان را پایمال سم ستور و بسیاری از رجال را مقتول و نسوان را ماسور نموده، این مراتب را به عرض والا رسانیدند و حکم محکم به صدور پیوست که اسرا را مطلق‌العنان ساخته، فوجی از آن جماعت را برای ملازمت به رکاب نصرت انتساب حاضر سازند. هم‌چنین افاغنه، هزاره‌جات کوهستان غزنین هریک که به سرکشی گردن افراخته بودند، چون درخت سال‌خورده به نیروی بازوی شوکت قاهره از پای درآمدند.[3]

سال ۱۱۵۰ هـ ق

مراجعت افواج از هزاره‌جات

... افواج بحر مواج که به تنبیه هزاره‌جات مشغول بودند، خدمات مرجوعه را انجام و جمعی از اولاد آن طایفه را در سلک غلام انتظام داده در بیست‌وششم ماه جمادی‌الاول وارد دربار عزوجاه گشتند.[4]

سال ۱۱۵۰ هـ ق

---

۱. از تقرر کلب‌علی بیگ کوسهٔ احمدلو به هزاره‌جات و زمین داور به ص ۲۹۶ نیز تذکر داده شده است.

۲. همان، ص ۲۸۶-۲۸۵.

۳. همان، ص ۳۰۹-۳۰۸.

۴. همان، ص ۳۱۳.

استخدام افراد هزاره و غیره در اردوی نادر

... به همه جهت از ولایت سمت غربی اتک که به دولت علیه نادر اختصاص داشت، چهل هزار نفر افغان پیشاور و کابل و جماعت هزاره و باقی ایلات کوه‌نشین در سلک ملازمت انعقاد داده، روانهٔ هرات و کس تعیین فرمودند که در آن‌جا مشغول سرانجام دادن ضروریات و مایحتاج و استعداد جماعت بوده باشد.[۱]

سال ۱۱۵۱ هـ ق

یادداشت‌های دیگر از کتاب جهان‌گشای نادری

در سال دیگر باز شوق تسخیر کرمان گریبان‌گیر عزیمتش (منظور محمود افغان است) گشته، هشت هزار کس از افاغنهٔ قندهار و بلوچ و هزاره آن سمت را جمع کرده آمده قلعهٔ کرمان را محصور و غارت غیر محصور کرد. چون از هیچ طرف احدی به امداد قلعگیان نپرداخت، اهالی قلعه ناچار طالب امان و متقبل پیشکش گشته، در باب تفویض کار قلعه تا انجام کار اصفهان استمسال کردند.[۲]

سال ۱۱۳۴ هـ ق

... افغان با هزار دستان با هزار داستان، شور افزای فرح‌آباد چمن و هزاره بلبل و بلوچ خار، مالک پایتخت گلشن گردیدند.[۳]

سال ۱۱۳۴ هـ ق

باری بعد از اشرف، محمدخان بلوچ که از طرف نادرشاه به ایالت کوه‌کیلویه مقرر شده بود، عزم شورش (کرده) و مردم بلوچ و هزاره نیز با او هم عنان بودند.[۴]

سال ۱۱۴۵ هـ ق

---

۱. همان، ص ۳۳۸.

۲. همان، ص ۱۳-۱۲.

۳. همان، ص ۱۳.

۴. همان، ص ۲۱۳-۲۱۲.

مجمل حال قوم هزاره که در کوهستان مابین کابل و هرات می‌مانند[1]

بدان که از کتب معتبرهٔ سیر و تواریخ ثابت است که قوم هزاره از نسل یافث بن نوح علیه السلام است؛ اما این که از نسل تاتار یا نسل مغول است، اختلاف کرده‌اند. چون هزاره خود را از برادران مغول تصور می‌کنند، شاید فرزندان مغول باشند. ابوالفضل این مردم را از نسل اولاد فوج منگوخان نبیرهٔ چنگیزخان گفته است؛ لیکن این قول اصلی (اصالت) ندارد؛ چرا که قبل از عهد چنگیزخان، این قوم الوسی کلان و خلقی بسیار بوده است و مصنف حیات‌افغانی که در اکثر حالات متابعت روایت آنریبل الفنستن صاحب مورخ انگریزی و ابوالقاسم هندوشاه مصنف تاریخ فرشته می‌نماید، روایت می‌کند که قوم هزاره از شاخ الوس چرکس است و چرکس قوم مشهور است از ترکان که در نواح داغستان محلق الحدود روس آبادند فقط. بابرشاه در تصنیف خود بیان نموده که مردم هزاره زبان مغول دارند، مگر مرادش به خوبی معلوم نمی‌شود.

او ترکمان (را) قصبهٔ هزاره می‌نویسد و توک دری (نکودری) را شامل هزارهٔ کوهستانی می‌نماید و می‌نگارد که ترک و ایماق در سیدرن سکونت دارند. به قیاس نمی‌آید که در زبان‌شان این قدر الفاظ ترکی چرا هستند، اگر مغول یا چرکس هستند پس ترکی چرا نمی‌گویند و به زبان فارسی چرا تکلم می‌کنند، الخ- و از این مستفاد شد که قبل از خروج افغانان بر غزنی و دیگر اقطاع جنوبی، هزاره نیز سوای تاجیک قابض بودند که اوشان را افغان تدریجاً طرف هزارستان کشیدند. مؤلف حیات‌افغانی، هزاره و اویماق هر دو را از نسل ترخان تاتاری نوشته و این هر دو قوم را از یک نسل قرار داده گفته است که وقتی که مسلمان شدند آن وقت علیحده شدند؛ زیرا که اویماق سنی پخته و و هزاره شیعه کته‌اند (قوی‌اند) و این اختلاف مذهبی موجب افتراق قومی ایشان شد. می‌گوید عبدالضعیف مصنف رساله هذا که در بودن هزاره از نسل یافث بن نوح علیه‌السلام که تاتار و مغول هر دو فرزندان الجنه بن ترک بن یافث بن نوح علیه‌السلام و روس و ثقلاب و چین و ماچین و

۱. گنداپوری ابراهیم زایی، شیرمحمد، تواریخ خورشید جهان، لاهور: ۱۸۹۴ م، کویته: دارالاشاعةالعربیه، ۱۳۱۱.

کاری مثل ترک از فرزندان حضرت یافث و دیگر تمامی اقوام ترکان، تمامی از نسل اولاد ترک بن یافث هیچ شک نیست و در بودن خرلخ و خاقان و هزاره نیز از نسل ترک شهبتی[شبه‌ای] نیست، چنان‌چه از معارج‌النبوه و روضة‌الصفا و دیگر کتب معتبره واضح است. پس بیان این اختلاف که (در) بالا مسطور شدند، بی‌فایده است و آن که مؤلف حیات‌افغانی اویماق را برادر هزاره نوشته و افتراق مذهبی را موجب افتراق قومیت بیان کرده، محض بی‌اصل است، چرا که اویماق هرگز هزاره نیست؛ بلکه جمشیدی و سوری از نسل ضحاک تازی و فیروزکوهی و تایمنی از افاغنه قدیمه‌اند؛ بلکه اویماق چهارم خود از قوم هزاره سنی مذهب پخته است و این همه فرق ضحاک نسب و افغان نسب و هزارهٔ سنی را با هزارهٔ شیعه مذهب مفارقه مذهبی یکسان است. اگر اویماقات در اصل هزاره می‌بودند در تسمیه چهار اویماق به نام هزارهٔ سنی مذهب خوانده می‌شدند، حال آن‌که سوای اویماق چهارم، قوم هزاره که حد اوشان متصل فیروزکوهی و تایمنی است، احدی را از اویماقات، دیگر کسی هزاره نخوانده و نمی‌خواند و ندانسته و نمی‌داند. این همه اختلافات و اختراعات مصنف مذکور است.[1]

یادداشت کاتب

کتاب تواریخ خورشید جهان تألیف شیر محمد گنداپوری ابراهیم زایی، در سال ۱۳۱۱ هـ‌ق مطابق ۱۸۹۴ م، در ۳۲۰ صفحه به قطع بزرگ و به صورت سنگی در لاهور به طبع رسیده و در آن از شجره و نسب افغان‌ها زیاد بحث رفته است. نظر به روایت مؤلف خورشید جهان، اویماق چهارم از چهار ایماق عبارت از مردم هزاره‌ای است که به مذهب تسنن گرویده بودند و دوازده هزاره خانوار بودند و هزاره‌های دیگر از این‌ها مستثنی هستند؛ یعنی ایشان به جهت قبول تسنن به نام اویماق چهارم قبول شدند.[2]

در عهد کامران و وزیر یار محمدخان، سرداران اویماق چهارم یعنی دوازده هزار، هزارهٔ سنی مذهب، محمد یوسف‌خان و کریم دادخان هزاره بودند.[3]

محمدعلی شاه قاجار که هرات را محاصره کرد، محمد یوسف‌خان و عبدالعزیزخان و بسیار دیگر از معتبران هزارهٔسنی را به طور خانه‌کوچ، به ایران برده و متوطن ساخت. عبدالعزیز سردار دوازده هزار خانوار هزارهٔ سنی مذهب بود که مؤلف تواریخ خورشید جهان او را ملاقات کرده

---

۱. همان، ص ۳۱۵-۳۱۴.

۲. همان، ص ۱۸۶.

۳. همان، ص ۳۱۵.

است. عبدالعزیز خلف رشید کریم دادخان هزاره بود.[۱]

حسن زهراب، هزارهٔ شیعه توسط عبدالغفور کلان اویماق تیمنی کشته شد.[۲]

تعداد و بخش‌های هزاره‌های هزارستان

... اما قوم هزارهٔ ساکنان هزارستان بس قوی و عظیم است. تعداد خانوار اوشان، سوای ایماقات سه‌ونیم لک خواهد بود[۳] و شاخه‌های هزاره چنان‌چه دی‌کندی و دی‌زنگی و دی‌میرداد و دی میرکیشه، دی‌میرک می‌باشند. این پنج شاخ خود را جمعاً ساده‌سو یکه می‌گویند و متعلق ساده...اند و فروعات‌شان موجب‌اند، عبارتند از: دی‌چوپان، دی‌خفایی، دی‌نوری، دی‌میری، دایه. علاوه از این، جاغوری یک قوم کلان است. از هزاره که ده شاخ دارد، قوم پولادی نیز بسیار است. هزارهٔ بر بر علاوهٔ قومی از هزاره است. حسن زهراب، سردار این قوم بود. هزارهٔ شیخ‌علی نیز قوم انبوه و کثیر است که از علاقهٔ شرقی کوه بامیان تا علاقهٔ خنجان مقیم‌اند و ملک هزاره به شمول ایماقات سه صد میل طویل و دو صد میل عریض خواهد بود.[۴]

اویماق بیسود[۵]

اویماق شریف است. معلوم نشد که از قیات است یا در کلین، اما امرای او به مراتب علیه رسیده‌اند. امیر پولاد و امیر آق‌بوغا بیسود از امرای قرون سلطان‌خان چغتایی بلوشاه ماوراءالنهر بودند که با امیرحسین و صاحبقران جنگیدند و امیر شیخ علی بیسود از امرای طغا تیمورخان و بوزنجری بود، وقتی که خان به فتنه و مکر فرقهٔ سربه‌داران درجهٔ شهادت یافت، امیر شیخ‌علی موجود بود، ناچار با پسر خود رخت فرار بربست و در نشأ رسیده کشته شد. امیر ولی پسرش در این‌جا چندی به آویزش گذرانیده، اندکی قوی حال شد و ایالت مازندران به دست آورد تا در سنهٔ سته و ثمانین و ثمانمائه لشکر کورگان برلاس چون سیلاب بلا بر سرش رسید و در استرآباد به حرب صاحبقران پای مقاومت افشرده، آخر هزیمت یافت و به رستم‌داد گریخت، امرای برلاس در تعاقب او بودند تا هم در آن‌جا در سنهٔ ثمان ثمانین و سبعمانه گرفتار آمده، آب‌فنا از چشمهٔ تیغ نوشید. امیر سعید بیسود که با قوم خود با قوم بورالدای منظم شده از قهر قهرمان جهان‌ستان، پناه به هندوستان برد، چون پرتو آفتاب علم

۱. همان، ص ۳۱۵.

۲. همان، ص ۳۱۵.

۳. اگر تعداد فامیل‌ها ۳۵۰ هزار خانوار، در هر خانه ۶ نفر فرض شود در آن صورت در اوایل قرن ۱۴ هـ ق، تعداد هزاره‌ها ۲۱۰۰۰۰۰ نفر بوده است؛ اما به قول مؤلف بستان‌السیاحه تعداد خانوارشان پنج‌صد هزار بوده است که افراد آن به این حساب به سه میلیون می‌رسد.

۴. گنداپوری ابراهیم زایی، شیر محمد، تواریخ خورشید جهان، لاهور: ۱۸۹۴ م، کویته: دارالاشاعةالعربیه، ۱۳۱۱، ص ۳۱۶-۳۱۵.

۵. مالوه‌ای، محمد عبدالقادر، اویماق مغول، سال ۱۹۰۲.

صاحبقران بر آن ممالک نیز رسید، چاره غیر از عذر و التجا ندیده در پای امرا افتاد تا از تقصیرش در گذشتند و باز به وطن مالوف معاودت کرد. امیر آق‌بوغای بیسود امیری بود از قوم بیسود، بعد از فرار امیر سعید، صاحبقرانی ایالت قوم بیسود به وی سپرد.[۱]

اویماق هزاره

هزاره قومی است از مغولان که بودوباش صحرایی اختیار نمودند و به محابس سلاطین کم‌تر بار یافتند و تعلق این قوم باقیات و درلکین معلوم نشد و ابوالفضل وزیر انشای اکبر پادشاه کورگانی شهنشاه هندوستان، در اکبرنامه می‌نویسد که قوم هزاره از لشکر چغتای‌خان بودند که منکوقاآن ایشان را در رکاب هلاکوخان تعیین فرمود و هلاکوخان آن جماعت را همراه پسر خود نکودار اغلن، حدود، نامزد کرد و از غزنین و بلخ تا قندهار به نگاه این‌ها زیاده از صد هزار خانوار بودند، قومی دلیر است؛ اما به سبب بودوباش صحرا و بی‌بهرگی از لیاقت و علم و محرومی از جاه و حشم، ایشان را حقیر می‌دانند، الا در نسب ایشان اعتراض نیست و از عظمای این قوم میرزا سنجر هزاره و میرزا باشی هزاره و میرزا شادمان هزاره بودند. وقتی که سلطان نورالدین محمد جهانگیر بادشاه گورکان به کابل رفت، امرای مذکور پسران خود را با اموال بسیار و اسپان رهوار به خدمت بادشاه فرستادند و چون جهانگیر بادشاه بار دیگر به کابل برفت، شاه اسماعیل هزاره، سردار قوم هزاره به خدمت بادشاه رسید، وقتی که بادشاه به شکار می‌رفت معهٔ نور جهان بیگم، به فرودگاه او رفته، او را مشمول عواطف نمود؛ اما در این زمان یورت‌های هزاره در تحت سلطنت کابل‌اند و قوم هزاره از بادشاه زمان، عبدالرحمان خان بارکزایی افغان، بادشاه کابل یاغی شدند و بادشاه فوج‌ها فرستاده و در میان افواج افاغنه و هزاره محاربات بسیار واقع شدند، آخر اویماق هزاره متابعت اختیار نمودند و الحال در یورت‌های خود آرام نشسته‌اند و ابواب مخالفت بر روی خود بسته. اکثر هزاره مذهب تشیع دارند.[۲]

---

۱. همان، ص ۸۶. مؤلف در صفحهٔ ۷۵۳ کتاب خود نیز دربارهٔ امیر ولی بیسود مطالبی نوشته است؛ اما این‌که این بیسودی‌ها با بهسود موجود هزاره چه ارتباطی خواهد داشت، فعلاً به خوبی روشن نیست.

۲. همان، ص ۹۹. یکی از مطالعه‌کنندگان این کتاب که کتاب را به صورت دقیق خوانده است، غالباً در حواشی آن تبصره‌ها و یادداشت‌هایی از معلومات خود نوشته و گاهی هم اشتباه مؤلف را یادآور شده است؛ ولی مطالب ذیل را در قسمت اویماق هزاره در حاشیهٔ کتاب تحریر کرده است که به سبب ارتباط موضوع عیناً در این‌جا نقل می‌شود: اقوام هزاره بلاشبهه مغول هستند و در همت و شجاعت و پشت‌کار و زحمت‌کشی مشهور و معروف‌اند، همت و شجاعت را از نیاکان خود به ارث گرفته‌اند. اگر کار و وظیفه‌ای از طرف دولت به آن‌ها سپرده می‌شود، آن را به کمال صداقت و فعالیت انجام می‌دارند و به حکومت همیشه وفادار هستند و اگر به شخص خود کار نمایند، به همت و زحمت‌کشی خویش از بسا اقوام ممتازند. ادامه در پاورقی صفحه بعد.
هرکه نان از عمل خویش خورد/ منت حاتم طایی نبرد.
اقوام هزاره که در افغانستان سکونت دارند، علاوه بر فتوحاتی که به رکاب سلاطین عصر نموده‌اند، در زمانهٔ بسیار نزدیک دوبار امتحان شجاعت را فی‌نفسه داده‌اند- یک‌بار در زمان سلطنت امیر عبدالرحمان خان که هفت سال کامل جنگیدند و بالنتیجه از چهار طرف به

مؤلف در ضمن واقعات سلطنت امیر عبدالرحمان نوشته است:

... و بعد از این اویماق هزاره از بادشاه یاغی شد، بادشاه فوج‌ها فرستاده، ایشان را تأدیبی بلیغ نمود و ممالک ایشان را فتح کرده، باغیان بسیار قتل و اسیر شدند و عظمای هزاره بعد از جنگ‌های بسیار مطیع گشتند.[1]

زبان هزاره و مغول‌های افغانستان از نظر احصائیهٔ لغت[2]

مردم هزاره که در مناطق مرتفع افغانستان مرکزی زندگی دارند، نظر به روایت‌های کتبی و نقلی

سرکردگی چهار صاحب‌منصب بزرگ: غلام حیدرخان سپه‌سالار چرخی، غلام حیدرخان ورکزایی مشهور به سپه‌سالار لندی، فرامرزخان سپه‌سالار چتراری (چترالی) و نائب محمد علم‌خان- بر آن‌ها با لشکر ملکی و نظامی بی‌شمار هجوم برده شد، قهراً و جبراً مغلوب گردیدند. بار دیگر در زمان تسلط سقاوی که تمام افغانستان را تحت سلطهٔ خود در آورد؛ الا قوم هزاره که تا آخر وقت در مقابل فشار و قوای سقاوی مقاومت نموده، داد شجاعت و مردانگی دادند که به همگان معلوم است و نیز این اقوام دارای ذکاوت فطری هستند که هرگاه تحت تربیه و تعلیم گرفته می‌شوند از هم‌قطاران خویش گوی سبقت می‌برند و مخصوصاً اقوام جاغوری در ذکاوت و علم و هنر از سایر اقوام هزاره امتیاز خاص دارند. از امرای زمان تیمور شاه سدوزایی- صافی سلطان و جعفر سلطان جاغوری و در زمان سلاطین محمد زایی سردار شیرعلی‌خان مشهور و معروف هستند و لقب سرداری به جز از خاندان شاهی و طایفهٔ محمد زایی به دیگر اشخاص داده نشده؛ اما به چهار نفر: سردار شیرعلی‌خان جاغوری، سردار عبدالله‌خان تیموری، سردار عبدالله‌خان توخی، سردار عطا محمدخان بلوچ قوم لجرانی ساکن چهار برجک چخانسور، که بنده عطا محمدخان مذکور را در چخانسور دیده بودم. از اولادهٔ سردار شیرعلی‌خان جاغوری در هر دوره دارای مناصب و رتب عالیه در مسلک عسکری و ملکی بوده و هستند. بعد از ختم دورهٔ انقلاب و معدوم شدن سقوی‌ها از طرف اعلی‌حضرت محمد نادر شاه شهید برای زعمای اقوام غیرت‌مند هزاره مناصب عالیهٔ نائب سالاری و فرقه مشری و غند مشری در ازای خدمات‌شان مرحمت شد که باعث افتخار و مباهات‌شان گردید.

این خواننده در جای دیگر، ضمن تبصره‌ای که در حاشیهٔ کتاب نوشته چنین اظهار داشته است: ... در افغانستان علاوه بر اویماق هزاره، در ولایت هرات و غورات چهارایماق مسکن دارند که این چهارایماق عبارت‌اند از: فیروزکوهی و جمشیدی در بادغیسات، تایمنی و تیموری در غورات. اقوام هزاره در بهسود و دایزنگی و دایکندی و جاغوری و مالستان و شیخ‌علی و سرخ و پارسا و یکه‌ولنگ در غرب و شمال غرب و جنوب غرب کابل، ارزگان، در شمال قندهار و دره‌صوف و سنگچارک و بلخ آب در جنوب مزار شریف و تاله و برفک در ولایت قطغن، به صورت مجموعی و به دیگر ولایات افغانستان به صورت متفرق زندگانی دارند.

مؤلف این موضوع

۱. همان، ص ۷۸۸. مؤلف این موضوع را در ضمن فتح کافرستان (نورستان) نیز یادآور شده و حاشیه‌نویس در حاشیهٔ صفحهٔ ۷۸۸ چنین نوشته است: قراری که گفته‌اند این جنگ مدت هفت سال به طول انجامیده و از چهار طرف به سرکردگی چهار صاحب منصب بزرگ: از طرف کابل غلام حیدرخان سپه‌سالار چرخی و از طرف مزار شریف غلام حیدرخان سپه‌سالار ورک زایی مشهور به لندی و از طرف قندهار نائب محمد علم‌خان از طرف هرات فرامرزخان سپه‌سالار چتراری (چترالی) با افواج زیاد عسکری و ملکی و ایله جاری‌ها حمله برده، جنگ‌های خونین به عمل آمد و بالاخره اقوام هزاره مغلوب و منکوب شده، قتل و غارت و تظلم بسیار دربارهٔشان واقع شد و عدهٔ زیادی مقتول و تعداد کثیر به طرف مشهد و علاقهٔ خیوه آواره شدند و املاک‌شان به دیگر اقوام داده شد و بقیةالسیف تحت ظلم و فشار واقع شدند.

یادداشت: چون کتاب اویماق مغول که مورد استفادهٔ من قرار گرفت، از سناتور نادرعلی‌خان جاغوری بود که به وسیلهٔ مرحوم صفر علی امنی به دست من رسیده بود؛ لذا به احتمال قوی می‌توان گفت که تبصره‌ها و نوشته‌های حاشیهٔ این کتاب که در فوق نقل شد، از شخص مذکور، یعنی نادر علی‌خان جاغوری می‌باشد.

۲. میشائیل ویر «Michael Weier»، «زبان هزاره و مغول‌های افغانستان از نظر احصائیهٔ لغت»، مجلهٔ افغانستان ژورنال «Afghanistan Journal»، ترجمهٔ دکتر نور محمد فرزان، این برگردان چاپ نشده است، شمارهٔ سوم، سال دوم، آستریا، اتریش، سال ۱۹۷۵.

از نسل مغول پذیرفته شده‌اند. از جانب دیگر مطالعاتی که در قسمت مغول‌های مسکون در شهر هرات و اطراف آن صورت گرفته، به وضاحت نشان می‌دهد که بین این دو گروپ کدام مناسبت ذاتی وجود ندارد. چون منابع تاریخی جهت حل این معضله که آیا هزاره‌ها از نسل مغول‌اند یا نه، خیلی کم و یا متناقض می‌باشد. بنابراین، در این مقاله کوشش می‌شود تا حل این مشکل، توسط روش زبان‌شناسی یعنی توسط ارزش‌یابی احصائیوی الفاظ دریافت گردد. ذریعهٔ روش احصائیوی، نویسنده به این نتیجه می‌رسد که از نظر زبان‌شناسی هزاره‌ها و مغول‌های افغانستان با هم‌دیگر رابطه و قرابت تکوینی و پیدایی ندارند.

در خلال این مقاله، نویسنده نظریات یک سلسله از علمای مختلف را که پیرامون اساس و منشأ مغول‌های افغانستان و هزاره‌ها تحقیق نموده‌اند، بیان می‌نماید.

بیکن[1] وابستگی هزاره‌ها و مغول‌های افغانستان را به صراحت ذکر نموده، در حالی که رامستت[2] رابطه مغول‌ها، هزاره‌ها و دیگر نژادهای ایماق را کاملاً رد می‌نماید. بدین منوال تحقیقات نژادشناسی شورمان[3] دربارهٔ مغول‌های افغانستان نیز نظریات رامستت را تأیید می‌کند. دالینگ[4] نظریه‌ای دارد که هزاره‌ها اساساً ایرانی بوده، بعداً در قرن سیزدهم تحت تأثیر مغول‌ها آمده‌اند و زبان ایشان را تا قرن هجده تکلم می‌کردند. پس وی سه مرحلهٔ مختلف زبان را برای هزاره‌ها از هم‌دیگر تفکیک می‌کند:

۱. مرحله ابتدایی که زبان ایرانی داشتند و امروز امحای مکمل آن را مشاهده می‌کنیم.
۲. زبان مغولی که از قرن سیزده تا هجده زبان زنده‌شان به شمار می‌رفت.
۳. زبان نوین تاجیکی که در آن عناصر ایرانی و مغولی دیده می‌شوند.

لیکن نویسنده این تصنیف را تغییر داده و نظریهٔ دیگری را تقدیم می‌کند که به اساس آن هزاره‌ها قبل از هجوم مغول، در هزاره‌جات متوطن بوده‌اند، طوری که دالینگ نیز تصور می‌کند؛ اما منشأ شان ایرانی نبوده؛ بلکه مبدأ خیلی قدیمی‌تر را که امروز قابل تشخیص نیست و امکان دارد ترک-مغولی باشد، دارند.

از نظر زبانی هزاره‌ها که اساساً ایرانی نمی‌باشند، در طی قرون، خود را به همسایگان ایرانی تطابق داده‌اند و بدین اساس در قرن‌های سیزده و چهارده زبان ایرانی را تکلم می‌کردند. پس به اساس نظر نویسندهٔ فارسی، زبان هزاره‌ها حتی قبل از هجوم مغول نیز بوده است. تماس هزاره‌ها با مغول‌های

1.Bacon

2.Ramstedt

3.Schurmann

4. Dulling

عصر چنگیز و یا بازماندگان وی خیلی بعدتر یعنی در قرن‌های شانزده و هفده وقتی به وجود آمد که جمعیت‌های مغولی از جنوب و یا جنوب شرق به مناطق غورات مهاجرت کردند و در همسایگی هزاره‌ها متوطن شدند. در پهلوی تأثیر ظاهری بالای زبان ایرانی شدهٔ هزاره‌ها، امکان دارد تماس زبانی عمیق‌تری با این همسایه‌ها وجود داشته بوده است، طوری که وزیر و مورخ امپراتوری مغول، یعنی ابوالفضل را به آن وادار گردانید که هزاره‌ها را سهواً با مغول‌های چنگیزخانی یکی بداند.

نظریهٔ نویسنده برای زبان هزاره‌ها، دورهٔ زبان مغول را از قرن سیزده الی هجده طوری که دالینگ می‌پذیرد، قبول نداشته؛ بلکه وی در لهجهٔ ایرانی که هزاره‌ها امروز دارند، عناصر کم تأثیرات زبان مغولی را در طی قرن‌های شانزده و هفده یافته و معتقد نیست که زبان مغولی تقریباً مدت پنج‌صد سال زبان تکلمی هزاره‌ها بوده باشد و قبل از دوصد سال از بین رفته است. هم‌چنین احتمال موجودیت رابطهٔ مستقیم نژادی بین هزاره‌ها و مغول‌های قرون سیزده و چهارده نیز به نظر نمی‌آید، برهان و دلیل این فرضیهٔ نویسنده، مخصوصاً به اساس تحقیقات زبانی که کرده به وضاحت استوار می‌سازد.

یگانه تماس زبانی قابل ذکر بین لهجهٔ امروزی هزاره‌ها و مغول‌ها در ذخیرهٔ لغت هر دو گروه می‌باشد، طوری که تحقیقات روی رابطهٔ متقابلهٔ زبان هزاره و مغول‌ها تنها در همین بخش قابل اجرا می‌باشد. به اساس نظریهٔ دالینگ هزاره‌ها تا اخیر قرن هجده زبان مغولی را به حیث لسان زنده تکلم می‌کردند؛ لیکن نویسنده برخلاف آن عقیده دارد که ذخایر لغوی مغولی در لهجهٔ امروزی هزاره‌ها فقط تأثیر موقتی داشته و از جانب همان مغول‌هایی بوده که امروز عمدتاً در حومهٔ شهر هرات زندگی دارند.

برای این‌که هر دو نظریه را ارزیابی نماییم، زبان امروزی هزاره‌ها و زبان امروزی مغول‌ها را با یک‌دیگر مقابله نموده و این هر دو را به زبان اویگورو-مغولی به حیث وسیلهٔ سوم مقایسه می‌نماییم. این مقایسه به اساس روش لغوی احصائیوی صورت می‌گیرد. این روش بر آن است که زبان‌هایی که با هم قرابت دارند، اگر ما ذخیرهٔ صد لغت اساسی را معیار قرار دهیم، بعد از طی هزار سال هنوز هم باید هشتاد الی هشتادویک فیصد این لغات در هر دو زبان مشترک باشد.

در تحقیقات ذیل برای لغات هزاره حرف H، برای واژه‌های مغولی حرف M و برای کلمات اویگورو-مغولی سمبول UM انتخاب می‌گردد. همان کلمات H و M که با UM مطابقت دارند زیر آن‌ها خط کشیده شد.[۱]

---

۱. مترجم صد لغت مقایسه شده را ترجمه نکرده است و نیز از ترجمهٔ پاراگراف‌هایی که جنبهٔ عمومی داشته‌اند، صرف نظر کرده است. ن.

این لیست صد لغتی اساسی نشان می‌دهد که از جملهٔ صد واژهٔ اساسی مغولی امروزی فقط نوزده عدد آن با اویگورو-مغولی مطابقت نداشته؛ یعنی هشتادویک فیصد آن با یک‌دیگر وجه مشترک دارند، در حالی‌که از صد لغت اساسی لهجهٔ هزاره‌های امروزی نودوشش کلمهٔ آن با اویگورو-مغولی مطابقت نداشته، صرف چهار فیصد آن وجه مشترک را با هم نشان می‌دهد.

در اخیر گفته می‌توانیم که زبان هزاره‌ها با زبان مغولی قطعاً رابطه تکوینی نداشته، همان نظریاتی که هزاره‌ها را از مغول‌های چنگیزی یا بازماندگان وی جدا می‌دانند به کمک این واقعیت تحقیقاتی متذکره تأیید می‌گردد.

فرهنگ هزاره[1]

یادداشت‌های مقدماتی دربارهٔ فرهنگ هزاره
هیأت علمی دانمارکی در افغانستان ۱۹۵۵-۱۹۵۳

تذکر مترجم

این یادداشت‌ها در شمارهٔ پنج دورهٔ سی‌وهفت نشریهٔ «موسسهٔ تاریخ و فلسفه» اکادمی شاهی علوم و ادبیات دانمارک، در سال ۱۹۵۹ چاپ شده است. چند سال پیش، من این رساله را از میان اوراق پراگنده و نشریه‌های بی‌کارهٔ خارجی، در گوشه‌ای از یک تحویل‌خانهٔ پوهنحی ادبیات، که محتویات آن به دور ریختنی تشخیص شده بود، پیدا کردم که از طرف مؤلف برای آقای شاه‌علی‌اکبر شهرستانی فرستاده شده بود. مدتی از وصول آن گذشته و آقای شهرستانی هم از فاکولته فراغت یافته بود و من نیز به این سبب که آقای موصوف فرانسوی می‌فهمیدند نه انگلیسی، این رساله را نزد خود نگه داشتم تا در فرصت مناسب به ترجمهٔ آن بپردازم. متأسفانه مدتی دراز بنابر مصروفیت‌های زیاد به این کار توفیق نیافتم.

لازم دانستم چند نکتهٔ ذیل را در باب مطالب متن این یادداشت‌ها به غرض توضیح ذکر کنم:

۱. مؤلف قبل از آغاز به موضوع، تحت عنوان نقل حروفی (نمایش تلفظ به حروف زبان دیگر Transliteration) مطالبی را ذکر کرده است که روش او را در نقل حروفی کلمه‌های دری بیان می‌کند. نقل برخی از این مطالب در ترجمهٔ دری بی‌لزوم است، چون کلمه‌های دری دوباره با الفبای فارسی نوشته یا چاپ می‌شود و البته نقل قسمتی دیگر از آن، سودمند به نظر می‌رسد:

در نقل حروف، اساساً روش قاموسی فارسی به انگلیسی، تدوین شتاین گاس، ۱۹۴۷، پیروی شده است؛ موارد استثنایی آن جاهایی است که فرق میان اشکال مختلف t، s، h و z داده نشده

---

۱. فردیناند، کلوس «Klaus Ferdinand» (دانمارکی)، ترجمهٔ محمد نسیم نگهت سعیدی، «فرهنگ هزاره»، مجلهٔ فرهنگ مردم، شمارهٔ ۶، میزان و عقرب ۱۳۵۹.

است.

در مورد نام‌های اماکن، قبایل و کلمه‌های دیگر (که اخیر الذکر به اتالیک چاپ شده است) آن‌جا که من شکل نوشته‌ای (فارسی) را می‌دانستم، صرف نظر از تلفظ محلی، به استثنای واول‌های کوتاه یا غیر مکتوب، شکل نوشته‌ای را ثبت کرده‌ام.

اسمای اماکن، قبایل و دیگر کلمه‌ها (هزارگی و... که همه جا به اتالیکس [در ترجمهٔ دری بین «» قوس کوچک] چاپ شده) که شکل نوشته‌ای آن‌ها برای من معلوم نبوده یا در مواردی که شکل نوشته‌ای وجود نداشته، همه در بین کامه برعکس تاق [در ترجمهٔ دری بین () قوس] گرفته شده است. برخی از این کلمه‌ها از «تیپ ریکاردر» نقل و نگاشته شده و کلمه‌های دیگر، رونوشت اصلی من است.[1]

- املای دری کلمه‌ها، مطابق املایی است که کلوس فردیناند در انگلیسی با الفبای صوتی ثبت کرده است.

- کلمه‌هایی را که به اتالیکس (خط مایل لاتینی) چاپ شده، بین قوس کوچک «» گرفته‌ام.

- کلمه‌هایی را که میان کامه برعکس تاق چاپ شده، بین قوس () قرار داده‌ام.

- تذکر و توضیحات مترجم در متن و حاشیه، بین پراکتس [ ] نوشته شده است.

- چون مؤلف، بین سال‌های ۵۵-۱۹۵۳ در افغانستان گردش و تحقیق کرده است، نام‌های ولایت‌ها را طوری که در همان وقت مرسوم بوده، ثبت کرده است و من نیز عیناً همان نام‌ها را در ترجمه آورده‌ام، به این دلیل که ولایت‌ها و حکومت‌های اعلای سابق نظر به ولایت‌های امروز بزرگ‌تر بودند و برخی جاها، که مثلاً در میمنه یا هرات ذکر شده‌اند به تحقیق برای من معلوم نیست که آیا آن محل در فاریاب است یا جوزجان و یا بادغیس، در هرات است یا بادغیس یا غور.

- در این رساله، به تعداد سیزده عکس که نمودار وضع و محل زندگی و چهرهٔ هزاره‌ها است نیز چاپ شده است؛ ولی متأسفانه به سبب آن که بیشتر عکس‌ها خیره و سفیدی‌دار است از چاپ آن‌ها به ناچار صرف نظر شد.[2]

مقدمهٔ مؤلف

مطالب این رساله در ضمن مطالعات هیأت علمی دانمارکی در افغانستان ۵۵-۱۹۵۳ (هیأت یادبود هنینگ‌هاسلوند- کریستنسن) گرد آورده شده است. بخش مربوط به نژادشناسی آن مبتنی بر تحقیق

۱. همان، متن انگلیسی، ص ۴.

۲. یادداشت حسین نایل.

و جستجوی من در نواحی مختلف هزاره‌جات، در ماه‌های جولای و آگست ۱۹۵۳، و جولای، آگست و سپتمبر ۱۹۵۴ (شیبر، بامیان، دایزندگی (شهرستان)، به (بهه) سود و جاغوری) و بالاخره غوربند- شیبر، در جنوری ۱۹۵۵ است. بر علاوه کاری که در اوقات مختلف با معلومات‌دهندگان هزاره در کابل، صورت گرفته است. در ۱۹۵۳ که با رئیس مان والاحضرت پیتر شهزادهٔ یونان و دانمارک سفر می‌کردیم، برای دریافتن زبان اصلی هزاره‌گی خیلی مشتاق بودیم؛ ولی در همه جا پاسخ یأس‌آور هزاره‌ها را می‌شنیدیم که می‌گفتند آنان صرف فارسی (دری) سخن می‌گویند. بالاخره راهی به سوی هدف پیدا کردیم، ممکن در محلی نزدیک مارخانه، بیسود [بهسود] مردمی باشند که تا هنوز به زبان «مغولی» تکلم می‌کنند؛ اما بار دیگر همان جواب را دریافت کردیم: «ما چیزی به جز فارسی [دری] نمی‌دانیم. مگر «خان‌ها» برای خودشان زبانی خاص دارند.» شاید بالاخره به راستی چیزی یافته باشیم! با کمک لطف‌آمیز حاکم دیوال قول بیسود، عده‌ای از «ارباب‌ها» و «ریش‌سفیدان» برای ملاقات ما جمع شدند؛ در همین جا آنان مستقیماً به ما گفتند که برای خود دو زبان دارند! خنده‌کنان اظهار کردند که یکی آن عیناً «فارسی پس و پیش شده» است که به چابکی گفته می‌شود؛ ولی شخص عادی آن را نمی‌فهمد؛ لذا ما این زبان را در مذاکره‌ها و مشورت‌ها استعمال می‌کنیم. دیگر تنها تکه پارچه‌هایی از زبان اصلی ما است که هنوز هم آن‌ها را در فارسی به کار می‌بریم و آن را «هزاره‌گی» می‌نامیم. در این جا آن را یافتیم، «هزاره‌گی» را، و اکنون هرکس آن را می‌شناخت حتی ترجمان ما و خدمت‌گار ما. نخستین لیست کلمه‌ها، جمله‌ها و پارچه‌هایی از شعر، توسط «تیپ ریکاردر» در بیسود ثبت شد. هنگام بازگشت به کابل، به زودی با شاه علی‌اکبر شهرستانی که آن وقت محصل فاکولتهٔ ادبیات بود، تماس گرفتیم و با کمک لطف‌آمیز او اکثر مواد باقیمانده مربوط به زبان‌شناسی گرد آورده شدند؛ چون من خودم در زبان‌شناسی آزمودگی ندارم؛ لذا با آقای سی. کی. دلینگ از سفارت بریتانیا، مشورت کردم و با همکاری نزدیک وی این یادداشت‌ها صورت فعلی را گرفت.

در این جا وظیفهٔ خود می‌دانم از راهنمایی رئیس هیأت والاحضرت پیتر شهزادهٔ یونان و دانمارک در سفرهای توفیق‌آمیز ما، در تابستان ۱۹۵۳ و از رفیقان نیک هم‌سفر خویش، لینارت ایدلبرگ و پیتر راسموسن، تشکر کنم. هم‌چنان بر من است که از «موسسهٔ تحقیقاتی دولتی دانمارک» و رؤسای خویش، داکتر کاج بیرک سمیت، از «موزیم ملی» و پروفیسور کاره گرونیخ، از «پوهنتون کوپنهاگ» که به این هیأت اعزامی صورت واقعیت دادند، سپاس گذاری کنم. علاوه‌بر این، از دولت پادشاهی افغانستان به خاطر مهمان‌نوازی بی‌مانند و اعتماد متداومی که به ما نشان دادند و به جهت کمک‌های

با ارزشی که از طرف «ریاست مستقل مطبوعات» و «پوهنتون کابل» صورت گرفته است، ممنون و متشکر هستم.

در آخر تشکرات خود را به شاه علی‌اکبر شهرستانی و به دوستان متعددم در افغانستان و هم‌چنان به سی. کی. دلینگ تقدیم می‌دارم.

کوپنهاگ، آگست ۱۹۵۵، ک. ف.

عوامل گوناگون غیرمترقبه، انتشار این «یادداشت‌های مقدماتی...» را به تأخیر افکند. این سطور اساساً در کابل نوشته شده بود، و پسان‌تر در کوپنهاگ به حیث یک گزارش مختصر تحقیق من راجع به کلتور هزاره، مورد تجدیدنظر جزئی قرار گرفت و در عین حال در نظر بود این یادداشت‌ها، مقدمه‌ای باشد برای رسالهٔ «یادداشت‌های مقدماتی راجع به زبان هزاره» اثر سی. کی. دلینگ که به صورت کلی مبتنی بر مواد و مطالبی است که توسط هیأت ما جمع‌آوری شده بود.

سه سال از آن هنگام گذشته است و در این مدت لازم افتاد اصلاحاتی صورت گیرد و به منابع و مآخذ بیشتری رجوع شود. در این‌جا می‌خواهیم تشکرات خود را به خدمت پروفیسور کاج بار، از پوهنتون کوپنهاگ که دست‌نویس این یادداشت‌ها را خوانده و اصلاحات و تعدیلاتی را مخصوصاً در آن قسمت که من به مسائل زبان‌شناسی تماس گرفته‌ام، گوش‌زد کرده است، تقدیم کنم و هم‌چنان به خدمت پروفیسور ان. ای. نورلوند نیز از پوهنتون کوپنهاگ، که ضمیمهٔ مربوط به «تقویم هزاره‌ها» را خوانده و اصلاحاتی به عمل آورده است؛ در نتیجه اکنون این صفحات از نظر نجومی صحیح‌تر است و امیدواریم که بیشتر قابل فهم نیز باشد.

یادداشت‌های دلینگ هم به زودی نشر خواهد شد.

آرهورس، اکتوبر ۱۹۵۸، ک. ف.

قبیله‌های مغول در افغانستان

قبیله‌های مشهور به مغول در افغانستان، بیشتر در نوشته‌ها ذکر می‌شود؛ اما تا این اواخر اطلاعات دربارهٔ این قبایل، پراکنده و متأسفانه گمراه کننده بودند. این قبایل به سه دسته عمده منشعب می‌شود: هزاره، چهارایماق و دسته‌های فرعی پراکنده که اعضای آن خود را مغول می‌نامند.

این «مغول‌ها» در غور، به طور متفرق در اطراف هرات و میمنه و در قطغن و بدخشان هستند. مرکز عمدهٔ آنان هنوز در قسمت جنوبی غور در اطراف دهکده‌های (زیرنی)، زردنی (نیلی) و در قیصار است. معلومات‌دهنده [Informant]های مغول نزدیک به اوبه در هرات (دسمبر ۱۹۵۵) می‌گفتند که مغول‌ها پیش از تیمنی‌ها در غور بوده‌اند؛ پسان‌تر، می‌توانم بگویم در حدود ۱۵۰ تا دوصد سال پیش، بر اثر جنگ با تیمنی‌ها از غور متفرق گردیدند.

مغول‌هایی که من با آنان در قطغن، نزدیک پلخمری (دسمبر ۱۹۵۳) برخوردم، خود را از اصل مغول می‌دانستند و از نظر اینان مغول‌ها به دو دسته منشعب می‌شوند: یکی همان دسته‌ای که با چنگیزخان آمد (اکنون اعضای این دسته در بدخشان‌اند و به حیث یک دستهٔ فرعی ازبک شناخته می‌شوند) و دیگر دستهٔ خودشان، همان دسته‌ای که با (تیمور گورکانی) آمده بود و به عقیدهٔ آنان همهٔ مغول‌های مغرب افغانستان جزء همین دسته‌اند. آنان خود را (مغول شاه‌جهان) می‌نامیدند؛ زیرا گمان می‌رفت که در حمله‌های شاه‌جهان بر هند با او هم‌دست بوده‌اند. این مغول‌ها به شکل پشتون در آمده [Pashtunised] و کوچی بودند و در «غژدی‌های سیاه» از نوع غژدی‌های درانی (که در جنوب و مغرب افغانستان دیده می‌شوند) زندگی می‌کردند و چهار سال پیش از میمنه آمده بودند؛ زیرا می‌خواستند به صفت دهقان در قطغن ساکن شوند. نام‌شان و سیمای مغولی‌شان بازماندهٔ عمدهٔ اصل مغولی‌شان بود، آن‌سان که خودشان می‌گفتند، آنان چند کلمه‌ای از زبان قدیم‌شان را به یاد داشتند؛ اما این را می‌دانستند که دسته‌های دیگر ایشان هنوز بدان زبان سخن می‌گویند.[1]

---

۱. رجوع شود به: لیچ ۱۸۳۸ و مجموعهٔ لغات لیچ، تجدید چاپ توأم با رسالهٔ لیجیتی ۱۹۵۴، نیز رجوع شود به: راسمتات ۱۹۰۶؛ تعداد کمی از کلمات مغولی توسط آ. ف. میکنزی، از مورچه‌غل [دهکدهٔ مورچه‌غال] نزدیک میمنه در سال ۱۹۵۱ جمع‌آوری شده بود. در

«چهار ایماق» به طوری که از نام آن پیدا است، متشکل از چهار قبیله است؛ ولی ارتباط تنها سه قبیله آن- تیمنی، فیروزکوهی و جمشیدی- به «چهار قبیله» مورد موافقت عموم است؛ قبیله چهارم از نظر ساکنان نواحی مختلف مورد اختلاف است. در بعضی جاها هزارهٔ قلعهٔنو و در جاهای دیگر تیموری به حیث قبیلهٔ چهارم شناخته می‌شود؛ نیز در برخی جاها ایلات، که نام متداول قبیله‌های کوچک و نسبتاً متفرق و «فارسی‌زبان» از قبیل زوری، تیموری، قبچاق و... است.

چهار(چار) ایماق، یا صرف ایماق به نام معمول و مروج آن‌ها، به صورت کلی در ناحیه‌های کوهستانی ولایت‌های هرات و میمنه و در بادغیسات [بادغیس] هستند؛ به صورت عمومی آنان از جنوب به سوی شمال بدین قرار سکنی دارند: تیمنی در غور و شهرک، تیموری متفرق در قسمت‌های پایین هرات (در امتداد هریرود، در گوریان و غوریان و در کشک) و در ایران از خاف به طرف مشهد؛ فیروز کوهی در چغچران [چخچران] و ناحیه‌های اطراف آن تا اوبه، قلعهٔنو و میمنه؛ جمشیدی حالا در ناحیهٔ کشک بادغیسات متمکن است و بالاخره هزارهٔ قلعهٔنو، که به نام هزاری نیز یاد می‌شود، در اطراف قلعهٔنو زندگی می‌کنند.[1]

اصل و منشأ ایماق‌ها، که کم یا بیش نیمه کوچی هستند، هیچ‌گاه مطالعه نشده است. زبان‌شان فارسی [دری] است (بسیار نزدیک با تاجیکی [دری] هراتی) شاید با مقدار بیشتری از کلمات ترکی نسبت به آن‌چه در لهجه‌های تاجیکی [دری] دیده می‌شود؛ اما من تصور می‌کنم موجه‌تر این است که منبع ایماق‌ها را از یک نژاد نسبتاً مخلوط بدانیم. گمان می‌رود که برخی از دسته با افغان‌ها [پشتون‌ها] بستگی داشته باشند (مثلاً کاکر میان تیمنی و قبیله‌های فرعی بسیاری میان جمشیدی، به گفته معلومات‌دهندگان محلی) و دسته‌های دیگر از منشأ فارسی [تاجیک] باشند (به حیث مثال فیروزکوهی، به قرار عنعنهٔ خودشان)؛ در غیر آن طبق معمول می‌توان ایماق‌ها را با اقوام ترکی-

---

۱۹۵۴ ش. ایماوورا (پوهنتون توکیو) و هـ شورمان (پوهنتون هاروارد) نزدیک هرات و میمنه، بار دیگر ۱۹۵۵ در غورات به حیث دو هیأت تحقیقاتی جداگانه، مغولی را مطالعه کردند [مغول‌ها را جست‌وجو کردند]، رجوع شود به: ایماوورا وشورمان ۱۹۵۵. [در بهار ۱۹۵۴ (ثور ۱۳۳۳) آقای احمد علی معتمدی در سفرهای تحقیقاتی ایماوورا و شورمان که جزء یک هیأت تحقیقاتی بودند، همراه ایشان بود و در مراجعت، مقاله‌ای به عنوان «تجسس مغول‌ها در افغانستان» نوشت که در مجلهٔ ادب (شمارهٔ ۴-۳ سال ۱۳۳۳ و شماره‌های ۲-۱ سال ۱۳۳۴) چاپ شده است. مترجم] در دسامبر ۱۹۵۴ نزدیک هرات، من مغول‌هایی را دیدم و مقداری از گفتار و سرودهای‌شان را ثبت کردم که در اکتا اورینتلیا، کوپن‌هاگ، نشر خواهد شد.

۱. هزارهٔ قلعهٔنو یا هزاری و هزارهٔ هزاره‌جات، با وجود یکسانی و اشتراک نام، چنان‌که کلمهٔ هزاره به گمان غالب مأخوذ از «هزار» (۱۰۰۰) فارسی است، ضرور نیست که با هم ارتباط نژادی داشته باشد؛ هزاری‌ها خود را مخلوطی از قبایل فرعی ترک و ایماق و نیز عده‌ای کمی از هزاره‌جات (که به حیث مثال به وسیلهٔ نام «دایزنگی» که یک اسم قبیلهٔ فرعی [Subtribal name] است، تشخیص می‌شوند] می‌دانند. هزاری‌ها نام‌شان را از روی این همبستگی اخیرالذکر [ربط دادن نام‌های قبیله‌ای فرعی مثلاً دایزنگی، دایکندی و... بر قبایل قدیم مغولی، توسط هزاره‌های هزاره‌جات] توضیح نمی‌کنند؛ بلکه از رهگذر سکونت هزار خانواده از قبیله‌های مختلف در اطراف قلعهٔنو، بیان می‌دارند.

مغولی آسیای مرکزی مرتبط دانست. این قول با چهره‌های شبیه به مغول[1] که در بعضی از قبایل مشاهده می‌شود؛ (اما نسبت به هزارهٔ هزاره‌جات به اندازهٔ خیلی کم) و با بسی از عناصر کلتوری آسیای مرکزی، مانند یورت، چپری، ظرف دوغ زدن و... که در قبایل شمالی مانند فیروزکوهی، جمشیدی و هزارهٔ قلعهٔنو وجود دارد، تأیید می‌شود. عنعنه‌های کلتوری دیگری نیز موجود است و یک نوع خاص «غژدی‌سیاه» که تنها در قبیلهٔ تیمنی دیده می‌شود، نمودار این عنعنه‌ها است. باید گفت که این غژدی‌سیاه به انواع غژدی‌سیاه افغان [پشتون] ارتباط نزدیک ندارد[2]. نیز این نکته که در قبیلهٔ تیمنی یورت وجود ندارد، قابل ذکر است. بنابراین، از نظر کلتور تشخیص دو دستهٔ عمده ممکن است: ایماق‌های شمال (مانند فیروز کوهی، جمشیدی و هزارهٔ قلعهٔنو) و ایماق‌های جنوبی (مثلاً تیموری). در واقع دستهٔ سومی هم وجود دارد که متشکل از تیموری و بسیاری از قبایل مشهور به ایلات است. بیشتر این قبایل نیمه کوچی یا بعضاً کوچی هستند و از نظر کلتور به آسانی از افغان‌ها [پشتون‌ها][3] مخصوصاً قبایل درانی فرق نمی‌شوند؛ هم‌چنین آنان غژدی‌های سیاه از نوع غژدی‌های درانی را به کار می‌برند. به عبارت دیگر، آنان از نظر کلتور، افغان شده‌اند (Afghanised) [پشتون شده‌اند Pashtunised] هر چند که زبان فارسی (تاجیکی) [دری] خویش را نگه داشته‌اند.

گذشته از انقسام قبیله‌های ایماق از نظر کلتور، یک نکتهٔ دیگر را نیز آن‌سان که پیش‌تر بدان اشاره شد، باید در نظر داشت و آن این که هریک از قبیله‌های ایماق از نگاه منشأ به نژادی مخلوط ارتباط دارد و این مساله با مطالعهٔ نام‌های قبیله‌ای فرعی و مقایسهٔ این نام‌ها با اصل عنعنی آن‌ها به خوبی می‌تواند ثابت و مدلل شود. در این مورد به نظر من، توضیح ذیل دربارهٔ وجه اشتقاق عامیانهٔ نام جمشیدی، دال بر مقصود است: به قرار این توضیح، باید ریشه کلمهٔ جمشیدی، کلمهٔ «جمع شد» فارسی باشد [؟]. نام چهارایماق نیز، که کلمهٔ اول آن فارسی (چهار) و کلمهٔ دوم آن ترکی- مغولی (ایمگ= قبیله) است، آمیختگی قبیله‌ها را می‌تواند منعکس کند و هم ممکن است آن‌چه را که یک خان کهن سال تیمنی برایم توضیح داد، نشان دهد. او گفت: ایماق‌ها از اصل و منشأ مختلف بودند و چنگیزخان آن‌ها را در چهار قبیله مجتمع ساخت. من شخصاً ترجیح می‌دهم که این گفتهٔ صریح را به یک قول مبهم تعدیل کنم و بگویم که این کار توسط یکی از فرمان‌روایان ترکی- مغولی، (تیموری؟) که باری در این نواحی حکومت می‌کرد، صورت گرفت.

1. Mongoloid

۲. شرح مختصر دربارهٔ انواع مختلف غژدی‌سیاه کوچیان افغان [پشتون] در «کوچی‌های افغانستان» ۱۹۵۶، ص ۶۴ [به انگلیسی] ارائه کرده‌ام، نیز مراجعه شود به «کوچی‌های افغانستان» [به فرانسوی] که در کتاب «جغرافیای افغانستان» اثر ژ. هوم لوم چاپ شده است.

۳. اگرچه دری گویان در محاوره کلمهٔ اوغان (افغان) را در عوض پشتون به کار می‌برند؛ ولی کلمهٔ افغان به هریک از ساکنان افغانستان، صرف نظر از زبان و قومیت و... اطلاق می‌شود. م.

ایماق‌ها از رهگذر روش زندگی و بسیاری از مشخصات کلتوری، از هزاره‌های هزاره‌جات فرق دارند؛ ولی از نظر خود ایماق‌ها مهم‌ترین فرق بین‌شان این است که ایماق‌ها پیرو مذهب سنی هستند.[۱]

۱. مطالب بیشتر راجع به چهارایماق پسان‌تر نشر خواهد شد.

هزاره[1]

هزاره‌ها و جای بودوباش آن‌ها

هرچند هزاره‌های تعلیم یافته غالباً ادعا می‌کنند که هر سه دسته یا بهتر بگوییم مردم، یعنی مغول، چهارایماق و هزاره یکی و عین چیزند؛ یعنی مغولند، اما این ادعا هنگامی که مساله از لحاظ کلتوری آزمایش شود، درست نیست.

تعداد هزاره‌ها (از نیم تا یک میلیون) خیلی بیشتر از دو دستهٔ دیگر است، اگرچه همهٔ هزاره‌ها اصل و منبع واحدی ندارند، یک واحد کلتوری را تشکیل می‌دهند و چنین تصور هم نزد خودشان و هم نزد دیگران موجود است. هم‌چنان آن‌ها همه پیرو مذهب شیعه هستند (هزاره‌های شیعه، هزاره‌های اسماعیلیه [اسماعیلی] را هزاره واقعی نمی‌دانند.)

محل سکونت هزاره‌ها به هزاره‌جات [هزارجات] معروف است، به استثنای ناحیهٔ شمال سلسلهٔ بزرگ هندوکش [هندوکش شرقی] آن‌جا که در میان اقوام دیگر هزاره‌های [اسماعیلی] زندگی می‌کنند؛ اینان به نام «کیانی» نیز یاد می‌شوند (منسوب به رئیس فرقه‌شان سید کیان که نزدیک دوشی قطغن زندگی می‌کند).

سرزمین هزاره‌ها از سوی شمال به قسمت‌های جنوبی ولایات مزار شریف و قطغن می‌رسد (به شمول که (هـ) مرد [کهمرد] و سیغان، دوآب و قسمت‌هایی از درهٔصوف، دوشی و غوری در داخل ساحهٔ هزاره.)[2]

---

۱. نقل حروفی صحیح کلمه از روی نوشتهٔ فارسی چنین خواهد بود: هزاره هـ Hazarah [واضح است که نویسنده و هم‌چنان راورتق در ضمیمه «یادداشت‌هایی در باب افغانستان و قسمت‌هایی از بلوچستان» در نقل حروفی (Transliteration) کلمهٔ هزاره دچار اشتباه شده‌اند و تصور کرده‌اند که این کلمه مانند کلمه‌های کوه و راه و مانند آن‌ها، مختوم به (هـ) است] در سطور بعدی (هـ h) غیر ملفوظ آخر کلمه، در این مورد و در موارد مشابه حذف خواهد شد، مگر در بعضی نام‌های اماکن (h) غیر ملفوظ در اسمای اماکن که یک وقت نوشته می‌شده و بعد حذف شده [که در نوشته هست؛ اما در تلفظ مردم نیست، مانند: بهسود= بیسود= Be(h)sud] باید گفت که (هـ) در اول کلمهٔ هزاره در تلفظ مردم غالباً سمع نیست، [درست است که در محاوره (هـ) اول کلمه (a=ا) تلفظ می‌شود.

۲. طبق گزارش برهان‌الدین (رجوع شود به: گونار جارینگ، ۱۹۳۹، ص ۱۳) مردم هزاره در بدخشان و قطغن نیز سکونت دارند. بر قرار

در شرق خط سکونت هزاره‌ها از میان درهٔ غوربند می‌گذرد و به سوی جنوب در امتداد سلسله کوه‌های پغمان و سنگلخ [سنگلاخ] سپس به جانب مشرق کتل اونی پیش می‌رود و از آن‌جا به طور کلی از کوه‌پایه‌های جنوب- جنوب غربی می‌گذرد و به ساحهٔ قلات غلزی می‌رسد. هزاره‌ها سابقاً در اطراف غزنی و در قسمت غربی دشتی که جادهٔ بزرگ کابل- قندهار امروز از آن می‌گذرد، می‌زیستند؛ یعنی قره‌باغ، مقر و البته در خود قلات هم[1] و حتی در دشت جنوب قلات، آن‌جا که به قرار گفتهٔ دهقانان افغان [پشتون] کاریزهایی موجودند که خیلی پیش از این توسط هزاره‌ها حفر شده است. به نظر می‌رسد که از زمان احمدشاه بابای درانی (یا ابدالی) (۱۷۷۳-۱۷۴۷) به بعد، یا به قول راورتی اندکی پیش‌تر از آن، هزاره‌ها به کوه‌های شمال غرب رانده شده‌اند[2]. قبلاً سرحد جنوبی مسکن هزاره‌ها خیلی نزدیک به قندهار بود؛ ولی در این هفتاد- شصت سال، این سرحد خیلی نامشخص شده است؛ زیرا عدهٔ زیادی از قبایل افغان [پشتون] در آن‌جا مسکن گزین شده و ملک هزاره‌ها را متصرف شده‌اند، در مورد دهله (هـ) [دهله] (وادی ارغنداب در جنوب جاغوری) تیری (در شمال قندهار) و... و حتی بیشتر به سوی شمال در اوروزگان، در دایه و فولاد و در گیزاو (گیزاب) به سمت شمال غرب هیرمند، نیز مساله به همین گونه است. سرزمین هزاره از جانب غرب به اقامت‌گاه ایماق‌ها می‌پیوندد و چون نقشه‌های دقیق در دسترس نیست به صورت کلی می‌توان گفت به غور، چغچران و سنگچارک پیوستگی دارد. به صورت یقینی این سرحد را می‌توانیم بر جادهٔ (کابل) پنجاو (پنجاب) - هرات، آن‌جا که این جاده اندکی به سوی شرق دولت‌یار، درست به سمت غرب دهکدهٔ هزاره‌گی گرمو (گرماب) می‌پیچد، مشخص کنیم.

گفته الیزابت بیکن (به نقل از دونالد ویلبر، ۱۹۵۶، ص ۴۹) در عهد امیر حبیب‌الله‌خان (۱۹۱۹-۱۹۰۱) یک تعداد زیاد هزاره‌ها در جنوب سر پل مزار شریف (اکنون در ولایت جوزجان] تا حدود چغچران سکونت پذیر شدند؛ یعنی زمانی که به فراریان هزاره که پس از تسلط امیر عبدالرحمان در سال ۱۸۹۲، هزاره‌جات را ترک کرده بودند، اجازه داده شد به افغانستان برگردند و برای‌شان در آن‌جا زمین داده شد. به هنگام غلبهٔ امیر عبدالرحمان خان و پس از آن، هزاره‌ها در اطراف قویته [کویته] و من یقین دارم که بزرگ‌ترین جمعیت هزاره‌ها در نواحی مشهد ایران، توطن اختیار کردند. در این مورد به عقیدهٔ من، ایوانف (۱۹۲۶، ص ۱۵۴) به غلط رفته است آن‌جا که می‌گوید بربری‌ها (یعنی هزاره) متمکن در حوالی مشهد، صرف از قلعهٔنو آمده‌اند. ایوانف تقسیمات فرعی ذیل را ذکر می‌کند:

۱. اوروزگان ۲. جاغوری ۳. بیسود [بهسود] ۴. دایزنگی ۵. دایکندی ۶. لال جنگی [لعل و سرجنگل] که همهٔ این‌ها قبیله‌ها یا ناحیه‌های هزاره‌جات‌اند.

۱. به قول راورتی (۱۸۸۸، ضمیمهٔ ص ۳۹) نام قلات غلزی در زمان اکبر امپراتور مغول (۱۶۰۵-۱۵۵۶) «کلات برلوک» بود. محتملاً برلوک در آن وقت یکی از قبایل هزاره بوده است، آن‌سان که راورتی (ضمیمهٔ ص ۴۹) به آن این‌گونه اشاره می‌کند: «مین Ming یا هزاره هـ (هزاره) برلوک.»

۲. رجوع شود به راورتی که می‌نویسد (۱۸۸۰، ضمیمه ص ۳۵): «در مدت یک‌ونیم یا دو قرن گذشته، مخصوصاً از زمانی که افغان‌های غلزی یوغ تسلط صفوی‌ها را (تحت رهبری میرویس ۱۷۳۲-۱۷۲۰) به دور افگندند به تاخت‌وتاز بر مردم هزاره و به راندن آن‌ها به جانب غرب آغاز کردند؛ با افزایش متداوم و یک‌نواخت بعضی از شاخه‌های غلزی که بسیاری از آن‌ها «ایلات» هستند، این وضع هنوز هم ادامه دارد. در قسمت‌های دیگر، درانی‌ها نیز همین کار را می‌کرده‌اند و من آن‌گاه که به موضوع هزاره‌ها برسم، چگونگی این امر را نشان خواهم داد.» آشکارا و بدبختانه راورتی هرگز به این موضوع نرسید.

یادداشت‌های مقدماتی دربارهٔ فرهنگ هزاره

وضع قبیله‌ای و اجتماعی

به استثنای مردم تاجک، هرکس دیگر در افغانستان به یک گروپ نژادی مشخص‌تری، غالباً به یک گروپ قبیله‌ای با کم یا بیش بنیهٔ ثابت و معین، متعلق است. یک مثل مشهور افغانی چنین است: «یک هزاره بدون «دای» مانند افغانی [پشتونی] بدون «زی» است.» به این مفهوم که برخورد با هزاره‌ای که به قبیلهٔ معین متعلق نباشد، غیرقابل تصور است. عیناً مانند آن‌که دین افغانی [پشتونی] بی‌قبیله غیرممکن است. به نظر می‌رسد که نام اغلب قبیله‌های هزاره با «دای» آغاز می‌شود؛ ولی دشوار است بتوان گفت که این گفته تا چه حد موثق است[1]. معمولاً گفته می‌شود که به تعداد ده «دای» باید موجود باشد. این‌ها عبارتند از: دای‌ختی [ختای- khitay] (در اروزگان)، دای‌میرکشه (هـ) (در جاغوری و به طرف غرب قره‌باغ و غزنی)، دای‌فولاد (شمال اروزگان، غرب جاغوری)، دایکندی (ساحهٔ وسیعی که به ناحیهٔ ایماق می‌رسد، در جنوب غرب دایزنگی)، دایزنگی (در جنوب قسمت غربی کوه بابا)، دای‌میرداد (شرق دایزنگی و در بهسود)، دای‌دهقو [دیقو] (دهقان) (بیسود شرقی)، دای‌چوپو (چوپان) (جنوب جاغوری) و دای‌قوزی (ناحیهٔ وسیع در شمال بامیان و شیبر، قسمت جنوبی قطغن). کم از کم یک دای یازدهم نیز وجود دارد، به‌نام کلو (کلان) (در گوشهٔ بالای غربی درهٔ غوربند) ولی این دای کلو صرف یک قبیلهٔ فرعی شیخ‌علی است.

تحلیل‌های نام «دای» گوناگون است و از آن خود هزاره‌ها هم قناعت‌بخش نیست. به قرار روایات معمول نگارش تاریخی «دای» جد همهٔ هزاره‌ها بوده است و بنابراین، «دای»ها مختلف فرزندان اویند؛ اما این گفته کاملاً ساختگی است. توضیحی هم که فریزر تتلر (۱۹۵۳، ص ۵۷-۵۶) پیشنهاد کرده احتمالاً صحت آن ضعیف است؛ او می‌گوید که «دای» یک شکل تغییر خوردهٔ

---

۱. چندین قبیلهٔ مهم هزاره با «دای» آغاز نمی‌شود مانند شیخ‌علی و بیسود؛ رجوع شود به: الیزابت بیکن (۱۹۰۱، ص ۱۴۴) آن‌جا که این خانم شباهت با قبیلهٔ مغولی «باسوت» را ذکر می‌کند که در «تاریخ سری مغول‌ها» درج است.

کلمهٔ فارسی «ده» به معنای «۱۰» است و بنابراین، تشکیلات نظامی چنگیزی را منعکس می‌کند؛ اما این امر خیلی دور از حقیقت است و نیز برای من چنین توضیح شده است که «دای» فقط به معنای «دهکده‌ها» (جمع کلمه فارسی ده) بوده است. شاید این تصور از شکل معمول «ده‌زنگی [Dehzangi]» و «ده‌کندی» که در نقشه‌های کتاب «بررسی هندوستان» و غالباً در نوشته‌های بریتانیایی دیده می‌شود، به وجود آمده باشد. کلمهٔ «ده‌زنگی [Dehizangi]» دهکدهٔ زنگی خواهد بود؛ ولی امروز کلمهٔ «دای» به معنای دهکده نیست و اکثر هزاره‌ها آن را به معنای قبیله توضیح می‌کنند و در این مورد، چنین معنایی هم انتظار برده می‌شود. ارتباط احتمالی این کلمه با کلمهٔ «دای» که در هزاره‌گی به معنای تودهٔ علف خشک برای زمستان = (بیده) یا تودهٔ بته جهت سوخت است، به عبارت دیگر: چیزهایی که جمع شده و یک‌جا گذاشته شده باشد، ثابت نیست. اگر چنین باشد «دایکندی» به حیث مثال شاید «بهره‌کندی» یا «بهره‌درکندی» یا «قبیلهٔ‌کندی» معنی دهد. در این مورد می‌خواهم به این احتمال اشاره کنم که استعمال «دای» بدین معنی به وسیلهٔ شباهت آن با کلمهٔ «-زی» پشتو (به معنای پسر Son of) (فارسی شده آن: - جی، به حیث مثال در کلمهٔ غلجی) تأیید و تقویت شده است[۱]. با وجود این دلیل و دلایل دیگری که پیش‌تر به آن‌ها اشاره شد، باید افزود که معنای حقیقی «دای» هنوز هم قابل تأمل است. روی‌هم‌رفته تا کنون واضح نیست که آیا کلمهٔ «دای» مغولی است یا معنای پسر و خلف، که بهترین توجیه آن است را، دارد.

علاقه و تمایل شدید به قبیله که در افغان‌ها [پشتون‌ها] وجود دارد، در بین هزاره‌ها به آن شدت دیده نمی‌شود؛ اما ممکن است این وضع پیش از حکم‌روایی امیر عبدالرحمان (۱۹۰۱-۱۸۸۰) هنگامی که هزاره‌جات کم‌تر تحت تسلط حکومت مرکزی قرار داشت، طور دیگری بوده باشد. اساساً سازمان قبیله‌ای مبتنی بر سلسله نسب پدری است؛ همه قبیله‌های فرعی به نام یک جد (سلف) یاد می‌شود و این قبیله‌های فرعی به نوبهٔ خود از یک جد مشترک سرچشمه می‌گیرد و بنابر آن روش قبیله‌ای عیناً مانند نسب‌نامهٔ خانوادگی به نظر می‌رسد.

زن بدون نقاب و حجاب است و وضعی بالنسبه آزاد دارد؛ اما با وجود نقش مهمی که در امور روزانه دارا است، نسب مادری مهم شمرده نمی‌شود، حتی با آن‌که روابط با اقوام مادری (مخصوصاً برادر مادر «ابه غه») خیلی نزدیک است. البته روابط با مادر خیلی، به وسیلهٔ رسم معمول ازدواج خاله‌زاده‌ها که در اسلام توصیه شده، تحکیم می‌شود. هر دو نوع ازدواج خاله‌زاده‌ها، ازدواج یک‌جانبه و متقابل، مروج است؛ ولی نوع دوم آن مرجع است.

---

۱. ارتباط این کلمه با کلمهٔ «دایی» = ماما، برادر مادر، نیز در لهجه‌های ترکی بعید به نظر می‌آید.

در میان قبایل فرعی، نه رواج ازدواج خارج قبیله‌ای (Exogamy) را می‌توان مشاهده کرد و نه رسم ازدواج داخل قبیله‌ای (Endogamy) را. لیکن می‌توان گفت که همهٔ هزاره به عرف زناشویی داخل قبیله‌ای پابند هستند؛ زیرا ازدواج با افراد خارج قبیله، بسیار نادر است و این امر، یعنی امتناع از ازدواج خارج قبیله‌ای در بین هزاره‌های اسماعیلی به مشخص‌ترین صورت به چشم می‌خورد. گفته می‌شود که ازدواج در میان افراد هزارهٔ شیعه و اسماعیلی، بسی کم‌تر نسبت به ازدواج افراد شیعه و سنی است.

مشابهت‌ها و اختلاف‌های مذهبی به شدت بر احساس‌های قبیله‌ای تأثیر دارد، این مساله هزاره‌ها را در نگه‌داری تمامیت قبیله‌ای کمک می‌کند. مخالفت میان دو فرقهٔ سنی و شیعه پدیدهٔ مشهوری در اسلام است و چون در افغانستان (به استثنای قبیلهٔ قزلباش‌ها و شیعه‌های بدخشان) شیعه‌های دیگر را به مشکل می‌توان سراغ کرد، بنابراین، هزاره و شیعه، هم به عقیدهٔ خود هزاره‌ها و هم به عقیدهٔ دیگران، تقریباً یک چیز دانسته می‌شود. یک تن هزاره هیچ‌گاه خود را با یک هزارهٔ اسماعیلی از یک قبیله (قوم) نمی‌داند، یک افغان معمولی سنی، هنگام ابراز ناخشنودی نسبت به یک شیعه، قزلباش را هزاره خطاب می‌کند. این وضع هزاره‌ها را مشخص و جدا از دیگران نگه داشته است.

نیروی یک جامعه به صورت عمده از روی توانایی آن در جذب و انحلال گروه‌های خارجی تعیین شده می‌تواند. این توانایی در روزگاران گذشته در میان هزاره‌ها به وضاحت دیده می‌شد و امروز هم به پیمانهٔ کوچک وجود دارد.

هزاره‌ها خودشان تصریح می‌کنند که آنان متشکل‌اند از هزاره‌های واقعی، هزارهٔ سید، هزارهٔ افغان [پشتون]، هزارهٔ تاجیک و آن‌سان که در بالا گفته شد، برخی هم قزلباش را شامل این گروه می‌سازند.

هنگامی که شما به این دسته‌های گوناگون هزاره‌ها، به حیث مثال در شهرستان، در سابق مسمی به سه‌پای (دایزنگی جنوبی) بر می‌خورید در می‌یابید که جذب و تحلیل کلتوری کاملی به وقوع پیوسته است. به احتمال قوی، این پروسه از هنگام نخستین ورود هزاره‌ها به افغانستان به شکل مستمر و متداوم صورت گرفته است؛ ولی یافتن اطلاعی بیشتر دربارهٔ این امر، بسی دشوار است؛ زیرا عنعنهٔ شفاهی در مورد تعیین زمان، نارسا و گنگ است[۱]، حتی آن‌گاه که چندین نسل در نظر گرفته شود.

---

۱. مترجم، تا این‌جای ترجمه را در سال ۱۳۴۴هـ. ش. برای نشر در مجلهٔ آریانا فرستاده بود که گویا صفحاتی هم از آن چاپ شده بود؛ ولی به دلیل عدم لزوم از چاپ آن ممانعت به عمل آمد.
این ترجمه به وسیلهٔ مدیر آن وقت مجلهٔ آریانا (آقای علی رضوی) به دسترس من گذاشته شد. قسمت باقی ماندهٔ ترجمه نزد خود مترجم است و در هر فرصتی به دست آید، به این قسمت پیوست خواهد شد.

اینک بخش‌های باقیماندهٔ کلتور هزاره که بعد از پانزده سال توسط مترجم آن استاد نگهت ترجمه و در مجلهٔ فرهنگ خلق به چاپ رسیده است، به دنبال قسمت اول آن در این‌جا آورده می‌شود.

فرهنگ هزاره[1]

یادداشت مترجم

بخش نخست این ترجمه، سال‌ها پیش انجام یافت و در سال ۱۳۴۷ یا ۱۳۴۸ یک فورمهٔ چهار صفحه‌ای آن، از طرف مجلهٔ آریانا طبع شد؛ ولی «بارها آن سطرها از چاپ ماند» و «سال‌ها این ترجمه تأخیر شد.» لذا من رسالهٔ متعلق به شاغلی شهرستانی را به ایشان سپردم و از اندیشهٔ ادامهٔ ترجمه هم صرف نظر کردم؛ هرچند که بعضی از علاقه‌مندان این موضوع، می‌گفتند که در حالت نشر نشدن هم، باید این رساله ترجمه شود؛ این امر نیز امکان‌پذیر نگشت.

در جنوری ۱۹۷۸ یک نسخهٔ یادداشت‌های مقدماتی دربارهٔ کلتور هزاره را مؤلف آن شاغلی کلوس فردیناند، در حالی که تاکنون یک‌دیگر را ندیده‌ایم و نمی‌شناسیم، شاید از کابل به آدرس پوهنحی ادبیات برایم فرستاد.

پس از انقلاب ثور، بخش نخست ترجمه را به ادارهٔ مجلهٔ فرهنگ خلق سپردم که بیش از یک سال در آن‌جا ماند. روزی برای پس گرفتن ترجمه به آن اداره رفتم؛ شاغلی نظری آریانا گفت که آن را از لای اوراق و مقاله‌ها پیدا کرده است و می‌خواهد نشر کند. پس از آن‌که با تعدیلاتی چند، برای چاپ قبول شد، به سبب معاذیر نشراتی، چند ماه دیگر هم از نشر باز ماند.

در بهار امسال، پس از چهارده سال، به ترجمهٔ بخش دوم پرداختم. گمان می‌کنم که داستان این ترجمه هم خیلی دلچسب گردیده است.

باید متذکر شد که همکار گرامی‌ام شاغلی پوهندوی شاه‌علی‌اکبر شهرستانی، بخش‌های نخست و دوم را خوانده و تذکراتی را افزوده و برخی از اصطلاحات را تصحیح کردند. بخش‌های آیندهٔ ترجمه را نیز از لطف و توجهی که دارند، خواهند خواند. تذکرات‌شان به نام خود ایشان در پاورقی چاپ شده است و چاپ می‌شود. مترجم از شاغلی شهرستانی، صمیمانه سپاس‌گزاری می‌کند.

بهار ۱۳۵۹

---

۱. فردیناند، کلوس، «فرهنگ هزاره»، مترجم پوهاند نگهت سعیدی، مجلهٔ فرهنگ مردم، شمارهٔ ۶، میزان و عقرب ۱۳۵۹.

سیدها اگرچه از نگاه فرهنگی، هزاره‌اند، موقف خاصی دارند؛ از اخلاف حضرت پیغمبر (ص) تصور می‌شوند و بنابراین، از طرف مردم عام که هر سال بهره‌ای از محصول خویش را به فقرای آنان می‌دهند (عشر یا حتی در بعضی جاها خمس) بسیار احترام می‌شوند. یقیناً آنان می‌خواهند که این موقف را با خالص نگه‌داشتن خود، حفظ کنند؛ بنابراین، با مردم عادی ازدواج نمی‌کنند. دربارهٔ گروه‌های دیگر، تنها عنعنه است که می‌گوید فلان قبیلهٔ فرعی، از اصل و منبع دیگری است- هزاره‌های افغان «پشتون» را در سرتاسر هزاره‌جات یافته می‌توانید، در بعضی موارد، عیناً مانند مورد سیدها، دیده می‌توانید که نسبت به دیگران قدری کم‌تر مغول گونه‌اند. این را در چهره‌های اشخاص منفرد مشاهده کرده‌ام؛ ولی این نیز عقیدهٔ من است که هزاره‌های ناحیهٔ بزرگ‌تر مانند شهرستان در جنوب دایزنگی و جاغوری، عموماً کم‌تر مغول گونه‌اند تا به حیث مثال دایزنگی به صورت کلی یا بهسود.

این‌که عملیهٔ همگونی چسان صورت پذیرفته، آشکار نیست؛ اما تغییرات نژادی به پیمانهٔ وسیع‌تر، تنها با ورود خانواده‌ی واحد یا شخص منفرد که برای ایجاد قبیلهٔ فرعی بعدی و عنعنهٔ مربوط به اصل و منبع خارجی آن، کفایت می‌کند، تشریح شده نمی‌تواند. در مورد جاغوری و شهرستان، دربارهٔ دیگر احتمالات نیز باید بیندیشم، مانند آمیزش با نفوس پیش از هزاره‌ها یا وارد شدن گروه‌های بزرگ‌تر غیر هزاره‌ها.

هنوز هم نمونه‌های همگون‌سازی را می‌توان دید: بیست سال پیش، شبح خانوادهٔ وردک در بهسود شرقی مسکن گزیدند و از آن هنگام تاکنون[1] از راهگذر فرهنگی و اجتماعی، توسط هزاره‌ها کاملاً جذب گردیدند؛ مذهب شیعه را پذیرفتند و به وسیلهٔ ازدواج‌ها، با هزاره‌های همسایه‌شان کاملاً آمیزش یافتند.

نیروی درونی جامعهٔ هزاره (ولس یا مردم هزاره) هنوز هم قابل ملاحظه است و ناحیهٔ مرکزی و شمال مرکزی هزاره‌جات تا کنون تمامیت ملی‌اش را نگه داشته‌اند. تنها در حومه‌های شرقی بهسود و در مغرب غزنی (ساحهٔ جغتو) گروه‌های کوچک قزلباش را می‌توان یافت که به حیث طبقهٔ زمین‌دار در میان هزاره‌ها خود را مستقر کرده‌اند؛ ولی از آن‌جا که این قزلباش‌ها نیز شیعه‌اند، هیچ‌گاه گروه بیرونی راستین انگاشته نمی‌شوند.

در روزگاران گذشته فرهنگ هزاره صرف به آهستگی به وسیلهٔ نوآیندگان و با ارتباط با جهان

---

۱. آغاز سال ۱۹۵۵، آخرین مرحلهٔ تحقیق راجع به مطالب این رساله. (شهرستانی)

بیرونی مثلاً به سوی غرب آن‌جا که برادران هم‌کیش‌شان بودند، تغییر می‌کرد[۱]، تا تقریباً هفتاد سال[۲] پیش هزاره‌جات بسیار مجزا و منفرد و عملاً از حکومت مرکزی جدا و مستقل بود[۳]. در آن هنگام مردم کم‌تر جرئت می‌کردند که به هزاره‌جات بروند؛ کوچی‌ها خویشتن را در ساحهٔ پشتون‌ها نگه می‌داشتند و کاروان‌های بسیار کم تجارتی از بخش‌های مرکزی می‌گذشتند و راه کوتل‌های اونی، اجه گک[۴] و عراق به سوی بامیان را ترجیح می‌دادند و شمالی‌ترین راه‌ها از میان ساحهٔ شیخ‌علی در ردهٔ غوربند با زور و کمک‌های مالی دولتی باز نگه داشته می‌شد.

کوچی‌ها نخستین کسانی بودند که کوشیدند راه‌شان را به سوی هزاره‌جات خاص، باز کنند و در زمان فرمان‌روایی امیر شیرعلی‌خان (۱۸۷۹-۱۸۶۳) چنان که برای من توضیح دادند، درست آن‌گاه که تفنگ‌های عصری خوبی را به دست آوردند، رفتن هزاره‌جات را آغاز کردند. پسان‌تر، امیر عبدالرحمان (۱۹۰۱-۱۸۸۰) هزاره‌جات را فتح کرد (۱۸۹۲) و پس از این هنگام، افغان‌ها (پشتون‌ها) در ساحهٔ بزرگ هزاره‌جات ساکن شدند (رجوع شود به صفحهٔ شمارهٔ ۱۷ شمارهٔ پیش‌تر مجلهٔ فرهنگ خلق) و نیز عبدالرحمان خان بود که به کوچی‌ها در هزاره‌جات به صورت رسمی چراگاه‌ها را داد و آن‌ها را در میان قبیله‌های مختلف تقسیم کرد.

آن‌گاه وضع جدیدی در هزاره‌جات به ظهور رسید که زندگی هزاره‌ها را به شکل قابل توجهی تغییر داد؛ کوچی‌ها به زودی دانستند که در این‌جا زمینهٔ نوی برای تجارت آماده است و از قرارگاه‌های تابستانی‌شان به فرستادن گروه‌های تجارتی به همه بخش‌های هزاره‌جات و هم به ساحه ایماق‌ها شروع کردند. حیوانات، روغن‌زرد و گلیم می‌خریدند؛ رخت، پیزار یا پای‌افزار، بوره، چای و چیزهای دیگر را می‌فروختند که یقیناً زندگی را برای هزاره‌ها آسان‌تر می‌گردانید و نیز برخی از مشخصات کلتوری به حیث مثال لباس‌های قدیمی آنان را از بین می‌برد.

در این وضع جدید، هزاره‌ها نیز فرصت آن را یافتند که از هزاره‌جات بیرون بروند و از این

---

۱. امروز ارتباط تجارتی مهمی با قطغن وجود دارد که هزاره‌ها از آن‌جا نمک به دست می‌آورند، یکی از چند چیزی که آنان همیشه وارد کرده‌اند؛ من عقیده دارم که این ارتباط بسیار قدیمی و مهم است و در فرهنگ مادی نسبت به پیوستگی‌های خیلی معنوی به سوی غرب، اهمیت فراوان دارد.

۲. تاریخ تألیف رساله ۱۹۵۵، که درسال ۱۹۵۹ نشر شده است. (شهرستانی)

۳. به جزء هزاره‌های دشت‌ها در اطراف و در جنوب غزنی که زیر امر حکومت آن شهر بودند، به نظر می‌رسید که بامیان یگانه حاکم‌نشین دایمی در داخل ساحهٔ هزاره، در تحت فرمان امیر کابل بوده است؛ اما در زمانه‌های مختلف، فرمان‌روایان نیرومند، اقتدارشان را بسط داده یا کم از کم به تحصیل مالیات در بخش‌های بیش‌تر قابل دسترسی هزاره‌جات پرداخته‌اند. هنگام فرمان‌روایی شاه‌زمان (۱۷۹۹-۱۷۹۳) یک حکمران نیرومند بامیان، به قول الفنستن (۱۸۳۲، ج ۳۲، ص ۲۱۲) هزاره‌ها را به طور بی‌سابقه‌ای تحت امر و اطاعت آورد و از ۱۸۳۶ تا ۱۸۳۸، برنز (۱۸۳۲، ص ۲۳۰) می‌نویسد: «هزاره‌های دایزنگی تقریباً مستقل‌اند، هزاره‌های دایکندی نیز عموماً چنین، در قره‌باغ آنان که بر دشت‌های آن سوی غزنی فرود می‌آیند؛ به سان هزاره‌های جاغوری، بهسود و فولادی، زیر فرمان کابل‌اند.»

۴. آن کوتل را از سردی زیادش «آجه‌گک» می‌گویند و آجه‌گک بلا و مادر آل را گویند و سردی چهله را هم گویند. (شهرستانی)

زمان، سکونت‌پذیری گروه‌های بزرگ هزاره‌ها در شهرها (مثلًا در چنداول[1] کابل که با قزلباش‌ها یک‌جا زندگی می‌کنند) شروع می‌شود و در این شهرها عموماً به حیث کارگران عادی کار می‌کنند؛ علاوه‌براین، مهاجرت موسمی نیز آغاز گشت و بسیاری از هزاره‌ها به تنهایی و هم با خانواده‌ها به سفر زمستانی کابل در جستجوی کارهای تصادفی در شرایط اقلیمی نسبتاً بهتر این شهر، پرداختند[2]. این‌گونه تماس‌ها، بسا چیزهای نو را برای هزاره بار آورد، خانه‌سازی به آهستگی تغییر کرد؛ تنورهای نان‌پزی به ظهور رسید و در این اواخر محصولات کشت‌ورزی جدید و غیرعنعنه‌ای به حیث مثال (کچالو) رواج یافت.

مجاورت و تماس میان کوچی‌ها و باشندگان، همیشه مسالهٔ‌دشواری است؛ لیکن هزاره‌جات تاکنون برای هر دو گروه وسعت کافی داشته و همکاری میان آنان نه تنها در تجارت بلکه در دیگر امور، انکشاف یافته؛ هزاره‌ها بیش‌تر اوقات برای کوچی‌ها جوال و گلیم و مانند آن‌ها می‌بافتند (اما نه نمد وغژدی را) و نیز پشم گوسفندان‌شان را قیچی می‌کنند و از آن سهم برابر می‌گیرند. چون کوچی‌ها کاپیتالیست سرمایه‌دار هستند، عموماً به هزاره‌ها پول قرض می‌دهند و زمین را تا آن‌گاه که پول را پس بدهند، گرو می‌گیرند؛ در طول آن مدت، هزاره‌ها مستأجر کوچی می‌باشند و بدان‌سان که غالباً واقع می‌شود، او توان پرداخت قرض را نمی‌داشته باشد و مستأجر باقی می‌ماند. در تجارت کوچی‌ها به هزاره‌ها تا تابستان آینده سال را قرض می‌دهند و آن وقت قرض‌شان را به صورت جنس دریافت می‌کنند؛ ولی هزاره‌ها که غریب گردیده‌اند، غالباً توان پرداخت را ندارند و در آن صورت، قرض‌ها باز هم بیش‌تر می‌گردند و برای سال دیگر به تعویق می‌افتند؛ هم‌چنین سال به سال قرض‌ها افزون‌تر می‌گردند و در نتیجه هزاره زمینش را از دست می‌دهد و مستأجر کوچی می‌شود. این است آن‌چه احتمالًا و به یقین، در ساحات وسیع هزاره‌جات در این سال‌ها می‌توانسته رخ بدهد.

با وجود این همه مواردی که هزاره‌ها و کوچی‌ها با هم روبه‌رو می‌شوند و همکاری می‌کنند، هرگز

---

۱. چنداول بخشی از شهر کابل است؛ این کلمه اصلًا به تشکیلات نظامی قزلباش‌ها (فارسی‌های دارای اصل و ریشه ترکی که با نادر افشار آمدند) اشاره می کند. معنای آن به گفتهٔ شتاین گاس (۱۹۳۷، ص ۳۰۰) عقب لشکر یا عقب اردوگاه است؛ الفنستن (۱۸۳۲، ج ۱، ص ۳۱۹) آن را به معنای: طلایه، قراول، مقدم لشکر، جلو اردوگاه می‌داند.

۲. این بخش معلومات را از بسیاری از هزاره‌های معلومات دهنده، به صورت هماهنگ و یکسان شنیده‌ام؛ اما نه اسکان در شهرها، پدیده‌ای کاملًا نو است و مهاجرت موسمی هرچند که این هر دو، پس از فتح هزاره‌جات، بایست به صورت قابل توجهی تشدید یافته باشد. الفنستن (۱۸۳۲، ج ۲، ص ۲۱۳) می‌نویسد: «در کابل هزاره‌ها بسیارند، پنج صد نفر در گارد پادشاه هستند، دیگرها نان‌شان را با کار و زحمت‌شان تحصیل می‌کنند، بسیاری‌شان قاطر رانند.» برنز (۱۸۳۲، ص ۲۳۱) می‌نگارد: «تمام حمالی و کارهای شاق کم عاید در کابل، به دست هزاره‌ها انجام می‌گیرد، بعضی از آنان برده‌اند و بعضی آزاد؛ در زمستان در شهر کم‌تر از ده هزار نیستند که بخور و نمیری از برف پاکی و باربری کسب می‌کنند.» سطور آخری، مشاهبت وضع امروزی را پیش نظر شخص می‌آورد.

به هم‌آمیزی رخ نمی‌دهد و همکاری صرفاً میان دو ملیت کامل عیار دارای فرهنگ و زبان مختلف، صورت می‌گیرد. در مورد زبان باید گفت که تعداد بسیار اندکی از هزاره‌ها پشتو آموخته‌اند، در حالی که دری آموخته شده توسط کوچی‌ها، غالباً دری هزاره‌گی است.

آن‌چه در هزاره‌جات واقع شده می‌رود، یکی از عملیه‌های بس دلچسب در افغانستان است و باید با دقت بسیار و در ساحهٔ توجیهات علمی تعقیب شود.

حکومت قبیله‌ای

در روزگاران گذشته هزاره‌جات به دست سران قبایل اداره می‌شد که بعضی از آنان را به راستی امیران محلی می‌توان نامید. نیرو و نفوذ آنان کاملاً فرق داشت و عموماً به سادگی از تعداد سوارانی که در اختیار داشتند، آشکار می‌شد. امیران بسیار نیرومند، به حیث مثال در یکه‌ولنگ شمال دایزنگی ایل‌خان نامیده می‌شدند. می‌توان گفت به معنای سرکردهٔ اُلس، قبیله یا جمعیت. آنان تقریباً دو هزار سوار در زیر فرمان خویش می‌داشتند. امیران دیگر، تنها لقب خان یا میر[1]، که هزار سوار را دارا می‌بودند. لقب بیگ نیز زیاد به کار می‌رفت؛ اما مقام کم‌تر را افاده می‌کرد و عموماً لقب پسران و خویشاوندان خان‌ها و میرها بود. یک دهقان سال خورده این لقب را با لحن اهانت‌آمیز تشریح می‌کرد: «در زمان‌های گذشته، هرکس بیگ بود. سابقهٔ خان و میر به نظام قبیله‌ای می‌رسد؛ ولی چون مقام‌شان عنعنه‌ای یا موروثی بود، تنها سخن‌گوی قبیله‌های‌شان نبودند. خط‌مشی خصوصی‌شان غالباً عمده‌ترین مشغولیت قبلی آنان و جنگ‌هایی که در هزاره‌جات رخ می‌داد، همیشه نتیجهٔ هم‌چشمی خان‌ها بود؛ کینه‌های خانوادگی و گروهی که سبب خون‌ریزی می‌گردد و هنوز به کثرت در پشتون‌ها دیده می‌شود، در میان مردم عادی هزاره وجود نداشت. در روزگاران گذشته، این نظام فئودالی بدون شک منشأ ظهور گروه‌های دودمانی جدیدی می‌گردید، آن گاه که پسر یک خان در احراز مقام مستقل توفیق می‌یافت.

از جهت دلایل سیاسی و به منظور نگه‌داشت خانواده‌های خان‌ها در مرتبهٔ بلندتر از مردم عادی، ازدواج‌ها همیشه در بین خانواده‌های مختلف خان‌ها صورت می‌گرفت. این سلسله‌مراتب یا درجه‌بندی خانوادگی چنان نیرومند بود که اگر یک خان پسر نمی‌داشت، بزرگ‌ترین دخترش با لقب آغه به امارت می‌پرداخت و معمولاً با یک شخص عادی از قبیلهٔ خودش ازدواج می‌کرد.

چنین نظام سیاسی در حقیقت، مبادی انکشاف بلندتر اداری را در بر می‌داشت و این حالت در جاغوری به ظهور رسید که در آن‌جا یک امارت کوچک با تشکیلات اداری، سپاه منظم و مانند این‌ها

---

۱. میریزار یا میرهزار. (شهرستانی)

پدید آمد. جاغوری از طرف امیر شیرعلی‌خان، کم و بیش به رسمیت شناخته شد و به حکم‌دار آن‌جا سردار لقب داد.[۱]

هنگامی که هزاره‌جات توسط امیر عبدالرحمان فتح شد، ضرورت عاجل به کنترل سران قبایل و تقلیل نفوذ ایشان احساس می‌شد و سپس باید تشکیلات اداری جدید، بدون تأثیر سوابق محلی، ایجاد می‌گردید؛ اما از میان بردن کامل یک نظام قبیله‌ای عنعنه‌ای، کار آسانی نیست و نه این امر تحقق پذیرفت: امروز ۱۹۵۵ همان خانواده‌های خان‌ها که روزگاری فرمان می‌راندند، از راهگذر ثروت و احترام مردم، کم و بیش هنوز هم دارای اقتدار هستند؛ ولی اکنون عموماً به صفت همکاران دولت و به حیث سخنگویان مردم‌شان.

در حالی که طرز ادارهٔ قریه عموماً ثابت‌مانده، تغییرات بزرگ در رأس نظام قبیله‌ای پدید آمده است. علاوه بر سران غالباً انتخابی قریه، داروغه یا اسپقال یا اپسقال (در ترکی افسقال، به معنای ریش‌سفید) هنوز هم ریش‌سفیدان (ایسپی ریش) یه حیث رهبر و سردسته تلقی می‌شوند؛ لیکن اکنون ارباب‌ها هستند که وظیفهٔ سخن‌گویی از جانب مردم را با رابطه به دولت، به دوش دارند و از طرف دهکده‌های بسیار، نمایندگی می‌کنند. ارباب‌ها (ملک‌ها) تا آن حد که به من معلومات داده شده، یک موسسهٔ جدیدند و هدف از ظهورشان جانشینی خان‌ها است، چون که آنان نمایندگان منطقه‌ای و در عین حال، قسماً نمایندگان قبیلهٔ فرعی‌اند.[۲]

به صورت کلی، انکشاف جدید به سوی از بین بردن نظام قبیله‌ای و جانشین‌سازی جدایی منطقه‌ای به عوض آن، به پیش می‌رود. این امر یقیناً و غالباً در بهسود و دایزنگی، مشاهده می‌شود که در اکثر قریه‌های آن مناطق، نه تنها قبیله‌های فرعی مختلف بلکه حتی قبیله‌های مختلف، سکونت اختیار می‌کنند. در این‌جا در جواب پرسش، غالباً نام قریه‌ها به حیث نام قبیله‌های فرعی ارائه می‌شود و من عقیده دارم که این مطلب، بسیار رسا و بیان‌کننده تلقی می‌گردد. امروز سازمان قبیله‌ای به بهترین صورت در جاغوری محفوظ مانده، جایی که گروه دودمانی و گروه محلی هنوز هم آشکارا عین معنی را می‌رساند. عملیه‌ای که جریان دارد، نه تنها تغییر عملی سیاسی است؛ بلکه دیگرگونی روحیاتی نیز است که در طی آن، محتوای هواخواهی قبیله‌ای و احساس قبیله‌ای، نابود می‌گردد و به یک عنعنه هیجانی تبدیل می‌شود.

---

۱. این حکم‌دار، سردار شیرعلی‌خان بود و محمد عظیم بیگ سه پای را هم لقب سرداری داده بود. (شهرستانی)

۲. ر. ک: شهرستانی، فولکلور هزاره، بحث مفصل دارد (نسخهٔ تایپ شدهٔ «مرکز تحقیق» پوهنتون کابل).

وضع جغرافیایی

هزاره‌جات منطقهٔ مرتفع کوهستانی است که در آن، سلسله کوه‌های بزرگ با قله‌های بلندتر از پنج‌هزار متر، چون کوه بابا و هندوکش موقعیت دارد. سطوح مرتفعی نیز در این منطقه هست که فرسایش‌ها بر اثر آب، خصوصیت سطح مرتفع آن‌ها را ازمیان برده است، مانند بهسود (تقریباً ۳۰۰۰-۲۸۰۰ متر). وادی‌های پهناوری نیز هست که در آن‌ها دریاهای عمده جریان دارد و این دریاها در قسمت وسطی از تنگی‌هایی می‌گذرد که از اطراف آن‌ها وادی‌های کوچکی (در هزاره‌گی: قول) انشعاب می‌یابد، به حیث مثال در شهرستان، در جاهای دیگر مانند دایزنگی، دره‌های سرسبز عمیق با کرانه‌های دارای نشیب‌های تند وجود دارد.

هر منطقهٔ سرزمین هزاره، مشخصات خاص خود را دارا است؛ ولی آن‌چه در سراسر هزاره‌جات عمومیت دارد، خصوصیت دشتی و جلگه‌ای، با رستنی‌ها و گیاه‌های نسبتاً زیاد است؛ ولی جای جای، به ضرورت پراکنده درختانی از گونهٔ پسته یا خنجک در ساحه‌های گرم‌تر جنوبی دیده می‌شود. هزاره‌جات زمستان‌های بسیار سخت و برف‌باری‌های سنگین دارد که در بخش‌های مرکزی و شمال مرکزی، حتی سبب قطع ارتباطات میان دهکده‌های مجاور می‌گردد و برای تقریباً شش ماه، قریه‌ها و محلات را در انزوا فرو می‌برد. بارندگی‌هایی که عمدتاً در زمستان و بهار صورت می‌گیرد غالباً به شکل برف است، به استثنای سمت‌های جنوبی‌تر که در آن‌جا باران می‌بارد. تابستان آن خشک و بی‌ابر است؛ لیکن گاه‌گاهی بادهای موسمی (مونسون) از سوی جنوب شرق، سبب باران‌های خفیف در قسمت‌های مرتفع شرقی در اواخر تابستان می‌گردد.

آبادی و مسکن[1]

هزاره‌جات بنابر ثروت‌های طبیعی، ساحه‌ای بسیار پر نفوس است. در هر پارچه هموار زمین قابل آبیاری، کشت‌وکار صورت می‌گیرد. در دره‌های تنگ، دهکده‌ها عموماً در کنار کشت‌زارها و در وادی‌های پهناور در پایین کشت‌زارها، در آن جاهایی که بادکوبه و برف‌کوچ محفوظ است، موقعیت دارند.

در قسمت‌های بلند هزاره‌جات، دهکده‌ها یا خانه‌های به هم پیوست، ساخته شده تا جای زیاد در اختیار باشندگان باشد. خانه‌های چهارکنج هموار بام، از گل یا سنگ، نظر به دسترسی به آن‌ها، ساخته می‌شوند. چوب در ساختمان خانه، بسیار کم به کار برده می‌شود و در بهسود که چوب بسی کمیاب است، همهٔ خانه‌ها گنبدی و از خشت خام به بسیار خوبی ساخته شده‌اند.

---

۱. فردیناند، کلوس، «فرهنگ هزاره»، مترجم پوهاند نگهت سعیدی، مجلهٔ فرهنگ مردم، شمارهٔ ۴ و ۵، سال دوم، جوزا، سنبهٔ ۱۳۵۹.

اگر شما وسیلهٔ دیگری برای تعیین ارتفاع و شدت سرمای زمستان ندارید، می‌توانید آن را از اندازهٔ چلمه (تپی، چپلک، چپک) و توده‌های خار که برای سوخت زمستان بر بام‌ها یا در بیرون دهکده گذاشته شده، تشخیص کنید. در سراسر تابستان، زن‌ها را خواهید دید که مصروف ساختن چلمه از سرگین و کاه‌اند و بچه‌های کوچک پیوسته پشتاره‌های بزرگ خار را برای سوخت و گیاه و علف را برای خوراک ستوران، از کوه به خانه می‌آورند. توده‌ها و ذخایر بزرگ خار و گیاه که ممیزهٔ برجستهٔ دهکده‌های هزاره است، گرد آورده می‌شوند و بدون شک هزاره‌ها از بزرگ‌ترین گردآوران علف‌خشک در جهان به شمار می‌روند.

تیپ قدیمی خانهٔ هزاره‌گی برای نگه‌داشت گرما عموماً یک اتاق و یک دالان با برنده می‌داشت. کلکین در آن‌ها نمی بود، یک دود رو (در هزاره‌گی: موری) در سقف اتاق جای می‌داشت که می‌توانست بسته شود. در جاهای دیگر، خانه‌های دو یا سه اتاقه را می‌توان دید با یک اتاق‌نشیمن، یک طویله و یک خیره‌خانهٔ کوچک؛ در طویله همیشه آتشدانی ساخته می‌شود تا در زمستان‌های سخت، موجودهای بشری با چهارپایان یک‌جا زندگی کنند، به‌سان خانه‌های یک اتاقه. اختلاف میان این خانه‌ها، تمایزهای منطقه‌ای یا قبیله‌ای نیست؛ بلکه به اقلیم، دارای صاحب‌خانه و انگیزه‌های بیرونی بستگی دارد.

اسباب و لوازم خانه‌ها به غایت ساده‌اند. در گوشه‌ای آتشدان سرپا (در هزاره‌گی: دیدگو) «این کلمه، مقلوب کلمهٔ دیگدان دری است» دیده می‌شود و اکنون در بسیاری از خانه‌ها در میانهٔ اتاق تنور ساخته شده است. در دیوارها، اتاق‌هایی برای گذاشتن چیزها که یکی آن به صندوق چوبی خانواده اختصاص یافته و برآمدگی‌هایی کوچک برای گذاشتن چراغ تیلی وجود دارد. گذشته از این‌ها، آلات و افزارهای عادی خانه از گونهٔ اسباب مسی وارد شده، کاسه‌های گلی دست‌ساخت و کاسه‌های چوبی را می‌توان دید. نمد لوله شده خوش ساختی در گوشهٔ دیگر گذاشته شده که هنگام خوابیدن افراد خانواده، هموار می‌شود. دیدن خانه‌های پاک و آراسته، شگفتی‌انگیز است؛ زیرا درست در بیرون دروازه توده‌های چلمه انبار گردیده‌اند.

در بلندترین مناطق (دایزنگی، بهسود و مانند آن) مردم در تمام سال در دهکده‌های‌شان می‌باشند؛ اما در ساحه‌های پایین‌تر و گرم‌تر، همین که کیک‌ها در خانه‌های زمستانی زیاد و غیرقابل تحمل می‌گردند، ده‌نشینان تدریجاً به نقل مکان تابستانی می‌پردازند. آنان به زمین بوره یا شدیار نزدیک خانه می‌روند و در آن‌جا کلبهٔ چهارکنج گلی (در هزاره‌گی: کوته) می‌سازند که سقف آن با خاده‌ها و شاخ‌چه‌ها پوشانده می‌شود و پیش‌روی آن، برنده‌ای که شعاع آفتاب را از انسان‌ها و توران باز دارد.

در شهرستان، آغیل‌های کوچک خمچه‌بافت نیز برای نگه‌داری بزها و گوسفندان می‌سازند، این آغیل‌ها و چوب‌بست‌های چهارکنج جاغوری (در هزاره‌گی: چهارچوبی) قابل انتقال‌اند تا که پاروی حیوانی به هرگوشهٔ زمین رسانده شده بتواند. این روش کوته‌سازی در شهرستان و در جاغوری مروج است.

در مناطق دیگر، در آن جاها که چراگاه‌های خوب کوهستانی و دره‌ها و وادی‌های حاصل‌خیز کوهی است، روستاییان هر تابستان ییلاق می‌روند. این امر در چند جای در دایزنگی و دایکندی واقع می‌شود و گذشته از نیاز ستوران به چراگاه‌ها، یقیناً با کشت‌ورزی للمی بستگی دارد. کلبه‌ها و پناه‌گاه‌ها در این‌جا از نگاه شکل، اندکی متفاوت و مستطیلی نامنظم با سقف خاده‌ای و شاخ‌چه‌اند (در هزاره‌گی: منا، به فتح میم). در منطقهٔ غوربند- شیبر- بامیان نیز همان روش ییلاق‌روی را مشاهده می‌کنیم؛ ولی با این فرق که مردم آن‌جا به عوض پناه‌گاه‌های سنگی، از غژدی‌ها در فضای باز وادی‌ها و دره‌های کوهستانی استفاده می‌کنند. آنان در ییلاق کشت‌آبی جو، گندم و شبدر یا رشقه (در ارتفاع تقریباً ۳۱۰۰ متر) علاوه بر کشت للمی گندم (در هزاره‌گی و دری: للمی[1]) می‌داشته باشند. غژدی‌های‌شان به تیپ یورت همانندی دارند، بدین جهت که گردند و از این نگاه که چون بیرون نگریسته شود، دیواره‌ای عمودی از چغ به بلندی تقریباً یک‌متر و بر بالای آن سقف گنبدی شکل پوشانده با نمد دارد؛ لیکن وضع درونی آن از یورت اندکی متفاوت است: بخش بالایی و پایینی وجود ندارد؛ چوکات آن، چوب‌هایی‌اند که به شکل دایره در زمین فرو برده شده‌اند و بخش میانی آن‌ها خمیده‌اند و نوک آن‌ها در انتهای خادهٔ مرکزی دو شاخه (در هزاره‌گی: اچه، بسته شده‌اند. در انتهای این چوکات، سوراخی به حیث دروازه، بدون تعیین موقعیت خاص، گذاشته می‌شود؛ دود رو در سقف وجود ندارد؛ نمدها به صورت عادی بر بالای غژدی انداخته می‌شوند و دود از بخش فوقانی سوراخ دروازه بیرون می‌رود.

این غژدی چپر یا چپری (نام معمولی دری برای پناه‌گاه موقتی از شاخ‌چه‌ها یا از خس‌وخاشاک) نامیده می‌شود. در پی شرح ساختمان آن، درست‌تر خواهد بود که چپر هزاره‌گی را کلبهٔ قابل انتقال به شکل صندوق زنبور عسل با پوشش نمد، بنامیم تا این‌که غژدی علاوه بر جاهایی که پیشتر ذکر شد؛ این کلبه در دیگر ساحه‌های شمال (کهمرد و سیغان، دوآب، دهنهٔ غوری) مشاهده می‌شود؛ ولی در این مناطق، خادهٔ مرکزی در چپری وجود ندارد.

از چپر مدت شش ماه استفاده می‌شود؛ یعنی نه تنها هنگام تابستان در کوه‌ها بلکه در آغاز تابستان

---

۱. در هزاره‌گی دیمه هم گفته می‌شود. (شهرستانی)

و خزان در گرد و پیش دهکده‌ها نیز استفاده می‌شود. این امر نشان می‌دهد که هزاره‌های شمال، سابقاً بیشتر زندگی نامستقر داشتند و بدان‌گاه شگفتی‌آور نبود که همهٔشان به ساختن بود (در هزاره‌گی و دری: خرگاه) خوب آشنایی داشتند. به ما گفتند که تخمیناً پنجاه شصت سال پیش، علاوه بر چپری در میان‌شان، یورت کاملاً مستعمل و متداول بود. این حالت بسیار همانند وضع ایماق‌های شمال و بعضی از ازبک‌های قطغن است که در آن جاها امروز یورت و چپر در کنار یک‌دیگر دیده می‌شوند.

چپر چهارایماق در نگاه نخست به چپر هزاره‌گی شباهت نزدیک دارد: طرح اساسی دایره‌ای، چغ‌ها و پوشش‌های نمدی، یکسان است؛ ولی از نگاه ساختمان چپر ایماق‌ها کلبه‌ای به شکل صندوق زنبور عسل نیست، زیرا که چوکات آن از دو دسته چوب‌های راست، ساخته می‌شوند نه از چوب‌های خمیده. هریک از چوب‌های خمیده چپر هزاره‌گی تقابل دارد با دو چوب راستی که به شکل زاویهٔ منفرجه بسته می‌شوند. در نتیجه، چپر ایماق‌ها بیشتر مانند یورت است؛ زیرا هر دوی آن‌ها دارای بخش پایینی دایره‌ای عمودی و بخش بالایی مخروطی نشیب‌دار، است، افزون‌براین، خادهٔ مرکزی در آن عموماً وجود ندارد (بەسان چپری هزاره‌های شمالی‌ترین بخش.)[1]

از روی دلایل آشکار، انواع گوناگون چپر را نخستین نمونه‌ها یا اولین مرحله‌های ساختمان یورت، می‌توان انگاشت و طرح قشنگی از دیگرگونی تدریجی آن‌ها بدین‌سان ارائه کرد: کلبهٔ صندوق زنبور عسل گونه با خادهٔ میانگین- کلبهٔ صندوق زنبور عسل گونه بی‌خادهٔ میانگین در چپر ایماق‌ها- یورت، اما این طرح کاملاً به این سادگی نیست؛ زیرا شاید چپرها در واقع شکل‌های انحطاط یافتهٔ یورت یا صرفاً همانند.

در میان هزاره‌های غوربند، یورت به حیث مسکن سال تمام، دیگر وجود ندارد. شاید بدین سبب که بر اثر پیشرفت زندگی مستقر هزاره‌ها و دست‌یابی به خانه، دیگر نیازی به آن نبوده است و هم بسی گران تمام می‌شده است. چنین بود که چپر ارزان و آسان‌ساخت، قسماً جانشین یورت گردید و استعمال آن به شرایط متغیر، سازگار کرده شد؛ اما به عقیدهٔ من دلیلی نیست که به اساس آن بیندیشیم که چپر هزاره‌گی اختراع نو، یا شکل انحطاط‌یافته است؛ زیرا این شکل تیپ ثابت چپر کاملاً مختص به خود آن است و افزون‌براین، مقایسه با ایماق‌های شمال این اندیشه را تقویت نمی‌کند. در میان ایماق‌ها هر دو نوع مسکن را با مورد استعمال بیش یا کم مختصر، می‌توان دید: خرگاه به صفت غژدی پاک و قشنگ برای مهمانان و به حیث اتاق‌نشیمن و چپر به حیث آشپزخانه و

---

۱. مطالبی در باب چپری جمشیدی‌هایی که در ترکمنستان زندگی می‌کنند از طرف ای. جی. هفربرگ (گفربرگ) نشر شده، ۱۹۳۸، از صفحهٔ ۱۲۳ به بعد.

یعنی نه اختراع نو است نه شکل انحطاط یافته است. (مترجم)

غژدی کار و نیز عموماً پناه‌گاه‌های شب برای حیوانات.

به احتمال نزدیک به یقین، این دو نوع مسکن، از روزگاران باستانی در کنار یک‌دیگر بوده در طی زمان، یکی بر دیگری تأثیر نموده و یک‌دیگر را تکمیل کرده‌اند. متحملاً تیپ‌های چپر از تیپ یورت، قدیمی‌ترند؛ ولی تا آن‌گاه که مطالعات بیشتر در باب قبیله‌های مختلف افغانستان به عمل نیاید و هم‌چنان مقایسه‌هایی با ساحه‌های مجاور صورت نگرفته، نتیجه‌گیری‌های بیشتر ناممکن خواهد بود.[۱]

فعالیت‌های روزانه

به سبب شرایط اقلیمی، فعالیت‌های عمدهٔ هزاره‌ها به تابستان و خزان محدود است. آنان در زمستان بیشتر وقت‌ها در خانه می‌باشند و بسیار کم کار می‌کنند. زنان دو غذای روزانه و گاه‌گاه فقط یک وقت طعام را آماده می‌سازند و مردان صرف این کارهای مهم را به انجام می‌رسانند: به حیوانات علوفه می‌دهند و در آفتاب چاشت، آن‌ها را بیرون می‌برند؛ هرچند که این کار فایدهٔ آنی ندارد؛ زیرا حیوانات در زمستان شیر نمی‌دهند. بام‌ها و راه‌روها باید از برف پاک شود؛ در غیر این کارها، زندگی در بیرون خانه بسیار محدود خواهد بود. مسافرت صورت گرفته نمی‌تواند؛ اگر کسی بمیرد، بردن جنازه‌اش به گورستان معین غالباً مشکل است.

شاید مردان در آغاز زمستان، به شکار بز کوهی بروند؛ اما به صورت کلی شکار اهمیت کم‌تری دارد. هرچند که آنان دام‌های معمولی حلقه‌ای[۲] برای گرفتن کبک (در هزاره‌گی و دری گفتاری: کوک) و دیگر پرندگان دارند.

بارها از هزاره‌ها پرسیده‌ام که آنان در زمستان چه می‌کنند، جواب همیشگی این بوده است: «هیچ چیز، به جزء خوردن و خوابیدن!»

ایماق‌ها در زمستان از سوراخ‌های یخ هریرود، ماهی می‌گیرند؛ لیکن هزاره‌ها در زمستان به ماهی‌گیری نمی‌پردازند. به طور کلی ماهی‌گیری در میان هزاره‌ها نادر است. به نظر می‌رسد که آنان

---

۱. مسکن‌های عنعنه‌ای دیگری، غیر از آن‌هایی که ذکر شدند، نیز در این محله‌ها دیده می‌شوند. در میان تاجیک‌های اطراف کاولیان (در شمال‌شرق بلچراغ) و به سوی شرق تخت میرزا (در جنوب سرپل). لینارت ایدلبرگ در جولای ۱۹۵۳ چپرهای باز هم مختلط‌تری را در کنار یورت‌ها مشاهده کرد به اختصار می‌توان گفت که چوکات این چپرها، آمیزشی است از چوکات چپر هزاره‌گی بی‌خاده میانین و چوکات لوله‌ای گنبدی. مسکن‌های مانند این که برخی از آن‌ها ساختمان کاملاً لوله‌ای گنبدی دارند، در تاجیکستان جنوبی و ازبکستان جنوبی موجودند (رجوع شود به ای. جی. هفربرگ، ۱۹۳۸، ص ۱۷۳؛ ب. خ. کرمی شیوهٔ ۱۹۵۶، از صفحهٔ ۱۳ به بعد.)

۲. این گونه دام حلقه‌ای را در هزاره‌گی به نام القه (حلقه) و ورغه (به فتح اول و سوم و سکون دوم) نیز می‌نامند که کبک و کبوتر صحرایی و زاغ‌نول سرخ را بدان صید کنند. (شهرستانی)

از خوردن ماهی بی‌زاری عنعنی دارند.[۱]

به هنگام تابستان هزاره‌ها بسیار مصروفند و عمدتاً به کشت و برز و فعالیت‌های بزرگ گردآوری می‌پردازند. محصولات مهم هزاره‌جات گندم زمستانی (تیرماهی) و بهاری، جو و رستنی‌های دارای گل‌های پروانه‌ای، مانند شبدر و رشقه و باقلی است.

سالانه یک فصل حاصل برداشته می‌شود؛ ولی در ساحه‌های گرم‌تر به سوی جنوب، کشت دو فصله که یکی آن عموماً جواری است به عمل می‌آید. کشت‌ورزی، کار منحصر به مردان است، به استثنای خیشاوه و درو کردن گیاه‌های هرزه که توسط زنان انجام داده می‌شود.

کشت آبی بزرگ‌ترین اهمیت را دارد و چون آب در این‌جا زیاد است[۲]، دشواری‌های مربوط به آبیاری در دیگر بخش‌های افغانستان، در هزاره‌جات پیش نمی‌آیند. دریاهای کوچک و نهرهای کوهستانی، بسیار قابل استفاده و سودمندند؛ زیرا به آسانی آب آن‌ها به جوی‌های آبیاری برگردانده می‌شود. دریاهای بزرگ چون هیرمند، ارغنداب یا کج‌رود، متأسفانه برای هزاره‌جات خیلی اندک قابل بهره‌برداری است؛ زیرا در ته وادی‌های پرنشیب یا در دره‌های تنگ جریان دارند و در کناره‌های آن‌ها زمین‌های هموار بسیار کم‌اند. آب‌گیرهای مصنوعی (در هزاره‌گی: نَوُر) که آب آن‌ها از چشمه‌ها و دامنه‌های کوه می‌آیند مختص به هزاره‌جات‌اند[۳]. وقتی که این آبگیرها پر می‌شوند، آب آن‌ها برای آبیاری ساحه‌های نسبتاً کوچک نزدیک، به کار می‌رود. ای نورها همیشه دارایی یک کس نگهبان است، درست به سان کاریزها در هزاره‌جات جنوبی.

کاشتن زمین در این‌جا، تقریباً مانند دیگر بخش‌های افغانستان است: قلبه، ماله (تخته چوبی برای هموار کردن زمین)، بیل و برخی از افزارهای مخصوص چوبی برای آبیاری، آلات و اسباب مروج‌اند. قلبه در بسیاری از بخش‌های افغانستان به صورت یک‌سان درست بیش از تخم‌افشانی و معمولاً به زودی پس از آن، جهت پنهان کردن تخم در زمین به کار برده می‌شود. کشت‌زارها غالباً نشیب دارند و بنابراین، در آن‌ها شیارها و جوی‌های کوچک ساخته می‌شوند تا که هنگام آبیاری، خاک آن‌ها شسته و ساییده نشود. بیشتر اوقات این کش‌تزارها اندکی مسطح و هموارند؛ لیکن هموار کاری ماهرانه به سطح افقی زمین، به ندرت دیده می‌شود.

---

۱. جاهایی که نزدیک دریا هستند، همگی در اول بهار به ساحل دریا کوچ می‌روند و تا مدت سه ماه در آن‌جا می‌باشند و ماهیان را توسط ساختن غور (با واو مجهول) صید می کنند. (شهرستانی)

۲. در این قسمت ر. ک: شهرستانی، فولکلور هزاره، فصل فعالیت‌های اقتصادی و زراعتی.

۳. نور، به فتح نون، بیشتر در درهٔ غوربند و کم‌تر در درهٔ سالنگ در کنار دریا جهت شکار مرغابی ساخته می‌شود. نوورها مترجم (به فتح نون و اشباع واو) تلفظ می‌شود و نوعی از بند یا سد خاکی کوچک که در زیر آن سوراخی به نام سوف هست که در وقت لازم باز و بسته می‌شود و نوور اکثراً مشترک است؛ یعنی به مردم قریه تعلق دارد. (شهرستانی)

در چنین مناطق افغانستان کشت غیرآبی عمدتاً امکان‌پذیر است؛ چون که در زمستان به اندازهٔ کافی برف می‌بارد و بدین سبب این گونه کشت در هزاره‌جات بسیار رایج است. دیدن قطعه‌های چهارکنج سبز یا نسواری (یعنی شدیار یا زمین بوره) کشت‌زارهای للمی که سراسر نشیب‌های کوه‌ها را خال‌دار و پرنقطه گردانیده، حیرت و شگفتی انسان را بر می‌انگیزد و منظرهٔ این کشت‌زارهای دشوار گذار، ناقابل دسترسی و دور از روستاها، سبب درک سختی زندگی هزاره‌ها می‌گردد. کشت للمی عموماً گندم بهاری است؛ روش کار در کشت للمی بسان کشت آبی است، جز آن که پارو در آن به کار برده نمی‌شود. کود حیواناتی که در کشت‌زارهای للمی می‌چرند، کفایت می‌کند. این گونه زمین‌ها، یک‌سال در میان کاشته می‌شوند.

اما فی‌الجمله حاصل آن‌ها بسیار کم است و در بعضی سال‌ها هیچ چیزی از آن‌ها به کف نمی‌آید. با وجود این، بر اثر تقاضاهای نفوس روز افزون، ساحهٔ کشت للمی هر ساله وسعت می‌یابد؛ ولی در این توسعه و افزایش، امکان برخورد با کوچی‌ها بر سر حدود چراگاه‌ها و کشت‌زارهای للمی وجود می‌داشته باشد.

در پهلوی کشت و برز، پرورش جانوران مهم‌ترین کار است. هر خانواده یک گاو شیری، عموماً یک برزه گاو، چند بز و گوسفند دارد. خر بیشتر نگه داشته می‌شود؛ لیکن اسپ به ندرت[1]. تنها در زمین‌های فراخ و حاصل‌خیز لعل و سرجنگل و یکه‌ولنگ گله‌های (در هزاره‌گی نیز گله، به تشدید لام) اسپان را سرگرم چریدن می‌توان دید. اسپ در هرجا، دارایی ثروت‌مندان است.

نگاهداری ستوران، کار بچه‌ها و دخترهای کوچک است. آنان بامداد وقت، دهکده را ترک می‌کنند؛ چاشتگاه حیوانات را برای دوشیدن می‌آورند؛ پیشین بار دیگر آن‌ها را به دامان تپه‌ها می‌برند و هنگامی که پردهٔ تاریکی فرومی‌افتد، چهارپایان را به دهکده بر می‌گردانند. این ریتم روزانه روستا است. تقسیم اساسی همه فعالیت‌های زنان، که شیر می‌دوشند و لبنیات می‌سازند.

شیردوشی سه بار در روز انجام شده می‌تواند. شبان‌های کوچک همیشه در این کار به زنان کمک می‌کنند. گاو تنها در حالتی که گوساله نزدیکش باشد، دوشیده می‌شود و هنگام دوشیدن، بالعموم گوساله را می‌لیسد. اگر گوساله بمیرد، پوستش از کاه پر کرده می‌شود و این گوساله کاه‌پرک به گاو شیردوشی، نوازش‌های مادر را در می‌یابد. گاوها از زمان زایمان و در بهترین حالات، تا آغاز زمستان شیر می‌دهند؛ در حالی که بزها و گوسپندان صرف چند ماهی. اگرچه بازده این‌ها نسبتاً کم است، شیر و محصولات آن برای اقتصاد هزاره‌ها بزرگ‌ترین اهمیت را دارد.

---

۱. اسپ به حیث وسیلهٔ سواری و ساعت تیری به کار برده می‌شود و مردان ثروت‌مند آن را نگه می‌دارند. (شهرستانی)

هر بامداد زنان شیر را می‌جوشانند و این آغاز تهیهٔ همهٔ محصولات شیری است؛ سپس ماست شب گذشته را دوغ می‌زنند؛ توسط مشک‌های بزی[۱] که دو سر آن‌ها به چوبی بسته شده و در داخل سه پایه آویزان می‌باشند. آن سان که در میان کوچی‌های پشتون دیده می‌شود.

چون نمکی ساختن مسکه (در هزاره‌گی و دری) متداول نیست، مسکه بی‌نمک هرگز نگه‌داری شده نمی‌تواند؛ لیکن بدان‌گونه که در افغانستان و کشورهای همسایهٔ آن رواج دارد، مسکه آب کرده می‌شود یا تصفیه می‌شود تا که آب آن به کم‌ترین حد برسد و روغن زرد[۲] به دست آید. روغن زرد یکی از چیزهای پر ارزش برای فروش در شهرها است.

دوغ (در دری و هزاره‌گی: دوغ) که در مشک می‌ماند، تیره است و عموماً در آن آب انداخته و رقیق ساخته می‌شود. مقدار زیاد دوغ را خشک می‌کنند؛ نخست با جوشاندن و پس از آن با آویختن آن در خریطه یا پارچه تا که آب آن بتراود. سپس از آن چکی‌های گرد یا کلوله‌ها می‌سازند و در آفتاب خشک می‌کنند. بدین صورت، قروت که یکی از مواد غذایی دوست داشتنی زمستانی در سرتاسر افغانستان است، حاصل می‌شود. هزاره‌ها چاکو یا ارچی (نام آن در جاغوری) نیز می‌سازند و آن ماستی است که از میان پارچه چکیده باشد[۳]. این سخن چندین کس از دایزنگی و گیزاو، که مسکه و محصولات ضمنی آن در همین اواخر در سرزمین‌شان رواج یافته و بیش از زمان امیر عبدالرحمان در هزاره‌جات ناشناخته بود، شگفتی‌آور است. باید گفته شود که عملیه‌های آماده‌ساختن محصولات شیری ذکر شده در بالا و نام آن‌ها، با آن‌چه در میان تاجیک‌های افغانستان شرقی[۴] مروج است، تقریباً همانندی دارند.

اگر گفتهٔ بالا راست باشد، بایست هزاره‌ها در روزگاران قدیم تنها قیماق را شناخته بوده باشند[۵] نه مسکه را. قیماق در همه جای افغانستان تهیه و مصرف می‌شود؛ اما قیماق ازبک‌ها بهترین نوع آن می‌باشد. قیماق، ورقهٔ کریم یا چربی است که به گاه جوشاندن شیر، در بالای آن جمع می‌شود. آن را در زمان‌های گذشته در جاهای سرد و مخصوص نگاه می‌داشتند و به حیث خوراک اضافی در تمام

---

۱. آن را در هزاره‌گی پوستیل (با یای مجهول) گویند. (شهرستانی)

۲. کلوس فردیناند سهواً چنین نوشته: (در هزاره‌گی و دری: روغان). این کلمه در دری کابل، روغن و در دری هزاره‌گی روغو است.

۳. این کلمه در زبان دری چکه است که از ریشه چکساخته می‌شود (قیاس شود با کلمه‌های خنده، ناله، گریه، تابه و...)؛ کلمهٔ چک بر اساس صدای افتادن قطره آب بر زمین یا آب ساخته می شود و کلمهٔ چک نیز از همین ریشه به میان آمده است. باید گفت که چکه هم از ماست ساخته می‌شود و هم از دوغ.

۴. باید نویسنده، افغانستان شمال شرقی می‌گفت؛ یعنی ولایت‌های بدخشان، تخار، قندوز و بخش‌هایی از ولایت‌های بغلان و پروان. (مترجم)

۵. مردی به نام محمد جو (محمد جان) زوار از قریهٔ تسور ولسوالی ورس، دایزنگی، که در سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۱۹ به حدود هشتاد سال عمر داشت، می‌گفت که: ما مشک‌زدن را نمی‌دانستیم و از قیماق، حلوای سرخ و حلوای اسپی (سفید) می‌پختیم. (شهرستانی)

زمستان، مصرف می‌رساندند. شیری که پس از این جوشاندن، به جا می‌ماند صاف نامیده می‌شود (کلمهٔ صاف برای شیر عادی و معمولی نیز به کار می‌رود.)

شیر صاف عموماً ترش ساخته می‌شود که به ماست مبدل می‌گردد و هزاره‌ها آن را شیر می‌نامند که با کلمهٔ دری گفتاری ماس تضاد و تقابل دارد؛ سنجیده شود با کلمه دری گفتاری و ادبی شیر.

تمام صنعت لبنیات‌سازی هزاره‌ها بسی ساده است و شما غالباً مردمی را هم می‌بینید که حتی قروت نیز تیار نمی‌کند؛ در چنین حالت تهیهٔ چیزهای ظریف‌تری چون پنیر، اگر هم روش ساختن آن را بدانند، امکان‌پذیر نیست.

به عمل آوردن محصولات حیوانی، کار زنان است؛ ولی نگه‌داری ستوران و رسیدگی بدان‌ها، به مردان تعلق دارد که داغ کردن یا نشانی نمودن، خصی کردن یا اخته کردن، پشم قیچی کردن، غذا دادن و کشتن چهارپایان را انجام می‌دهند. روش منظم نشانی کردن جانوران وجود ندارد. یکی از انواع آن که بریدن گوش است، بیشتر مشاهده می‌شود، خصی کردن گوساله، جوانهٔ گاو، گوسپند و بز، بسیار متداول است و لیکن بر اسپ و خر هرگز تطبیق نمی‌شود. دو روش برای این کار هست که هر دو بیرون از هزاره‌جات نیز بسیار شایع است:

۱. کوفتو (در دری کوفتن) به معنای زدن یا تب‌کدو به معنای برهم‌زدن؛ این کار با گذاشتن دو چوب در دو طرف لولهٔ منی و با سنگ زدن بر آن‌ها و از کار انداختن لوله، انجام می‌یابد. این نوع خصی کردن، بر حیوانات چند ماهه تطبیق می‌گردد و در تابستان از آن روش دیگر بهتر است.

۲. خص کدو این کار با شگافتن محفظهٔ خصیه‌ها به وسیلهٔ کارد و بیرون کشیدن آن‌ها، انجام می‌یابد؛ سپس نمک با زغال بر زخم پاشیده می‌شود. هر دو روش بر جانورانی بر جانورانی که در بالا یاد شد، عملی می‌گردد.

قیچی کردن پشم گوسفند و بز، دو بار در سال: بهار و خزان، انجام می‌گیرد. آنان برای این کار، قیچی بسیار بدوی و ساده‌ای را استعمال می‌کنند که از دو تیغهٔ جدا و بسته شده در نوک دو چوب، متقاطع ساخته شده است. این افزار را کوچی‌های پشتون نیز به کار می‌برند.

هزاره‌ها در کشتار حیوانات، روش اسلامی ذبح یا حلال‌کردن را پیروی می‌نمایند.

تا این اواخر، هزاره‌جات بیشتر از بسیاری بخش‌های دیگر افغانستان، به خود اتکا داشته و بدیهی است که بسی صنایع‌دستی گوناگون تاکنون هست. باز هم زنان در این امور سهم بزرگ دارند. نخ‌ریسی، بافت، دوخت، سفالینه‌سازی، نمدمالی و ساختن برخی از مصنوعات چرمی را انجام می‌دهند.

بافت توسط کارگاه‌های سادهٔ افقی (در هزاره‌گی: تانسه) صورت می‌گیرد. آنان پارچه برای لباس (برک به فتح اول و دوم) گلم یا به تلفظ گلیم[۱]، جوال و شال می‌سازند. زنان هزاره بهترین نمد را نیز تیار می‌کنند؛ با روش معروف پهن کردن پشم تیت شده یا زده شده بر نمد کهنه و افشاندن آب بالای آن، سپس لوله کردن و بستن آن و لول دادن بر زمین صدها مرتبه. همهٔ این محصولات بالعموم آن قدر مرغوب ساخته می‌شوند که بازار خوبی بیرون از مرزهای هزاره‌جات نیز دارند.

تمام پوشاک‌ها را زنان می‌دوزند و به طور قابل‌توجهی در پذیرش اندیشه‌های‌نو شایستگی دارند. به جز هزاره‌جات در هیچ‌جایی نمی‌بینید که همهٔ مردان بالاپوش‌های اروپایی برش ساخته شده از برک خودشان بپوشند. این امر شاید کلتور تغییر یابندهٔ هزاره‌ها را بنمایاند؛ اما برای نژادشناس، از راهگذر دشواریاب بودن لباس‌های اصلی و خالص هزاره‌گی، تأثرآور است. این دیگرگونی مخصوص، تقریباً سی سال پیش[۲] به وقوع پیوست و من عقیده دارم که علت عمدهٔ آن، بازگشت هزاره‌های ترخیص شده از سپاه قدیمی هند بریتانیایی[۳] و هم‌چنان خرید و فروش پوشاک‌های دست دوم امریکایی توسط کوچی‌ها است. از جهات دیگر، لباس‌ها اکنون طرح عادی شرقی دارند؛ تغییری که هنگام بازشدن هزاره‌جات آغاز شده است. این خصوصیت در مورد هزاره‌های شمال، صدق نمی‌کند؛ زیرا آنان چکمن‌های برک (چکمن کوتاهی که در زیر و چکمن درازی که بالای آن پوشیده می‌شود) می‌پوشند؛ از آن نوعی که در میان ترک‌های شمال رایج است.

سفالینهٔ دست‌ساخت در هزاره‌جات شکل استثنایی دارد[۴]. چرخ کلالی عمدتاً به وسیلهٔ تعداد کمی از هزاره‌های غزنی که به گاه تابستان در هزاره‌جات کار می‌کنند، شناسانده شده و اکنون به آهستگی رواج می‌یابد.

صنعت‌گران متخصص (حرفه‌ای) در هزاره‌جات کم هستند و این بدان معنی است که اشخاص عادی، وظیفه‌های گوناگون بسیاری دارند: ساختن افزارهای کشت‌ورزی (تا آن حد که آهن به کار نشود)، خانه‌سازی، نجاری و مانند این‌ها. یگانه پیشه‌وری که وجودش در همه جا حتمی است، آهنگر است. در بهسود گل‌کاران (در هزاره‌گی: گل کارگر) نیمه حرفه‌ای را نیز می‌توان دید که پیشهٔ‌شان از زمان‌های قدیم‌تر بازمانده است، این‌جا و آن‌جا نجاران نو پیدا هم هستند. مصنوعات

---

۱. هزاره‌ها مانند مردم کوه‌دامن، به جای کلمهٔ گلم یا گلیم عموماً کلمهٔ پلاس را به کار می‌برند.

۲. آخرین مرحلهٔ تحقیق در باب این موضوع، در آغاز سال ۱۹۵۵ صورت گرفته است.

۳. در آغاز قرن بیستم، یک ریجیمنت (تقریباً هزار سپاهی در چهار دسته) یا یک بتالیون (این هم تقریباً هزار سپاهی) (؟) هزاره‌ها در کویته در سپاه هندی تشکیل شد. حتی امروز آغاز سال ۱۹۵۵ هم بسیاری از هزاره های مناطق جنوبی (جاغوری و...) برای انجام دادن کارهای تصادفی به کویته می‌روند، گاهی تنها در فصل زمستان و گاهی برای یکی دوسال.

۴. رجوع شود به یادداشت‌های مقدماتی اثر پیتر در نشریهٔ انسان، (۱۹۵۳)، جلد ۳، مقاله ۴.

چرمی بسیار اهمیت دارند؛ چون که چرم برای ساختن بسیار چیزها به کار می‌رود: جوال‌ها و گونی‌ها برای ذخیرهٔ مواد، مشک‌های دوغ زدن، پیزار و پاپوش (نوع قدیم آن در هزاره‌گی: کاپی) تسمه‌ها و کمربندها، یراق‌ها و بامان اسپ و مانند این این‌ها. این به طور کلی، کار مردان است؛ لیکن در بعضی موارد آماده‌ساختن چرم وظیفهٔ زنان است. آش‌دادن و دباغی پوست، عمدتاً با آب و خاکستر و شیرهٔ پوست درخت (پوست ریشهٔ بعضی درخت‌ها) و گاهی با آرد انجام داده می‌شود و نه با روغن به هیچ شکلی.

دلاکی کار آبرومندی نیست و چون پیشهٔ سرتراشی در هزاره‌جات وجود ندارد، همهٔ هزاره‌ها باید این کار خوارشمرده را خودشان انجام بدهند.

بدین صورت، نبود پیشه‌وری و کارهای تخصصی با این گفتهٔ مشهور افغان‌ها انعکاس یافته است: «هزاره‌جات چیزی جز سی هزار سلمانی ندارد.»

سنت‌ها، آداب و رسوم قومی

هزاره‌ها غالباً می‌گویند که آنان از نسل چنگیزخان (در هزاره‌گی: چنغوس[1]) و مغول‌اند.

در بسیاری جاها این طرز تلقی، یقیناً شکل عنعنه را گرفته است؛ اما قضاوت دربارهٔ این که تا کدام اندازه اصلیت و واقعیت دارد، دشوار است.

شاید مغول کلمهٔ مشتق باشد؛ چون معلومات مردمی که در باب اصل و منشأ هزاره‌ها به تفصیل سخن گفته می‌توانند، همیشه از منابع ادبی به دست می‌آید.

در این مورد، قابل تذکر است که کلمهٔ مغول برای توصیف شخص مهذب و شایسته و کلمهٔ متضاد نامغول در برابر آن به کار می‌رود.

آن سان که بیشتر چند بار گفته شد، از نگاه مشخصات فرهنگی، میان گروه عمدهٔ هزاره و هزاره‌های شمال، اختلاف وجود دارد. هزاره‌های شمال از بسیاری جهات به ازبک‌های قطغن همانندی دارند و این شباهت در عنعنهٔ اصلی و مبدأ آنان نیز انعکاس یافته است.

هزاره‌های شیخ‌علی در درهٔ غوربند، می‌گویند که ترک هستند و ترکمن قبیلهٔ فرعی هزاره در درهٔ ترکمن، در جنوب غوربند هم‌چنین می‌گویند. به نظر می‌رسد که این مردم از وجود چنگیزخان بی‌خبرند[2]. افزون بر این گفته‌ها، قصه‌ها و حکایت‌هایی را نشنیده‌ام که بر اصل و منشأشان روشنی

۱. این کلمه در هزاره‌گی چنغز (به ضم اول و سوم) تلفظ می‌شود. (شهرستانی)

۲. شیخ‌علی به قبیله‌های فرعی زیر تقسیم می‌شود: قلغ (قرلغ)، دای‌کلو، کرم‌علی، و نه امان که معمولاً نایمان تلفظ می‌شود. چند معلومات دهنده به من گفته که اصل و منشأ دای‌کلو از دایزنگی است و یک معلومات دهنده اظهار کرد که نایمان‌ها هم اصلاً از دایزنگی‌اند؛ رجوع شود به نایمان در تاریخ سری مغول‌ها(هاینیش، ۱۹۳۸، ص ۸۳، ۱۸۳) و هم به (چپلیکا، ۱۹۱۸، از صفحهٔ ۳۸ به بعد) که در این مآخذ، نایمان به حیث قبیلهٔ فرعی ازبک و قزاق ذکر شده است. این مسئله هنوز هم مشکوک است که نایمان‌ها اصلاً

بیفگند. عنعنه‌ها و رسوم و رواج‌های هزاره‌ها به شدت زیر نفوذ ادبیات دری و اسلام آمده و مقدار زیاد داستان‌های آنان محضاً محفوظات ادبی است، مانند شاهنامهٔ فردوسی، حملهٔ حیدری (هفتاد و دو غزوه حضرت محمد ص.)[1]

موسیقی و شعر

هزاره‌ها بسیار شیفته موسیقی‌اند و درست مانند هر بخش افغانستان سبک خاص خود را دارند. تعداد زیاد آهنگ‌ها و الحان در هزاره‌جات یافت می‌شوند و یک هزاره همیشه گفته می‌تواند که این یا آن آهنگ، اصلاً متعلق به کدام بخش این سرزمین است. نوعی از سرود کوهستانی که تغییرات ناگهانی از صوت زیر به صوت بم صورت می‌گیرد، مختص به هزاره‌ها است که من تنها در جاغوری شنیدم (به حیث مثال ترانهٔ زنی در فراق شوهرش)؛ هم‌چنان شاید طرز سرودخوانی دخترکان کوچک در ورس در حالی که به شکل موزون به حنجرهٔشان می‌زنند، مخصوص هزاره‌ها باشد. آلهٔ موسیقی بسیار رایج دمبوره است که دو تار دارد؛ غیچک (دارای دو تار که با کمان‌چه نواخته می‌شود) و چنگ (آلهٔ آهنی کوچک که میان لب‌ها گذاشته و با دست چپ محکم گرفته و با انگشت دست راست نواخته می‌شود) اکنون در هزاره‌جات به ندرت دیده می‌شود. این سه آلهٔ موسیقی در میان ازبک‌ها نیز رایج‌اند. نای یا نی یا طوله‌های ساده نی‌ای مخصوصاً توسط شبانان نواخته می‌شود.

سرودها و ترانه‌های‌شان از نوع سرودها و ترانه‌های دری است: چهاربیت در دری گفتاری چهاربیتی، که متشکل از دو بیت یا چهار مصرع است؛ غزل (مانند دری متشکل از چند بیت که بیت اول مصرع به ضم اول، فتح دوم، فتح و تشدید سوم) و بیت‌های دیگر مقضی است. وقتی که این ترانه‌ها با آلهٔ موسیقی یا بدون آن خوانده می‌شوند، آوازخوان در پی چهاربیت یا غزل نخست، چهار بیت‌ها یا غزل‌های دیگری را به همان آهنگ می‌خواند. این ترانه‌ها عمدتاً دربارهٔ عشق‌اند؛ مخصوصاً عشق بی‌فرجام و بی‌پاداش (در هزاره‌گی و دری: گفتار جدایی) که موضوعی مطلوب است.

افزون بر شعر حقیقتاً هزاره‌گی، شعر معمولی دری گفتاری (شعر فولکلوری) رایج‌تر گردیده می‌رود؛ اما در معنای شعر، تغییر زیاد رخ نمی‌دهد، تنها کلمه‌ها دگرگون می‌شوند.

مغولند یا ترک، اما اکثر دانشمندان آنان را ترک می دانند. قرلغ‌ها در بسیاری جاهای قطغن و بدخشان هستند و گونار یا رینگ (۱۹۳۹، صفحهٔ ۷۱ به بعد) آنان را از ازبک‌ها متمایز می‌داند، شاید از راهگذر زبان هم. برهان‌الدین (همان گزارش، پاورقی ص ۱۷۳، فرهنگ خلق، شمارهٔ اول و دوم ۱۳۵۸) می‌گوید که ایشان به ترکی متمایز از ازبکی سخن می‌گویند.

۱. قصه‌های جن و پری و داستان‌های فولکلوری را زنان می‌گویند و بدین‌گونه عنعنه‌ای مجزا از مردان دارند؛ لیکن متأسفانه من درباب آن اطلاعی بس اندک دارم.

در این جا نمونه ای از غزل هزاره‌گی از نوع قدیمی‌تر، متعلق به شهرستان واقع در منطقهٔ دایزنگی، با نقل حروفی شاه علی‌اکبر شهرستانی و با کمی تعدیلات درج می‌گردد:

دوش رفتم پلی شی، صوب نبود نیم شیو بود
یک مخک استدم و مه قچرک در خیو بود
ناگه بیدار شدک، پیر خسر مادر او
زد ترقاس، بلا، خشت نبود، نیم زیو بود
سگ او قوقله کد تا بکند پای مرا
کوفتمش هم‌چو مثال کوله پس پرتیو شد
کوله یک سو، کاپی یک سو، مه بکردم دو ته جی
کار دوته ره، تو میدنی که ساده در بدیو بود
گفتمش یار که این عاشق دیرینه تست
او مجل، یاد تو بود، خانه که در گرمیو بود
ابو سهل عاشق روی تو شد، ای مه نیو
گفت: واخ کور شوم، سرمه ته جم خیو بود.

این غزل بار اول در ضمن مقالهٔ ده صفحه‌ای شهرستانی به عنوان ادب محلی هزاره‌گی منتشر در مجلهٔ ادب شمارهٔ پنج و شش سال شانزدهم (حوت ۱۳۳۷) و بار دوم در ضمن رسالهٔ هفتاد و هشت صفحه‌ای شهرستانی به عنوان ادب عامیانهٔ دری هزاره گی که یک‌جا با رسالهٔ چهل و سه صفحه‌ای عبدالقیوم قویم به عنوان ادب عامیانهٔ دری تخار به عوض شمارهٔ سوم دورهٔ بیست و یکم (سنبله ۱۳۵۲) مجلهٔ ادب، انتشار یافته، به چاپ رسیده است.

در مقاله هم اکثر شعرها به دری برگردانیده شده‌اند و هم معنای کلمه‌ها در پاورقی درج گردیده؛ در رسالهٔ اشعار به دری گزارش یافته و لغات و مصطلحات همهٔ مندرجات آن رساله به ترتیب الفبایی با معنای دری و معادل فرانسوی آن‌ها ذکر شده‌اند. معنای برخی از کلمه‌ها از این دو منبع و نیز شرحی که کلوس فردیناند ارائه کرده با افزایش‌هایی چند، اقتباس گردید. خوانندهٔ علاقه‌مند به ادبیات فولکلور هزاره‌گی به این دو مآخذ و هم به فولکلور هزاره تألیف شهرستانی، نسخهٔ تایپ شدهٔ مرکز تحقیق پوهنتون کابل، رجوع کند.

پل: نزد، پیش. پلی شی: نزدش. که در محاوره می‌گویند: پل مه بیه. نزد من بیا. پل تو آمده بود:

نزد تو آمده بود.[1]

من فکر می‌کنم که این کلمه، شکل تغییر یافته و کوتاه شدهٔ کلمهٔ دری (پهلو، پالو، پلی ، پل) است.[2]

در هر دو نسخه (صبح) و در نقل حروفی فردیناند (سوب) است و من شکل دوم را ترجیح دادم.

راجع به کلمه‌های (شو، خو و...) که قافیهٔ غزل است، شهرستانی چنین گفته است: «لاحقهٔ آخر هر اسم مرکب مختوم به آب در لهجهٔ هزاره‌گی به واو ما قبل مکسور تلفظ می‌شود؛ مثل گرمو (گرمابه)، گیزو (گیزاب) جم خو (جامهٔ خواب) و کلمات مختوم به (و) نیز به (و) ساکن ما قبل مکسور تلفظ می‌شود: شو (شب)، نو (جدید)، رو (روی).

مخک: مصغر ماخ و مخ، به معنای ماچ و بوسه است که شاید شکل تغییر یافتهٔ ماچ و مچ باشد.

استدم: گرفتم، از ریشه ستد که شکل مصدری یا اسم فعل آن ستدن است.

مه قچرک: مه (ماه، مهتاب) قچرک شکل مصغر قچر به معنای جبین، پیشانی؛ کلمهٔ مرکب به معنای ماه جبین.

خسر مادر: خشو، مادر زن. ترقاس (به فتح اول و دوم): صدای صوت است.

فردیناند کلمهٔ بلا را چنین شرح کرده است: کلمهٔ عربی، بدبختی و مصیبت آسمانی که غالباً به صورت زن ترسناک و نفرت‌انگیز مجسم می‌شود؛ آن‌چه در دری مادر آل و ننهٔ بلا می‌گویند.

خشت: فضلهٔ گوسفندان که در آغیل، تخته و سخت می‌شود و پس از هر چند مدت آن را با بیل اندازهٔ خشت‌های کلان می‌کنند و خشک می‌کنند و به حیث مادهٔ سوخت به کار می‌برند.

زیو به معنای خشت دری است. فردیناند می‌گوید: در این مورد بازی با کلمه صورت گرفته و او معنای دری خشت را در نظر داشته است. قوقله (به فتح قاف‌ها): غوغو.

کوله: کله. پس پرتیو: پس اندازی. شهرستانی می‌گوید: کوله پس پرتیو، بازی‌ای است به شکل فوتبال که کلاه را به پا زنند[3]. اما فردیناند می‌گوید: بازی‌ای است که یک کلاه آن سو انداخته می‌شود و صاحب آن می‌کوشد که کلاه را بگیرد؛ چیزی مانند بازی انگلیسی خوک در میان! باید گفت که در بعضی مناطق افغانستان مانند بدخشان، زدن کلاه با پا و دور انداختن کلاه کسی، دو نوع بازی جداگانه است.

کاپی: به گفته شهرستانی پاپوش چرمین مخصوص هزاره‌گی و کفش مخصوصی است مثل

---

۱. شهرستانی.

۲. نگهت.

۳. ایضاً در این قسمت یک پاورقی دیگر نیز هست که معلوم نیست از کدام بخش است.

بوت ساق‌دار، ساخته از چرم که تل آن ضخیم می‌باشد.

دوته جی: فرار کردن و خود را کنار کشیدن، کمین کردن.

دوته، دوتا: فرار، گریز. میدنی: میدانی.

بدیو: بدو، دوش. ساده در بدیو: کاملاً در حال دویدن.

مجل: شکل تغییر یافته کلمهٔ مجال که معنای هزاره‌گی آن وقت و فرصت است.

گرمیو: که آن را گرماب نویسند؛ نام قریه‌ای است در اُلسوالی لعل که در حواشی دولت‌یار موقعیت دارد و میان دولت‌یار و گرمو، کوتلی هست.

ابوسهل: گوینده این غزل، شاعر مشهور شهرستان بوده است.

کوروشوم: اصطلاح رایج در میان زنان قدیمی که معذرت‌خواهی را بیان می‌کند و کور شوی شکل دشنام و سرزنش را دارد.

مه: مانند دری، شکل کوتاه شده کلمهٔ من است.

ته: کلمهٔ دری به معنای زیر، تحت؛ مثلاً ته دل که بدون همزه باید نوشته شود.

جم خیو: شکل تغییر یافته و کوتاه شدهٔ عبارت اسمی جامهٔ خواب که در هزاره‌گی معنای لحاف است.

اکنون که در این سی صفحه، سخن از ترجمهٔ گذشته و به تألیف و نگارش رسیده است دو شعر دوبیتی و شرح آن‌ها با تعدیلاتی چند، از رسالهٔ ادب عامیانهٔ دری هزاره‌گی[1] اقتباس و نمونه‌وار در این صفحه درج می‌شود.

پیچی سیای شمو، لولو می‌کونه

دل باریک مونه، او مو کونه

الی شیری، بیا بوری دَ خانه

سونِ خانه کی پای مو رَو موکونه

«پیچه (زلف) شما درخشش می‌کند.

دل نازک ما را آب می‌کند، یارا!

دوست (شیرین) بیا برویم در خانه

سوی خانه است که پای ما راه می‌افتد.»

سبا مه آمدم د دون تیرکش

---

۱. «رسالهٔ ادب عامیانهٔ دری هزاره‌گی»، مجلهٔ ادب، شمارهٔ ۳، دورهٔ بیست‌ویکم، سنبله، سال ۱۳۵۲، ص ۶۱.

تو خوب روی اسپی دَری و دلکش
که عاشق زار می‌نالد و موگفت
الی شیری، مره شیفت نفس کش

«صباح من آمدم در دهان تیرکش
تو خوب روی سپید داری و دلکش
که عاشق زار می‌نالید و می‌گفت:
یار شیرین، مرا نزدیک و چسبیده به نفس (تنگ در آغوش) بکش.»

ضمیمهٔ نخست

روش گاه‌شماری

در افغانستان، میان هیئت یا علم نجوم (استرونومی) و ستاره‌شناسی یا طالع‌بینی (استرولوژی) اختلاف اندکی وجود دارد و همهٔ آنانی که چیزی از آسمان‌ها و ستارگان می‌دانند در عین زمان، فالبین‌اند. این دانش تا اندازهٔ زیاد، زیر نفوذ ادبیات آمده است؛ باید بگویم در درجهٔ اول و بیشتر از همه تحت تأثیر عربی، اما عنعنات محلی هم موثر بوده است.

هزاره‌ها از راهگذار دانش‌شان در باب آسمان و اجرام سماوی، بسیار معروف هستند و برای تقسیم سال به ماه‌ها افزون بر تقویم شمسی رسمی افغانستان[1] دو روش را به کار می‌بندند: این‌ها معمولاً شمارش‌های تابستانی و زمستانی خوانده می‌شوند و بالترتیب به نام قمر در عقرب و توغل یاد می‌شوند. قمر در عقرب (قمر کلمهٔ عربی به معنای مهتاب، عقرب کلمهٔ عربی به مفهوم صورت‌فلکی یا برج عقرب) مشخصه‌ای است که برای تشریح کمی تخمیناً دو و نیم روز در ماه، از ماه شمسی حمل تا ماه عقرب، آن‌گاه که مهتاب در برج عقرب ظاهر می‌شود، به کار می‌رود. محاسبهٔ این اجتماع‌ها یا اتصال‌های متوالی، در سرتاسر افغانستان کاملًا شناخته شده است؛ ولی به حیث چنین روش تقویمی، به کار برده نمی‌شود؛ زیرا دانش بهره‌برداری از آن منحصر است به چندین متخصص در این فن که این اجتماع‌های قمر در عقرب اساس کارشان در دسته‌بندی نجومی هر روز سال می‌باشد. تصنیفی که به نظر می‌رسد پایه و تهداب آن در ادبیات قرار دارد و زیر نفوذ علم نجومی عربی می‌باشد. برج عقرب از این نگاه هم بیشتر قابل توجه است که هزاره‌ها عقیده دارند سیارهٔ مرکزی این صورت‌فلکی، مخصوصاً مصیبت‌آور است و تأثیر کشنده‌ای بر منجمان و

۱. تقویم شمسی افغانستان از اعتدال بهاری، ۲۱ مارچ، آغاز می‌شود و ماه‌های آن چنین است: حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو و حوت (نام‌های کاملاً عربی برای صور فلکی یا اشکال برج‌های دوازده‌گانه).

تنها منجمان، می‌تواند وارد کند.

شمارش دوم هزاره‌ها، مسمی به شمارش زمستانی یا محاسبهٔ توغل[۱] نسبت به محاسبهٔ قمر در عقرب تقویم بسیار حقیقی‌تر و برای مردم عادی بسیار با ارزش‌تر است. محاسبهٔ توغل هم‌چنان شمارش قمر در عقرب[۲]، آمیزش و تقاطعی است میان تقویم نجمی (ستاره‌ای) و تقویم قمری و به قران (پیوستگی)های مهتاب و ثریا (در هزاره‌گی مچید با کسر میم یا مچیت، در زبان گفتاری و نوشتاری دری: پروین) ارتباط دارد. این قران‌ها است[۳] که به توغل مسمی شده‌اند و مدت بین هر دو توغل متوالی در نجوم، یک ماه نجومی (ستاره‌ای) است. این گاه‌شماری میان هزاره‌ها و بعضی از قبیله‌های چهارایماق (کم از کم گروه شمالی آن) و نیز ظاهراً ازبک‌ها اگرچه آن‌سان که پرسیده‌ام، در بین آنان بسیار اندک معمول است، مشترک می‌باشد. در میان قبیله‌های پشتون و تاجیک‌های ساحهٔ کابل مشاهده نمی‌شود.

مطابق به گفتار معلومات‌دهندگان مختلف هزاره، هر توغل باید هفت روز دوام کند، هرچند که من صرف پنج نام را برای روزهای مخصوص دوران توغل یافته توانستم که هرکدام آن ارتباط مهتاب و ثریا را تشریح می‌کند:

روز نخست: توغل کدو (کردن) = تنها نزدیک یک‌دیگرند.

روز دوم: بغل کدو= پهلو به پهلو.

روز سوم: مروله کدو (به ضم اول، سکون و یا ضم دوم) = یک‌دیگر را می‌سایند یا اصطکاک می‌کنند.

روز چهارم: برغوله کدو (به فتح اول، سکون دوم و ضم سوم) (بهسود و بعضی جاهای دایزنگی) = یک‌دیگر را دنبال می‌کنند. در جاغوری: می‌رویم.

روز پنجم: تیر میشه (جاغوری) = به پایان رسیده‌اند.

مردم محلات دیگر، به گفتن اول توغل، دویم توغل (با کسر لام و میم) و مانند این اکتفاء می‌کنند.

---

۱. تشریح قناعت بخش کلمهٔ توغل تا اکنون وجود ندارد. اشتقاق آن از کلمهٔ مغولی توغه (به معنای عدد، شمارش) بسیار بعید به نظر می‌رسد؛ زیرا در لهجه‌های بعدی، صامت (کانسوننت) نرم‌کام، بایست از میان رفته مصوت‌ها (واول‌ها) حذف شده باشد.

۲. در ستاره‌شناسی و نجوم، چنان انگاشته‌اند که مهتاب در ماه، در برجی قرار می‌گیرد: مثلاً در برج حمل، در برج ثور و... ولی قمر عقرب که سردی و غیره می‌آورد، محسوس‌تر است؛ ولی طواف گوید:

ترازو در کف بقال و من بر صورتش حیران..

بیا این مشتری، بنگر قمر در خانهٔ میزان

و این دانش در بین ترکان و مغولان، خیلی رایج بوده است و منجم را بسیار ارج می‌گذاشتند. (شهرستانی)

۳. قران (به کسر قاف) نزدیک‌شدن دو ستاره است: قران السعدین، قران النحسین. صاحب قران، کسی که در قران سعد، به دنیا آمده باشد. (شهرستانی)

در ورس که محلی در دایزنگی است، برای بیان پایان یافتن توغل چنین تعبیری به کار برده می‌شود: «توغل تیر شد، قراولش ماند.» این عبارت و نام‌های روزهای مختلف توغل، نشان می‌دهد که توغل مفهوم جنگ میان مهتاب و پروین را می‌رساند و این‌که نگهبان پیروزمند؛ پروین در جای خود می‌ماند و حملهٔ دیگری را از جانب مهتاب، انتظار می‌برد. این مطلب، مطابق طرز تعبیر ایماق‌های شمال است که توغل را عموماً به نام جنگ ماه و پرمی (جنگ ماه و پروین) یاد می‌کنند.

شمار توغل‌های پیاپی، عجیب به نظر می‌رسد. به صورت کلی، یازده توغل وجود دارد که از آغاز تابستان با بیست ویکم توغل شروع می‌شود و با شمارشی عددهای طاق تا یک توغل پایین می‌آید که آخرین عموماً نزدیک شروع ماه حمل به وقوع می‌رسد.

بسیاری از هزاره‌ها از منشأ و مبدأ این روش گاه‌شماری، بی‌اطلاع‌اند و نمی‌توانند آن را تشریح کنند. این روش در ذهن عوام اکثر اوقات با تقویم شمسی نسبتاً تازهٔ افغانستان، می‌آمیزد و نتیجهٔ آن است که هنگام پرسش از معلومات‌دهندگان تشریحات بسیار عجیب و غریب می‌شنوید.

اما خود این روش شگفت‌انگیز نیست؛ زیرا به صفت تقویم به قدر کافی درست و دقیق است؛ چون که مدار مهتاب و موقعیت پروین به مدار آفتاب (که از میان صورت‌فلکی عقرب می‌گذرد) نزدیک‌اند. بنابراین، در مرحلهٔ معینی پروین و مهتاب یقیناً اجتماع می‌کنند.

حاجت به گفتن نیست که اجتماع‌های قابل رویت، در اوقات مختلف شب، مطابق هر فصل سال، رخ می‌دهند. بدین صورت، هنگام توغل‌های بیست‌ویکم و یازدهم (یعنی شش توغل تابستان و خزان) قران مهتاب و پروین پس از نیمه شب و هنگام توغل‌های نهم و اول (پنج توغل زمستانی) شام‌گاهان واقع می‌شوند. هرچند که چنین اتصالات در هر ماه قمری رخ می‌دهند در یک سال صرف یازده مرتبه قابل رویت می‌باشند. افزون‌براین، به سبب گردش زمین، تعداد روزهای میان دو توغل در حدود دو روز کم‌تر از یک ماه قمری است.

به این دلیل است که عددهای طاق در شمارش استعمال می‌شوند. توغل بیست‌ویکم نشان می‌دهد که اجتماع تخمیناً بیست‌ویک روز پس از ماه نو (ماه نو قابل رؤیت نه ماه نو نجومی) به وقوع می‌رسد؛ توغل دیگر که نوزدهم است، می‌نمایاند که اتصال نوزده روز پس از ماه‌نو رخ می‌دهد و به همین ترتیب. بدین‌گونه مشاهده می‌توان کرد که مدت منقضی شده میان دو توغل پیاپی، تقریباً دو روز یا در همین حدود، از ماه قمری کم‌تر است.[1]

همین که سلسلهٔ توغل‌ها (در آغاز بهار) به پایان نمی‌رسد، مدت اندکی دراز باقی می‌ماند که در

۱. یک ماه قمری ۲۹٫۵۳۰۵۵۸ روز است؛ در حالی که مدت میان دو توغل پیاپی ۲۷٫۳۳۱۶۶ روز می‌باشد و یک ماه نجومی شمرده می‌شود.

هزارگی نام خاصی ندارد، هرچند که گاه‌گاه هیچ یا هیچم گفته می‌شود. این مدت تا آن وقت دوام می‌کند که پروین بار دیگر قابل رؤیت می‌گردد و توغل آینده رخ می‌دهد.

بخش آخر

در میان مردم عادی، توغل‌ها غالباً و اساساً با زمستان سرد، مرتبط پنداشته می‌شود و به جز توغل‌های زمستانی (یعنی از توغل نهم تا اول) دیگر توغل‌ها عموماً به شمار نمی‌آیند. این مطلب بیشتر قابل درک است؛ چون که تنها در زمستان پدیدهٔ توغل در شام‌گاه قابل دیدن می‌باشد. درست آن‌سان که قمر در عقرب در شام‌های تابستان قابل رؤیت است.

به طور کلی، عقیده بر آن است که هنگام ظهور یک توغل، بحرانی در آسمان پدید می‌آید و سبب تغییر هوا می‌گردد: سردی و برف و باران نتیجهٔ آن می‌باشد. به گاه زمستان که مسئلهٔ آب و هوا، برای هزاره‌های محصور در برف، بزرگ‌ترین ارزش را دارد، از ارتباط میان مهتاب و پروین هنگام توغل‌ها، جهت پیشگویی وضع هوا استفاده می‌شود: هر قدر که فاصله بین این دو زیادتر (یا بیشتر قابل رؤیت) باشد، همان قدر هوا سردتر خواهد بود و بر عکس.

توغل‌های مختلف، افزون بر اهمیت نجومی آن‌ها، به حیث نشانه گذشتن زمستان سرد ناگوار و فرارسیدن بهار نیز به کار می‌روند. ضرب‌المثل‌هایی برای بیان این مطلب، در بین هزاره‌های شیبر وجود دارد که مفهوم کلی آن‌ها در این‌جا درج می‌شود: با توغل نهم برف و سردی فرا می‌رسند و با توغل هفتم زمستان سخت در توغل پنجم باران شروع می‌شود و قیمت اشیاء پایین می‌آید، توغل سوم نیروی مردانگی می‌آورد و روزها بهتر می‌گردند و کشت‌وکار شروع شده می‌تواند. هزاره‌ها ارتباط نزدیک میان دهقانی و روش توغل را غالباً برایم توضیح داده‌اند و گفته‌اند که ارزش راستین توغل در آن است که به حیث تقویم و راهنمای کشت‌ورزان به کار می‌رود؛ اما این تنها در میان هزاره‌ها چنین است. ایماق‌های شمال که در اقلیم نسبتاً ملایم‌تری زندگی می‌کنند، گفتند که محاسبهٔ توغل اصلاً در میان شبانان رایج بوده است. باید در این‌جا افزوده شود که نسبت به آن‌چه در این رساله بیان شده است، پروین نقش بزرگ‌تری را دارد؛ به حیث مثال هزاره‌ها چنین می‌پندارند که اگر گندم پس از ناپدید شدن پروین (در هزاره‌گی: مشید (مچید) شیشته) کاشته شود، بی‌ثمر خواهد بود. روش توغل، یکی از دل‌چسب‌ترین وجوه ثقافت (کلتور) هزاره است؛ اما اهمیت فرهنگی این پدیده صرف آن‌گاه آشکار می‌شود که با مقایسه به روش توغل ایماق‌ها و دیگر روش‌های مشابه بررسی شود.

صور فلکی، ماه‌های قمری؛ هزاره‌ها و برخی از رسوم قدیمی

در سال‌های اخیر، افغانستان به سرعت تغییر کرده و تقویم شمسی افغانی در میان مردم عام، به خوبی مستقر گردیده است. معلومات درباب گاه‌شماری سایکل حیوانی تاتاری و استعمال رسمی آن در افغانستان تا عهد زمام‌داری اعلی‌حضرت امان‌الله (۱۹۲۹-۱۹۱۹) کاملاً شایع بود. این سایکل (دوره) دوازده سال در حقیقت هنوز هم در میان ازبک‌ها و گاه‌گاه در ایران و در تقویم‌های نجومی منتشر در هرات، رایج است. با وجود شیوع معلومات دربارهٔ این روش، نام‌گذاری‌ها فرق دارد (مثلاً اختلاف نام‌ها و اصطلاحات در کابل و ایران) و هزاره‌گی نیز از این امر مستثنی نیست. کلمهٔ جیل (در مغولی و ازبکی قطغنی) به معنای سال به کار می‌رود که در ترکی ایرانی ییل است (در هزاره‌گی: جیل موش، در دری گفتاری: موش- سال گفته می‌شود[1]).

این مطلب دل‌چسب است و به نظر می‌رسد که رواج سایکل حیوانی را از روزگاران قدیم در میان هزاره‌ها نشان می‌دهد.

نام سال‌هایی که از دری گفتاری فرق دارد این‌ها است:

یول برس در دری: پلنگ

تولی (با فتح اول و سوم) در دری: خرگوش

شادی پکر یا شادی در دری: شادی یا بوزینه

کته (با ضم اول) در دری: سگ

با این اساس سایکل حیوانی، سایکل سال‌های شمسی است، ماه‌های شمسی خاص در هزاره‌گی وجود ندارد، تا زمان فرمان‌روایی امان‌الله، هزاره‌ها این اصطلاحات را برای ماه‌های قمری اسلامی به کار می‌بردند:

عاشور در عربی: عاشورا= محرم[2]

صفر در عربی: صفر

الغوی اول در عربی: ربیع‌الاول

الغوی دویم در عربی: ربیع‌الثانی

الغوی سوم در عربی: جمادی‌الاولی

---

۱. در دری گفتاری سال موش با نشانهٔ افزایش، گفته می‌شود.

۲. در زبان عربی عاشورا به معنای دهم است و مراد از آن، روز دهم ماه محرم می‌باشد که با استفاده از روش ادبی تسمیهٔ کل به اسم جز (از نگاه مجاز) همه ماه محرم به نام عاشورا یاد شده است. (مترجم)

در هزاره‌جات ماه محرم را مامارم گویند و تنها ده روز آغاز را (دای (ده) آشورا) گویند. (شهرستانی)

الغوی چهارم در عربی: جمادی‌الآخر
ریجاب (رجب) در عربی: رجب
شابو در عربی: شعبان
رمضو (ربضو) در عربی: رمضان
اید مه (مای عید) در عربی: شوال
خالی در عربی: ذی‌القعده
قربو در عربی: ذی‌الحجه

این چهار الغو جمعاً به نام آتش‌الغو یاد می‌شود. نام‌های دیگر ماه‌ها عربی است و با نام این ماه‌ها در زبان دری و پشتو مطابقت دارد. معنای تحت‌اللفظی آتش‌الغو، آتش‌خیز (خیز زدن از بالای آتش) است. هنگام طلوع ماه‌نو در آغاز هریک از این چهار ماه، چهار آتش در یک قطار، پیش‌روی هر خانه روشن کرده می‌شد و مردان خانه بایست از فراز آن‌ها خیز می‌زدند و می‌گفتند: «نیکی درمد- بدی بور شد[1]» به جهت تشویق مردان به خیززدن، جمعیت مکرر فریاد می‌زدند: «موتک بور بیه، الغوچ کو که مُتک تو بور موشه[2]» این مراسم پاک‌سازی که دارای منشأ باستانی به نظر می‌رسد در دایزنگی چهار مرتبه در سال، ولی در جاغوری فقط یک‌بار در سال و آن هم در نحس‌ترین روز سال اسلامی (۱۲ صفر) برگزار می‌شد. مراسم خیززدن عموماً با تشریفات دیگر یک‌جا می‌بود. آن‌گاه که مردان سرگرم خیززدن می‌بودند، زنان خانه بر بام می‌برآمدند و ظرف‌های گلی پر از آب را می‌انداختند که در پایین می‌شکستند. در مه نوی (با نشانهٔ افزایش یا اضافت، هنگام طلوع ماه‌نو) مراسم نان کم (یعنی اندکی از نان) صورت می‌گرفت: رئیس خانواده پارچه‌ای از نان را بر قرآن می‌نهاد و آن را بالا می‌گرفت تا که هر عضو خانواده از زیر آن بگذرد و سپس نان متبرک به هریک تقسیم می‌شد که بخورد.

ملاها بسیار می‌کوشند عادات و اعمالی را که دقیقاً اسلامی نیست، منع کنند و بدین صورت آتیش‌الغو بر اثر ممانعت ملاها تقریباً سی سال پیش، از میان رفت؛ زیرا این عمل، کفرآمیز و وابسته به آیین زرتشت (یعنی آتش‌پرستی زرتشتی) دانسته می‌شد. به همین علت، موسیقی نیز در منطقهٔ بهسود با سرعت رو به نابودی می‌رود.

---

۱. بور: شکل تغییر یافته و کوتاه شدهٔ کلمه دری بیرون، برون، برو. (مترجم)

۲. گردن شکسته یا گردن کج، بیرون بیا، خیز کن، که شکستگی یا کجی گردن تو بیرون می‌شود. (مترجم)
برای بچه‌های خانه گفته می‌شد: موتک بور، بیه الغوچ کو که موتک تو بور موشه، یعنی گردن شکسته بیا از روی آتش خیز بینداز و اگر نه گردنت می‌شکنند و می‌میری. (شهرستانی)

از نظم عنعنه‌های هزاره‌ها چنین بر می‌آید که آتش در سابق نقش مهم‌تری نسبت به امروز داشت. در جاغوری[1] چراغ‌هایی به مناسب اید موردا (عید مرده‌ها) روشن کرده می‌شود و هر چراغ به یک تن از مردگان اختصاص می‌یابد. در شام‌گاه عید قربان و عید رمضان و هم در عروسی‌ها، چراغ‌های مخصوص روشن کرده می‌شود. زمانی که بلا و مصیبتی بر جمعیت فرود می‌آمد، رمه‌ها توسط گرگان دریده می‌شدند و مانند این، عقیدهٔ عمومی چنین بود که این آفت‌ها بر اثر ناآرامی ارواح مردگان پیش آمده است. ارواح مردگان به وسیلهٔ آتش کردن در میان سه سنگ[2] و افشاندن روغن زرد بر آن، خوشنود ساخته می‌شود؛ این رسم را کنگوشو (به ضمن اول) می‌نامند.

طرز تلقی ملاها و عکس‌العمل مردم در برابر آن، جستجو و ردیابی رسم و رواج‌های غیر اسلامی را در میان هزاره‌ها، بسی دشوار می‌کرد. بقایای اندکی از رسوم باستانی به سرعت ناپدید می‌گردند و از راهگذر نژادشناسی یقیناً بسیار رقت‌انگیز است؛ زیرا مطالعهٔ اصل و مبدأ هزاره‌ها را دشوار و شک‌آمیز می‌گرداند.

اصطلاحات خویشاوندی

دایزنگی[3] ــ غوربند[4] ــ کابل[5]

آته، بابه ــ اته ــ پدر، بابا (بابه)

به کله، باکول (جاغوری) ــ اته که لو ــ پدر کلان، بابا کلان، باباجی

مامه، آچول (جاغوری)، اجه ــ به‌به ــ مادر کلان پدری

به که له کلو ــ اته که لو ــ نیکه (پدری)

مه که لو ــ به به که ــ مادر کلان

ابه غه، آب غه ــ ته ته ــ کاکا، اودر، عمو (عربی) در بهسود

---

۱. خصوصاً در شب‌های عید مردگان (عرفه هر عید) این کار بیشتر معمول است، وقتی که به یاد مردگان نذر و خیراتی می‌پردازند آن را به قبر برده به رهگذران و اطفال و بیچارگان توزیع می‌کنند و بیش از توزیع قدری از روغن آن را بر روی لوحه‌سنگ قبر ریخته در حق مرده دعا می کنند. در شب‌های عید قبل از صرف غذا از روغن غذایی که پخته‌اند بر آتش دیگدان یا بر سر سه سنگ دیگدان می‌پزند و برای مرده آمرزش می‌خواهند. (شهرستانی)

۲. مراد از سه سنگ دیگدان است. (شهرستانی)

۳. اکثریت اصطلاحات دایزنگی و شماری از اصطلاحات دیگر مناطق را شاه علی‌اکبر شهرستانی تهیه کرده است.

۴. این اصطلاحات را یک متعلم هزاره (تقریباً ۲۲ ساله) از چهاردهی غوربند به من گفته است. شاید هزاره‌گی او بسیار خوب نبوده باشد. در گفته‌هایش واول‌های دراز بسیار کم است، شاید به استثنای باچه.

۵. همهٔ اصطلاحات کابل از روی نوشتهٔ دری، مستقیماً نقل حروفی (ترانسکریپت) شده‌اند. معلومات‌دهنده من دکتور محمد کریم نوشین بود. حرف (الف) میان قوس در پهلوی کلمه نشان می‌دهد که کلمه در فرهنگ تاجیکی- روسی تدوین رحیمی و اوسپنسکایا ۱۹۳۵ ثبت شده و حرف (ب) میان قوس در پهلوی کلمه می‌نمایاند که آن کلمه در قاموس لغات عامیانه تدوین عبدالله افغانی نویس، ۱۹۵۷، درج گردیده است.

ینگه، بیگه (بهسود، غزنه) ــ ؟ ــ زن کاکا، زن اودر، زن عمو

بچی ابه غه ــ باچی ابه غه ــ بچه کاکا، اودر زاده، عمو زاده

دختر ابه غه ــ دختر ابه غه ــ دختر کاکا، اودر زاده، عمو زاده

ام مه ــ ام مه ــ عمه (عربی)

ایزنه کی، ایزنه ــ خیش، داماد، یزنه (هنگام خطاب) ــ شوهر عمه

بچی ام مه ــ باچی امه مه ــ بچه عمه

دختر ام مه ــ دختر ام مه ــ دختر عمه

به بندر، اتندر ــ اتندر ــ پدر اندر

آچه، مه یندر ــ مایندر ــ مادر اندر

بررندر ــ بره (ده) راندر ــ برادر اندر

خورندر ــ خورندر ــ خواهر اندر

بچندر ــ باچندر ــ بچه اندر

دختر زن، دختر اندر ــ دختر اندر ــ دختر اندر

آیه (دایزنگی، بهسود) ــ آبه (بهسود، غزنی، جاغوری) ای‌که (جاغوری، ارزگان) ــ آیه، آبه ــ مادر

خاله (عربی) ــ خاله ــ خاله

ایزنه، شوی خاله، شوهر خواهر (جاغوری) ــ شوی خاله ــ شوهر خاله

بوله ــ بوله ــ بچه خاله، خاله زاده ــ دختر خاله، خاله زاده

نغچی (شهرستان، دایزنگی) ــ نغچی (جاغوری) ــ تغایی (بهسود، شهرستان) ــ تاغه (مانند ازبک‌ها) ــ ماما

یینگه یا اینگه (ایه ن گه) ــ زن تاغه ــ زن ماما

بچی نغچی ــ باچی تاغه، اشتک تاغه ــ بچه ماما، اشتک (طفل کوچک) ماما

دختر ماما نیز مانند پسر ماما به همان روش توصیفی معمولی نامیده می‌شود.

به که له ــ به به ــ پدر کلان (مادری).

مامه، آچول (جاغوری) ــ آبه، آیه که لو ــ مادر کلان، انا (پشتو)

به که له که لو ــ به به که لو، اته که لو ــ نیکه مادری (پدر پدر مادر)..

مامه که لو ــ آبه که لو (بی بی) ــ مادر کلان، بی بی (مادر پدر مادر)

برر (سکون اول، فتح دوم) ــ برر ــ برادر
لاله ــ برر که لو ــ لالا، برادر کلان
بررک ــ خرد برر ــ برادر خرد
بیکه یا به که (بهسود) ــ
اینگه (ایه ن گه) ــ ینگه ــ زن برادر، ینگه (الف)
طفل برادر ــ به همان روش توصیفی معمول ــ اشتک برادر
پسر برادر ــ اولاد برادر، برادر زاده
دختر برادر ــ دختر برادر، برادر زاده
خور (به ضم اول) یا خوار ــ خوهر ــ خور (با واو مجهول) ــ خواهر
ایزنه، کوله (بهسود، جاغوری) ــ شوی خور ــ یازنه، شوهر خواهر
جی نه (ازبکی جی ئن) ــ اشتک خور ــ اشتک خواهر، اولاد خواهر
پسر و دختر خواهر به همان روش توصیفی معمول نامیده می‌شود
ختو(ن)، خاتو(ن) ــ زن ــ زن، عیال، کوچ
اورتونه (بهسود) ــ خانه داری
خاتون اول یا خاتون که لو ــ زن اول- انگر (اولینگر).زن اول، زن کلان
خسر (به ضم اول) ــ آتی زن ــ خسر (به معنای پدر زن)
خسر- مادر ــ خشو، آبی زن ــ خشو
خسربه (و) ره (به ضم با، یا(ب ر).خسربره ــ خسربه (و) ره
به شکل (کلستر)
ایگیچی (ایگه چی) ــ خشنه (به ضم اول) ــ خیاشنه (ب)
باجه ــ باجه ــ باجه (الف،ب)
زن خسر بره ــ زن خسربره ــ زن خسر بره
خسته (به ضم اول) ــ نامزاد ــ نامزد، نامزاد
شوی، شوهر ــ شوی ــ شوهر، شوی
خسر ــ خسر که لو ــ خسر (به معنای پدر شوهر)
خسر (- مادر) ــ خشوی ــ خشو (به معنای مادر شوهر)
خسربه (و) ره ــ ایور ــ ایور کلان، ایور خرد

خسربره ــ ایور (ب)، برادر شوهر

اپسو ــ ؟ ــ ننو (خواهر شوهر)

ایزنه ــ ؟ ــ شوهر ننو

امباک (امباق، امباغ) ــ امباک ــ امباق

بچی اندر (بچندر) ــ باچی اندر ــ بچه اندر (بچندر)

نام‌های زن کلان و زن خرد توسط شوهر گرفته می‌شود یا مادر فلانی (نام فرزند کلان) گفته می‌شود.

زوزت، اشتک ــ اشتک ــ زوزت، اشتک

بچی مه (ن) ــ باچی من ــ بچه، پسر

بیری ــ زن بچی مه، اروس(با واو مجهول) ــ عروس[1]

خیش ــ خسر ــ خسر بچه

قده غو (به ضم اول و چهارم) ــ خشوی بچه ــ خشوی بچه

نوسه (با واو مجهول) ــ بچی بچه ــ نواسه

بیری ــ اروس بچی بچه ــ زن نواسه

نوسه ــ دختر زن بچه (!) ــ دختر بچه، (با نشانهٔ افزایش)، نواسه

نوسه (نبیره) ــ ؟ ــ کواسه (نبیره)

کن کاسه ــ کون کاسه (بیخ کاسه) ــ (به معنای پسر پسر پسر پسر)

ــ لخک دروازه ــ لخک دروازه (پسر پسر پسر پسر)

ــ نوله پوش کندوچه، پسرپسرپسرپسرپسر

دختر ــ دختر ــ دختر

دامد (داماد) ــ شوی دختر، دامد ــ داماد

خیش ــ آتی داماد ــ خسر

قده غو ــ آبی داماد ــ خشو

نوسه ــ باچی دختر ــ نواسه

بیری ــ ؟ ــ عروس نواسه یا عروس دختر

---

۱. کلمهٔ عروس به زبان کتبی تعلق دارد؛ در زبان گفتاری یا محاوره ای آروس (با واو مجهول) تلفظ می‌شود. (مترجم)
کلمه‌های نواسه، کواسه، لخک دروازه، نوله پوش کندوچه، به زبان گفتاری متعلق است و آن کلمهٔ دیگر (- کاسه) به زبان عامیانه مربوط می‌شود. (مترجم)

نوسه ـ دختر دختر ـ نواسه (دختری)

نوسه ـ اشتک دختر ـ نواسه[1]

این اصطلاحات خویشاوندی عموماً شکل کلی و نظری را دارد که به هنگام خطاب کردن به شخصی، اندکی تغییر می‌کند. زنان غالباً به نام مادر فلانی یاد می‌شوند؛ خردها به نام اصلی خودشان و کلان‌های محترم با اصطلاح خویشاوندی یاد می‌شوند. کلمه‌هایی که به (هـ) ختم شده باشند، در حالت ندا در آخر آن‌ها (ای یا الف مفتوح) می‌آید. به حیث مثال: ابغی (ابه غه ی)، اتی، ام می (عمه ی). این گونه کلمه‌ها وقتی که مضاف و موصوف واقع شوند؛ یعنی پس از آن‌ها نشانهٔ افزایش یا اضافت بیاید، واول (هـ) و نشانهٔ افزایش به (ی- یای مجهول) تبدیل می‌شوند. به حیث مثال: بچه من، بچی مه، باچی مه.

ملاحظه اختلاف‌ها در بین زبان هزاره‌گی مرکزی و هزاره‌گی شمالی، دل‌چسب است. قابل یادآوری است که معلومات‌دهندهٔ من گفت: زبان هزاره‌گی مرکزی در حال حاضر وسعت می‌یابد و کلمه‌ها و اصطلاحات نو از دایزنگی از راه یکه‌ولنگ به غوربند می‌رسد. به حیث مثال: خوسته، ختو، بیری.[2]

---

۱. دکتر نوشین اصطلاح‌های زیر را که در پرسش‌نامهٔ من نبود نیز نوشته است:

ماما خسر: برادر مادر شوهر، برادر مادر زن

خاله خشو: خواهر مادر شوهر، خواهر مادر زن

کاکا خسر: برادر پدر شوهر، برادر پدر زن

عمه خشو: خواهر پدر شوهر، خواره پدر زن

افزون بر این دکتر نوشین گفته‌های متداول زیر را هم درج کرده است:

خسر: دبه کهنه. خشو: مار میان آستین (زیرا او همیشه برای نظارت بر روابط و دیدارهای دختر و داماد آینده‌اش، این‌جا و آن‌جا خواهد بود.)

تعبیر مار آستین بیشتر به مادر شوهر راجع است که همیشه به عروسش و پسرش نزدیک است و عموماً عروسش و گاهی پسرش را زخم زبان می‌زند. (مترجم)

ایور: پینه سر زانو. ننو: گژدم زیر بوریا. شوهر: تاج سر. قوم زن: قیله بزن. قوم شوی: دیگه بشوی. دو تعبیر آخر به این واقعیت اشاره می‌کند که در مهمانی‌های خانوادگی خانوادهٔ شوهر است که باید کار کند، در حالی که خانوادهٔ زن همیشه بسیار خوب پذیرایی می‌شود.

۲. در پایان رسالهٔ یادداشت‌های مقدماتی دربارهٔ کلتور هزاره مشخصات ۲۷ مآخذ درج گردیده است و کلوس فردیناند تذکر داده که قسماً از آن‌ها استفاده شده است. این مآخذ از ۱۸۳۸ تا ۱۹۵۷ به زبان‌های انگلیسی، آلمانی، فرانسوی و روسی و یک قاموس دری و پشتو و یک قاموس دری به انگلیسی و یک قاموس دری به روسی منتشر گردیده است. بنابراین، از ذکر مآخذ صرف نظر شد و نیز باید گفت که مآخذ در ترجمه‌ها باید به زبان اصلی، ارائه شود که چاپ آن اگر ناممکن نباشد بسی دشوار خواهد بود. بدین جهت و با در نظر گرفتن خوانندگانی که زبان خارجی نمی‌دانند، مآخذ در حواشی یا پاورقی‌ها ترجمه شد. خوانندگان علاقه‌مند به موضوع، می‌توانند به اصل انگلیسی رسالهٔ کلوس فردیناند رجوع بفرمایند.

کابل، دو شنبه ۳ قوس ۱۳۵۹.

معدن آهن حاجیگک در ناحیهٔ مرکزی افغانستان[1]

منطقهٔ حاجیگک در کوه‌های مرتفع مرکزی افغانستان واقع بوده و حد فاصل را بین آب‌های نشیب‌های شمالی یعنی آمو دریا که در بحیرهٔ اورال می‌ریزد و آب‌های حوزهٔ جنوبی یعنی هیرمند که در سیستان می‌ریزد، می‌سازد.

از جانب مشرق قلل ترکمن (منظور نویسنده شاخه‌های هندوکش است– ن) که دارای سنگ‌های نوع شست Shiste است و ارتفاع آن‌ها به چهارهزار متر می‌رسد، به کوتل حاجیگک وصل می‌گردد و از جانب غرب کوه بابا که ارتفاع آن بیشتر از پنج‌هزار متر است و طول آن به صد کیلومتر می‌رسد، به آن می‌پیوندد.

عکسی که توسط اپولو هفت گرفته شده است واضحاً قطع و بریدگی مایلی را نشان می‌دهد که از کنار حاجیگک می‌گذرد. این قطع قلل ترکمن و کوه بابا را از هم جدا می‌سازد.

کوتل حاجیگک ۳۵۲۰ متر ارتفاع دارد و با وجود این ارتفاع، در ازمنه‌های قدیم این کوتل معبر کاروان‌هایی بوده که به سوی بامیان در حرکت بودند. جیولوگ‌هایدن در سال ۱۹۰۷، این کوتل را با اسپ عبور نموده است.

تاریخچهٔ کشف آهن حاجیگک

در حدود ۱۹۶۰ حکومت افغانستان متوجه کشف معادن آهن در سلسه کوه‌های هندوکش گردید. در این زمان ساختمان ارضی این کوه‌ها به صورت عموم ناشناخته بود. یک هیأت تفحصاتی شوروی نقاط مختلف را مورد غور و بررسی و تحقیق قرار دادند؛ اما تحقیقات آن‌ها بی‌ثمر ماند. بعد هیأتی از جانب ملل متحد تحقیقات خویش را شروع نمود و در درهٔ ترکمن معدن مواد آهنی را کشف کرد. بالاخره جیولوگ‌ها (هونگر، قاضی‌خان، طبیبی) اظهار داشتند که معدن مذکور از لحاظ حجم آن

---

۱. البرت ف. لاپرانت، «معدن آهن حاجیگک در ناحیهٔ مرکزی افغانستان»، ترجمهٔ غلام حضرت سرابی، آستریا: مجلهٔ افغانستان ژورنال، شمارهٔ اول، سال دوم، اپریل ۱۹۷۵.

قدر اقتصادی نیست، بنابر آن جلب توجه حکومت را ننمود.

در جریان تابستان سال ۱۹۶۱ کوتل حاجیگک توسط سرک جیپ‌رو، قابل استفاده گردید که درهٔ بامیان را با راه مرکزی وصل می‌نمود. یک هیأت فرانسوی در این سال عازم حاجیگک گردید، به امید این که تحقیقات جیولوگ‌هایدن را که بقایای دورهٔ دیوونین[1] را در این اراضی کشف نموده بود، دنبال نمایند. منظور از سفر این هیأت تفحص آهن در کوتل حاجیگک نبود؛ اما در نزدیکی کوتل حاجیگک سنگ‌های سیاه و سنگین که در بین خاک‌های رسوبی به وفرت وجود داشتند، توجه آن‌ها را جلب نمود (۲۱ آگست.) این سنگ‌ها مبدأ اسم منطقه گردیده است که آن را به نام سیاه‌سنگ یاد می‌کنند. در آن طرف کوتل سنگ‌های آهکی که هایدن، از آن سنگ‌ها بقایای دورهٔ دیوونین افغانستان را پیدا نموده است، به نظر می‌خورد و در اطراف آن، سنگ‌های بزرگ به رنگ سیاه که درخشش آبی- فولادی درشت جلب توجه می‌نمود که نمونهٔ بارز خصوصیات اوکساید آهن و هماتیت[2] بود. کتله‌های بزرگ سنگ‌سیاه تا قله‌های حاجیگک چهارهزار متر امتداد داشت. بدون شک هیأت مذکور نظریه دادند که در مقابل معدن بزرگ آهنی که دارای جنسیت عالی است، قرار دارند. در دهم سپتامبر ۱۹۶۱ دوباره هیأت مذکور جهت تحقیقات عمیق‌تری به کوتل حاجیگک برگشتند و نظریهٔ سفر اول خود را تأیید نمودند و به سفارت فرانسه و مقامات افغانستان تحقیقات هیأت را ارائه نمودند و از طرف آقای غلام علی، رئیس معاون به خوشی استقبال گردیدند.

به تاریخ ۲۰ و ۲۳ سپتامبر هیأت فرانسوی با همکاری یک هیأت افغانی مشتمل بر آقای سیدهاشم میرزا از وزارت معادن و صنایع و آقای کلاکوف جیولوگ در ملل متحد با رسوم عازم حاجیگک گردیدند و معلوم گردید که معدن حاجیگگ یک ساحهٔ ده کیلومتری را در بر دارد و ضخامت قشر آن به پنجا متر می‌رسد و بیشتر از یک میلیارد تن مواد آهنی را دارا می‌باشد.

بعداً هیأت فرانسوی عازم فرانسه می‌گردد و وزارت معادن و صنایع افغانستان جهت ارزیابی بیشتر و مکمل‌تر، یک هیأت تحقیقاتی شوروی را موظف به بررسی می‌نماید. هیأت مذکور نیز نظر مثبت ارائه می‌دارد و ظرفیت دو میلیارد تن آهن را محاسبه می‌نمایند.

معدن آهن حاجیگک دارای شصت الی شصت‌وپنج فیصد آهن به طور اوسط با جنسیت عالی می‌باشد. مواد ناپاک و غیرآهن در آن کم است و امکان استخراج در فضای آزاد را دارد.

نادر است که کشفی اتفاقی و خاصه کوشش وجههٔ فردی باشد. هایدن نیز علامات آهن را در حاجیگگ قبلاً تذکر داده بود و او فکر می‌نمود که هماتیت مذکور مربوط به سنگ‌های آهک دورهٔ

1. Devonin

2.Hematite

سوپریور دوونین[1] و به نسبت نداشتن وسایل لازمه، هایدن نتوانست وسعت آن را تخمین نماید. از طرف دیگر جیولوگ ایتالیایی مارسینا نیز در سال ۱۹۶۳ از معدن حاجیگگ در نشریه‌ای تذکر داده است.

موقعیت و مبدأ معدن حاجیگگ

وقتی که معدن حاجیگک کشف گردید، هیچ نقشه و پلانی از منطقهٔ مذکور وجود نداشت. با گرفتن عکس‌های هوایی در سال ۱۹۶۱ وسعت و طرح ساختمان جیولوجی منطقه توسط یک هیأت توپوگرافی و جیولوجی شوروی که وزارت معادن و صنایع افغانستان با آن‌ها همکاری می‌نمود، تعیین گردید و معلوم شد که آهن در سرزمین‌های دورهٔ پالیوزونیک سفلا در تحت سنگ‌های دوونین کاربونیفر وجود دارد و نقشه آن را هیأت مذکور تعیین نمودند که طبق آن پنج سکتور دارای آهن می‌باشند و مهم‌ترین آن‌ها قلهٔ حاجیگک و درهٔ کالو که به طرف غرب واقع است، می‌باشد.

بعد از ۱۹۶۴ هیأت فرانسوی باز هم عازم حاجیگک شدند تا منشأ آهن معدن مذکور را با محیط جیولوجی آن مطالعه نمایند. از مشاهدهٔ سنگ‌های متعدد که توسط جیالوجیست آقای ژان بولادان صورت گرفت، نتایج ذیل ارائه گردید: موجودیت آهن در اقشار پالیوزونیک[2] قدیمی تثبیت گردید و هم‌چنین مشاهده گردید که در جوار مواد آهنی، سنگ‌های لاو و توف نیز وجود دارند.

مطالعهٔ جیولوجیکی و مینرالوجی و متالوجیک سلسلهٔ تکاملی احجار را که در حوزهٔ حاجیگک صورت گرفته است از چهارصد میلیون سال به این طرف تعیین نمودند.

طبعاً در دوره پالیوزونیک[3] در افغانستان کوه‌های مرکزی وجود نداشت و منطقهٔ مذکور توسط اقیانوس بزرگی پوشیده شده بود. در عمق این اقیانوس رسوبات ته‌نشین گردیدند و یک آتشفشان تحت‌البحری، لاو و رسوبات کیمیاوی را که با اوکسید آهن ترتیب یافته بود، به وجود می‌آورد. بدین جهت می‌توان گفت که آهن حاجیگک منشأ خروجی که از قشر تحتانی زمین بیرون آمده است، دارد.

بعداً سنگ‌های بازیک[4] داخل مواد معدنی گردیده و آهن در شکستگی‌های این احجار مستحکم شده و یا قسماً محل سنگ‌های آهکی هم جوار را می‌گیرد. بالاخره تمام این احجار دو نوع تحول یا میتامورفیزم را متحمل گردیدند:

---

1. Superior Devonin
2. Poleozique
3. Poleozoique
4. Bosique

۱. سنگ‌های شیست سبز که هم عصر فعالیت ماگماتیک بودند.
۲. سنگ‌هایی که با ارتباط حادثات فشار و چین‌خوردگی در سمت مشرق تکامل یافتند.

این حادثات جیولوجیکی قبل از اختتام بقایای رسوبات آهکی دورهٔ دوونین در حدود ۳۶۰ میلیون سال به وقوع پیوسته است.

در دوره‌های مابعد جیولوجیکی حوزهٔ مذکور چندین چین‌خوردگی دیگر را نیز متحمل گردیده است. یکی در حدود ۱۲۰ میلیون سال پیش و دیگر در حدود ده میلیون سال پیش.

بالاخره در جریان دورهٔ چهارم جیولوجیکی، حادثات اتمسفر یک عمل اوکسیداسیون را در حاجیگک سرعت بخشید. بدین ترتیب یک مطالعهٔ عمیق و پیچیده مبدأ تاریخ آن حاجیگک را معلوم گردانید که در عین زمان تاریخ یک قسمت کرهٔ ارض نیز می‌باشد.

آیندهٔ حاجیگک

حاجیگک ثروت مهم طبیعی افغانستان است و در قطار معادن بزرگ جهان حیثیت قابل توجهی را دارا می‌باشد. استخراج آهن منطقهٔ کالو نظر به تخمینی که شده است، تقریباً برای پنج‌صد سال کافی است.

این‌که چرا تا الحال که مدت سیزده سال از کشف معدن حاجیگک می‌گذرد و هنوز هم توجهی دربارهٔ استخراج این ثروت مهم طبیعی به عمل نیامده است، باید گفت که مداخلهٔ عوامل پیچیدهٔ اقتصادی بعد از کشف حاجیگک در (عدم) استخراج آن مؤثر بوده و مشکلاتی در زمینه موجود است.

در فصل سرما که حرارت به منفی سی درجه تنزیل می‌یابد و برف زیاد می‌باشد، شرایط کار و استخراج را به مشکلات دچار می‌سازد. از طرف دیگر با وجود کمی فاصله از کابل، ۱۳۰ کیلومتر کوتل‌ها و دره‌های عمیق وجود دارند که ساختمان سرک و خط آهن آن بسیار گران تمام می‌شود. به هر صورت مواد معدنی باید در یک کارخانه افغانی به آهن تبدیل گردد؛ لذا مشکلات انرژی باید حل شود که اولاً گاز طبیعی منحیث انرژی پیشنهاد شده بود؛ اما استعمال این انرژی جلب توجه را ننمود و به عوض آن از معدن ذغال سنگ دره‌صوف باید استفاده گردد.

انتخاب محل ساخت کارخانه که آیا در کابل و یا در دوآب باشد، نیز خالی از مشکلات نیست. اگر کارخانه در کابل ساخته شود، در استعمال و به کار بردن آهن مذکور بعضی سهولت‌ها فراهم می‌گردد؛ اما نقص آن این است که از منبع انرژی دور است. اگر در دوآب کارخانه روی کار آید، به منبع انرژی نزدیک است؛ اما یقیناً افغانستان یگانه مستهلک آهن حاجیگک نخواهد بود، باید آن را

صادر هم نماید و افغانستان فاقد راه بحری است. دولت پاکستان به چندین دلیل می‌تواند خریدار آهن افغانستان گردد:

احتیاج مبرم آن مملکت، از جهت نداشتن معدن آهن به مقدار کافی، داشتن انرژی برق خصوصاً بند برق تاربیلا بالای دریای سند، امکان امتداد خط آهن تا جلال‌آباد.

ایران نیز روزی خریدار آهن افغانستان خواهد گردید؛ اما مشکل فاصله ۱۶۰۰ کیلومتر که معدن حاجیگک را از فابریکات ذوب آهن اصفهان جدا می‌سازد، وجود دارد و دشت‌های سوزان و کوه‌های مرتفع مانع بزرگی برای کشیدن راه آهن و سرک می‌باشند.

البته این مشکلات با کوشش وسیع از بین خواهند رفت، خصوصاً که حکومت افغانستان متوجه موضوع بود، یک هیأت فرانسوی، آلمانی و مشاورین ملل‌متحد دربارهٔ مشکلات فوق مطالعه می‌نمایند.

در سپتامبر ۱۹۶۱ وقتی که ما دوباره از حاجیگک بر می‌گشتیم مردمان سیاه‌سنگ برای بار اول بود که حرکت موتر را در منطقهٔ خود می‌دیدند. مردمان این ناحیه اکنون با توریست‌هایی که به سوی بامیان می‌روند، خود عادت پیدا کرده‌اند. جای شک نیست که در آینده مدنیت جدید ماشین در حاجیگک روی کار خواهد آمد و بسیار ممکن است که از حاجیگک و دره‌های آن مواد معدنی به سوی شمال و جنوب مملکت فرستاده شود.

بند امیر[1]

بند امیر نام پنج غدیر مسلسل و کوچک یا اگر صحیح‌تر بگوییم، نام پنج بندی است که غدیرهای مزبور را تشکیل داده‌اند و در حدود عرض‌البلد ۳۴ درجه و ۵۰ دقیقهٔ شمال و طول‌البلد ۶۷ درجه و ۱۲ دقیقهٔ مشرق، در علاقهٔ یکه‌ولنگ افغانستان واقع‌اند. این غدیرها از سطح بحر تقریباً ۹۵۰۰ فوت ارتفاع داشته و در روی وادی دریایی که به نام غدیرهای مذکور نام گردیده، قرار دارند. این دریا پس از آن که در میان کوه‌های چندی می‌گذرد، بعداً در میادین افغانستان شمالی ظهور کرده به هژده نهر ملحق شده و علاقهٔ هژده نهر را آب می‌دهند. در سواحل مهم‌ترین این بندها «بند هیبت» نام دارد، از بامیان در موسم تابستان و زمستان، به ذریعهٔ موتر بدون زحمت زیادی می‌توان واصل شد و این فاصله از بامیان تا بند هیبت تقریباً ۴۵ میل بوده و به ظرف چهار ساعت طی می‌شود. در اثنای راه بایستی از سه کوتل عبور نمود: ۱. کوتل شاهدان [شهیدان] (ارتفاع از سطح بحر ۹۹۴۵ فوت) ۲. کوتل شیبرتو (ارتفاع از سطح بحر ۱۰۲۳۵ فوت) ۳. خم کوتل (ارتفاع از بحر ۱۱۶۶۰ فوت). تمییز کوتل آخرالذکر مشکل بوده و در حقیقت کوتل مزبور بلندترین قسمتی از یک سلسله پستی‌ها و بلندی‌هایی است که در فلات رفیعی افتاده است. وقتی که ما از این فلات در ماه آگست می‌گذشتیم، خیمه‌های سیاه غلزی‌های کوچی را در آن مشاهده نمودیم. پستی‌ها و بلندی‌های مذکور در هیچ جا صعب‌العبور نیست؛ ولی موقعی که از جانب شرق به کوتل شاهدان صعود می‌کنید، چند کج گردش‌های دشوارگذاری را بایست عبور نمایید. در موسم تری، خاک نرمی که در بعضی از چقوری‌های کوه‌ها وجود دارد، به صورت گل تبدیل شده، راه را مسدود می‌سازد و در زمستان تمام این علاقه از برف مستور می‌گردد. از فلات فوق‌الذکر، راه خیلی سرازیری شده از پوزهٔ خیلی باریکی می‌گذرد و لحظهٔ بعد یک قطعهٔ صفا و نیلگونی که با نشیب‌های تندی محاط گردیده، به قدر هزار فوت پایین‌تر به مشاهده می‌رسد. این قطعه قسمتی از بند ذوالفقار است که بلندترین و بزرگ‌ترین

---

۱. بیلیو، آرمی، میجر دبلیو، «بند امیر»، ترجمهٔ عبدالغفور خان، مجلهٔ کابل، شماره‌های اول و دوم، سال ششم، مرطان ۱۳۱۵، ص ۱۹۰-۱۸۷.

غدیرهای پنج‌گانهٔ مزبور است و طول آن قریب چهار میل است. قدری پایین‌تر قسمت دیگری از بند ذوالفقار که پهن و گشاده بوده و در کناره‌های آن درختان روییده‌اند، پدیدار می‌گردد و تا چشم کار می‌کند به استثنای آن‌ها دیگر درختی به نظر نمی‌رسد. غدیر دوم که بند پنیر نام دارد، عیناً به زیر بند ذوالفقار واقع بوده و اگر تالابش بخوانیم به جا است، چه فقط قریب ۱۵۰ گز پهنا دارد. از این جا راه متدرجاً به طرف غدیر سوم یا بند هیبت فرو می‌رود. بند هیبت قریب دو میل طول و پنج‌صد گز عرض دارد و آب آن مانند یک دانهٔ نیلم در پهنای وسیع کوه‌های برهنه متلؤلؤ است. قسمت علیای بند هیبت را صخره‌های تند و عمودی که حاوی چندین خلیج‌ها و مدخل‌های کوچکی است، محدود نموده و انجام جنوبی بند مزبور، باز و آب از بند طبیعی سنگلاخی آن به شکل آبشارهای کوچک و باریکی سرازیر گردیده به سطح مرتفعی که چهل فوت پایین‌تر واقع است، فرو می‌رود. این سطح مرتفع که بعضاً سنگلاخ و بعضاً خاک است، از رسوب سفید یا زرد کم رنگی که غالباً گوگرد است، پوشیده شده و آب از روی آن قطره قطره سرازیر گردیده، تقریباً یک میل پایین‌تر، غدیر کوچک دیگری را تشکیل می‌دهد. غدیر آخرالذکر موسوم بند قنبر و در حقیقت یک تالاب کم آب است. غدیر پنجم یا آخرین که بند غلامان نام دارد، دورتر در پایین بند قنبر افتاده، به شکل مدور به قطر سه ربع میل بوده و می‌گویند خیلی کم آب است. غدیرهای مزبور را تا یک فاصلهٔ کمی زمین‌های پست‌وبلند آن ناحیه احاطه کرده و از طرف غرب با سطح مرتفع بزرگ و زرد رنگی محدود گردیده که از سطح غدیرها قریب دوهزار فوت بلند و از بعضی مواد نرم مرکب و نیز حاوی سنگ‌های کوهی است.

قراری که معلوم می‌شود، همین کوه است که دامنهٔ آن در روی وادی پهن گردیده، یک سلسله بندهای طبیعی تشکیل و غدیرهای مزبور را به وجود آورده است، چنان‌چه خود سد انتهای بند هیبت یک دیوار سنگلاخی است، در مرکز قریب چهل فوت بلند بوده و سر آن چندان ضخامت قابل توجهی نداشته و تقریباً یک قوس کامل را تشکیل می‌دهد. می‌گویند بندی که بند ذوالفقار را احاطه کرده نیز از حیث ساختمان همین قسم است؛ اما سه سد دیگر مثل دو سد اول الذکر چندان کامل نبوده و فقط مقدار کمی آب را نگاه می‌دارد. هر گاه از سطح مرتفع سفید رنگی که در پایین بند هیبت واقع است، گذشته به سمت مغرب بند هیبت بیاییم، مزار سفیدی را می‌بینیم که به حضرت علی (رض) منسوب می‌دانند. در سرتاسر کنارهٔ بند هیبت، قدری پایین‌تر از سطح آب، یک رشته سنگلاخی سفید وجود داشته و رنگ آب را بیشتر نیلگون نمایش می‌دهد. در میان بند، ماهیان زرد رنگ دسته دسته شناور بوده و همهٔ این‌ها با مزار سفید و صخره‌های مستقیم و گلابی رنگ، خیالی را که نه به این دنیا بل به سرزمین پریان قریب‌تر بود، به دماغم خطور داد.

اندکی پس از ورود ما، هزاره‌های آن‌جا شروع به اجتماع نموده، خاموشانه به دور زیارت به تماشای ما نشستند و یکی از آن‌ها ریسمانی کشیده به میان بند انداخت و یک دو دانه ماهی زرد که آن‌جا چوش[1] می‌نامند، بگرفت. من شروع به آب بازی کردم؛ ولی آب به قدری سرد بود که نتوانستم بیش از یک دقیقه در آن توقف کنم. مردم این‌جا عمق بند را ناقابل پیمایش می‌دانند، می‌گویند امیر حبیب‌الله خان خواست عمق آن را معلوم کند و هفتادوپنج گز ریسمان انداخت؛ ولی به انتهای آن نرسید. در انجام جنوبی قسمت گشادهٔ بند هیبت و در روی آن حصهٔ سد سنگلاخی آن که بسیار سراشیب نیست، گل‌های متعدد روییده است.

هزاره‌های هم‌جوار، راجع به چگونگی ساختمان این بندها افسانه‌های عجیبی دارند. اصلاً نام بند امیر، به همین سه بند مذکور که بر حسب روایت بومیان آن‌جا منسوب به حضرت علی (رض) است، اطلاق می‌شود. بندی به نام قنبر مهتر امیر و بند غلامان به اسم غلامان قنبر معروف است. به زیر سد سنگلاخی بند هیبت چشمهٔ کوچک که آب آن به مثل یخ سرد و صاف بوده و ته آن یکسان زرد کم‌رنگ است. چشمهٔ مذکور آباب شفا نام دارد و به خواص طبی خود معروف است و نسبت به این چشمه بومیان مذکور نیز افسانه دارند.

در خاتمه ناگفته نماند حکایات مزبوره راجع به بندهای طبیعی مذکوره از حیث تاریخ اساس ندارد.

---

1. Chushm

ساختمان اجتماعی اقوام هزاره[1]

در زمرۀ اقوام افغانی در ساحۀ بلوچستان، یکی هم مهاجرین هزاره افغانی می‌باشند و یک اقلیت قوی و جبهۀ متحد را در ساحات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و مذهبی تشکیل داده، یک علاقۀ اجتماعی مستمر، متداوم و فعال را با طوایف هزاره‌های افغانستان برقرار نموده، در ارتباط اجتماعی و اقتصادی مملکتین افغانستان و پاکستان محتمل در آینده تأثیراتی را ایجاد نمایند که به هر حال وجایب بین‌المللی مملکتین را باعث خواهد گردید.

بنا بر درک نمودن هم‌چو واقعیتی باید این موضوع را قبل از همه بپذیریم که طوری که در زمرۀ دیگر مهاجرین افغانی در مملکت پاکستان و ساحۀ بلوچستان از نگاه تعداد و تأخیر زمان مسئالۀ مهاجرین قوم هزارۀ افغانی قابل اهمیت می‌باشد، به همان اندازه از نگاه انکشافات اوضاع سیاسی و اجتماعی نیز قابل امعان نظر بوده و از همین حال باید موقف و عمومیات شرایط حیاتی اقوام هزارۀ بلوچستان را تا معیاری که لزوم آن دیده می‌شود مورد نظر اندازی قرار دهیم.

مطالعۀ اوضاع اجتماعی

قرار ارقام احصائیوی در حال حاضر از دوازده تا پانزده هزار باشندۀ مهاجر افغانستان که از اواخر قرن نوزده بدین طرف بنا بر ملحوظات سیاسی- اقتصادی و مذهبی کوچ کرده‌اند، در پاکستان امرار حیات دارند که در کویته، بروری، مچ، حیدرآباد و نواب‌شاه عمدتاً به سر برده و یک اقلیت محض در شهرهای بزرگ از قبیل کراچی، لاهور و راولپندی بودوباش دارند.

قرار تخمین باشندگان دایمی هزاره‌ها در شهر کویته بین هفت تا نه هزار نفر است که در تمامی شعبات حکومت قسماً به حیث مأمورین و مستخدمین ایفای وظیفه می‌نمایند. از جملۀ مأمورین دولتی بعضاً دارای رتبه و کرسی‌های عالی بوده و ما بقی مأمورین و مستخدمین عادی شعبات و موسسات می‌باشند. قسمت عمدۀ نفوس هزارۀ بلوچستان در مشاغل آزاد یعنی تجارت، زمین‌داری،

---

۱. راهی، عبدالباری، «ساختمان اجتماعی اقوام هزاره»، کویته: جامعۀ کوژک و براهوی، میزان ۱۳۴۷، سپتامبر ۱۹۶۸، ص ۱۰۳-۹۳.

تیکه‌داری و بزنس به سر برده با مقایسهٔ نسبی با اقوام پشتون و بلوچ در رفاه می‌باشند.

نسل‌های گذشته در فراگرفتن تعلیم و معارف تعلل ورزیده‌اند که می‌توان موجب آن را از ضعف اقتصاد و بی‌اعتنایی این قوم به عرفان و معارف خواند. نسل جدید بیشتر به تعلیم و تربیه اشتغال داشته و پیش‌قراولان تعلیم و معارف در سالیان اخیر در شقوق مختلف به خدمت جامعه‌شان قیام کرده‌اند.

در شهر کویته اقوام هزاره عمدتاً در پنج محلهٔ ناحیهٔ شرقی و شمالی شرقی در دامنهٔ «مُردارکوه» افتاده‌اند که محلات مذکور عبارتند از: سیدآباد، نچاری، مری‌آباد، حاجی‌آباد و حسین‌آباد.

تقریباً سه فیصد از مهاجرین هزاره در ساحهٔ سند یعنی حیدرآباد و نواب‌شاه به زمین‌داری اشتغال دارند که عبارت از اقوام ارزگانی، دایزنگی و جاغوری می‌باشند.

اقلیت هزاره‌گان مهاجر در بلوچستان تحت تأثیر اصالت تاریخی که خاصهٔ مردمان پشتون و بلوچ بوده، قرار گرفته‌اند و همان‌طوری که بلوچان عظمت تاریخ‌شان را از فارسیان قدیم- براهویان. از شکوه امپراتوری اعراب و پشتون‌ها از تمدن باستانی نژاد آرین در ساحهٔ اکسوس و کسپین معرفی می‌نمایند، باشندگان هزارهٔ بلوچستان نیز به یک سلسله‌پیمایی دور و دراز افتاده، خود را از نسل یافث پسر نوح خوانده با اقوام شرق آسیا چون منگول‌ها، فلپینی‌ها، کوریایی‌ها، مالیزیایی‌ها و چینی‌ها از یک جانب و ترکان قسطنطنیه و روم و غز و تاجیک و سلاجقه و تاتار از جانب دیگر مشترک‌الاصل می‌دانند و همان‌طوری که بلوچان از عظمت سلطنت‌های باستانی بحیرهٔ عرب، براهویان از شکوه و عظمت تمدن دراویدی‌ها و پشتون‌ها از روزگار تخت بابل نام می‌برند، هزاره‌گان نیز از دربار عظیم قوبلای‌خان، عظمت امپراتوری چنگیزخان و تیمورلنگ و بابر میرزا نام برده و دورهٔ درخشان سلطنت مغول‌های هند و مغولیان هرات را از شواهد تاریخی موثق آبا و اجدادشان می‌شمارند.

به صورت عمده طایفهٔ هزارهٔ خاک افغانستان و مهاجرین بلوچستان همه از یک شجرهٔ واحد نبوده، در هزار سال اخیر از برخورد نسل‌های متفاوت و نژادهای مختلف سرشته شده‌اند، چنان‌چه هزارهٔ دای‌چوپان- مقر، قورقران و هزارهٔ ترکمان از اصل تاتار مشتق گردیده خصوصیت حیات اجتماعی تاتاری دارند در حالی که اقوام هزارهٔ جلایر، هزارهٔ دایزنگی، هزارهٔ ایلکانی یکه‌ولنگی، هزارهٔ دایکندی، هزارهٔ بهسود (بامیان و شیخ‌علی)، هزارهٔ جرغی باتور و هزاره‌های جاغوری از اصل یالتسان و نیگر می‌باشند که ترکیب از دو اصل مغول و منگول شمرده می‌شود.

بنا بر غربت متوالی و فراهم نبودن زمینهٔ تحصیل، هزاره‌های بلوچستان نتوانسته‌اند، سنن اجتماعی و کلتور تاریخی‌شان را به طور مقتضی ارتقاء دهند و یا اقلاً جهت محافظت آن از تأثیرات

خارجی مجاهدت ورزند. چنان‌چه در جامعهٔ هزاره زبان مادری‌شان یعنی زبان دری در برابر السنهٔ اردو و انگلیسی موقعیت تسلیم را پیدا کرده است و در حال به صراحت دیده می‌شود که کم‌تر از جوانان تحصیل کرده می‌توانند به فارسی بنویسند. ادب، انشاء و املای زبان دری در جمعیت هزاره‌گان دویژن کویته کم‌تر راه پیدا کرده است که می‌توانیم به تعبیری آن را هیچ بدانیم.

اخیراً جهت استفادهٔ مردم فارسی‌زبان در رادیو کویته در هر بیست‌وچهار ساعت، پانزده دقیقه وقت تخصیص داده شده است که وقت مذکور تنها به موزیک و موسیقی وقف می‌گردد و قطعاً به زبان فارسی نشریه، اخبار و تبلیغات صورت نمی‌گیرد. با آن‌که هزاره‌گان ادعا دارند که اجازهٔ نشریات و انشاآت بنا بر شناخت زبان دری به حیث یک زبان بیگانه و خارجی از طرف حکومت داده نشده است که این ادعا نیز نمایندگی از بی‌علاقگی جمعیت مذکور در مورد زبان و کلتورشان کرده و با وصف این‌که در شهر کویته از هفت تا یازده هزار جمعیت فارسی‌زبان به سر می‌برند، باز هم یک جریده و روزنامه و یا اقلاً نشریهٔ ماهانه و سالیانه وجود ندارد که این هم به فقدان نویسنده و نگارنده در این منطقه دلالت می‌نماید.

در آموزش یک مضمون زبان فارسی در مکاتب باز هم قطع نظر از محاوره، سویهٔ یک پشتون، هزاره و پنجابی (از نگاه املاء و انشاء) آن قدر فرق بارز ندارد.

در ترکیب اجتماعی‌شان، اقوام هزاره به شکل افسانه‌ای اتکاء به طبقاتی می‌نمایند که در مناطق مختلف افغانستان مخصوص هزاره‌گان می‌باشند. به علاوه در طبقه‌بندی اجتماعی هزاره‌گان بلوچستان یک نوع ارتباط کاملاً به خصوص را به وجود آورده‌اند که آنان را به صورت یک قوم وابسته یک منطقهٔ افغانستان وانمود می‌سازد. مثلاً هزاره‌گان کویته عمدتاً بنا بر ساحهٔ مهاجرت‌شان از نواحی مختلف افغانستان، خود را منسوب به محلات مختص به اسکان هزاره‌گان می‌نمایند در حالی که دیده می‌شود که در همان محل در افغانستان اقوام مختلف هزاره امرار حیات دارند. درک این نزاکت در تقسیم‌بندی اجتماع هزاره‌گان کویته مراعات نگردیده و به این قسم اقوام بزرگ هزاره بلوچستان عبارت‌اند از: هزارهٔ ارزگانی، هزارهٔ دایزنگی، هزارهٔ بهسودی، هزارهٔ جاغوری، هزارهٔ دایکندی، هزارهٔ قره‌باغی، هزارهٔ غزنی (سراو و گزاو)، هزارهٔ دای‌چوپان، هزارهٔ وردک و...

با تقسیمات اجتماعی فوق باز هم بنا بر نفوذ عشره‌خواهی[1] در بلوچستان اخیراً یک نوع تقسیمات اجتماعی دیگری که زادهٔ تماس‌های اخیر با مردم افغانستان است، به وجود آمده است و با آن‌که راجع به اصول و فروع هزاره‌گان افغانی چندان اطلاع ندارند، باز هم خود را منسوب به آن اقوام

1.(Tribalism)

هزاره‌گان افغانستان که در منطقهٔ جنوب افغانستان مرکزی بودوباش دارند، می‌نمایند که آن اقوام عبارت‌اند از: قوم بابه، قوم ایچه، قوم دامرده، قوم قلندر، قوم پشی، قوم داوود، قوم شیرزاد، قوم مسکه، قوم یزدان، قوم چنگیزی، قوم بربری، قوم اوقی و...

در ارتباط اقوام مذکور گفته می‌شود که قوم بابه، قوم ایچه و قوم دامرده با هم ارتباط جناحی داشته سه برادر یک پدر به نام اولادهٔ اوقی[1] می‌باشند.

بنا بر یک حرکت مجزاطلبی از رابطهٔ اجتماعی و تاریخی با مردم افغانستان، اخیراً یک نوع تقسیمات قومی دیگری در بلوچستان به وجود آمده است که به ترتیب تقسیمات منسوبهٔ اشخاص بزرگ و متنفذ این ناحیه بوده و اکثراً متنفذین مذکور خودشان نیز در قید حیات می‌باشند. به عبارت دیگر این نوع تقسیمات قومی اساساً به روی اصالت خویشی و دودمانی بنا یافته است، چنان‌چه در همین حال از قوم شیرزاد سرکرده و مرد متنفذ آن به نام حاجی فضل حسین و از قوم قلندر دو مرد با نفوذ به نام حاجی یعقوب‌علی و حاجی محمدجمعه و از قوم پشی به نام حاجی غلام حیدر و شیخ علی‌نظر و از قوم ایچه شخصی به نام کپتان گل محمد و از قوم گیزاب و دایزنگی اشخاصی چون محمد علی‌خان، حاجی قاسم‌علی و محمدموسی و از قوم دای‌چوپان حاجی رحمت‌الله و از قوم اوقی به نام سردار یزدان‌خان (پدر گورنر ژنرال محمد موسی‌خان) تشکیل اقوامی را به نام‌های‌شان کرده‌اند. بنابراین، اگر هم‌چو روشی برای سی- بیست سال دیگر دوام کند، باعث ایجاد یک تعداد زیاد اقوام به اصطلاح شخصی در بلوچستان و سند گردیده و شعب و فروعات اقوام هزاره در طول مدت فوق بیشتر از اقوام بلوچی و براهوی در حال شده و تشخیص طبقه‌بندی اجتماعی آن‌ها کاملاً در آن زمان مختلف از افغانستان خواهد بود. این حرکت زادهٔ اتخاذ یک طرزالعمل مغایر سلسله‌مراتب اجتماعی افغانستان بوده با آن‌که از مدت‌ها بدین طرف در ساحات اقتصادی و سیاسی این مغایرت کشانده شده است، اخیراً هم‌چو روش در برابر افغانستان در ساحهٔ اجتماعی نیز طرح و اتخاذ گردیده است.

تاریخ و رویداد مهاجرت

موقعیت نامساعد جغرافیایی و شکنجهٔ غربت و تهیدستی یا نبودن ساحهٔ کار و فقر اراضی توأم با شدت ادارهٔ مطلقهٔ قرن نوزدهم افغانستان باعث مهاجرت اقوام مختلف افغانستان از شمال به جنوب گشته و پیش‌قراولان مهاجرت شمال به جنوب که مردان‌کار و زحمت‌کشان بودند، در بلوچستان گمنام به سر برده، تنها کار آنان در باز کردن راه جنوب برای مهاجرین مابعدشان بوده است.

۱. براساس مطالعات قوم‌نگاری جاغوری، قوم بابه، قوم ایچه و قوم دامرده اولاد آته که پدرکلان دستهٔ آته است، هستند و قوم اوقی خود یکی از فرزندان آته است. (ویرایش‌گر)

آغاز مهاجرت پیش‌قراولان راه جنوب سال‌های ۱۸۸۰ م می‌باشد، چنان‌چه یک دستهٔ نسبتاً پُرجمعیت در ۱۸۸۲ م. از افغانستان به دو ناحیهٔ بلوچستان یعنی کویته و بروری وارد گردیده‌اند. در ۱۸۹۱ م. در اثر واقعهٔ اغتشاش هزاره‌جات و مردم ارزگان که بالاخره منجر به شکست قطعی شورشیان شد، باعث مرگ تعداد زیاد باغیان گردید و به تعقیب این وضع در اثر ادارهٔ شدید حکومت امیرعبدالرحمان، آنانی که مورد اشتباه قرار گرفته بودند، تماماً از افغانستان اخراج گشتند.

فراریان قسماً جانب ایران و قسماً طرف هندوستان از راه کویته و پیشاور حرکت نمودند. معترضه باید گفت که در این کشت‌وخون‌ها و اخراج از میهن تنها اقوام هزاره طرف نبوده، بلکه شورشیان وردک، غزنی، لوگر و درانی‌های مخالف و امثال‌شان نیز به عین سرنوشت برادران هزاره دچار گردیدند که گویا هزاره‌ها نیز در یک سرنوشت عام شمول مردم افغانستان متأذی گردیده‌اند و اکنون در پهلوی مهاجرین هزاره در دویژن کویته از باقیات خانوادهای فراری زمان امیر عبدالرحمان، یک تعداد معتنابهی از اقوام مختلف افغانی سراغ شده می‌تواند.

به همه حال این مهاجرت‌ها با انگیزش‌ها و طرف‌داری‌های اداره‌چیان برتانیه و تشویق‌ها و پروپاگندهای مذهبی که از جانب طرف‌داران هند برتانوی به عمل می‌آمد، باعث شد، تا مردمی از باشگاه آبایی خود جدا شوند و دسایس اشغالی انگلیس‌ها و امکانات جنگ‌های مدنی در افغانستان به مفاد امپریالیزم بریتانیا سرشته گردد.

جای تردید نیست که وقتاً فوقتاً گزارشات نامطلوب و افراطروی‌ها در کشیدگی‌های مذهبی، بعضی تبارزات نامطلوب را در افغانستان به وجود آورده است که باید به تأسف یاد آورد شد. مگر یگانه علت مهاجرت قوم هزاره منوط به ساختمان سایکولوژیکی و طبع متجسس و متحسس فطری این قوم است که هیچ وقت در یک‌جا آرام نداشته در جستجوی ساحهٔ بهتر حیاتی با تپش زیاد به خصوص از یک دیار به دیار دیگر سر می‌پیچند و به همین حال در چندین مملکت به صورت پاشان مسکن گزین شده‌اند که بهترین مثال واضح ادعای فوق می‌باشد.

از جمله مهاجرین اولی از افغانستان به بلوچستان شخصی به نام قاضی جلال‌الدین خان مرتب چهار اصل ریاض، در زمان سلطنت امیر شیرعلی‌خان بوده که از راه زابل در حالی که حکم اعدام وی از طرف امیر عبدالرحمان صادر گردیده بود، با خواهر خود یک‌جا وارد کویته گشت. در اثر شورش هزاره‌جات اشخاصی از قبیل علی‌دوست خان (بعدها کپتان علی‌خان)، یزدان‌خان (بعدها صوبه‌دار یزدان خان) پدر گورنر فعلی یونت غربی پاکستان و سردار شیرعلی خان، به حیث اولین فراریان اقوام هزاره به کویته مقیم گردیدند.

در ظرف بیست سال یعنی از ۱۸۸۰ میلادی ۱۹۰۰ میلادی تعداد باشندگان قوم هزاره در کویته و نواحی آن به این اندازه رسید که حکومت هند بریتانوی جهت پی‌ریزی استراتژی آیندهٔ خود اقدام به تأسیس دو قطعه نظام از جوانان مهاجرین افغانی نمود.

در ۱۹۰۱ م یک قطعه به نام هزارهٔ پیونیر تأسیس گردید که بعدها متشکل از دوازده پلاتون[1] بود. قطعهٔ نظام دیگری که بعدها از جوانان هزاره تشکیل گردید به نام هزاره رجیمنت[2] مسمی شد.

قطعهٔ پیونیر هزاره تا اواخر ۱۹۱۸ م به ثبت‌نام افراد ادامه داده و در این زمان بزرگ‌ترین صاحب‌منصب قوم هزاره به نام دوست‌محمد خان تا رتبهٔ کپتانی رسیده بود. بعد از آن که تعداد قشون ازدیاد یافت، صاحب منصب دیگری به نام کپتان علی‌دوست خان از قوم مذکور برگزیده شد. علاوه بر دو شخص مذکور یک نفر صاحب‌منصب دیگر به نام لفتننت رحمت‌الله خان نیز در قطعهٔ پیونیر هزاره ایفای خدمت می‌نمود.

پدر گورنر محمد موسی‌خان به نام یزدان از جمله صاحب‌منصبان خرد رتبه صوبه‌دار میجر پیونیر هزاره بود. به وسیلهٔ صوبه‌دار یزدان خان پسرش به نام بعدها جنرال موسی نخست به حیث یک فرد سپاهی در قطعهٔ پیونیر هزاره شامل گردید و در قطعهٔ مذکور بعد از اثبات لیاقت بار اول صاحب‌منصبی را آغاز نمود. سپس محمد موسی خان پس از اکمال مراحل مختلف تحصیلات مسلکی در انگلستان و داخل هند بعد از تشکیل پاکستان به رتبهٔ جنرالی رسید و در کودتای نظامی ۱۹۵۸م. پاکستان به حیث بازوی توانای فیلد مارشال ایوب‌خان فعالیت نمود و به رتبهٔ قوماندان عالی قوای نظامی[3] پاکستان برگزیده شد. جنرال محمد موسی‌خان در اکتبر ۱۹۶۶ به حیث گور یونت غربی پاکستان عز تقرر حاصل یافت.

قطعهٔ پیونیر هزاره بیش از هر چیز برای منظور تهدید امیر عبدالرحمن تأسیس گردید و علاوه بر تهدید مذکور یک وسیلهٔ خوب تشویق مهاجرت اقوام مختلف افغانی در ساحهٔ هند بریتانیایی نیز گردید.

در زمان سلطنت امیر حبیب‌الله خان فعالیت متذکره مقامات انگلیسی بنا بر اعتماد کامل بر پالیسی امیر کابل خیلی ضعیف گردید و مقامات بریتانوی به منظور استفاده از قوای‌بشری جمعیت هزاره یک قشون کار را به نام قطعهٔ... هزاره تشکیل نمودند؛ چنان‌چه یک قسمت تمدید و اعمار سرک‌های بلوچستان و تسطیح و توسعهٔ سرک و تونل گوژک به وسیلهٔ قطعهٔ کار مذکور صورت

1. Platoon

2. Regiment

3. Commander in Chief

گرفت که در ۱۹۲۸م. این امر نیز به پایان رسید.

موقف سیاسی و اجتماعی اقوام هزاره بعد از تشکیل دولت پاکستان

بنا بر اصالت هم‌کیشی با پیروان امام جعفرصادق (ع)، پنجابیان بلوچستان از زمان قبل از تشکیل دولت پاکستان ائتلافی بین مردم هزاره و پنجابی و طوایف متعدد دیگر اهل تشیع در بلوچستان به وجود آمده بود و بعد از تشکیل پاکستان از جایی که پنجابیان ممثل سیاست‌های چندجانبه در تمام مملکت می‌باشند، تحت شعار مبارزه جهت تأمین و تحفظ مفادهای سیاسی و مذهبی یک‌بار دیگر ائتلاف‌شان را با تمام مردم اهل تشیع پاکستان عموماً و بعد از مارشیل‌لا با اقوام هزاره خصوصاً تجدید نمودند.

بنابراین، دیده می‌شود که بعد از تشکیل سازمان شیعه‌های بلوچستان در ۱۹۲۸ به نسبتی که این سازمان قسماً عهده‌دار آمال مسلم‌لیگ در بلوچستان بود، اقوام هزارهٔ بلوچستان نیز در حلقهٔ مسلم‌لیگ بلوچستان و تشکیل دولت پاکستان اظهار علاقه‌مندی می‌نمودند و بعد از تشکیل دولت پاکستان چه از راه استحکام نمودن مسلم‌لیگ بلوچستان و چه از راه تشکیل نمودن یک قطعهٔ مجاهد در آزاد نمودن کشمیر، هزاره‌ها از موقف پاکستان و مسلم‌لیگ تا سرحد کشت‌وخون دفاع نمودند. معترضه خاطر نشان می‌شود که در همان وقت تمامی اعضای مقتدر انجمن تبعه‌های بلوچستان و انجمن هزاره‌ها در عین حال در حزب مسلم‌لیگ بلوچستان عضویت داشتند و جای تعجب است که در احزاب مختلف یک اقلیت محض هم از هزاره‌گان عضویت نداشته‌اند.

بعد از کودتای ۱۹۵۸ م از آن‌جایی که جنرال محمد موسی‌خان همکار صدیق فیلد مارشال محمدایوب خان بود، در بحرانی‌ترین اوقات ادارهٔ فیلد مارشال ایوب‌خان توانسته است تمامی قومش را در خدمت تحکیم سلطهٔ ایوب‌خان استعمال کند، مقابلتاً بنا بر کسب امتیازات و نفوذ شخصی در سازمان حکومتی مسلم‌لیگ (کنونشن) توانسته است که هزاره‌های بلوچستان را در تضادهای سیاسی دولت ایوب‌خان به نفع شخصی مذکور و علیه جامعهٔ نهضت‌خواه بلوچستان به شکل عاقبت نااندیشانه تعبیه کند. در این‌جا لازم است از آن دسته مردان با اندیشهٔ هزاره منطقهٔ کویته یادآور شویم که از بدو ورود در این ناحیه می‌خواستند به شکل آبرومندانه و صمیمی در جامعهٔ بلوچستان با دیگر اقوام از قبیل پشتون‌ها، بلوچ‌ها، براهویان و فارسی‌زبانان یک‌جا و بی‌آلایش امرار حیات نمایند.

کپتان دوست‌محمد مرحوم، کپتان علی‌دوست مرحوم، حاجی ناصرعلی مرحوم و تا حدی سردار یزدان‌خان مرحوم و پسر متوفای وی سردار عیسی (پدر و برادر گورنر موسی) از جملهٔ آن

مردان صالح‌نظر اقوام هزاره می‌باشند که در روش و سلوک سیاسی و اجتماعی‌شان با اقوام دیگر بلوچستان در نهایت مردی، مدارا، گذشت و اغماض مراوده داشتند و یگانه هدف آنان این بود تا بیش از هر چیز اقوام‌شان در ضدیت اجتماعی و مذهبی با اقوام دیگر قرار نگیرند.

کپتان علی‌دوست چون یک شخص وطن‌پرست بود، ترجیح داد که دوباره به زادگاه اصلی خود یعنی افغانستان برگردد تا این‌که در کویته به سر ببرد، وی رتبه اعزازی و اراضی انگلیسی را که به او داده شده بود، مسترد نمود و با این حرکت خود به همهٔ اقوامش حالی گردانید که علاقهٔ هزاره‌گان با افغانستان قطع ناشدنی است و برگشت هزاره‌گان در سرزمین آبایی‌شان یک ضرورت حیاتی هر هزارهٔ وطن‌پرست خواهد بود.

حاجی ناصرعلی متوفای ۱۹۶۲ در همهٔ حلقه‌های اجتماعی دویژن کویته بیش از هر چیز به رنگ یک برادر بزرگ تظاهر نموده بود. می‌گویند با آن‌که بنا بر نظام سرداری و مجبوریت مستقیم، از بایان و سرداران، در رفع نمودن مشکلات رعایای‌شان، باز هم مرجع نخستین مراجعهٔ مردم پشتون، بلوچی و براهوی شخص حاجی ناصرعلی بوده و موصوف از هیچ نوع کمک اخلاقی و مادی در رفع نمودن مشکل عایدهٔ مراجعه‌کنندگان مضایقه نمی‌کرد و گویند که نفوذ این شخص در اداره و محاکم مافوق قدرت قانون به کار می‌رفت و در اصلاح و راهنمایی اشخاص انحرافی دویژن کویته حیثیت یک فیلسوف و مصلح اجتماع را داشت. در وقت حمل جنازهٔ حاجی ناصرعلی از تمام بلوچستان تعداد بزرگی از ارادت‌مندان با تأثر و تأسف حاضر بودند.

به عین شکل برادر بزرگ گورنر فعلی یونت غربی مرحوم سردار محمد عیسی‌خان همان قدر که در تأمین وحدت و انسجام امور اجتماعی و مذهبی قوم خودش همت گماشت، به همان اندازه می‌کوشید تا همه سوءتفاهمات را با پیروان مذاهب دیگر و اقوام مختلف بلوچستان مرفوع داشته، زمینهٔ شیرازه‌بستن وحدت اجتماع و امکانات مساعد زیست با همهٔ قومش را با اقوام دیگر فراهم نماید. این مرد همهٔ انجمن‌ها و احزاب بلوچستان را به خدمت صادقانه در مرفوع گردانیدن حوایج اولیهٔ مردم بلوچستان دعوت می‌نمود.

در اثر حسن اندیشه و زحمات شبانه‌روزی اشخاص متذکرهٔ فوق اقلیت مهاجر هزاره در بلوچستان مخوف پنداشته نشد و نه اقوام دیگر ضرورت صف‌آرایی را به مقابل این اقلیت لازم می‌پنداشتند. به عبارت دیگر تا این وقت به ارزش‌های حیاتی اقوام دیگر از طرف اقلیت هزاره کوچک‌ترین تعرض صورت نگرفته و ایفای شعایر مذهبی این اقلیت با اقوام هم‌مذهب دیگر بر وفق مرام‌های دموکراسی انگلیسی آزادانه، غیرتعرض و بی‌ریا به جا می‌شد و در یک نظام آزادی عقیده

و ایمان، موقف‌شان از طرف همه احترام می‌گردید.

ادامهٔ روش‌فوق با کودتای نظامی ۱۹۵۸م پاکستان به رنگ دیگری تبدیل می‌شود و دو برادر که تربیهٔ نظامی، شدت عمل، بی‌باکی و بی‌اعتنایی دارند، از حلقهٔ جمعیت صالح‌نظران سلف خود به دور می‌روند و به منظور بازی سیاست تخمی را در جامعهٔ بلوچستان زرع می‌نمایند که همین حال آثار شوم هم‌چون عاقبت ناandیشی‌ها ما را جهت تحلیل و نتیجهٔ آینده به خود می‌کشاند.

در یک دورهٔ ده ساله همهٔ زحمات صالحین سلف بی‌نتیجه می‌شود و با یک ائتلاف مذهبی به ابتکار انجمن اثناعشرهٔ میکانیکی‌رود و انجمن هزاره (منعقدهٔ ۱۹۵۸م) با پنجابیان که در زیر پردهٔ کنفرانس شیعه‌های بلوچستان صورت داده شد، مذهب به راهنمایی زعمای حزب مسلم‌لیگ بلوچستان یعنی گورنر یونت غربی، سردار محمداسحاق، سید علی‌حسین (نایب صدر انجمن هزاره) حاجی رحمت‌الله صدر انجمن هزاره و توشاه حسین پنجابی جنرال سکرتری حزب مسلم‌لیگ وسیلهٔ مبارزات سیاسی مسلم‌لیگ می‌شود و از این وقت است که در تعبیه‌گیری مبارزین نهضت بلوچستان هزاره‌گان نیز در زمرهٔ بیگانگان محلی پنداشته شده در ردیف و جبههٔ پنجابیان قرار می‌گیرند.

انتخاب سردار محمد اسحاق به ریاست حزب کنونشن مسلم‌لیگ کویته، ریاست کنفرانس شیعه‌های بلوچستان، تأسیس انجمن هزاره‌ها در ۱۹۵۸م و حرکات انگیزشی در دستگیری زعمای ملی بلوچ و پشتون و مداخلات در تحدیدات حدود ایفای شعایر مذهبی پیروان مذاهب دیگر، جهت تظاهرات مذهبی خود، همهٔ مردم مذهب‌دوست پشتون و بلوچ را سخت لطمه دیده گردانیده که می‌توان قراین یک عاقبت ناگوار را بنا بر ایجاد عقده‌ها، نزد پیروان مذاهب دیگر و مخالفین سیاسی زعمای هزاره از همین حال مشاهده کرد.

مفکورهٔ ائتلاف با دیگر پیروان مذاهب امام جعفرصادق(ع) یعنی شیعه‌های قندهاری در بلوچستان و شیعه‌های پنجابی، تبتی، کشمیری و صواتی نیز به نتیجهٔ مطلوب نرسیده است؛ زیرا اقوام اخیرالذکر بنا بر اختلافات ذات‌البینی خودشان، هیچ‌گاه قیادت هزاره‌گان را در ساحهٔ مذهب قبول کرده نمی‌توانند و چون دو زعیم مذکور با پیروان هم مذهب‌شان به نهایت بی‌اعتنایی و فشار بالقدرت مراوده می‌نمایند، بنابراین یک رنجش عمیق در هم‌مذهبان نیز به وجود آمده است.

زیاده‌روی‌های دو برادر ذیقدرت از آن‌جایی که رخنهٔ بزرگی در روابط برادری مردم بلوچستان و اقوام قبایل و هم‌مذهبان ایجاد کرده است و حس انتقام‌جویی را در عرصهٔ سیاست در همهٔ مبارزین ملی بلوچستان پرورانده است، به انزجار و اعتراض شدید هزاره‌گان بی‌طرف و عاقبت‌اندیش و یک

دسته از منورین قوم هزاره به پیشوایی حاجی رحمت‌الله (یک مرد متمول و با نفوذ کویته) برخورد کرده، باعث تفرقه و تجزیهٔ اقلیت هزاره به دو گروپ گردیده است. چنان‌چه با وصف آن‌که بیش از ده مسجد پیروان مذهب امام جعفرصادق(ع) (امام‌باره)[1] که در کویته وجود داشت، تنها در چهار مسجد آن غرض پیش‌برد مرام‌های سیاسی، اجتماعی و مذهبی قوم مذکور متفقاً تبلیغات و فعالیت می‌نمودند که آن چهار مساجد عبارت بودند از: امام‌بارهٔ میکانیکی‌رود یا مسجد جمعیت اثناعشره که متولی آن شخص سردار اسحاق است و قبلاً این مسجد از شیخ عبدالعلی مجتهد بود. امام‌بارهٔ هزاره‌ها در برنس‌رود[2]، گویند که رئیس آن حاجی رحمت‌الله می‌باشد، امام‌بارهٔ هزاره‌ها در سیدآباد کویته که خطیب و متولی آن شخصی به نام سلیم‌آغا است و بالاخره امام‌بارهٔ هزاره‌ها در مری‌آباد کویته که رئیس و بانی آن گورنر محمد موسی‌خان بوده خطیب آن ناصرعلی کربلایی می‌باشد.

اکنون دیده می‌شود که بنا بر علل کشیدگی‌های متذکرهٔ فوق امام‌باره حاجی رحمت‌الله در برنس‌رود با یک جمعیت نسبتاً کم تعداد مردم هزاره یک جبههٔ ضد را به مقابل سردار اسحاق تشکیل داده است که در حالت استحاله و نسج گرفتن می‌باشد. این‌جا باید خاطرنشان کرد که حاجی رحمت‌الله مذکور خودش نیز مانند سردار اسحاق‌خان عضو فعال مسلم‌لیگ (کنونشن) بلوچستان (دویژن کویته) است که می‌توان این کشیدگی را عجالتاً به دو حدس ذیل چنین تلقی کرد:

این که در کدر حزب کنونشن مسلم‌لیگ کویته بنا بر تمرکز همهٔ فعالیت‌ها در دست سردار اسحاق یک اختلاف نظر به وجود آمده باشد که این امر در تاریخ مهاجرت اقوام هزاره یک رویداد اولین بوده است، محتمل یک جمعیت هزاره به پیشوایی حاجی رحمت‌الله یا با دیگر احزاب ائتلاف نمایند و یا در تأسیس یک جمعیت مستقل سیاسی اقدام ورزند.

حدس دیگر این که به منظور کسب قدرت، سردار محمد اسحاق در صدد ائتلاف با پنجابیان بوده، طرف‌دار سپردن قیادت مذهبی مردم اهل تشیع بلوچستان و پنجابیان خصوصاً اشخاصی چون محمد اقبال‌شاه چودری، امدادعلی، سیف‌الله پراچه، بابو محمدرفیق (عضو اسامبلهٔ صوبایی زوب)، حکم‌الدین و امثال آن می‌باشد.

این ائتلاف سردار هزارهٔ کویته به روی سه مرام آتی می‌باشد:

۱. تفرقه‌اندازی در بین برادران قبایل خصوصاً پشتون و بلوچ.

۲. از بین بردن اشخاص بزرگ ملی و مخالف مسلم‌لیگ بلوچستان چون خان عبدالصمدخان اچکزی، نواب خیربخش مری، سردار عطاالله منگل، نواب محمد اکبر بکتی و ملک عبدالصادق

---

۱. مسجد

2. Burnes Road

کاسی و...

۳. بقای مفادهای عمومی پنجابیان و هزاره‌گان در پاکستان.

از آن‌جایی که این فعالیت سیاسی مجبوراً سوق و ادارهٔ هزاره‌گان را به دست پنجابیان می‌دهد و در حال تمامی ابتکارات مذهبی و سیاسی را پنجابیان عملی می‌سازند، به خوف این‌که کلتور و مذهب اقوام فارسی‌زبان تحت‌الشعاع کلتور و لیدرشب مذهبی پنجابیان در آینده قرار گیرد، به تأسی از اعتراضاتی که بعد از ۱۹۵۸م. از طرف جمعیت شیعه‌های قندهاری به عمل آمده بود، پیروان حاجی رحمت‌الله نیز روی هم‌چو اعتراضی خود را از جمعیت مذهبی و سیاسی سردار اسحاق کنار می‌برند.

در حال خرده پالیسی‌های مذهبی و سیاسی و اجتماعی دو برادر با قدرت تلافی شود یا نه، آن‌چه باید نمی‌شد به وقوع پیوست و قوم هزارهٔ مهاجر در بلوچستان به یک هیولای وخیمی جلوه‌گر شد، رعشه در اندام بزرگان قبایل افکنده است که در صورت ضعف ادارهٔ مرکزی و یا وقوع یک حادثهٔ غیرمترقبه در دویژن کویته بعد از مردمان پنجابی باشندگان هزاره مصدوم حرکات ضدی مردم انتقام‌جو و بی‌باک قبایل خواهند گردید.

این‌جاست که به روی واقعیت تاریخی این منطقه باید به احترام سمپاتی آیندهٔ مردم هزارهٔ افغانستان این حقیقت به صراحت افشا شود که هزاره‌گان در دویژن کویته به هیچ صورت بیگانه نیستند و نباید موقف آنان به عین موقف پنجابیان در این ناحیه شناخته شود؛ زیرا هزاره‌گان به حکم تعامل تاریخی و حقوق حقهٔ افغانستان در منطقه‌ای مهاجرت کرده‌اند که آفاقیت و واقعیت، آن ساحه را جدا از افغانستان نمی‌شناسد. بناءً مهاجرین مردم هزاره با آن‌که فعلاً در زیر پرچم یک دولت اشغال‌گر به سر می‌برند، در زمان خود به رنگی در این ناحیه تعبیر شده می‌تواند که جمعیت کوچی‌وار قوم مذکور در افغانستان نیز به کابل و مزار شریف و هرات و قندهار رحل اقامت افکنده‌اند.

این‌جا این نکته را باید صراحت داد که هزاره‌گان بیگانه خاک بلوچستان نبوده و نخواهند بود، این‌که متنفذین قوم مذکور در حال خادمین صادقین امپریالیزم کهنه و نو می‌باشند، به هیچ صورت مردم آزادمنش و محروم قوم هزاره این دیار را نمایندگی نمی‌توانند.

نتیجهٔ عمومی از این بحث

دو زعیم و راهنمای هزاره‌گان بلوچستان که اکنون تمامی قدرت‌ها از اداره تا اجتماع، از احزاب سیاسی تا جوامع مذهبی همه در دست‌شان هست، بنا بر نداشتن یک زیربنای تربیهٔ اجتماعی و سیاسی، در جریان مراودات‌شان با اقوام، قبایل و دول هم‌جوار به شکل غیرعادی ادامه می‌دهند.

عجالتاً استفاده از مذهب و به کاربردن جوامع مذهبی از قبیل انجمن اثناعشری، انجمن هزاره‌ها و انجمن شیعه‌های بلوچستان جهت منظورهای سیاسی و ائتلاف با اقوام غیرمحلی خصوصاً پنجابیان، دو حرکت قابل انتقاد بوده و دیده شود که آیا در آینده در جامعهٔ متعدد الادیان و کثیر المذاهب دویژن کویته چه عکس‌العمل‌هایی در مقابل جمعیت‌های متذکره به وجود خواهد آمد و ائتلاف دو قوم مختلف در کلتور و متمایز در لسان یعنی هزاره و پنجابی تا کجا دوام خواهد نمود؟

آن‌چه که می‌توان به صورت مختصر در نتیجهٔ قریب دو تاکتیک فوق ابراز نظر کرد، همین نکته است که ائتلاف با پنجابیان همان‌طوری که احتمال آشتی نمودن اقوام قبایل را با هزاره‌گان کاملاً ضعیف گردانید، نفرت‌هایی را نیز در جامعهٔ هم‌مذهب و فارسی‌لسان دویژن کویته به وجود آورده است که می‌توان گفت تأثیر جنبه‌های سیاسی ائتلاف مذکور بر پهلوی مذهبی آن بارز بوده و در آینده تنها هزاره و پنجابی به روی دفاع منافع‌شان حرکت خواهند کرد و مذهب از هر نوع تشویش و تعرض در امان خواهد ماند.

مجتمع روستایی هزاره‌های افغانستان مرکزی[1]

در زمان‌های اخیر گروه‌های تحقیقاتی زیادی، مناطق مرکزی افغانستان را مورد بررسی قرار دادند و توانستند معلومات گران‌بها و ارزش‌مندی جهت مطالعهٔ انکشاف مجتمع روستایی به طریقهٔ جدید و عصری جمع‌آوری نمایند.

در این مقاله وظیفهٔ مجتمع در انکشاف اجتماعی و اقتصادی هزاره‌ها مطالعه می‌شود. ملیتی که در همسایگی تاجیک‌های کوهستانی افغانستان زندگی می‌کنند. مهم‌ترین مواد علمی جهت مطالعهٔ مجتمع هزاره‌گی ذریعهٔ تحقیقات گروه فرانسوی در سال ۱۹۶۵م به‌دست آمده است. گروه مذکور چند قریه را به شکل نمونه انتخاب و آن‌ها را همه‌جانبه مورد بررسی قرار دادند.

مواد دل‌چسپی نیز دربارهٔ انکشاف اجتماعی و اقتصادی دهات هزاره ذریعهٔ گروه تحقیقاتی هلندی که به ریاست فردیناند بود و در سال‌های ۱۹۵۵-۱۹۵۳ در هزاره‌جات فعالیت می‌کرد و گروه امریکایی، ژاپنی (شورمان و ایوامورا) در سال‌های ۱۹۵۶-۱۹۵۵ و محقق انگلیسی تسی جر در سال ۱۹۵۴ جمع‌آوری و تنظیم شده‌اند.

هم‌زمان با درج مطالب مهم مواد فوق‌الذکر از معلومات ارائه شده ذریعهٔ محققین امریکایی هادسون و بیکن که هزاره‌جات را مورد مطالعه قرار داده بودند، نیز استفاده شده است. معلومات اخیر مربوط به هزاره‌جات دورهٔ اخیر سده‌ی نوزده تا آخر دههٔ سوم سدهٔ‌بیست می‌باشد؛ اما در قسمت مطالعهٔ تاریخی هزاره‌جات، نویسندهٔ مقاله از نوشته‌ها و منابع تاریخی استفاده می‌کند، مخصوصاً از معلومات دو محقق فوق‌الذکر بیشتر استفاده می‌شود.

سرزمین هزاره‌جات تمام دره‌های کوهستانی منطقهٔ مرکزی افغانستان را در بر می‌گیرد که از طرف جنوب غرب و شمال شرق و شمال با مناطق تاجیک‌نشین همسایگی مستقیم دارد. در منطقهٔ شمال شرق هزاره‌جات، سرزمین هزاره‌جات مثل قانه داخل کوهستان بدخشان تاجیک‌ها می‌شود.

---

۱. داویدف، «مجتمع روستایی هزاره‌های افغانستان مرکزی»، نشریهٔ معلومات انستیتوت آسیا، ترجمهٔ ع. یاسا، مسکو ۱۹۶۴. نکته: مقاله به همین عنوان بود.

در مناطق مذکور قریه‌ها بالنوبه میان تاجیک‌ها و هزاره‌ها تقسیم می‌شوند و نیز چند درهٔ هزاره‌نشین به شکل پراکنده مثلاً درهٔ پنج‌شیر (درهٔ‌هزاره در پنج‌شیر- کاتب) و اندراب به نظر می‌رسد. همسایگی و تماس مستقیم هزاره‌ها با تاجیک‌ها، طبیعتاً سبب بروز روابط و مناسبات اقتصادی و کلتوری شد و به این دلیل است که مشترک بودن لسان میان آن‌ها حتمی گردید (هزاره‌ها به لسان تاجیکی صحبت می‌کنند.)

هزاره‌ها مانند تاجیک‌های کوهستانی ملت ساکن‌اند (یعنی کوچی نیستند) و دارای مناسبات ثابت و محکم زمین‌داری می‌باشند؛ لذا تعجب‌آور نیست که میان آن‌ها نیز مجتمع‌های دهقانی تأسیس و انکشاف یابد و این امر محققین غربی را در نظریهٔشان متقاعد سازد، مخصوصاً آن محققین غربی را که تاکنون هم پیرو این نظریهٔ کهنه می‌باشند که هزاره‌ها همان باقی ماندهٔ عساکر مغولی و یا عساکر کوچی ترکی- مغولی چنگیزخان و یا چنگیزیان پسان‌تر، می‌باشند. اتنوگراف‌های امریکایی هادسون و بیکن نتوانستند دلیل کافی و قانع کننده‌ای پیدا کنند که چه‌طور امکان دارد: فئودال‌های کوچی مغول‌ها دارای مجتمع روستایی ساکن شوند. محققین مذکور فقط می‌توانند پیش‌بینی کنند که مجتمع هزاره‌گی یادشده باقی ماندهٔ آثار ماقبل فئودالی نیست، بالاخره مجتمع مذکور فقط در پی توافق‌یافتن هزاره‌ها با شرایط اقلیمی و جغرافیایی محیطی ایجاد شده است؛ زیرا هزاره‌ها در دشت‌های وسیع زندگی نمی‌کنند؛ بلکه در دره‌های عمیق و تنگ قرار گرفته‌اند و این سبب گردیده تا روابط قومی میان شاخه‌های مختلف یک قوم به سردی و ضعف گراید و بالنتیجه تمام مردم هزاره از دیگر اقوام ترکی- مغولی دور بمانند و بالاخره منزوی گردند. نظر به این که فئودالیزم مغول تنها بر زمین استوار نبود؛ لذا به آسانی امکان داشت در شرایط به خصوص شکل موجود فئودالیزم از بین برود و جای خود را به شکل جدید فئودالیزم بدهد که به نحو دموکراتیک فعالیت دهقانی و زراعت بر پایهٔ هم‌کاری (کوپراتیفی) استوار باشد. تحقیقات اخیر که در هزاره‌جات صورت گرفته، امکان آن را می‌دهد تا مسئالهٔ مذکور از دیدگاه جدید مورد بررسی قرار گیرد. مثلاً محققین فرانسوی که در سال ۱۹۵۶ در هزاره‌جات به تحقیق پرداخته بودند، معتقدند که: هزاره‌ها قبلاً به فعالیت دهقانی مشغول بوده‌اند و این‌ها از نظر اصل و منشأ به گروه تبت- پامیری می‌رسند که به شکل آنان به عمق مناطق مذکور نفوذ کرده‌اند که قبلاً هزاران سال در اشغال هندو اروپایی‌ها بود.

نظریهٔ دیگری وجود دارد که به فکر من نتیجه‌گیری صحیح‌تری در این زمینه باشد و نظریهٔ مذکور در پی تحلیل همه‌جانبهٔ اتنوگرافی و انتروپولوژی و لینگویستی (به ترتیب معنی: مردم‌شناسی، انسان‌شناسی و زبان‌شناسی- مترجم) گروه محققین ذیل از مردم هزاره به ترتیب رسیده است:

شورمان عضو تحقیقاتی گروه امریکایی- جاپانی ۱۹۵۵-۱۹۵۱، فردیناند از گروه هالندی از سال ۱۹۵۵-۱۹۵۳. محققین مذکور به این نتیجه رسیده‌اند که عنصر ساکنین تاجیک زراعت‌پیشه که قبلاً در مناطق مذکور زندگی می‌کردند در منشأ هزاره سهیم می‌باشد. از طرفی دیگر کوچی‌های ترک- مغولی و کوچی‌های مختلط ترک- ایرانی نیز در منشأ و ترکیب هزاره حصه دارند. کوچی‌های مختلط ترک- ایرانی‌الاصل در منطقهٔ میان خراسان و فارس و جنوب افغانستان به کوچی‌گری مشغول بودند و در این‌جا است که آن‌ها مذهب تشیع دین اسلام را قبول کردند. پسان‌تر آن‌ها در دشت‌های وسیع جنوب افغانستان جایگزین شدند و در تابستان‌ها جهت ییلاق به کوهستان‌های هزاره‌جات حرکت می‌کردند و کار کوچی‌گری خود را ادامه می‌دادند؛ اما در شروع قرن شانزده ملت مذکور به مسکن‌گزیدن در سرزمین‌های فعلی شروع کرده و بدین ترتیب ییلاق‌های تابستانی آن‌ها به مرور زمان به مسکن بودوباش آن‌ها تبدیل گشت و اما حرفهٔ زراعت را از ساکنین محلی تاجیک کسب کردند. به مرور زمان کوچی‌ها با تاجیک‌ها به توافق کامل رسیدند، لسان و پیشهٔ زراعت را کسب کردند؛ ولی مذهب تشیع را به ساکنین کوهستانی تاجیک منتقل ساختند.

بدین ترتیب ملیت هزاره شروع به پیدایش و تکوین نمود و پیشهٔ زراعت مهم‌ترین کار آن‌ها به شمار آمده و نقش عمده‌ای را در زندگی آن‌ها بازی می‌کند و از این‌جا است که به پرسش هادسون و بیکن جواب قانع کننده‌ای پیدا می‌شود که چرا در میان هزاره‌های فعلی منطقهٔ مرکزی هزاره‌جات، به نظریهٔ محققین مذکور، مجتمع روستایی بر اساسات (مجتمع روستایی دموکراتیک) ایجاد شود که اعضای آن مناسبات و روابط اجتماعی خود را بر هم‌کاری متقابلهٔ تولیدی پایه‌گذاری نمایند.

منابع فوق‌الذکر که در پی مطالعات و تحقیقات همه‌جانبهٔ هزاره‌جات در ده سال اخیر به دست آمده، حقایق ذیل را به خوبی و وضاحت کامل نشان می‌دهند: از یک طرف هنوز آثار تقسیمات جنگی- طایفه‌ای به مشاهده می‌رسد و از طرف دیگر ضعف روابط واقعی قبیله‌ای و طایفه‌ای به نظر می‌خورد. واقعیت مهم دیگر نیز وجود دارد که ذریعهٔ جدیدترین تحقیقات به ثبوت رسیده و آن این‌که مفهوم ارتباط به طایفه یا قبیلهٔ معین و اختلافات طایفه‌ای و یا قبیله‌ای در میان هزاره‌های معاصر به کلی از میان رفته است.

شورمان در سیر تحقیقات راجع به هزاره‌جات به نتیجه معین می‌رسد که اکثر نام‌های طایفه‌ای در حال حاضر مفهوم منشأ بودن خود را از دست داده‌اند و به نام‌های مناطق و حکومت‌های محلی تبدیل شده‌اند. تبدیل شدن اسامی طوایف به مناطق جغرافیایی نشان می‌دهد که مفهوم واقعی اسمای طوایف از میان رفته باشد. فردیناند محقق هالندی (این شخص اصلاً دانمارکی است-

کاتب) نیز متوجه این پدیده در مناطق دایزنگی و بهسود گردیده است.

اگر بیکن دربارهٔ قوت تقسیمات طایفه (قوم- طایفه- علاقه) و رشته یا تفرعات زیاد آن اظهار نظر می‌کرد؛ لیکن شورمان به نتیجه‌گیری معین می‌رسد که: استفاده از اصطلاحات فوق، عمومی و آفاقی می‌باشد؛ یعنی آن‌ها هیچ کدام محتوای معین منشأ و اصل مربوط اقوام را در بر ندارند. قوم، اکثر به گروه مردم نزدیک به یک‌دیگر و یا به خانواده‌هایی که با یک‌دیگر روابط خویشاوندی دارند، اطلاق می‌شود و هم‌چنین از کلمهٔ قوم برای ادای عموم مردم هزاره نیز استفاده می‌شود... و کلمهٔ طایفه نیز مرادف کلمهٔ قوم شمرده می‌شود (ساکنین یک منطقهٔ معین و یا یک قریهٔ معین را به یک طایفه ارتباط می‌دهند)، علاقه (علاقه خردترین واحد اداری حکومتی نیز می‌باشد)، در دایکندی به معنی کارته و یک قریه می‌باشد. مثلاً قریهٔ اشترلی که در سی کیلومتری شمال شرق مرکز حکومت دایکندی قرار دارد و قریهٔ خدر از پنج یا شش کارته (علاقه) تشکیل می‌شوند و هر کارته از خود یک ارباب به خصوص دارد.

بدین ترتیب در مطالعهٔ سطحی دیده می‌شود که اگر یک اصطلاح مربوط روابط قرابتی و خویشاوندی باشد، باید اصطلاح مذکور را در چوکات قریه یا کارته یا مجموعهٔ قریه‌ها جستجو کرد؛ لیکن در چوکات کلان‌تر که مربوط تمام طایفه و یا مربوط تقسیمات آن باشد، قابل مطالعه نیست. از این‌جا واضح می‌شود که گروه‌های نزدیک به هم دیگر (از نقطه‌نظر خویشاوندی) یک و یا چندین قریه را جایگزین می‌شوند و این حقیقت در واقع نتیجهٔ نمو و تقسیم‌شدن یک و یا چندین خانوادهٔ کلان در طی چندین نسل می‌باشد، به شرطی که خانواده‌های مذکور ساکنین اولیه مناطق مذکور باشند. بیکن و هادسون می‌نویسند: در قریه‌های ارزگان و جاغوری اکثر و یا مطلقاً تمام ساکنین از یک خانوادهٔ کلان تکه تکه شده، سرمنشأ می‌گیرند. اتنوگراف‌های امریکایی دربارهٔ موجودیت شعبات مختلف، یک خانوادهٔ کلان را در یک قریه یادآوری می‌کنند. به زبان دیگر همهٔ گروه‌های نزدیک به یک‌دیگر در قریه‌های هزاره‌گی به حیث شعبهٔ فرعی طایفهٔ اصلی خود به شمار می‌آیند.

فعلا کوشش می‌کنیم که موضوع گروه‌های خویشاوندی در داخل قریه‌های هزاره‌گی را به صورت مفصل‌تر مطالعه نماییم. دیده می‌شود که در موقع تقسیم‌شدن اول یک خانوادهٔ کلان (که اول به زمین‌های مذکور آمده باشند) خانواده‌های جدیدی به ظهور می‌رسند که در جای اصلی خود باقی می‌مانند و به جای دیگر منتقل نمی‌شوند؛ لیکن در صورت وجود داشتن شرایط مناسب و بهتر به سرزمین‌های مجاور جدید نقل مکان می‌کنند. مهاجرین (خانواده‌های جدیدالتشکیل)

می‌توانند قریه‌های مربوط خود را در سرزمین‌های جدید ایجاد نمایند. طبیعی است که هر اندازه روابط قرابتی و خویشاوندی خانوادهٔ اصلی قوی‌تر باشد به همان اندازه خانواده‌های جدیدالتشکیل کوشش می‌کنند به خانواده‌های اصلی خود تقرب نمایند. بدین ترتیب می‌توان مشاهده کرد که قریه‌های هزاره‌نشین دارای مجموعهٔ کارته‌های متعدد و مختلف در سرزمین‌های جدید می‌باشند و پدیدهٔ مذکور در میان تاجیک‌های کوهستانی نیز به مشاهده می‌رسد که در هر کارته یک قریه فقط یک خانوادهٔ معین زندگی می‌کنند و با ساکنین کارته‌های همسایه و یا مجاور همان قریه قرابت و خویشاوندی نزدیک دارد و هم‌چنین امکان دارد خانواده‌های مذکور هم‌زمان از جاهای دیگر به منطقهٔ مذکور کوچ کرده و توانسته باشند روابط خویشاوندی محکمی را میان خویش ایجاد نمایند. طبق گفتار بیکن خانواده‌های کوچک مذکور می‌توانند در همان قریه زندگی کنند و یک خانوادهٔ جدید را به وجود آورند که از خانوادهٔ اصلی سرچشمه می‌گیرد که قبلاً بدان جا رفته بود.

در میان تاجیک‌ها، هر کارته ذریعهٔ یک شخص منتخب اداره می‌شود. چندین محقق عقیده بر این دارند که در دهات هزاره‌نشین روش مذکور کارته‌سازی و ادارهٔ آن وجود دارد. نظر به گفتهٔ هادسن و بیکن مثلاً در جاغوری: «قریه‌های کلان به چندین کارته تقسیم می‌شوند، هر کارته از خودش ریش‌سفید معین دارد که به حیث هم‌کار رئیس در میان خانواده‌های تابع خود شمرده می‌شود.» اما در قریه‌های کلان دایکندی مثلاً در اشترلی چندین کارته وجود دارند و هرکدام از آن‌ها ارباب انتخاب شده به خود را دارا می‌باشند.

به شهادت شورمان: در میان هزاره‌های دایکندی که هنوز خطوط مهم چهرهٔ تاجیکی را حفظ کرده‌اند؛ (لذا به نام تاجیک‌ها یاد می‌شوند). خصوصیات زیستی، در همسایگی خانوادهٔ اصلی به روش تاجیکی به بهترین وجه حفظ شده است...

خانواده‌ای که از خانوادهٔ پدری منشعب می‌شود از خود کارته به خصوص را اشغال می‌کند، هم‌چنان خانواده‌های مهاجر نیز میان آن‌ها یافت می‌شوند. چندین تکه زمین‌های زراعتی نزدیک به یک‌دیگر که دارای مالکیتی مختلف از یک خانواده اصلی باشند، در مجموع کارته تاجیکی را تشکیل می‌دهند. هر کارته در رأس خود ارباب مخصوص خود را دارد. این مطلب از نوشته‌های شورمان به دست می‌آید: «اصطلاح ارباب در هزاره‌جات بر رئیس چندین دستگاه زمین‌داری اطلاق می‌شود، احیاناً یک کارته می‌تواند یک و یا چندین ارباب را داشته باشد...»

موارد دل‌چسبی که ذریعهٔ گروه تحقیقاتی فرانسوی سال ۱۹۵۵ در دشت اندراب جمع‌آوری شده مربوط قریه‌های «مکیژ و خواجه زید» می‌باشد. قریه‌های مذکور بر اساس زمین‌های میری که

از چندین خانوادهٔ کلان بوده به وجود آمده‌اند. مثلاً در شارمیکیژ قبل از شش یا هفت نسل گذشته و در خواجه زید نیز در شش یا هفت نسل گذشته (تقریباً در اواسط سدهٔ هجده) دیده شده است که هر خانواده دور از دیگران زندگی می‌کرد؛ لیکن به مرور زمان و یا ایجاد مداوم زمین‌های جدید به همسایگی آن‌ها، زمین‌های زراعتی توسعه یافتند و از شکل ابتدایی خود تغییر کردند. بدین ترتیب کارته‌ها و یا قریه‌هایی ایجاد شدند که رهبری هرکدام از آن‌ها را رئیس خانوادهٔ اصلی و قدیمی به عهده می‌گرفت و فقط در یک یا چندین خانوادهٔ قدیمی، پدیدهٔ تقسیمات زمین‌های زراعتی به خانواده‌های جدید صورت می‌گرفت؛ یعنی تمام آن‌ها از یک زمین معین مشترکاً بهره‌برداری می‌کردند.

دیده می‌شود که نظر به شکل جغرافیایی دره و زمین زراعتی، تقسیمات اراضی یا تشکیل کارته‌های جدید در اطراف زمین‌های پدری و یا به شکل زنجیری در طول دره صورت می‌گرفت که زمین‌های آن‌ها در اصل یا شامل زمین‌های پدری می‌گردیدند و یا از زمین‌های جدید استفاده می‌شد.

پژوهش‌گر انگلیسی «تسی جر» که تمام هزاره‌جات را گشت‌وگذار کرده بود، یادآوری می‌کند: «در بعضی از دره‌های کوهستانی منازل به شکل پی‌درپی در بغل سنگ‌ها، در مجاورت باریکی زمین‌های زراعتی ساخته می‌شوند. هر خانه دهقانی در کنار خانهٔ دهقان دیگر قرار دارد و تمام آن‌ها بالای یک کوچهٔ واحد و یگانهٔ قریه موقعیت دارند. در جاهای دیگر، هر مجموعه خانه‌های دهقانی در فاصلهٔ چندین میل با راه‌سنگی یا خاکی از مجموعهٔ دیگر خانه‌های دهقانی قرار دارد. در آن‌جا است که یک تعداد خانه یک‌به‌دیگر متصل و همه در بالای سنگ در بغل کوه قرار دارند. بیست الی سی خانهٔ دهقانی خرد در اطراف یک حویلی مستحکم کلان متصل و یا جدا از آن موقعیت دارند. عادتاً چندین خانه مشترکاً از یک سقف خاکی و مسطح استفاده می‌کنند. مثلاً دیده می‌شود که یک سقف واحد تمام قریه را می‌پوشاند.»

با در نظرداشت این حقیقت که هر خانوادهٔ خرد، زمین زراعتی مربوط خود را کشت‌وکار می‌کند و از استقلال اقتصادی نسبتاً برخوردار می‌باشد، باز هم دیده می‌شود که هنوز رابطه میان خانواده‌های خویشاوند داخل کارته‌های دهقانی یا مجموعهٔ خانه‌های دهقانی از شکل دستگاه قدیمی مجتمع خانواده‌سالاری پیروی می‌کنند؛ یعنی همان روابطی که قبل از تقسیم و یا پراکنده‌شدن خانوادهٔ اصلی وجود داشتند، محفوظ می‌مانند. عادتاً رئیس کل گروه خویشاوند (قوم) یا شخص رئیس سالار (ارباب و ریش‌سفید) در حالت‌های مهم و یا فوق‌العادهٔ مجلس مشورتی ترتیب می‌دهد که هر مرد

از طریق پدری با ولی قرابت دارد و در مجلس مذکور اشتراک می‌ورزد؛ مثلاً: برادران، عموها، بچه‌های عمو و برادر زاده‌ها. مجلس مشورتی مذکور تمام کارهای مربوطهٔ گروه خویشاوندان خود را مورد بحث و گفت‌وگو قرار می‌دهند. مجلس مذکور اندازهٔ تقسیم وراثت و مایملک متوفی را مطابق با قوانین اسلامی ارزش‌یابی می‌کند و حتی بر یتیمان و بیوه‌زنان تعیین می‌کند. هم‌چنین می‌تواند یک وصی را به وصی دیگر تبدیل کرده و ثروت متوفی را از وصی سابق پس بگیرد. در جمع‌آوری مصارف طویانه مخصوصاً برای اشخاص فقیر گروه خود، هم‌کاری و کمک می‌نمایند. کمک مالی و معنوی برای فقیران و مریضان و معیوبان تقدیم می‌کند. مجلس مذکور مقرر می‌کند که بیوه‌زن فلان متوفی مطابق با سنن قومی باید به عقد کدام مرد داخل شود. در این‌جا قدرت و توان مجلس مشورتی پایان می‌یابد، هر خانواده به حیث مالک بدون قید و شرط بر زمین زراعتی که قابل وراثت و خرید و فروش است، ایفای وظیفه می‌کند. در گفتارهای فوق هیچ کس از محققین و پژوهش‌گران شک و یا تردید نداشته و ندارند و فقط واقعیت مذکور به حیث عامل عمده برای ایجاد روابط ذات‌البینی میان هزاره‌های ساکن یک قریه شمرده می‌شود و مجتمع مذکور روابط همسایگی را طوری طرح‌ریزی می‌کند که روابط خویشاوندی و روابط قومی در آن موقعیت پایین‌تر را احراز می‌کند. این حقیقت موقعی تقویت می‌یابد که حق مالکیت بیشتر شود.

برای یادآوری دل‌چسب است اگر ذکر شود که در سده‌های هفده و هجده در قریه‌های شارمکیژ و خواجه زید که در دشت اندراب موقعیت دارند، زمین‌های زراعتی در میان خانواده‌ها به صورت نامساویانه تقسیم شده است. محققین فرانسوی عقیده دارند: «دیده می‌شود که عوامل اجتماعی در تقسیم اراضی میان خانواده‌ها مهم شمرده می‌شود و تعداد اعضای فامیل کم‌تر مورد توجه قرار می‌گرفت.»

به لسان دیگر می‌توان گفت که آغاز و پیدایش خانواده‌های روستایی همیشه با نابرابری‌های اجتماعی همراه بوده است.

روابط همسایگی هزاره‌ها مانند روابط مشابه خود در میان تاجیک‌ها بوده است و به شکل عمده بر اساسات هم‌کاری متقابلهٔ تولیدی خانواده‌ها و استفاده مشترک از زمین‌های زراعتی جدید و آب‌های دریاها پایه‌گذاری می‌شوند؛ لیکن معلومات لازم دربارهٔ زمین‌های زراعتی به شکل مشترک، متأسفانه از منابع ذکر شده به دست آورده نمی‌شود. هزاره‌ها مانند تاجیک‌های کوهستانی، دارای زمین‌های زراعتی معین هستند که سابقاً به شکل وراثتی به خانواده‌های مربوط اعطا شده و تحت کشت‌وکار قرار می‌گیرد.

هنوز گروه‌های خویشاوندی در کارته‌ها یا قریه و یا در مجموع قریه‌ها وجود دارند که هم‌کاری و کمک‌های متقابله را در چوکات روابط قبیله‌ای ادامه می‌دهند و در ضمن استقلال عمل در فعالیت‌های دهقانی برای هر خانواده محفوظ می‌ماند. البته وجود مجتمع روستایی سبب می‌شود که گروه‌های خویشاوندی مذکور تقویت یافته و روابط محدود قبیله‌ای محفوظ بماند.

طبق گفتار هادسن و بیکن: قریه‌های جاغوری دارای شوراهایی است که اعضای آن را اربابان و ریش‌سفیدان و بزرگان کارته‌های قریهٔ مذکور تشکیل می‌دهند. شورای مذکور در تعیین و کیفیت کار زمین‌های معین خانواده‌ها، نفوذ دارد. مثلاً محققین مذکور می‌نویسند: «اگر یک عضو کارته بخواهد زمین خود را به یک بیگانه بفروشد، شورای مذکور موضوع فروش را مورد بررسی قرار می‌دهد و تأثیر آن بیگانه و یا هم‌کاری آیندهٔ وی را در ساحهٔ کارته به مورد بحث گذاشته و در زمینه اجازهٔ فروش یا منع آن را صادر می‌کند.» این تأثیر و نفوذ شورا را می‌توان چنین تعبیر کرد که مجتمع روستایی به شکل غیرمستقیم به فعالیت دهقانی و کیفیت کار، نفوذ و امر قاطع دارد. موضوعاتی از قبیل منع فروش زمین زراعتی به یکی در حقیقت ذریعهٔ مجتمع روستایی صورت می‌گیرد، گرچه عامل اصلی خود مالک است.

امکان دیگری نیز هست که دال بر نفوذ مجتمع روستایی بر فعالیت دهقانی در زمین است و آن این‌که: زمین زراعتی یک خانواده با زمین زراعتی خانوادهٔ دیگر فاقد هر نوع دیوار و یا مانع شناخت حدود است و این برای آن است که مال و حیوانات تمام کارته بتوانند به آسانی از تمام زمین‌های مذکور قبل از تخم‌پاشی و یا بعد از جمع محصول استفاده نمایند. البته برای این کار است که مجتمع روستایی کوشش می‌کند تا تمام زمین‌های زراعتی شاخهٔ نفوذ وی در یک زمان معین تخم‌پاشی گردند و از آن جمع‌آوری محصول شروع شوند.

در کمر کوه‌ها زمین‌هایی یافت می‌شوند که در صلاحیت مجتمع روستایی است و تمام اعضای آن می‌توانند از آن به حیث علف‌چر به شکل همگانی استفاده نمایند. برای حفاظت علف‌چرها از نابودی در مقابل سیل، تمام اعضای مجتمع مشترکاً کار و فعالیت می‌کنند؛ لیکن گاهی دیده می‌شود که قسمتی از علف‌چرها در مالکیت یک شخص معین قرار می‌گیرد. در مناطق مرکزی هزاره‌جات و یا در جنوب آن بعضی حوض‌چه‌ها در کمر کوه‌ها جهت ذخیره کردن آب احداث می‌شوند که از آن اشخاص معین به شمار می‌آیند و کس دیگر حق استفاده از آن‌ها را بدون اجازهٔ مالک ندارد.

علف‌چرها (ییلاق‌های) یکه‌ولنگ در دست چند شخص از متنفذین محل قرار دارند.

مجتمع‌های خدماتی روستایی، مانند مشابه خود در بین تاجیک‌ها، بر هم‌کاری متقابل در استفاده از منابع و حفاظت و انکشاف آن به شکل مشترک و دقیق پایه‌گذاری می‌شود. همه اعضای مجتمع مشترکاً به فعالیت‌هایی از قبیل ساختن جوی و بند و دفع سیل اقدام می‌کنند. هادسن و بیکن در این زمینه یادآوری‌هایی می‌کنند. در خواجه زید دشت اندراب، در تابستان‌ها موقعی که آب به کمبودی می‌گراید و ضرورت زیاد به آن پیدا می‌شود، یک شخص را به حیث میراب مقرر می‌کنند و معاش کافی به وی می‌دهند، وی از ابتدا تا آخر دشت را مورد مراقبت قرار داده و حصهٔ آب هر زمین‌دار را به وی می‌دهد. همهٔ دهقانان با وی موافق بوده از اوامر او اطاعت می‌کنند.

تقریباً تمام محققین عقیده بر این دارند که هزاره‌ها همان محصولات زراعتی را کشت‌وکار می‌کنند که تاجیک‌های کوهستانی غرب افغانستان بدان مشغول هستند. سال اول: تیر ماهی (در مناطق مرتفع و سرد سیر) گندم و یا جو کشت می‌شود. سال دوم: جواری یا برنج کشت می‌کنند. در اوقات میان دو کشت مذکور علف حیوانات از قبیل رشقه و... کشت می‌شود. نظر به این که در دشت اندراب از کود استفاده می‌کنند؛ لذا بعد از درو و برداشت محصول گندم تیرماهی و قبل از کشت علف حیوانی، جواری را می‌کارند؛ اما در سال دوم در تمام زمین‌ها نظر به خواص جغرافیایی آن، برنج یا جواری و یا هر دوی آن زراعت می‌شوند.

آب زیاد و هوای مناسب در خواجه زید دشت اندراب در کشت بهاری مؤثر است؛ یعنی محصولات برنج و جواری بلند می‌روند. کشت مقدار معین زمین برای برنج و قسمت باقی مانده برای جواری ذریعهٔ مجتمع روستایی تعیین می‌شود و پیروی از آن برای تمام اعضای آن اجباری است. مجتمع روستایی مذکور نیز تعیین می‌کند که بالای کدام قسمت زمین و در کدام وقت سال، کدام محصول را باید کشت کنند. مثلاً بالای زمین‌های بالاتر، که پایین‌تر از آن دارای جواری است، قطعاً برنج نمی‌کارند، اگرچه مالکیت خصوصی در آن‌جا حکم فرما باشد. تمام مسائل و گرفتاری‌های ناشی از ساحه و کیفیت کشت زمین‌های مجاور و یا مسائل مشابه آن همیشه ذریعهٔ مجلس مجتمع حل‌وفصل می‌گردند که اعضای آن را بزرگان خانواده‌ها تشکیل می‌دهند؛ اما قریهٔ شارمکیژ و درهٔ اندراب که پایین‌تر از قریهٔ خواجه زید قرار دارد، دچار کمبودی آب نیست؛ لذا رژیم مخصوص و شدید جهت تقسیم آب میان اعضا وجود ندارد؛ لیکن دهقانان زمین‌های مجاور بر نوعیت محصول واحد و کشت شده به توافق می‌رسند. اختلافات ناشی از کار تقسیم آب و غیره ذریعهٔ شورای قریه حل‌وفصل می‌گردد.

مجتمع‌های تعاونی هزاره‌گی مانند تاجیک‌ها، طوری فعالیت می‌کنند که همه به صورت

دسته‌جمعی مال‌های خود را به مناطق معین جهت چرا می‌برند و مشترکاً به ساختن آغل مال در علف‌چرهای کوهستانی فعالیت می‌کنند. چوپانی و دیگر کارهای مال‌داری برای تمام مال‌های کارته یا قریه ذریعهٔ اشخاص معین مجتمع به نوبت صورت می‌گیرد. هم‌چنین دیگر فعالیت‌های دسته‌جمعی تعاونی میان اعضای مجتمع وجود دارند مثلاً: در ساختن خانه و راه و... با یک دیگر کمک می‌کنند.

مجتمع روستایی هزاره‌گی در دورهٔ فئودالی کلاسیک تأسیس و انکشاف یافت و راه دور و درازی را طی کرد. به خلاف بیکن که مدعی است فقط در ارزگان و در قسمتی از جاغوری هنوز آثار رژیم فئودالی گذشته وجود دارد، ما چند منبع مهم و کلاسیک را یادآوری می‌کنیم که دربارهٔ هزاره‌ها می‌نویسند که تمام قبایل و طوایف هزاره‌گی مراحل مختلف دورهٔ فئودالی را طی کرده‌اند. جاغوری، دایکندی، دایزنگی، بهسود، یکه‌ولنگ و... دورهٔ فئودالی را پشت‌سر گذاشته‌اند. قشر حاکم ارستوکرات گروه‌های قبیله‌ای، یعنی ارباب‌ها، مالک‌ها، میرها، بیگ‌ها به مرور زمان اعضای مجتمع‌های زمین‌های خود را تقویت بخشیده و تمام آن‌ها را به افراد تابع خود تبدیل کرده‌اند.

در این حالت یک چهرهٔ مخصوص فئودالیزم در میان هزاره‌ها دیده می‌شود، به همان‌گونه یعنی مشابه آن در میان تاجیک‌های کوهستانی، عناصر فئودالی در میان گروپ‌های خرد قومی ایجاد می‌گردید.

در نتیجه هر کارته و یا هر قریه و یا مجموعه قریه‌ها دارای شخص فئودال مربوطه به خود بوده که از ثروت‌مندترین ساکنین منطقه به شمار می‌آمده است و سابقاً مذکور به حیث رئیس ساده منتخب می‌گردید؛ لیکن به مرور زمان قدرت خود را به شکل موروثی در خانوادهٔ خود محفوظ ساخت. مثلاً در سده نوزده «یک نفر ارزگانی عادی به کمک و حمایت ثروت‌مندترین شخص قریهٔ خود که هم‌زمان رئیس خانوادهٔ خویش بود، احتیاج مبرم داشت. شخص مقتدر مذکور، رئیس جنگی گروه خویشاوندان خود نیز بود. البته در مقابل حمایت و کمک مذکور، رئیس خواهان اطاعت و پیروی کامل فرد ارزگانی مذکور می‌گردید. طبیعی است که چنین رهبر دهقانی حق داشت تا اطاعت و پیروی مطلق را از دیگر افراد قریه بخواهد که البته خلاف مجتمع روستایی دموکراتیک است و با هم دیگر هیچ سازگار نیست...»

طریقهٔ مذکور پیدایش رهبری سبب تقویت اعضای مجتمع روستایی می‌شود. خان برای خود گروه جنگی مخصوصی تهیه می‌بیند، قلعهٔ مستحکم برای شخص خود و خانوادهٔ خود می‌سازد، قلعه را با دیوار ضخیم و برج‌های بلند احاطه می‌کند، کاملاً به مثال قلعهٔ تاجیک‌ها، در اکثر مناطق

هزاره‌نشین قریه‌ها و یا کارته‌های فئودالی طوری پایه‌گذاری می‌شوند که در وسط یک قلعهٔ بلند و مستحکم قرار داشته و اطراف آن را خانه‌های کوتاه‌قد دهقانی احاطه می‌کنند. این منظرهٔ خصوصی از دهات هزاره‌نشین سدهٔ نوزده می‌باشد.

هارلان که در سدهٔ نوزده در درهٔ غوربند زمانی را گذرانده بود، گوید که در آن‌جا «قریه‌های فراوان وجود دارند، در همهٔ آن‌ها هزاره‌های غوری زندگی می‌کنند و هریک از قریه‌ها ذریعهٔ یک قلعهٔ مستحکم حفاظت می‌شود. تقریباً هر قلعه تحت رهبری و قدرت یک خان مستقل قرار دارد. مردم تابع خان مذکور، ذریعهٔ افراد معین که به نام سلطان معروف هستند، به شکل دیکتاتوری رهبری می‌شوند.»

در نوشته گازیسترهایی که ذریعهٔ فرستاده‌شدگان انگلیسی قرن نوزده یادآوری شده است: هزاره‌های عادی در خانه‌های خرد پوسیده زندگی می‌کنند؛ اما خان‌ها و بزرگان هزاره در منازل کلان و گلی و وسیع بودوباش دارند و تا حال ارباب‌ها و میران در چنین حولی‌های وسیع زندگی دارند. معلومات مذکور ذریعهٔ تحقیقات «تسی‌جر» در بهسود و از شورمان در دایکندی و یکه‌ولنگ و در دیگر مناطق هزاره‌جات به دست آمده‌اند.

با عمومی ساختن معلومات فوق شورمان می‌نویسد: «اکثر مراکز دهاتی دارای ساختمان قوی که به نام قلعه یاد می‌شود هستند... این مراکز یا دربارهای اربابان بزرگ و یا دیگر اشخاص پُرنفوذ منطقه می‌باشند. اطراف قلعه ذریعهٔ خانه‌های کوتاه و خرد خرد به تعداد زیاد احاطه شده که در آن دهقانان همان ارباب زندگی دارند.» به فکر ما، شورمان نظریهٔ مناسب و واقعی را پیشنهاد می‌کند که پیدایش ارباب‌سالاری و جذب دهقانان رعیت به خود سبب شده است تا چهرهٔ قدیم خانواده‌سالاری تاجیک مانندی که در دهات و یا در کارته‌ها بودند، از بین برود و هم‌چنین در جاهایی که قلعه و یا استحکامات ارباب‌سالاری نبوده، خانواده‌سالاری قدرت و نفوذ خود را بر اساسات دموکراتیک حفظ می‌کرد. در طی دورهٔ فئودالیزم هزاره، بعضی اتحادیه‌های نظامی (جنگی) فئودالی بروز کرده‌اند که توانسته ده‌ها و بلکه صدها قریه را با یک‌دیگر متحد سازند. در رأس اتحادیه‌های مذکور میران و یا مالکان قرار می‌گرفتند که ذریعهٔ مردم انتخاب می‌شدند؛ لیکن در حقیقت ذریعهٔ خان‌ها انتخاب صورت می‌گرفت. اربابان و ریش‌سفیدان و ملاها و سیدهای تمام قریه‌ها در انتخاب میران نقش عمده‌ای داشتند؛ اما به مرور زمان میران و ملکان دیگر انتخاب نمی‌شدند؛ بلکه میری به شکل ارثی به فرزندان ایشان منتقل می‌گردید. دیده می‌شود در اتحادیه‌های نظامی- فئودالی مذکور فقط در دوره‌های کوتاه زمانی فعالیت می‌کردند. هادسن و بیکن ادعا دارند که اتحادیه‌های مذکور دارای

اسم واقعی نبوده‌اند و از مقررات طایفه‌ای و قبیله‌ای کم‌تر پیروی می‌کردند. ملاک‌های خود را از متحدین امیران و یا خان‌های آسیای مرکزی و یا از افغان‌ها می‌شمردند. مثلاً ملاک‌های دایزنگی و دایکندی و جاغوری و بهسود و فولادی و شیخ علی، مالکان و میران مالیات جمع می‌کردند و تعدادی از آن‌ها را برای خود حفظ کرده بقیه را به خان‌های کلان‌تر فوق‌الذکر (خان‌ها یا امرای افغان) می‌دادند. میران و مالکان مذکور توانسته بودند گروه‌های منظم نظامی را برای خود ایجاد کنند که احیاناً تعداد افراد مسلح آن‌ها به چند هزار می‌رسید و با کمک چنین نیروی مسلح مالیات جمع‌آوری می‌گردید و جنگ‌های قبیله‌ای و دزدی و چپاول و غارت‌گری صورت می‌گرفت.

تا سدهٔ نوزده و تا شروع دورهٔ عبدالرحمان، شرایط اجتماعی و سیاسی هزاره‌جات به طور فوق‌العاده برای ایجاد حکومت مستقل هزاره‌گی انکشاف یافت. حکومت هزاره‌گی مذکور از مجموعهٔ اتحادیه‌های نظامی و فئودالی بسیار قوی آن دوره که در هزاره‌جات ایجاد شده بود، تشکیل می‌گردید. مثلاً قوی‌ترین اتحادیهٔ نظامی - فئودالی دایزنگی و دایکندی تحت ریاست خان‌علی غبار[۱] (در سال‌های اخیر سدهٔ هجده) و ایل‌خانان یکه‌ولنگ و جاغوری در سال‌های دههٔ هفتم سدهٔ نوزده که رهبران آن مناطق دارای القاب افغانی سردار بودند، به شمار می‌روند.

جریانات فئودالی هزاره‌گی بلندترین نقطهٔ اوج انکشاف خود را تا شروع دورهٔ متذکره طی کرده بود. مالک‌ها و خان‌ها از دهقانان رعیت خود یک سوم محصول و هم‌چنین نصف قیمت محصول تولیدی صناعتی و یک چهلم محصولات حیوانی و یک غلام از هر سه خانوادهٔ دهقانی به نام‌های مختلف فئودال سالاری می‌گرفتند. انواع جریمه و حواله‌های سنگین از دهقانان با زور جمع‌آوری می‌شد. بر علاوه کارهای فوق، هر خانواده باید یک نفر مسلح فئودال مربوطهٔ خود را از نقطه‌نظر تسلیحات و پوشاک و تغذیه تحت تکفل خود می‌گرفت و مایحتاج وی را تکمیل می‌نمود.

خان‌ها و مالک‌ها، سیستم نظامی- اجاره‌ای را انکشاف دادند که در آن نوکران و اشخاص نظامی و مسلح و نزدیک به میرها و مالک‌ها می‌توانستند به اضافهٔ حقوق مستمری از باداران خود، زمین‌های زراعتی به شکل اجاره در اختیار بگیرند که به نام جاگیر معروف بود و دهقانان قریه که جاگیر را کشت می‌کردند به زمین مذکور و به نوکران فوق‌الذکر مربوطه می‌گشتند.

طبق نوشتهٔ هارلان: در سرزمین هزاره‌جات، مانند دیگر زمین‌های زراعتی سیستم فئودالی، دهقانان به حیث یک جزء لایتجزی زمین شمرده می‌شدند. نویسندهٔ مذکور (هارلان) از ظلم بی‌حد و حصر و بیش از اندازهٔ اربابان، مالکان، میران، نوکران و متحدین آن‌ها بر دهقانان هزاره‌گی

۱. این نام قبلاً در جایی دیده و یا شنیده نشد، شاید مؤلف آن را به اشتباه ضبط کرده باشد.

یادآوری می‌کند.

در شرایط مذکور بود که چندین مجتمع هزاره‌گی بر پایهٔ استثمار فئودالی بر دهقانان بی‌زمین پایه‌گذاری شد. مجتمع قدیمی روستایی که بر هم‌کاری متقابله استوار بود، جای خود را به مجتمع استثماری و استفاده‌جویی و جمع‌آوری حواله‌ها و اجاره‌ها و... به نفع فئودالان تبدیل نمود. کار دسته‌جمعی بی‌ضرر دهقانان در ساحهٔ آبیاری و ساختن قلعه و... که به نام بیگاری یاد می‌شود، بر رعیت دهقانی اجباری گردید. تمام این فعالیت‌ها، فئودال‌سالاری را بیش از پیش تقویت و انکشاف داد. همهٔ قریه‌ها و ساکنین آن‌ها مسئول حفاظت و تغذیه و پوشاک تسلیحات سوارکاران مالک یا میران خود گردیدند.

مال و حواله که از هر فامیل دهقانی یک قریه گرفته می‌شد، از جمله یک حصهٔ مالیات و حواله‌های عمومی بود که بر تمام خانواده‌های دهقانی تسلیم می‌گردید. چند خانوادهٔ دهقانی به شکل دسته‌جمعی برای ادای یک حوالهٔ معین به شکل محصولات طبیعی اقدام می‌کردند. مثلاً آن‌ها مشترکانه برای خرید غلام یا کنیز از بازار برده‌فروشی برای میر مربوطه هم‌کاری می‌کردند. در آن زمان بازار برده‌فروشی رونق داشت.

حین مطالعهٔ مواد جمع‌آوری شده دربارهٔ انکشاف فئودالی کلاسیک هزاره‌گی نمی‌توانیم آن نظریه را که ذریعهٔ شورمان به ثبوت رسیده بود، نادیده بگیریم: فئودالیزم در نتیجهٔ جنگ و جدال از بیرون به داخل هزاره‌جات رخنه کرده است.

اگر واقعیت چنین باشد، یعنی هزاره‌ها در پی اختلاط کامل ملیت‌های کوچی مانند مغولان و ترکان و ایرانیان ایجاد شده و بالاخره توانسته باشند با زور و جنگ مناطق مرکزی افغانستان را از ساکنین اصلی تاجیک‌ها تسخیر کنند، صحیح نیست که نتیجه‌گیری شود که کوچی‌های مهاجم هزاره‌گی طبقهٔ دست راست اجتماع بوده باشند؛ یعنی که هزاره‌گان در موقع تسخیر مناطق مذکور فئودال کامل بودند و به استثمارگری تاجیک‌ها پرداختند. منابع تاریخی گواهی می‌دهند و ما در مقالهٔ مخصوص دربارهٔ تاجیک‌ها ثبوت کردیم که تاجیک‌های مناطق مرکزی افغانستان دارای فئودالیزم پیشرفته بودند، حتی قبل از هجوم کوچی‌های مغولی- ترکی به مناطق مذکور. شاید کلان‌های کوچی مهاجم، با فئودالان تاجیک محلی مخلوط شده و به طبقهٔ حاکمهٔ فئودالی تبدیل گردیدند و در بعضی از مناطق آن‌ها توانستند نقش رهبری را در منطقه به خود اختصاص دهند؛ یعنی در مناطق مذکور عمل اختلاط صورت گرفت. لذا کوشش‌های شورمان در این زمینه صحیح نمی‌باشد؛ زیرا وی کوشش می‌کند که نام‌های خانوادگی دولت‌بیگی و حیدربیگی دایکندی را با نام‌های خانوادگی

خان‌های مغولی ارتباط دهد. شورمن اعتقاد دارد که علت پیدایش فئودالیزم (در هزاره‌جات) با خصوصیات فئودالیزم زراعت پیشهٔ مغول‌های قرون وسطایی ارتباط دارد و خانواده‌های مذکور را از اکثریت هزاره‌گان جدا ساخته و می‌گوید که دیگر هزاره‌ها همراه با تاجیک‌ها از طبقات پایین اجتماع شمرده می‌شوند و به یک منشأ می‌رسند که البته این ادعا صحیح نیست.

شورمن می‌نویسد که در میان هزاره‌گان، به خلاف تاجیک‌ها فرزندان کلان، یعنی وارثان میران و مالکان، قلعه‌های مخصوص خود را دور از سرزمین پدری خود بر پا می‌ساختند و اما قلعهٔ پدری آن‌ها به خردترین فرزند میر یا مالک مذکور می‌رسید. این امر در میان دولت بیگ‌ها رواج دارد. مثلاً میر حیدربیگ خان که خود را کلان‌ترین و قوی‌ترین میر دایکندی می‌داند، در میان قریهٔ اشترلی همراه با خردترین فرزند خود قمبر علی‌بیگ خان که ارباب قریهٔ اشترلی نیز است، در یک قلعهٔ مخصوص به خود زندگی می‌کند و اما فرزند کلان وی محمد نعیم‌خان به حیث ارباب درهٔ بغل کندو مقرر شده و در آن دره زندگی می‌کند.

اما یکی از رشته‌های قبیلهٔ مذکور در قریهٔ سرخ‌جوی دیده می‌شود که قلعهٔ به خردترین برادر او یعنی به انورخان رسیده و اما برادر کلان‌تر از خود قلعهٔ جدید در آن طرف دریا دارد و اما برادر کهن سال‌تر به حیث ارباب قریهٔ شیخ میران ایفای وظیفه می‌کند.

واقعیتی که فرزندان میران و خان‌ها از طرف قریه‌های مجاور و نزدیک به اربابی و بزرگی دعوت می‌شوند، حتی وقتی که پدران حیات دارند، فرزندان آن‌ها به اربابی شروع می‌کنند و بالاخره قلعه و قسمت مهم ثروت پدری به خردترین فرزند خانواده باقی می‌ماند. دلیل کافی نیست که دال بر پیروی هزاره‌گان از روش مغولی در تقسیم ثروت باشد که در آن قسمت عمدهٔ ثروت به خردترین فرزند ذکور خانواده می‌رسد و علاوه‌برآن، در دیگر مناطق هزاره‌جات، مثلًا در جاغوری و ارزگان دیده می‌شود که روش معکوس فوق دربارهٔ تقسیم ثروت حکم فرما است و تمام یا اکثر حصهٔ ثروت پدری به کلان فرد ذکور خانواده می‌رسد.

در این زمینه و هم‌چنین دربارهٔ پیدایش فئودالیزم هزاره‌ها در پی جنگ و جدال، شورمن در یک خالی‌گاه فکری مخصوص خود دست‌وپا می‌زند که عنصر کوچی مغولی- ترکی و عنصر تاجیک‌های محلی در پیدایش هزاره‌ها نقش بارزی دارند.

تغییرات اجتماعی عمیق که در پایان سدهٔ نوزده در پی انکشاف روابط سرمایه‌داری و انکشاف روابط تبادلات پولی- محصولی در هزاره‌جات و بالاخره در پی نابودی کامل فئودالیزم ذریعهٔ امیر عبدالرحمان که در چوکات تأسیس حکومت مقتدر مرکزی صورت گرفت، سبب گردید که

هزاره‌ها به معاملات پولی و بازارهای دولتی و رسمی جلب شوند و در پایان، تجار و سرمایه‌داران و بالاخره سوداگران افغان به سرزمین هزاره‌جات راه پیدا کنند.

در اواسط سدهٔ نوزده، طبق گفتار سیاحان غربی، فقط اعضای فئودالی قشر طبقهٔ حاکمه در هزاره‌جات قدرت و توان بهره‌برداری از محصولات وارداتی خارجی را داشتند و دهقانان هزاره‌گی قطعاً اموال و محصولات خارجی را نمی‌توانستند بخرند و یا از آن‌ها استفاده نمایند، مگر نمک را از قطغن وارد می‌کردند. دیده می‌شود که حتی طبقهٔ حاکمه در مقابل اموال خارجی پول را به حیث واسطه تبادله قرار نمی‌دادند؛ بلکه در مقابل محصولات طبیعی که از دهقانان در چوکات بهره‌برداری فئودالی اخذ می‌شد، به تاجران خارجی تأدیه می‌گردید. محصولات طبیعی یا مصنوعی که در جریان معامله به تبادله قرار می‌گرفت، شامل: مواشی، برک، گلیم، روغن زرد، چرم و هم‌چنین غلام و کنیز می‌شد. اکثراً برده را به تاجران آسیای مرکزی می‌فروختند.

اما در دوره‌ای که هزاره‌جات ذریعهٔ محققین عصری مورد مطالعه قرار گرفته بود دیده می‌شود که هر خانوادهٔ دهقان هزاره، می‌تواند قسمتی از محصولات و پی‌آوردهای خود را به سوداگران و اشخاص متفرقهٔ داخلی و خارجی بفروشند و در مقابل، بوت‌های متنوع، محصولات وارداتی پارچه‌باب، چای، نمک، تنباکو، سامان‌های خانگی و محصولات زینتی بگیرند. البته واسطهٔ عمدهٔ تبادله همان پول قرار می‌گیرد که بر قیمت‌های بازار محلی استوار می‌باشد. باید یادآوری کرد که بازار در هزاره‌جات سدهٔ نوزده قطعاً وجود نداشته است؛ لکن در حال حاضر هر مرکز پُرنفوس و یا هر منطقه از خود بازار وسیع و معین دارد. مثلاً در مرکز دایزنگی (پنجاب)، در اشترلی (دایکندی) و در لعل منطقهٔ لعل و سرجنگل، بر علاوهٔ بازارهای ثابت، بازارهای تابستانی موقت نیز دیده می‌شوند. هم‌چنین هر قریهٔ هزاره‌گی عصری دارای بازار مخصوص خود برای تبادلات می‌باشد.

البته مقدار محصول، به حیث پیداوارهای زراعتی و حیوانی که به خارج از هزاره‌جات صادر می‌شوند، نظر به مقدار تولید شده محصولات طبیعی در ساحهٔ هزاره‌جات، هنوز کم و ناچیز می‌باشد؛ لیکن باید حقیقت معینی را یادآوری کرد که پیدایش روابط تبادلهٔ پول در بدل روابط تبادلهٔ محصولاتی در هزاره‌جات، از نقطه‌نظر انکشاف زندگی اهمیت به سزایی دارد و سبب می‌گردد تا بازارهای هزاره‌جات با دیگر بازارهای مملکت بتوانند فعالیت اجتماعی خود را ادامه بدهند.

هزاره‌جات به حیث منبع عمده و مهم جهت تهیهٔ روغن زرد و جو برای منطقهٔ پُرنفوس و صنعتی کابل شمرده می‌شود. در جریان تابستان و پاییز هر سال، موترهای لاری و باری و موترهای باری مسافربری، همیشه میان کابل و مراکز بازرگانی فوق‌الذکر و یا دیگر مناطق هزاره‌جات، رفت و آمد

دارند. بر علاوه استفاده از وسایل ترانسپورتی برای حمل و نقل پیداوار زراعتی هزاره‌جات به کابل و غیر مراکز صنعتی، از حیوانات باربر نیز جهت حمل‌ونقل محصولات زراعتی و حیوانی از قبیل حبوبات و روغن زرد و... به شکل وسیع استفاده می‌شود. تجار و سوداگران افغان مناطق جنوب شرق مملکت از این روش نقل و انتقال استفاده می‌کنند.

به خلاف زمین‌های تاجیک کوهستانی، سرزمین‌های هزاره‌جات بر سر راه کاروان‌های میان هندوستان و ایران و آسیای مرکزی قرار نگرفته است. اگرچه افغانان که قسمت شرق افغانستان را با هندوستان ارتباط می‌دادند و معاملات تجارتی را در مناطق مذکور انجام می‌بخشیدند در سدهٔ نوزده به شکل جزئی در مناطق هزاره‌نشین نفوذ کرده بودند؛ لیکن سوداگران افغان فقط بعد از تسخیر کامل هزاره‌جات ذریعهٔ عبدالرحمان خان در ۱۸۹۲، توانستند به تمام سرزمین‌های هزاره‌جات نفوذ کنند و بازارهای منطقهٔ مذکور را تحت ساحهٔ تجارت خود قرار دهند. هم‌زمان با نفوذ تجار افغانی...، سوداگران افغان کوچی و مال‌دار نیز به هزاره‌جات قدم گذاشتند. مخصوصاً سوداگران طایفهٔ احمدزی از قبیلهٔ غلجایی‌ها و افغان‌های مومندی. کوچی‌های افغان از آن نقطه‌نظر در هزاره‌جات نفوذ کردند که شخص عبدالرحمان با فرمان مخصوص خود، تمام علف‌چرهای هزاره‌جات را به کوچی‌های طوایف مذکور به حیث جایزه اعطاء کرد؛ زیرا طوایف مذکور در جنگ‌های تسخیری هزاره‌جات حصه گرفته بودند؛ (لیکن پسان‌تر و در زمان خود عبدالرحمان، قسمتی از زمین‌های علف‌چر مذکور از افغانان مسترد و به هزاره‌ها داده شد.)

ابتدا کوچی‌های افغان، هزاره‌ها را به حیث چوپان گله‌های گوسفندان خود مقرر می‌کردند و در مقابل، یک دهم پشم چیده شده از گوسفندان را به حیث مزد به آن‌ها می‌دادند و اگر هزاره‌ها پشم گوسفندان کوچی را به محصولاتی از قبیل برک، گلیم و نمد و... تبدیل می‌کردند، افغانان کوچی در مقابل آن پشم خالص را به هزاره‌ها می‌دادند تا آن‌ها از پشم مذکور جهت پوشاندن گاوها در زمستان استفاده کنند؛ لیکن به مرور زمان افغانان کوچیِ ثمرهٔ هم‌کاری تجارتی خود را با هزاره‌گان چشیدند؛ لذا آن‌ها محصولات پشمی خود را به هزاره‌ها به قرض داده و خواهان یک مقدار محصول زراعتی آینده در آن می‌شدند. هزاره‌ها همیشه فاقد پول نقد بودند و افغانان با علاقه مایحتاج آن‌ها را به قرض حتی به مدت یک سال تحویل می‌کردند؛ لیکن در عوض، قیمت دو برابر می‌شد و شرایط سنگین‌تر می‌گردید؛ ولی اگر خریدوفروش محصولات از سوداگران افغان کوچی در یک زمان صورت می‌گرفت، باز هم بهره‌برداری و استفاده‌جویی از معامله به شکل سرسام‌آور به نفع تجار و سوداگران خاتمه می‌یافت؛ زیرا تکه پخته‌ای در پیشاور فی متر سه افغانی در سال ۱۹۶۰

ذریعهٔ سوداگران خریده می‌شد و همان تکه در همان سال به قیمت فی متر بیست‌وپنج افغانی به هزاره‌جات به فروش می‌رسید. سوداگران کوچی قرضه‌ای به هزاره‌ها می‌دادند که شرط آن طوری بود که در سال آینده یک سیر روغن زرد خالص را به قیمت فی سیر (هفت کیلو) ۱۲۰ افغانی باید به آن‌ها بدهد، همان سوداگران روغن مذکور را به قیمت فی سیر پنج‌صد افغانی به قرضه برای یک سال به ساکنین محلی منطقهٔ لوگر می‌فروختند. بدین ترتیب دیده می‌شود که سوداگران بهرهٔ صد فیصد را کسب می‌کردند. (در سنجش بهره توجه نکرده، زیرا بهرهٔ مذکور از چهارصد در صد تا هشت صد در صد بوده است- کاتب.)

قرضه‌ای به هزاره‌ها داده می‌شود که در نتیجهٔ آن هر سیر جو به ده تا یازده افغانی تمام می‌شود، اگر نفر مذکور نتواند جو لازم مورد نظر را بدهد، مذکور در سال بعد باید دو الی سه‌ونیم برابر بیشتر جو به سوداگر تحویل بدهد.

هزاره‌ها حتماً به پول نقد احتیاج پیدا می‌کنند؛ لذا آن‌ها پول مورد نظر خود را از سوداگران کوچی افغان با سودهای سرسام‌آور می‌گیرند. در این‌جا نیز روش مضاعف (دو برابر) در صورت عدم تحویل قرضه در زمان معین صورت می‌گیرد. در هرحال، دهقان هزاره به مرور زمان زمین و مایملک خود را در مقابل قرضه به سوداگران و دیگر اشخاص افغان قرضه‌دهنده تحویل می‌کند و بالاخره به دهقانی بی‌زمین تبدیل می‌شود و زمین سابق خود را در مقابل مزد ناچیز از محصول به دست آمده، کشت و زرع می‌کند. گفتار فوق یک واقعیت عینی است که در پی آن دهقان زمین‌دار هزاره تمام یا جزئی از زمین زراعتی خود را به افغانان سوداگر کوچی به گروی می‌دهند تا زمان ادای قرضه یا ربح سرسام‌آور او را طویل‌تر سازد.

عادتاً مقدار قرضه کم‌تر از یک‌پنجم قیمت زمین گروی می‌باشد؛ لیکن همین مقدار قرضهٔ کم نیز ذریعهٔ هزارهٔ دهقان زمین‌دار بسی مشکل می‌باشد. مذکور می‌تواند زمین گروی خود را از یک شخص به شخص دیگر از افغانان به گرو بگذارد، کسی که بتواند پول بیشتر از پول گروی سابق به او بدهد، بعد از بیست سال زمین‌دار مذکور طبق سنن و عادات محلی تمام زمین خود را به گروکننده می‌دهد و آن افغان کوچی که زمین را گرو کرده بود، در حقیقت زمین را مفت می‌گیرد.

در نتیجهٔ چنین مناسبات تجارتی و قرضه‌ای میان هزاره‌های دهقان زمین‌دار و افغانان کوچی سوداگر سبب گردیده است که ساحه‌های زراعتی وسیع و خوب هزاره‌جات مخصوصاً در دایزنگی و دایکندی از دست مالکان هزاره خارج شوند و به مالکیت افغان در آیند.

خانواده‌های اشرافی محلی مثلاً حیدر بیگ‌ها و دولت‌بیگ‌های دایکندی که زمانی فوق‌العاده با

نفوذ و ثروت‌مند بودند، در پی تسخیر هزاره‌جات در دورهٔ عبدالرحمان و بالاخره در پی هم‌کاری با بچه‌سقاو (۱۹۲۹) به ضد دولت، مقدار اعظم و بیشتر زمین‌ها و ثروت مالی خود را از دست دادند؛ لیکن باز هم دیده می‌شود که با خرید زمین‌های اطراف خود توانستند نفوذ و قدرت مالی خود را به شکل جزئی هم که شده نیز حفظ نمایند؛ زیرا آن‌ها به حیث ارباب و ریش‌سفید در مناطق تحت نفوذ خود ایفای وظیفه می‌کنند و به حیث وکلا و نمایندهٔ ملت در پارلمان افغان‌ها انتخاب می‌شوند.

لیکن ساختمان و روش ادارهٔ اقتصادی و فعالیت‌های زراعتی در چوکات تبادلات پولی در دههٔ اخیر دچار تغییرات عمده گردید؛ زیرا مناسبات سرمایه‌داری نیز در هزاره‌جات نفوذ کرده است. اگر در دورهٔ فئودالی، دهقانان از فئودال جدا بوده و به زمین مربوط می‌گشتند و بدین شکل مورد استثمار قرار می‌گرفتند؛ لیکن در دورهٔ حاضر نظر به نوشته‌های محققین جاپانی و امریکایی (۱۹۵۶) از دست‌دادن زمین به شکل دسته‌جمعی، سبب گردیده تا در سرزمین هزاره‌جات فعلی دهقانان بی‌زمین متحرک (قریهٔ گرد- غیرساکن) ایجاد شوند که فقط در وقت کشت و درو به فعالیت زراعتی مشغول می‌باشند. دهقانان مذکور از یک قریه به قریهٔ دیگر و از یک منطقه به منطقهٔ دیگر جهت کار دهقانی در مقابل حصهٔ بسیار ناچیز محصول در حرکت هستند.

اجاره گرفتن زمین به روش خمس (۱/۵ محصول) برای کشت و کار با تخم و مال خود، در هزاره‌جات به ندرت دیده می‌شود و فقط تعداد معدود زمین‌داران به این روش کشت زمین، رجوع می‌کنند. مثلًا انور خان دولت‌بیگ با دو برادر خود ۱۳۶ هکتار زمین زراعتی دارند. زمین‌های وی که دورتر قرار دارند به طریقهٔ خمس به دهقانان معین واگذار می‌شوند؛ اما زمین‌های زراعتی قریهٔ سرخ‌جوی که به مساحت هشت هکتار است، مستقیماً ذریعهٔ دو برادر با استفاده از کار هفت خانوار دهقان (کارگر متحرک) کشت می‌شوند. هر خانوادهٔ دهقان کارگر به شکل مستقل و جدا از یک‌دیگر به خدمت برادران داخل می‌شوند. عادتاً کارگران با خانواده‌های خود در اوایل بهار بعد از قرارداد شفاهی با مالک زمین، به کشت‌وکار زمین می‌پردازند. قلبه، گاو قلبه و دانه و تخم و... وسایل لازم را خود زمین‌دار می‌دهد و یک خانهٔ گلی کوچک نیز جهت زندگی موقت به خانوادهٔ دهقان کارگر داده می‌شود. عموماً یک چهارم محصول درو از آن خانوادهٔ دهقان می‌گردد. دهقان، زمستان سال را در سرخ‌جوی گذرانده، در پایان آن باید یا قرارداد جدید عقد کند و یا جای خود را به خانوادهٔ دهقان کارگر جدید تخلیه نماید.

یک مثال دیگر: یکی از دوازده شخص پُرنفوذ و زمین‌دار یکه‌ولنگ همان محمد رضا است که ۲۴۰ هکتار زمین زراعتی در اختیار وی قرار دارد. او ۲۱۶ هکتار آن را به فرزندان ذکور خود تقسیم

کرده و فقط ۲۴ هکتار باقی مانده را به خود تخصیص داده است که در نزدیکی قریهٔ یخدان موقعیت دارد. زمین‌های وی و هم‌چنین تمام زمین‌های پیرامون وی ذریعهٔ خانواده‌های دهقان کارگر متحرک کشت‌وکار می‌شوند و در مقابل، یک‌چهارم یا یک‌پنجم و یا یک‌ششم محصول به آن‌ها پرداخته می‌شود. ۲۴ هکتار زمین شخص محمد رضا ذریعهٔ شش دهقان کارگر کشت می‌شود. مذکور دارای زمین‌های علف‌چر ییلاقی نیز هست که ده دهقان کارگر را به خود مشغول ساخته است.

در زمین‌های زراعتی که از کار و زحمت دهقانان کارگر در آن استفاده می‌شود، مجتمع روستایی وجود ندارد؛ لیکن در این مناطق یک نوع هم‌کاری متقابل دربارهٔ مراعات استفاده از آب و زمان کشت و درو و... دیده می‌شود. مثلاً در قریهٔ سرخ‌جوی، کشت جو و جواری در تمام زمین‌ها به شکل نوبت مراعات می‌گردد. دهقانان کارگر با خود گاو و قلبه می‌آورند که با دیگر مال قریه در کار شخم زنی مورد استفاده قرار می‌گیرند. هر خانوادهٔ دهقان کارگر به روش سابق دارای دستگاه زراعتی به خصوص خود می‌شود که به نام خانهٔ دودی معروف است. هم‌چنین قلعه و خانه هریک از برادران را به نام خانهٔ دود نیز یاد می‌کنند. بدین ترتیب دیده می‌شود که در سرخ‌جوی، نه دستگاه زراعتی یا خانهٔ دودی قرار دارند.

با این که دهقانان کارگر جای خود را سالیانه تبدیل می‌کنند، باز هم یک نوع هم‌کاری و کمک متقابله میان آن‌ها وجود دارد و این روش همان مجتمع روستایی در دورهٔ سرمایه‌داری شمرده می‌شود.

تبدیلات طبقاتی و تغییرات آن در دههٔ اخیر در آن قریه‌ها و آن سرزمین‌های زراعت‌پیشه، بیشتر به چشم می‌خورد که سابقاً از آن میران و خان‌ها بودند.

در قریهٔ شارمکیژ پنجاه خانواده ۱۶۰ هکتار زمین را کشت‌وکار می‌کنند و به شکل اوسط هر خانواده سه هکتار زمین در اختیار دارد. چهل خانواده از پنجا خانوادهٔ مذکور کم‌تر از حدود اوسط سه هکتار زمین دارند؛ یعنی بیشتر از نیم آن‌ها کم‌تر از یک‌ونیم هکتار را دارا می‌باشند و اما دو خانوادهٔ مقتدر ده هکتار در اختیار دارند. مالکیت سه الی چهار هکتار، زمین‌دار متوسط شمرده می‌شوند و زمین‌های خود را شخصاً کشت می‌کنند؛ اما اکثر ساکنین قریه از مالکین ضعیف شمرده می‌شوند و برای آن‌ها مناسب است که به حیث دهقان کارگر در زمین‌های وسیع‌تر کار کنند. یک تعداد از خرده‌مالکان به اجاره‌کردن زمینِ زمین‌داران کلان دست می‌زنند. تخم و گاو از خود آن‌هایند و به شرایط مناسب قرارداد می‌کنند؛ اما بقیهٔ دهقانان کارگر فقیر و بی‌زمین به حیث کارگران موقت به خدمت این و آن وارد می‌شوند و از شش تا دوازده ماه سال را به کار می‌پردازند و در مقابل، جای

بودوباش و خوراک و یک ششم محصول را می‌گیرند.

قریهٔ خواجه زید مملو از فقرا و بی‌نوایان می‌باشد؛ زیرا اکثر ساکنین آن را مالکین چهار/۰ و شش/۰ هکتار زمین شکیل می‌دهند و فقط چندین خانواده معدود است که دارای دو الی سه هکتار زمین می‌باشند؛ زیرا تنها یک خانواده مالک بیشتر از سه هکتار زمین است. حتی آن مالک سه هکتار باید دهقانان هم‌قریه خود را به کار گیرد. قسمتی از دهقانان ساکن قریه به دهقانان متحرکت تبدیل می‌شوند و به کشت آن زمین‌های زراعتی می‌پردازند که در نزدیکی قریهٔ آن‌ها قرار داشته باشند و معمولاً به دوری یک روزه راه می‌باشد.

می‌توان از کار دهقانی یکه‌ولنگ نیز نام گرفت. یکی از مالکین که شش هکتار زمین قابل کشت دارد، یک جوره گاو نر و چند رأس گاو ماده و اسب نیز از آن وی است؛ ولی سالانه از کار و زحمت سه دهقان کارگر استفاده می‌کند. به شهادت شورمن: در یکه‌ولنگ روش یک‌ونیم قطعاً وجود ندارد، فقط زمین کشت و دهقانان کارگر متحرکت دیده می‌شوند.

مجتمع روستایی در آن جاهایی فعالیت می‌کند که زمین‌های فئودالی وسیع وجود نداشته باشد. در این زمینه قبلاً یادآوری شد. در این مناطق، تغییرات و تحولات طبقاتی در داخل مجتمع روستایی دیده می‌شود؛ یعنی مجتمع روستایی مانع انکشاف فعالیت سرمایه‌داری در ساحهٔ نفوذ خود نمی‌گردد.

تغییرات و تحولات در ملکیت، ثروت و زمین دهقانان هزاره حتی در جاهایی که میران و خان‌ها وجود نداشتند، در دوره‌های قبل از سرمایه‌داری نیز به مشاهده می‌رسید. مثلاً در زمان پیدایش قریه‌های هزاره‌گی در سده‌های هفده و هجدهٔ میلادی دیده شده است که تعداد حصهٔ زمین تقسیمی برای هر خانوادهٔ دهقانی و یا غیر آن مربوط قدرت و نفوذ و مقدار ثروت مالی آن خانواده می‌شد؛ یعنی تقسیمات اراضی میان خانواده‌ها به شکل مساویانه نبود. خانواده‌های اصلی کم‌تر پیرو قوانین اسلامی جهت تقسیم وراثت می‌شوند. آن‌ها کوشش اعظم خود را برای حفظ ثروت و حفظ نیروی انسانی و حتی برای انکشاف آن‌ها مصروف می‌کردند. خانواده‌های مذکور تمام زمین‌های مزروع پدری را مشترکاً کشت می‌کردند و کم‌تر از تقسیم‌شدن و پراکنده‌شدن ثروت گفت‌وگو می‌کردند؛ لذا سیستم برادرانه و مشترکانه بروز می‌کردند. مثلاً چهار برادر در سرچشمهٔ بهسود به مساحت هشت هکتار زمین را مشترکانه کشت و بهره‌برداری می‌کردند؛ لیکن اگر آن‌ها زمین را تقسیم می‌کردند، هر کدام از برادران دارای دو هکتار می‌گردید و از خرده مالکین شمرده می‌شد؛ لیکن صواب دیدند زمین را مشترکانه کار کنند.

تقسیمات اراضی زراعتی در خانواده‌ها میان اعضای آن سبب می‌شود تا مساحت زمین کشت، خردتر و خردتر گردد و بالاخره از قابلیت کشت بر آید و در پایان اعضای خانوادهٔ مذکور به دهقان سیار کارگر تبدیل شوند و از خانه و زندگی، فراری و سرگردان گردند. یک قشر کارگر سیار پیدا می‌شود که اصلاً همان دهقانان فراری را تشکیل می‌دهند. هادسن و بیکن می‌نویسند که حتی در سدهٔ نوزده دهقانان کارگر بسیار در ارزگان دیده می‌شدند و تمام آن‌ها از دیگر مناطق هزاره‌جات بدانجا سرازیر شده بودند.

لیکن پیدایش دهقانان کارگر سیار به شکل دسته‌جمعی در هزاره‌جات و حصه گرفتن آن‌ها به کار زراعت زمین‌های متنفذین و... در دو یا سه دههٔ اخیر تقویت و انکشاف یافته است.

هم‌چنین می‌توان از سرازیر شدن دهقانان کارگر متحرک به شهرها و دیگر مناطق همسایه نزدیک و دور هزاره‌جات نیز یادآوری کرد. تاریخ‌نویسان غربی ادعا دارند که در فصل زمستان سدهٔ نوزده در کابل به اندازهٔ چندین هزار کارگران دهقان سیار از هزاره‌جات می‌آمدند و به کارهای متنوع ساده می‌پرداختند. کارگران مذکور از شدت ظلم فئودالان خود و از گرسنگی که دو یار همیشگی و جداناپذیر دهقان هزاره‌اند، از هزاره‌جات می‌گریزند. این فرار معمولاً در زمستان شدت می‌یافت و تعدادی از آن‌ها به حیث برده، غلام و کنیز به کابل آورده می‌شوند.

لیکن در دههٔ اخیر در پی تغییرات رفورم‌های زراعتی در مناطق مختلف مملکت، جریان کارگران- دهقانان هزاره به مناطق جدید زراعتی و به شهرها شکل ثابت و دسته‌جمعی و مداوم را به خود اختیار کرده است.

فعلًا کارگر هزاره را می‌توان در هر قریه و در هر مرکز صنعتی و بالاخره در هر منطقهٔ افغانستان دید. در ساحهٔ کشت‌وکار، مقدار یک چهارم محصول را آن‌ها در مقابل کار خود می‌گیرند. هزاره‌های کارگر، استخوان‌بندی عمدهٔ طبقهٔ کارگر و زحمت‌کش افغانستان را تشکیل می‌دهند، کارگران اولین دستگاه‌های صناعتی افغانستان از جمله هزاره‌ها بودند. کارگران فابریکه‌های نساجی و خشت‌سازی شمال از اضافهٔ کارگران دهقان هزاره‌جات شمرده می‌شوند. هزاره‌ها، طبقهٔ زحمت‌کش و فعال هستند و حتی اکثریت مطلق را در شهرهای عمدهٔ صنعتی از قبیل کابل، غزنی و قندهار تشکیل می‌دهند. اکثر کارگران هزارهٔ مذکور خانواده‌های خود را در وقت زمستان به شهرها می‌آورند.

دانشمند امریکایی شورمن باز هم در دریای فکری خود غوطه‌ور شده و جواب غیرمعقول را در این زمینه پیشنهاد می‌کند. او هجوم و فرار دهقانان کارگر هزاره را به شکل دسته‌جمعی به شهرها و

مناطق مختلف ذکر می‌کند و با عدم درک علت‌های اجتماعی و اقتصادی دچار اشتباه شده اعلام می‌دارد که: در پی از میان رفتن قدرت رهبری میری و خانی در هزاره‌جات عدم تعادل اجتماعی بروز کرده است که سبب پیدایش کارگر دهقان سیار شده است. محقق امریکایی معتقد است که مناسبات تبادلهٔ پولی ذریعهٔ سوداگران کوچی افغان به هزاره‌جات آورده شده است؛ لیکن مذکور به هیچ صورت نمی‌تواند پدیدهٔ فوق را با دیگر پدیده‌ها ربط دهد؛ اما متوجه می‌شود که در پی از میان رفتن رژیم فئودالی، پیدایش مناسبات تبادلهٔ پولی و انکشاف کار و احتیاج به کارگر بیگانه، سبب میل و سرازیر شدن قریه‌های هزاره‌جات به طرف سرمایه‌داری می‌شود.

لیکن بدون در نظر داشت تغییرات عمده و عمیق اقتصادی و اجتماعی هزاره‌جات که ذریعهٔ محققین فوق‌الذکر در دورهٔ مورد نظر ما مشاهده می‌شود، دیده شده است که هنوز هزاره‌جات فعال و زنده است و هنوز مجتمع‌های روستایی به خصوص وجود دارد که هم‌کاری تولیدی را بر اساسات کوپراتیفی در قریه‌ها ایجاد می‌کند. امکان دارد که مجتمع‌های مذکور یا قطعاً در بعضی از مناطق نباشند و یا اگر باشند، هنوز چهرهٔ قدیمی و قرون وسطایی خود را حفظ کرده‌اند که در آن تولید خارج از چنین هم‌کاری امکان‌پذیر نیست.

تخنیک بیش از حد فرسودهٔ قدیمی و قرون وسطایی هنوز در هزاره‌جات رونق کافی دارد و در دورهٔ فئودالیزم کدام انکشافی نکرده است.

مجتمع‌های روستایی مذکور در دورهٔ فئودالی به حیث آلهٔ استثمار به دست فئودالان بوده و خدمت شایانی برای ایشان کرده است.

دیده می‌شود که شیوهٔ تخنیک حتی در دوره‌های جدید موقعی که از کار دهقانان کارگر سیار استفاده می‌شود و بالاخره موقعی که فئودالان زمین‌دار جدید بروز کرده‌اند، هنوز کدام تغییری ندیده است. در این دوره و در چنین مکان‌ها مجتمع روستایی وجود ندارد؛ لکن همان هم‌کاری و کمک متقابله میان کارگران و مراعات کردن و پیروی کردن از روش معین کار و زحمت، هنوز دارای چهرهٔ قدیمی روستایی می‌باشد؛ لیکن در واقع این هم‌کاری و... به شکلی است که در آن هم‌کاری دورهٔ سرمایه‌داری دیده می‌شود.

فعلاً یک مجتمع به حیث دستگاه تعاونی تولیدی مطابق با شیوهٔ تکنیکی معین در زمین‌های زراعتی فعالیت می‌کند که در آن‌جا فئودال یا زمین‌دار کلان وجود ندارد؛ لیکن مجتمع هیچ‌گاه مانع تبدلات و یا تحولات طبقاتی میان دهقانان نمی‌شود. کوشش می‌شود تا حجم ثروت و یا مساحت زمین کشت شده، محفوظ باقی بماند و از نیروی انسانی خانواده استفادهٔ اعظمی شود و در صورت

ضرورت و امکان از کار دهقان کارگر فقیر قریه خود و یا از دیگر قریه‌ها استفاده نمایند.

بدین ترتیب دیده می‌شود که همین فعالیت و هم‌کاری خانوادگی بر اساسات کوپراتیف سرمایه‌داری پایه‌گذاری می‌شود. مگر این امر موقعی تشدید و یا تسریع می‌بینند که از شیوهٔ تخنیک پیشرفته‌تر استفاده شود و در آن صورت نقش مجتمع روستایی تضعیف می‌گردد.

گزارش مختصر سفر داکتر هلن عضو تیم رابرت فن

در هزاره‌جات

طی این بازدید هدف اصلی، مطالعه وضع زراعت مناطق مرکزی بوده و مشکلاتی که باشندگان منطقه با آن مواجه هستند. همزمان با طرح سؤالات پیرامون معضل کشت و زرع و سایر مسائل اجتماعی نیز با اهالی تبادل نظر می‌شد. قبل از این که مشکلات و نیازمندی‌های مردم مناطق مرکزی توضیح شود، با وصف عدم موجودیت نقشه‌های واضح حد بخشی علاقه‌ها، نبودن ارقام درست سر شماری‌ها و نفوس محلات و سایر مشکلات محیطی گزارش مختصر ذیل از لا به‌لای ارقام و حقایق دست آورده، ترتیب و تقدیم می‌شود.

وضع عمومی اقتصادی

منابع طبیعی ساحه محدود به قریه‌ها و دهات است که توسط کوه‌های بلند محصور شده و در دامنه‌های بعضی از این کوه‌ها می‌توان کشت نمود. به علاوه کشت حبوبات و تولیدات حیوانی، به ارتباط صنایع ساحه می‌توان از صنایع دستی و مخصوصاً از صنایع گلیم، نمد و پارچه جات پشمی نام برد. این منابع قسماً توسط اهالی آن و قسماً توسط کوچی‌ها استفاده می‌شود، ناگفته نماند که حیت باشندگان دائمی منطقه و کوچی به همدگر ارتباط نزدیک دارد. خصوصیت این منطقه این است که تکاثف نفوس فشار جدی را بالای منابع آن وارد می‌سازد و مشکلات افزایش نفوس از یک طرف و محدودیت منابع از جانب دیگر آینده بس مشکل را جلوه‌گر می‌سازد. این منطقه یک ذخیره کارگر آماده کار را مخصوصاً در زمستان‌ها طویل آن نمایندگی می‌کند و به همین علت است که در زمستان‌ها یک عده وسیع مردم برای به دست آوردن کار به ولایت کابل و سایر ولایات مهاجرت نموده و در ایام تابستان به محلات‌شان بر می‌گردند.

خلاصه گفته می‌توانم که تعداد مالکین روزبه‌روز محدود شده و تعداد فامیل‌ها فاقد زمین افزایش می‌یابد و به همین ارتباط می‌توان عرض نمود که وضع اقتصادی مردم ساحه نامطلوب بوده و هنوز

هم جدی‌تر می‌شود، مگر این که گام‌هایی برای افزایش عواید مردم و استفاده مؤثر از منابع محدود منطقه برداشته شود.

یکی از خصوصیات عمده این منطقه انزوای مطلق آن است از دیگر مناطق کشور، زیرا به در زمستان‌های سخت و نبودن سرک‌ها و شوارع قابل استفاده، تنها در شش ماه سال امکانات مسافرت در این منطقه موجود است و بس. شهرهای کلان این منطقه توسط تلفون با سایر مناطق وصل شده است، اما خدمات پستی در واقع اصلاً وجود ندارد. حکومت مرکزی یک قسمت محدود خدمات را تهیه نموده و ارتباط آن با مناطق دور افتاده، تنها از طریق حکام محلی و به شکل بسیط میسر است و بس. مردم منطقه از سیستم مالیاتی مخصوصاً مالیات مواشی از کار اجباری بالای سرک‌ها، از عدم موجودیت مکاتب، خدمات صحی، مواصلات و مخابرات و خدمات تخنیکی زراعت شکایت جدی دارند.

تولیدات زراعتی

وادی هزاره‌جات به صورت کلی در ارتفاعات بلند واقع شده و به همین علت فصل تولیدی آن بسیار کوتاه است. به نسبت زمستان شدید و برف زیاد، حتی در بعضی از مناطق امکانات غرس نهال و درخت میسر نیست تا چهره کمبود غله منطقه از این رهگذر تکافو شود. طی فصل زمستان در حالی که نان یگانه وسیله دوام زندگی است و از جانبی کمبود غله خطراتی را متوجه مردم می‌سازد، لازم است تا هم برای مردم و هم برای حیواناتشان این احتیاج جدی تلقی شود. تاکنون در این منطقه انواع تخم اصلاح شده گندم معرفی نشده و تخم سابقه گندم رو به اضمحلال است. چون توجه همه جانبه در قسمت زراعت منطقه صورت نگرفته است، سرنوشت سایر حبوبات نیز به شکل گندم بوده و تولیدات زراعتی منطقه روزبه‌روز تقلیل می‌یابد. حین پرسش از اهالی واضح شد که در بسیاری علاقه‌ها مردم از معیارهای زراعتی و حتی از حدود محل زرع آگاهی ندارند و صرف به شکل عنعنه‌ای و ماقبل فئودالی کشت و زرع می‌کنند. زمین‌های تحت آبیاری در یکه‌ولنگ و پنجاب برای هر فامیل بین سه یا چهار جریب زمین به صورت تقریبی توزیع شده است. در لعل و سرجنگل و دایکندی و شهرستان این تخمین به یک تا دو جریب زمین فی فامیل می‌رسد.

کشت للمی در این منطقه غیر یقینی است. حاصلات حبوبات در زمین‌های آبی بین سی تا هفتاد سیر فی جریب زمین می‌رسد که اگر یک فامیل چهار جریب زمین داشته باشد، به صورت وسطی نود سیر حاصل می‌گیرد و کشت للمی در صورتی که تثبیت شود این مقدار را به صد سیر بالا خواهد برد، در حالی که با ۱۵۰ سیر فی فامیل در سال به مشکل می‌تواند امرار حیات کند.

مواشی و تولیدات حیوانی

گاو، گوسفند و بز به صورت عمومی در این منطقه موجود است، تعداد گوسفندان و بزان محدود بوده و فی فامیل به صورت وسطی بین پنج تا ده راس از این مواشی را دارند. البته تعداد گاو بیشتر بوده و با درنظر داشت پرنسیپ نسبیت به هر فامیل بین یک تا پنج رأس گاو می‌رسد. مواشی این منطقه از یک طرف مورد تعدید شدید امراض حیوانی بوده و جانب دیگر به علت فقر مواد غذایی فوق‌العاده ناتوان و کم محصول‌اند؛ به علاوه رفت و آمد کوچی‌ها باعث شیوع این امراض می‌شود.

اصلاحات اقتصادی

معرفی اسلوب و متدهای اصلاح اراضی، مواشی و مالداری مسلماً تولیدات زراعتی و حیوانی منطقه را بالا می‌برد. اما تنها این حرکت برای بلند بردن عواید قناعت بخش نفوس موجوده منطقه کافی نیست؛ علاوتاً معرفی متدهای جدید و استفاده از آن‌ها وقت و زمان زیاد به کار دارد تا عملی شده و بهره کافی بدهد.

در جریان پلان اول اقتصادی حجم استخدام این منطقه با خلق شدن یک سلسله محصولات کار افزایش یافت، اما بعداً به علت افزایش نفوس و محدودیت منابع حجم استخدام یا به سطح اول باقی ماند یا این‌که حتی کاهش یافت. در صورت انکشاف اقتصادی سراسر مملکت چون منطقه هزاره‌جات ذخیره کافی نیروی کار است، بنا بر آن امکانات جذب کارگران این منطقه وسیعاً میسر است. اصلاح مسائل عرفانی و معارف منطقه نیز حائز اهمیت کلی می‌باشد.

اصلاح اسلوب و متدهای تولید حبوبات مستلزم انتقال تخم اصلاح شده، استعمال کود کیمیاوی، جلوگیری از آفات نباتی، استفاده از وسایل و آلات زراعتی عصری و غیره طرق بهتر ساختن شکل زراعت می‌باشد.

سازمان اداری

اصلاحات عمومی زراعتی، عرفانی و اجتماعی منطقه متضمن یک سازمان مناسب و معقول اداری می‌باشد که می‌توان از طریق اخذ نظریات وزارت‌های مربوطه به شکل منطقی این سازمان رسید که گرفتن نظریات وزارت‌های مربوط مستلزم تأسیس یک دستگاه توحید و انسجام واحد برای احیای مجدد منطقه و اصلاحات اقتصادی می‌باشد. البته در به وجود آوردن چنین تشکیلی می‌توان از امداد تخنیکی سازمان‌های بین المللی و کشورهای دوست نیز استفاده نمود.

خلاصه سفارشات و پیشنهادات

۱. معرفی یک سیستم مرتب استفاده از علفچرها به منظور افزایش ظرفیت علفچرها و جلوگیری از

ضایعات بعدی.

۲. آغاز پروگرام جلوگیری از ادامه کشت در نشیب‌هایی که تابع تخریبات فیزیکی می‌باشند.

۳. تأسیس مناطق تجربه‌ای برای تخم‌های مختلف حبوبات و پروگرام کردن توزیع انواع تجربه شده تخم‌ها.

۴. به ارتباط ساحه تجربه‌ای، به‌وجود آوردن پروگرام‌های نمایشی تخم‌های تجربه شده با فعالیت‌های مناسب عرفانی.

۵. معرفی وسایل و آلات جلوگیری از امراض نباتی و حیوانی، با استفاده از پروگرام‌های کریدیت.

۶. تهیه تیم‌های تکنشین‌ها برای پلان‌گذاری و مراقبت یک تعداد پروژه‌ها برای اصلاح وسائل آبیاری و سایر مواد.

۷. معرفی وسایل و آلات جدید زراعتی برای تعویض آلات کهنه.

۸. معیارهایی برای تشویق مهاجرت به داخل منطقه.

۹. اصلاح صنایع دستی، تجارت و حمل و نقل.

۱۰. وضع مقررات برای هماهنگ ساختن فعالیت‌های وزارت خانه‌های مربوطه و مأمورین منطقه.[۱]

۱. این گزارش به هدایت وزارت پلان، توسط دکتر هلن در ربع سوم سال ۱۳۵۲ تهیه و در وزارت موصوف ترجمه شده و به مقامات دولتی داده شده است.

بخش دوم

گزارش‌های سفر از رجال داخلی

یک هفته در بهسود[1]

اتفاق افتاد تا برای وارسی پاره‌ای کارهای شخصی، روزکی چند به طرف بهسود عزیمت نمایم؛ چون این سفر خیلی مختصر بعد از دورهٔ تقریباً شش سال صورت گرفت؛ لذا یادداشت‌هایی هم گرفتم که اینک آن را مرتب نموده به صورت راپورتاژی تدوین و از مطالعهٔ دوایر و مقامات مربوط می‌گذرانم تا اگر لازم بدانند طرف توجه قرار داده در صدد رفع مشکلات و موانع برآیند و زودتر در تربیه و اصلاح این قطعهٔ کوهستانی وطن که یک منبع بزرگ انرژی کشور و مصدر معروف مواد مهمهٔ غذایی مملکت مخصوصاً مرکز است، عمیقانه داخل عمل گردند و در ضمن ما هم خدمتی را که از جنبهٔ نویسندگی به‌دوش داریم تاحدی انجام داده باشیم. ناگفته نماند که این نبشته‌ها هم به ذات خود خیلی محدود و شاید ناقص و غیرمکمل باشد و گذشته از آن مطالعات ما صرف به یک حصهٔ اول بهسود که در سر راه عزیمت ما واقع است، منحصر بوده به مواضع دیگر آن ارتباط به هم نمی‌رساند. این به اصل موضوع متوجه می‌شویم.

وضعیت ترافیک

مسافرینی که به طرف میدان، جلریز، تکانه، سرچشمه، بهسود و حتی دایزنگی عزیمت می‌کنند باید در دقایق اولیهٔ صبح در میدانی بسیار کوچک که به مقابل سرای صفدرخان واقع است، اجتماع نمایند؛ چه عادتاً همین موضع، ایستگاه و یا اصطلاحاً استیشن موترهای این سمت اتخاذ شده، موترها به سوی سرچشمه همه روزه تردد می‌نمایند. اگرچه به طرف مرکز بهسود هم تقریباً هر روز حرکت موترها دوام دارد؛ ولی این سرویس دایمی نیست و به صورت اتفاقی خواهد بود. شاید در خلال یک هفته یک یا دو مرتبه آهنگ پنجاب (مرکز دایزنگی) را هم بنمایند. روی‌هم‌رفته مسافرین این لین اهالی میدان، جلریز، تکانه، سرچشمه، و اغلب آن‌ها بهسود دانسته می‌شوند و موترداران که

---

۱. این نوشته یادداشت‌های مرحوم میر علی‌اصغر شعاع از سفر وی به قسمتی از بهسود است که سا ل ۱۳۵۲ به عمل آورده است و از شمارهٔ ۱۷ تا شمارهٔ ۲۹ (۴ سنبلهٔ ۱۳۵۲) روزنامهٔ اصلاح به چاپ رسیده است.

حمل‌ونقل این حدود را در خلال هشت ماه سال به دوش دارند، اغلباً باشندگان و منسوبین مواضع مذکور می‌باشند. در این‌جا هم مانند سایر استیشن‌ها دلال‌ها به آواز بلند مردم را دعوت می‌نمایند؛ رقابت عمومی که در هر محل بین درایورها به مشاهده می‌رسد، این‌جا نیز وجود دارد؛ ولی معهذا مسافر از این رقابت متأسفانه استفاده نتوانسته و مجبور است برای حل‌وفصل کرایه، خود را به دست ترحم دلال و درایور بسپارد و (به) آن‌چه آن‌ها صواب دیدند، تسلیم شود.

برای حرکت موترها ترتیب و روشی نداشت. اگرچه پلیس ترافیک خود را عهده‌دار این امر نشان داد؛ ولی این تعهد آن قدر جدی و مؤثر نیفتاد. طوری که در آن روز مشاهده نمودم، موترهایی که در این لین به کار افتیده‌اند اغلباً کهنه و قدیمی بوده، سالیان مدیدی از آن‌ها گذشته است. در بین موتر باربردار و مسافربردار فرقی دیده نشد. مسافرین مجبورند به روی هم توده شوند و یا بر سر بارها بنشینند و برای رفع کسالت و ماندگی خود به پا به‌ایستند. سایه‌بانی که از باران و آفتاب ایشان را حفاظت کند، وجود نداشت. تراکم اشخاص، حرارت آفتاب، کثرت گرد و خاک حال همه را دگرگون می‌سازد و مخصوصاً اگر مسافر بیچاره با دریشی ملبس باشد، دیگر به کلی از خود می‌رود و چون محمولات این حدود اغلباً روغن است؛ لذا موترها هم روغنی شده، تکیه کردن به دیوارهای موتر، نشستن به سطح آن لباس را نیز چرکین و روغنی می‌سازد و گرد و خاک راه کثافتش را به مراتب فزون‌تر ساخته وضع دیگری به مسافر می‌بخشد. بعضاً غفلت اندک و قصور جزئی به قیمت حیات یک مسافر تمام می‌شود؛ مثلاً مسافری که در پهلوی موترران می‌نشیند، اگر ملاحظه کند روزنهٔ پهلوی او قفلک ندارد و با یک رشتهٔ باریک آن را بسته کرده‌اند، مجبور می‌شود به دست خود دروازه را محکم بگیرد و چون موتر در اثنای حرکت جمپنگ‌های زیادی داشته و مخصوصاً در کج‌گردش‌ها و کوتل‌ها، این طرف و آن طرف میل می‌نماید، بالای روزنهٔ فشار زیادی وارد شده، روزنه را باز و یا رشتهٔ باریک آن قطع می‌شود و اگر انسان به خود متوجه نباشد، به یک حرکت بیرون پرتاب گردیده، در صورتی که اجلش فرانرسیده باشد، لااقل جراحت شدید خواهد برداشت. حالت موترهای این لین بعضاً همین نوع است.

سرک از کابل الی سرچشمه چندان نقصی ندارد؛ اما مشکل بزرگ بعد از سرچشمه در کوتل اونی به مشاهده می‌رسد. موتر ران‌ها و مسافرین از این کوتل مرتفع و صعب‌العبور خیلی به خوف‌اند، واقعاً حق به جانب هم می‌باشند؛ زیرا از یک طرف بلندی کوتل و از طرف دیگر نقص جاده و کمی عرض آن، بالاخص در کج‌گردش‌ها و از جانبی کهنه‌گی موتر و گذشته از همه عدم مهارت درایور به مشکل بالای مشکل می‌افزاید. شنیدیم موتری چند روز قبل از کوتل سرنگون شده

و تا پایان سقوط کرده است، اجزای آن از هم خرد گردیده است. بدنهٔ پُر جراحت و پاره پارهٔ آن را در سرچشمه مشاهده کردیم؛ بحمدالله به سواریان جز جراحات خفیف صدمهٔ دیگری وارد نشده (بود). اگر در این مورد منتهای احتیاط و مال‌اندیشی را مراعات ننمایند، نظیر این حادثه همه روزه اتفاق خواهد افتاد.

بعد از کوتل اونی تا مرکز بهسود اگرچه کوتل‌ها و سرنشیبی‌های متعددی وجود دارند؛ ولی به این اندازه مخوف نیست.

اینک پیشنهادات ما در خصوص حمل‌ونقل این حدود:

۱. شرکت جدیدالتأسیس حمل‌ونقل باید با موترداران این لین داخل مفاهمه شده و تعدادی از موترهای جدیدالورود خود را به ایشان بفروشد و یا آن‌ها را مجبور گرداند تا تمام پرزه‌ها و ادوات موتر خود را آماده داشته، حصص کهنه و فرسودهٔ آن‌ها را تجدیده نموده و خاصتاً بریک‌های موتر را خیلی قوی و حساس نگه دارند؛ قفلک‌ها و روزن‌ها، چوکات و بادی موتر خیلی قوی بوده و وقتاً فوقتاً آن‌ها را تفتیش کرده متخلفین را جزای سنگین بدهند.

۲. در بین موتر مسافربردار و باربردار فرق و تمیز داده موترباری را از سواری جداً متمایز سازند و تعداد اشخاص را در هر وقت در هر موتر حسب ظرفیت آن تعیین کنند. مالکین موتر را مجبور گردانند که برای مسافرین در بین موتر چوکی آماده سازند و همان وضعیتی که در موترهای مسافربردار شرکت سرویس به مشاهده می‌رسد، این‌جا نیز مراعات گردد.

۳. موضوعی که از همه مهم‌تر می‌باشد، تعیین و تثبیت معیار صحیح کرده است. از کابل الی ارغندی، میدان، کوته عشرو، جلریز، تکانه، سرچشمه، اونی، جوقول، فراخ‌اولوم، مرکز بهسود و هم‌چنان رباط‌های معین و معروفی که تا پنجاب واقع‌اند. به صورت عمومی کرایه از کابل تا سرچشمه پنج افغانی است؛ ولی بعضاً تا شش، هفت و حتی هشت هم ترقی کرده‌اند و موترران‌ها از وقت و اشخاص استفاده نموده، حسب مرام خود پیش می‌آیند. زمانی که موتر ما در حدود تانک مصروف گرفتن پترول بوده، از موتر فرود آمده و به عقب ملاحظه کرده، دیدیم موتری که جانب غزنی حرکت می‌کند، هم منتظر است تا تیل به دست آورد. پرسیدم کرایهٔ کابل تا غزنی چند است؟ گفتند فی نفر سه افغانی. متعجب شدم. فاصلهٔ کابل الی غزنی پنجا کروه و از کابل الی سرچشمه هجده کروه، ولی کرایهٔ کابل و غزنی سه و کرایهٔ کابل و سرچشمه پنج افغانی است و حال آن که قدری کم‌تر از نصف، راه کابل و سرچشمه با راه غزنی یکی بوده و موترهای هر دو سمت از ارغندی و کوتل تخت می‌گذرد و حصهٔ متباقی راه این دو لین تقریباً هموار و سهل‌العبور است. گفتند از وقتی

که تیل ارزان شده، کرایهٔ کابل تا دارالفنون و کابل تا غزنی تقریباً یکی بوده و فرق بسیار کمی در بین این دو کرایه وجود دارد. موتران‌ها هیچ معیاری را نمی‌شناسند و اغلباً حریص و قسی‌القلب‌اند. فرضاً اگر در بین راه از حدود میدان الی جلریز، راهنوردی را با خود بردارند، عین همان کرایهٔ کابل و سرچشمه را از او می‌ستانند. از سرچشمه به بالا دیگر هیچ لا و نعمی در برابر آن‌ها نباید گفته شود. اگر شخص را از پای کوتل به طرف دیگر آن که یورت نام دارد، با خود ببرند، اول باید ده افغانی بپردازد؛ زیرا کوتل خیلی شخ است و بهانهٔ آن‌ها تیار، تیل زیاد مصرف می‌شود و سواری بی‌چاره هم مجبور است که در حال صعود و نزول خود کوتل از موتر فرود بیاید؛ چه خطر مرگ متصور است. مشاهدهٔ این اوضاع و حالات انسان را خیلی متأثر می‌سازد و به این فکر می‌افتد که چرا تا به حال یک اقدام جدی و مؤثری از طرف شعبهٔ مربوط صورت نگرفته و با وجود ارزانی تیل کرایهٔ هر موضع از روی کرایه بست، میل و... تثبیت نیافته و به روزنامه‌ها جهت استفادهٔ عامه نشر نگردیده است. به گمان من بهتر است کرایهٔ هر نفر را فی میل بسنجند و در این سنجش وضعیت راه و مصرف تیل را نسبت به هر سمت مدنظر قرار داده و آن را اعلان کنند و در هر موتری که به یک لین مخصوص کار می‌کند، یک کاپی آن را نصب نموده و به دلال‌ها امر داده شود تا به صدای بلند در وقت سواری، آن را واضح ساخته و برای مسافر و موتران موقع ندهند تا بی‌سبب با هم چانه بزنند و چند و چونی به میان آورند.

۴. از کوتل اونی همه شکایت دارند و عرض کج‌گردشی‌ها را خیلی محدود و ناقص معرفی می‌کنند و واقعاً تا جایی که مشاهده نمودیم، این شکایات صحیح و نقص مذکور مشهود است. بنابراین، مدیریت معابر ولایت کابل به جهت اصلاح این نقیصهٔ بزرگ خوب است متخصین خود را به کار انداخته و یک‌بار دیگر هم تجدید نظر نماید، چه با صرف توجه اندک و مصارف قلیل ممکن است در کم‌تر مدتی این شکایات هم رفع و دیگر دستاویزی برای موتران‌های حریص باقی نماند و وضعیت حمل‌ونقل نیز رو به بهبودی گذارده سرویس کابل و بهسود و دایزنگی همه روزه جریان داشته باشد.

۵. اگر شرکت سرویس یک موتر را مخصوص حمل‌ونقل مسافر و پسته در این لین بکار اندازد، خیلی خوب است و باید همه روزه به وقت معین سرویس چالان باشد. در آن صورت تسهیلات زیادی برای مسافرین وارد خواهد شد و به لین دایزنگی هم هفته‌ای یک یا دو بار سرویس جداگانه باز نماید؛ چون تعداد مسافرین در این خط زیاد است، طبعاً محتمل نقصانی نشده و خدمت بزرگی را انجام داده خواهند بود.

۶. در طول ایام زمستان حرکت موتر به طرف سرچشمه و سایر حصص هزاره‌جات به صورت قطع مسدود شده و مسافرین مجبورند با پای پیاده رفت‌وآمد نمایند. مواد ارتزاقی و محصولات زراعتی، پیداوار اقتصادی هزاره‌جات با هزاران زحمت و مشکلات ذریعهٔ کاروان‌های شتر، استر و مرکب به طرف کابل اعزام می‌گردد. این وضعیت تأثیر مهمی در حالات و اوضاع اقتصادی مرکز وارد کرده و به تبع آن نرخ اشیای فوق بلند می‌رود. پس به جهت رفع این نقیصهٔ بزرگ و معضلهٔ مهم که بیش از همه به اوضاع طبیعی و جریانات اقلیمی محیط مربوط است، از حالا باید به اقدامات مؤثر مثبت بیندیشند؛ یعنی در تعداد عملهٔ معابر افزوده در خلال روزهای برف‌باری ذریعهٔ موترهای برف پاک‌کن، این معبر بزرگ را پاک نموده و ایستگاه‌های مخصوص در طول راه تهیه کرده، دستگاه‌های کوچک ترمیم موتر به مواضع معینهٔ آن آماده نموده و متوجه شوند تا در این وقت موترهای نسبتاً قوی، محکم، کوه‌نورد آماده سازند و در لین مذکور آن‌ها را به کار بیندازند. به عبارت دیگر به نحوی که امکان دارند، بکوشند تا سلسلهٔ رفت‌وآمد در طول سه چهار ماه زمستان هم منقطع نشود و چون در ضمن پلان‌های اصلاحی کشور تمدید لین مواصلات کابل الی هرات از این راه مد نظر است، بنابرآن، امید قوی داریم که بعد از این توجه مزیدی مبذول خواهد گردید.

بله در این مساله هیچ جای تردید و اشتباه نیست که محیط هزاره‌جات برای حمل‌ونقل و تمدید خطوط موتررو، مشکلات طبیعی زیادی دارد؛ ولی از آن‌جایی که اقلیم موصوف در وسط مملکت کائن و منبع بزرگ پیداوار قیمت‌دار و درجه اول کشور است، مواد غذایی، پشم، روغن، گوشت، گلیم، برک، کرک و نظایر آن از محصولات اولیهٔ سرزمین دانسته می‌شود، بنابراین، مراقبت و توجه بیشتری به کار داشته و امور حمل‌ونقل آن به پیمانهٔ وسیع‌تری اداره و تنظیم یابد و سلسلهٔ مناقلات انقطاع نپذیرد؛ لذا اول‌تر از همه وسایل مناقلات تکامل یابد و نقایص سرک موجوده اصلاح شده و طوری که می‌گویند کوتل‌های مختلف را زیاده‌تر محافظه و دیده‌بانی کنند. معابر سیر به طور اصولی و پل‌های محکم و بادوامی به مواضع لازمه اعمار نمایند تا در جریان و دوام امور حمل‌ونقل سکته و تعطیلی عاید نشود.

وضعیت زراعتی

هزاره‌جات اغلباً محیط کوهستانی بوده، آب و هوای سرد و خشکی دارد. زمستان آن نسبتاً طویل و بیش از پنج ماه دوام می‌یابد. در اثر شدت برف‌باری طرق و شوارع آن مسدود و حرکت از یک موضع به موضع دیگر با صعوبت و وسایل مخصوصی که عادتاً معمول و مروج است، صورت می‌پذیرد؛ ولی از جانب دیگر به هر اندازه که در قطر و زخامت برف افزوده شود، به همان پایه حاصلات زراعتی

رو به تزاید نهاده، چشمه‌سارهای خوش‌گوار که از زیر کوه‌ها گرفته تا عمیق‌ترین دامنه‌های جبال را آبیاری می‌نماید، با آب خیلی سرد و گوارای خویش منبع دایمی آبیاری و حاصل‌خیزی اراضی محسوب می‌شود.

مسافر چون از معبر عمومی بگذرد و به طرف چپ و راست خود بلندترین ذروه جبال را الی پست‌ترین حصص آن در ساحهٔ رؤیت چشم واقع‌اند، مد نظر قرار دهد، آن‌گاه با یک سلسله قطعات سبز و مخمل‌آسا که با فریبندگی و کیف مخصوصی نظر ربایی دارند، مواجه خواهد شد و از این‌که چگونه دست قدرت قلل شامخه را از چشمه‌سارهای بارده و روح‌پروری محروم نساخته و در همان حصص مرتفعه و صعب‌العبور نیز بشر به زراعت و کشاورزی اشتغال دارد، بهت و حیرتش خواهد افزود. انسان در این حصص خود را به عالم پر کیف و جهان دیگری می‌نگرد. ساکنین کوهستانی این حدود جز فضای لایتناهی و عمیق، آسمان شفاف و نیلگون، افق خیلی زیبا و وسیع، مزرعهٔ قشنگ زمردی، آشیانهٔ‌سنگی، چشمه‌های شفاف و زلالی که جا دارد آب زندگی‌اش خواند، مواشی و حبوبات زراعتی، چمن‌های سبز و خرم با چیز دیگری سر و کار ندارند. کوه با همان عظمت و جلال طبیعی خود، دره‌های عمیقه با همان رعب و هیبت عجیبهٔ خود، دشت‌های وسیعه با همان طراوت و خرمی کاملهٔ خود، صحنه‌های عجیب و غریبی پیش چشم جلوه می‌دهند.

چون از کوتل اونی به آن طرف رو آرید، پی‌هم در بین نشیب و فرازهای مسلسلی روان خواهید شد و چنان دره‌های متعددی را خواهید نگریست که هرکدام با شقوق و شعب متعددهٔ خود تماماً سبز و خرم جلوه نموده مزرعه‌های متنوعهٔ حبوبات را از قبیل گندم، اندکی جو، باقلی، مشنگ، عدس که اصطلاحاً سیه دانه‌اش می‌گویند، مشاهده خواهید کرد. این‌ها تماماً از آب چشمه‌های متعدده سیراب می‌شوند و برای این که یک ذخیرهٔ مکمل آب تهیه بتوانند، هر زمین‌دار مخزن‌های کوچک کوچک آب چشمه در مواضع لازمه آماده می‌دارد و آن را به اصطلاح خود ناور یاد می‌کنند. در اوقاتی که آب رو به قلت گذارد، دهنهٔ ناورها را گشاده و مزارع را آبیاری می‌نمایند.

به صورت عمومی آبیاری اراضی ذریعهٔ آب چشمه به عمل می‌آید و از آب دریای هیرمند استفادهٔ زراعتی کم‌تر صورت می‌گیرد. بنابرآن در سال‌هایی که برف و باران قلت داشته باشد، اهالی از این رهگذر دچار مشکلات شده و نگرانی خاطر آن‌ها به واسطهٔ کمی آب می‌افزاید. چنان‌چه امسال این وضعیت به وضاحت تمام محسوس است، چشمه‌ها تقریباً خشک شده و همان حصصی که در سال‌های گذشته جهت آبیاری مزارع هیچ نوبت را نمی‌شناختند، اینک مجبورند تا آب اراضی خود را از روی رَون و نوبتی که تعیین کرده‌اند، به دست آورند.

در محصولات زراعتی هزاره‌جات، کاشت للمی سهم متبارز و بزرگی دارد. واقعاً دشت‌های وسیع و صحراهای متعددهٔ این محیط کوهستانی که در بین دامنه‌ها و دره‌های مختلفهٔ آن کائن است، یک منبع سرشار و بس بزرگ زراعت للمی محسوب می‌شود. طوری که با اغلب اشخاص مجرب و صاحب‌نظر آن مصاحبه نموده و خود هم مشاهده کردم، این محیط برای یک زرع للمی از همه‌جا مناسب‌تر و قیمت‌دارتر است. تنها زرع للمی ممکن است حصهٔ مهم احتیاجات اهالی را بر طرف سازد. در این مورد باید از طرف اولیای امور، مخصوصاً ریاست مستقلهٔ زراعت تشویق و حوصله‌افزایی به عمل آید، چه کاشت للمی تا یک اندازه به امداد مالی و کمک اقتصادی به اهالی مربوط است. مردم و دهاقین آن‌جا صرف همان قدر مواشی و حیوانات زراعتی دارند که بتوانند حصص و مزارع معینهٔ آبی خود را شخم نموده و تخم بپاشند. برای راندن قلبه و پاشیدن تخم در دشت‌ها و دامنه‌ها به گاوهای قلبه‌ای، گندم و نفر کار احتیاج دارند و این‌ها مسائلی است که طبعاً از عهده و توانایی‌شان بیرون است. پس به نظریهٔ من اگر دراین مورد به آن‌ها کمک مالی صورت بگیرد و احتیاجات ایشان تا حدی رفع گردد، البته پس از سال‌های مختصری وضع زراعتی هزاره‌جات به درجه‌ای رو به اصلاح و بهبودی خواهد گذاشت که ممکن است خوراکهٔ اهالی مرکز و حدود و نواحی ولایت کابل را تنها از همین منطقه تهیه نمود. در بالا اشاره نمودیم که زراعت آبی به واسطهٔ آب چشمه‌سارها آبیاری می‌شود و در سال‌هایی که برف و باران قلت داشته باشند، ذخیرهٔ دایمی چشمه رو به قلت نهاده و مردم به مشکلات زیاد مواجه می‌گردند. پس اگر به وسایل تخنیکی می‌توانند این نقیصه را بر طرف نموده و از آب دریا در آبیاری استفاده نمایند، البته یک خدمت بسیار بزرگی را انجام داده خواهند بود؛ مثلاً دریای هیرمند از همان منابع خود چون به طرف غرب روان می‌شود، مستقیماً به درد زراعت و آبیاری مردم نمی‌خورد، صرف در بعضی از حصص که مزارع بسیار مختصر و محدودی از این آب فایده بر می‌دارند و یا در بعضی از مقامات آسیاهای چندی را ذریعهٔ آن به کار می‌اندازند، دیگر از آب دریا فایدهٔ قابل ملاحظه و بزرگی بر نمی‌دارند. بنابرآن، اهالی در این حدود، دریا را خیلی بی‌برکت یاد کرده و جز آن‌هایی که در سواحل دریا مأوی و به وظیفهٔ ماهی‌گیری (آن هم به صورت ناقص) اشتغال دارند، دیگر کدام استفادهٔ زراعتی و تجارتی از آن نمی‌نمایند و حال آن که حسب نظریهٔ اشخاص خبیر و مطالعات ناچیزانهٔ ما اگر علم و فن را در استفاده از این دریا و در این حصص کوهستانی به کار برند، ممکن است یک منبع سرشار انرژی و قوای محرکهٔ برق آبی تهیه کرده و هم دشت‌های لاتعدو لا تحصی را ذریعهٔ آن به وجه بهتری سر سبز و بارور گردانند. می‌گویند چند سال قبل مهندسینی چند به این طرف اعزام شده و آن‌ها نظریه

دادند که اگر از موضع گردن‌دیوار یک نهری به طرف غرب کشیده شود، یک دشت بزرگ و خیلی وسیع را به نام دشت نودال به خوبی آبیاری نموده و آن ساحهٔ لامزروع را به زمین آباد و سرسبز مبدل خواهد نمود؛ ولی اخیراً این پلان به تعویق افتاده است. روی‌هم‌رفته دهقانی پیشهٔ عمومی اهالی بوده و به واسطهٔ کشاورزی حیات خود را تأمین می‌نمایند، مگر متأسفانه این پیشه با همان وضع و کیف صدها سال قبل دوام داشته کم‌ترین تحولات عصری در امور زراعتی این‌جا وارد نشده است، مردم جز گندم، شَخَل، مشنگ، عدس، باقلی به زرع دیگر حبوبات نمی‌پردازند و حیات خود را به واسطهٔ همین چند محصول مخصوص، آن هم به پیمانهٔ محدود می‌گذرانند. خوبی آب‌وهوا و استفاده از شیر و منتجات آن تا حدی به حفظ و تقویهٔ وجود آن‌ها کمک نموده ورنه باید وضعیت صحی اهالی خیلی ناقص و نامکمل می‌بود، چه سبزیجات و میوه‌ها که منبع بزرگ ویتامین و قوهٔ حیاتی‌اند، در هزاره‌جات اصلاً وجود ندارند. در بعضی از حصص بعضی از اشخاص به زرع سبزیجات می‌پردازند؛ ولی این اقدام چنان ناقص و محدود است که قابل ملاحظه و تذکر نمی‌باشد. ما یقین کامل داریم که عامل بزرگ این نقیصه سردی، وضعیت طبیعی اقلیم است؛ ولی معهذا سردی به درجه‌ای نیست که زرع سبزیجات را مانع شده و اشجار مثمر را از نمو بیندازد. امروز در دورترین حصص باردهٔ قطب شمال از زرع محاصل فوق استفادهٔ شایانی می‌نمایند و حال آن که هوای هزاره‌جات در خلال شش ماه بهار و تابستان خیلی گوارا بوده و آفتاب آن به درجه‌ای تابان و مؤثر است که در نمو و رشد اغلب نباتات و اشجار مفید ثابت می‌شود. به گمان من علت اساسی و مهمهٔ عقب‌ماندگی در این مورد عدم تربیه و تعلیم و عرف و عادت اهالی است؛ مردم به تبع اجداد و نیاکان خود پرداخته و کم‌ترین توجهی هم به زرع سبزیجات و اشجار مثمر روا نمی‌دارند.

از یک طرف فواید صحی و اقتصادی آن‌ها را به واسطهٔ عدم تبلیغات نمی‌فهمند و از جانبی به زرع آن‌ها چندان آگاهی و خبرتی ندارند. در جایی که تا یک اندازه تجربه نموده‌اند، کچالو، شلغم، زردک، گندنه، بادنجان رومی و پیاز محصول بسیار زیاد و امیدافزایی داده و اگر در تزیید و تعمیم آن همت می‌گماشتند در خلال این چند سال اخیر فواید معتنابهی از آن بر می‌داشتند. اگر بگویند برای استهلاک محصولات مذکور بازاری وجود نداشته و در اثر عدم مساعدت ذرایع حمل‌ونقل مواد موصوف را به بازارهای مرکز آورده نمی‌توانند، پس هیچ موردی جهت زرع آن باقی نمی‌ماند، در جواب باید بگوییم تنها استفادهٔ مالی و اقتصادی را نباید مدنظر گرفت. بایست اهالی از فواید لاتعدو لاتحصی صحی آن با خبر شده، لااقل در تنوع خوراک خود اهمیتی بگمارند و طعام یک نواخت را ترک دهند. از تجربه‌های متعددی که نموده‌اند، بعضی از حصص هزاره‌جات برای نموی

اشجار مثمر از قبیل سیب، زردآلو، بادام، چهارمغز و... مساعدت خوبی دارد؛ ولی باز هم متأسفانه کم‌ترین توجه و مراقبتی روا نداشته‌اند. در این خصوص حکام و مأمورین محلی باید بیش از همه بکوشند و به تشویقات و ترغیبات حتی اگر ضرورت نیفتد به تخویف و ترعیب، مردم را وادار سازند تا به زرع سبزیجات و نشاندن اشجار مثمر اهمیت بگمارند. در هزاره‌جات صرف یک یا دو نوع درخت غیرمثمر آن هم به تعداد محدود و ظرفیت ناقص به نظر می‌خورد، این‌ها عبارتند از بید و الیاد نوعی از بید و یا چنار است که می‌گویند خیلی ناپایدار بوده، از آن هیچ استفاده نمی‌توانند؛ ولی آن هم طبیعی و خودرو است، دست انسانی در تربیه و نشو و نمای آن مدخلیتی ندارد. در بعضی از قریه‌ها و حصص نسبتاً گرم‌سیر درخت‌های چنار هم به مشاهده می‌رسد و مخصوصاً سرچشمه که حصۀ اول بهسود است، از این رهگذر اهمیت مخصوص داشته چنار آن را از چنار چهاردهی کم‌تر نمی‌دانند.

تربیه حیوانات اگرچه عمومیت دارد و مواشی، حیوانات در چمن زارهای کوچک و بزرگی که در بین دره‌ها واقع‌اند به چرا مصروف بوده از منتجات آن استفاده می‌برند؛ ولی تا هنوز تحولی در این مورد وارد نشده و همان وضع سابقه پا برجا باقی مانده است. اهالی هزاره جهت رفع احتیاج مردم از نقطه‌نظر تهیۀ روغن خدمت بزرگی به اقتصادیات کشور وارد کرده و اگر این محصول بزرگ از این سرزمین دستگیری نمی‌کرد، البته با مشکلات زیادی مواجه می‌شدیم، وضع خریداری روغن که قبلاً معمول بود تا حدی بر مردم گران تمام می‌شد و اهالی از این رهگذر به مشقت اندر بوده و مجبور ساخته می‌شدند تا حسب مسموع از حیوانات شیرده و غیر شیرده روغن به دست آرند، ولی فعلاً زحمات مذکور مرفوع است. دامنه‌های پرفیض کوه بابا و چمن زارهای زیبای هزاره‌جات مراتع خوبی را تشکیل داده‌اند، مگر تنها چیزی که باقی می‌ماند کمک به اهالی و حوصله‌افزایی ایشان است، از رهگذر امداد مالی و... از یک طرف باید انسان صحیح، بارور و قوی تربیه شده و به این واسطه نسل ضعیف و ناقص را از بین ببرند و از طرف دیگر مؤسسه‌های اقتصادی بکوشند تا با اعتبارات پولی خود و دادن قرضه‌های طویل‌المدت فشار اقتصادی مردم را رفع و ایشان را به تهیۀ حیوانات صحیح و تزیید حاصلات فلاحتی کمک و معاونت نمایند. زمین‌داران و صاحبان گله‌های اغلباً از مردم دیگر هم‌وطن خود مقروض‌اند و همه وقت در برابر قرض، روغن و محصولات شیر را تأدیه می‌کنند. این وضعیت در تنقیص محاصل مذکور تأثیر بزرگی دارد. پس اگر با ایشان کمک مالی صورت بگیرد، آن‌ها می‌توانند به فراغت بال در تربیه حیوانات و تزیید آن پرداخته به صورت بهتر و متکامل‌تری محصولات خود را در بازارهای وطن عرضه دهند و خدمات بیشتری را در بهبود

اوضاع اقتصادی وارد سازند. متمنی است ریاست مستقل زراعت و وزارت جلیلهٔ اقتصادی ملی در این خصوص جداً داخل اقدامات شده و راه بهتر و مفیدتری جهت اصلاح این امر دریابند.

خلاصه سرزمین هزاره‌جات اقلیم زراعتی و فلاحتی بوده و رول بزرگی در زراعت و اقتصاد مملکت دارد؛ بنا بر آن باید اول‌تر از هر امر دیگر برای رفع مشکلات و نواقص آن از این رهگذر از ارباب نظر و صاحبان تخص استعانت جست و در پلان زراعتی و اقتصادی کشور که تازه سر دست اولیای امور گرفته شده است، این موضوع را از نظر به دور نداشت. آرزومندیم از نتیجهٔ اقدامات و تشبثات شعبات مربوط زودتر اطلاع حاصل کرده و آیندهٔ این محیط پرفیض و بارور را در سایهٔ حمایت و تشویق، تعمیم تعلیم و تربیه بیشتر حاصل‌خیز بنگریم.

موضوع دیگری را که در این مورد باید متذکر شویم، همانا مسئلهٔ دفع امراض زراعتی و حیوانی و حشرات مضره حبوبات است. در بعضی از حصص مرض گاو هم محسوس است. درخت‌های چنار را یک نوع حشره خشک کرده از بین می‌برد و گاه‌گاهی بعضی از حیوانات هم به عوارض مبتلا می‌شوند که اصلاح آن‌ها و حفظ ماتقدم در برابر آن‌ها حتمی است.

تبلیغات و ارشادات زراعتی البته مفید ثابت شده و اهالی به واسطهٔ عملی ساختن آن از مصائب و زحمات وارده رهایی خواهند یافت، اگرچه حشرات موصوفه به آن اندازه نخواهند بود که خوف کلی تصور رود؛ ولی اگر در صدد چاره و اصلاح آن نبرایند، ممکن است عواقب وخیمی را نتیجه دهد. بنابرآن، تذکراً یادآوری شد تا شعبات مربوط لطفاً بیشتر متوجه شده، دائماً با علاقه‌داری‌ها و حکومتی بهسود و دایزنگی در تماس باشند و وقتاً فوقتاً معلومات لازمه به دست آورند، اگرچه خود هم شاید بیشتر از نشر این گزارش اطلاع حاصل کرده خواهند بود.

فعلاً بررسی تعیین صحیح اراضی مزروعی حسب لایحهٔ مرتباً هیأت مساحین به جریب‌کشی مصروف بوده و تعداد اشجار را هم شمار می‌نمایند. این اقدام حکومت البته یک امر خیلی معقول و به موقع است؛ زیرا تا به حال تعیین اندازهٔ اراضی حسب معیار معین معمول نبوده و اهالی فی سیر جریب که هر سیر جریب آن ممکن چندین جریب اصلی باشد، مزارع خود را مالیه می‌دادند و به این لحاظ یک احصائیهٔ صحیح و مکملی وجود نداشت. این نقص بزرگ البته بعد از این رفع خواهد شد؛ ولی تنها مسئله‌ای را که باید متذکر شد همانا صداقت، ایمان‌داری و اخلاق هیأت مذکور است.

وضعیت اقتصادی

قبلاً متذکر شدیم که اهالی هزاره‌جات به صورت عمومی به زراعت اشتغال دارند و از رهگذر برزگری

تأمین حیات می‌نمایند، بنابراین حصهٔ مهمهٔ پیداوار این سرزمین را مواد زراعتی و منتجات شیر تشکیل داده و روی‌هم‌رفته وضع اقتصادی آن‌ها را از همین جنبه باید مطالعه نمود.

موادی که مستقیماً از زمین تحصیل می‌شود، از قبیل گندم، باقلی، مشنگ و... اغلباً به خوراک اهالی رفته و یک حصهٔ بسیار قلیل آن به مارکت‌های مرکز عرضه می‌شود. در سر هر فصل تجار مواد غذایی که به صورت عمومی افاغنه کوچی می‌باشند به نقاط و مواضع متعدده حاضر شده و گندم را خریداری کرده با خود به مرکز می‌آورند و یا صرف حمل‌ونقل آن را الی مرکز به عهده گرفته، واسطهٔ وصول آن قرار می‌گیرند. فصل هزاره در مدت شصت روز به سر می‌رسد و در آوانی که فصول زراعتی در کابل و سایر حصص مملکت کاملاً برداشته شده، زمین‌ها برای زرع فصل خزان و سال دیگر آماده می‌گردد؛ مزارع هزاره‌جات تازه سبز شده و گندم خوشه می‌اندازد و بنابرآن اگر ذرایع حمل‌ونقل مواد غذایی در فصل مذکور به حصص دیگر به کار افتاده و در اخیر ماه سنبله و میزان موترهای متعددی در این لین به کار افتد و برای حمل‌ونقل مواد غذایی از هزاره به کابل تسهیلات بیشتری فراهم شود و از طرف شعبهٔ مربوط قیمت حمل‌ونقل گندم فی خروار از مواضع معینه تثبیت یابد به گمان من اغلب زمین‌داران به سهولت محصولات خود را به مرکز اعزام داشته و به این واسطه در رفع بحران مواد غذایی کمک قابل قدری خواهند نمود. متمنی است دوائر ذی‌علاقه در این مورد تجدید نظری نموده و راه مفیدتری را تعیین نمایند.

اهالی مخصوصاً دهاقین گندم خالص، به صرف نمی‌رسانند؛ بلکه حبوبات دیگری را از قبیل مشنگ، باقلی و... با هم مخلوط کرده و خوراکهٔ خود را آماده می‌سازند. زرع گندم به همان پیمانه که لازم است صورت نمی‌گیرد؛ لذا دوائر مربوط باید به کمک مؤسسه‌های اقتصادی و شرکت‌های کوپراتیف این نقیصه را رفع نموده به وسایل عصری و اعانت مالی، مردم را به زرع گندم خاصتاً للمی کمک و اعانت کرده، هر زمین‌دار را به این امر مکلف سازند و ذرایع تسهیلات را برایش آماده نمایند تا گندم بیشتری زرع کرده و مزارع قدیمی خود را هم خوب‌تر تقویه نموده و جنس بهتر را بار آورند.

بهتر است کم کم وسایل عصری قلبه، درو، سماد و پاروهای مختلفه و فواید مهم آن‌ها به مردم فهمانده شده و اجناس بهتر حیوانات زراعتی را تزیید بخشیده، روح تجدد فنی را در دماغ‌ها و افکار مردم که با افزار و آلات خیلی کهنه و قدیمی اجداد خو گرفته‌اند و به زرع محصولات یک نواخت عادت کرده‌اند، بدمند.

بزرگ‌ترین محصول اقتصادی هزاره‌جات که مارکیت‌های مرکز را دائماً تحت نفوذ خود قرار

داده و احتیاج جدی و شدیدی به آن حس می‌شود، همانا روغن است؛ روغن یک منبع سرشار و بس مهم هزاره بوده و خدمت بزرگی در رفع مشکلات اهالی انجام داده و همه وقت بازارهای مرکز از این محصول خالی دیده نمی‌شود؛ از عایدات روغن جیب‌های زیادی مملو شده و دست‌های متعددی در آن کار می‌کنند؛ حصه مهمهٔ عایدات شرکت ارزاق را در چند سال اخیر فقط و فقط همین روغن تشکیل می‌داد که اگر قیمت خرید آن را از مستحصلین با قیمت فروش آن به مستهلکین طرف مقابله قرار دهیم، فرق فاحشی در آن خواهیم نگریست. بهتر است در این خصوص یک ترتیب بسیار صحیح و عادلانه در سر دست گرفته و باز هم شرکت‌های کوپراتیف و امدادیه داخل مجاهده و فداکاری شده ذرایع تزیید محصول را جست‌وجو نموده و مردم را به تشویق و حمایه خود وادار سازند تا محصولات خویش را زیادت بخشیده و به طیب خاطر حاضر گردند، روغن را به قیمت عادلانه‌تری بفروشند و از این رهگذر به تشویق و زحمت مبتلا نگردند.

نسل‌های قوی، جوان و بارور را بیشتر گردانند و به جهت این مطلوب حیوانات اصیل تربیهٔ خانه‌ها را به مواضع لازمه و متعدده هزاره‌جات جهت نسل‌گیری بفرستند و چنان وسایلی را فراهم سازند که دست‌های متعدد کار نکنند و مستقیماً به وسایل مناسب‌تری که ارباب تخص بهتر می‌دانند آن را تحصیل کنند. حصهٔ بیشتر روغن به کاروان‌ها و تجار کوچی به فروش می‌رسد و آن‌ها در برابر توپ‌های متعددهٔ رخت که با خود از خارج می‌آورند و بالای مردم در برابر تحصیل روغن به نسیه به فروش می‌رسانند، در مواقع معینهٔ سال، روغن به دست آورده و با خود می‌برند؛ پس اگر دوائر مربوط و مقامات صلاحیت‌دار جهت رفع این نقیصه یک ترتیب اساسی و مؤثری را اتخاذ نمایند به گمان من خیلی مفید خواهد بود.

پشم هم یکی از پیداوار مخصوص این زمین است. مردم همه ساله در اوقات معینه پشم‌بری نموده و آن را با همان وضع و اصول صدها سال قبل بافته، گلیم‌ها و شال‌ها، برک، کرک، جوال و امثال آن درست می‌کنند. برک و کرک در برابر تکه‌های پشمی خارج کار داده و حتی از آن‌ها بهتر دانسته می‌شوند؛ در این چند سال اخیر تازه به ساختن جاکت، جوراب و دستکش مصروف می‌شوند و از همان استعداد ذاتی و طبیعی خود کار گرفته و با رنگ‌های پخته و خاصی که از کابل می‌خرند آن‌ها را ملون می‌سازند. قاقمه‌ها و گلیم‌های هزاره بعضاً به درجه‌ای محکم و زیبایند که عوض قالین به خوبی از آن کار گرفته می‌توانند، از این رهگذر هم دست‌های متعدد استفاده‌چی‌ها کار نموده و پول زیادی به جیب آن‌ها فرو می‌ریزند. برای بافت گلیم، شال، برک، کرک و... اغلباً زن‌ها مهارت و مصروفیت دارند و اگر به مقابل هر قلعه و ده کوچکی برسید یک موضع معینی را

مخصوص اجرای این صنعت خواهید نگریست. آن‌ها به همان عادت و اصول اجدادی و با همان آلات خیلی ابتدایی و ناقص خود به بافت مصروف‌اند و در هوای آزاد یک دستگاه کاملاً طبیعی و بی‌ساختی را که با تخنیک و فن عصری اصلاً شباهت به هم نمی‌رساند، به کار می‌اندازند. نمی‌دانم از طرف شرکت کمک به صنایع‌دستی تا به حال چه اندازه امداد و معاونتی به آن‌ها صوت گرفته و تعاون آن‌ها به کدام درجه مؤثر ثابت شده و در نقاط دوردست آن‌چه اصولی را مرئی دانسته‌اند؟ به هر صورت دوایر مربوط باید اول‌تر به این امر متوجه گردند و به قسمی که صنایع‌دستی و بافندگان حصص دیگر را از قبیل کوه‌دامن، کوهستان و امثال آن کمک و امداد مالی نموده‌اند، پشم، نخ و مواد اولیه برای آن‌ها هم تهیه و به دسترس استفاده‌شان بگذارند. این‌جا نیز یک هیأت مخصوص اعزام و نقاط پرنفوس حکومتی‌ها، علاقه‌داری‌ها و... را از نظر به دور نداشته با ارسال لوازم و سامان، خرید مواد اولیه و... ایشان را تشویق و حوصله‌افزایی نموده و قوهٔ‌ابتکار آن‌ها را به کار انداخته به ذرایع ممکنه در تزیید محصولات و اصلاح جنس و خوبی رنگ آن همت بگمارند تا اگر خدا بخواهد این شعبهٔ مهمهٔ اقتصادی نیز به معیار صحیح‌تر و وضع نیکوتری ترقی نماید.

گله‌داری و تربیهٔ حیوانات برای گوشت هم یکی از پیشه‌های مخصوص اهالی است؛ ولی متأسفانه در این خصوص پیشرفت محسوسی به مشاهده نرسیده، اگرچه گله‌های متعددی دائماً از هزاره‌جات به سوی کابل اعزام و مارکت‌های مرکز و حتی مسلخ را محصولات آن احتواء نموده؛ ولی این تجارت و بازرگانی نیز مانند سایر برادران خود محتاج توجه و مراقبت عمیق بود به کمک مالی و تهیهٔ یک پلان صحیح احتیاج دارد و اول‌تر از همه باید ریاست زراعت به اصلاح نسل و کثرت باروری و زیادت آن همت بگمارد و بعد مؤسسه‌های اقتصادی برای مال‌داران کمک و امدادمالی خود را دریغ نفرمایند و احصائیهٔ صحیحی برای حیوانات شیری، حیوانات مخصوص گوشت، پشم به دست داشته و مردم را تشویق نمایند، تا به هر نحوی که امکان دارد حیوانات خود را بیشتر سازند و در برابر تقاضا عرضه را هم متزاید گردانند؛ چون موفقیت به امور مذکور معلومات وسیعهٔ علمی و تجربه‌های کافی به کار دارد، البته بهتر است ارباب‌نظر و متخصین در هم‌چون موارد مطالعات و تجارب خود را به کار برده اوضاع و حالات طبیعی محیط را مدنظر گرفته و بعد پلانی را سر دست بگیرند که زودتر ایشان را به مطلوب برساند.

اهالی از همه اول‌تر به کمک و امدادمالی احتیاج شدیدی دارند؛ زیرا آن‌ها به صورت عمومی غریب و نادارند، سرمایه و پولی که به واسطهٔ آن وفق آرزوی خودکار را دوام دهند، به دست ایشان نیست و اگر هم چیزی می‌سازند، در راه تکمیل آن زحمت و مشقت زیادی را بر خود قبول کرده،

از این و آن قرض می‌کنند. بافندگان از خود مال و دارایی ندارند، از زمین‌دارها و غیره اشخاص، پشم و رنگ و امثال آن را یا به قرض و یا اجوره می‌ستانند؛ اگر مستقیماً به آن‌ها کمک شود؛ البته بیشتر جرئت و حوصله پیدا کرده و پارچه‌های زیبا، قماش رنگارنگ و فرش‌های قشنگ و با دوامی خواهند ساخت.

تا هنوز معادن هزاره‌جات به صورت صحیح به کار نیفتاده‌اند، نباتات صحی و مفید آن‌که مردم صحبت‌های خیلی شیرین و عجیب و غریبی نسبت به آن‌ها می‌نمایند، خوب معرفی نشده و تمام آن‌ها همان‌طور دست نخورده باقی مانده‌اند، به مطالعات و تحقیقات مزیدهٔ علمی احتیاج شدیدی دارد. مردم می‌گویند در این سرزمین نباتاتی وجود دارند که اگر اسب و یا حیوان دیگر بخورند، کور می‌شوند؛ نباتاتی که موجب اسهال می‌گردند، زیادند؛ گیاه‌های سمیه و غیرسمیه در دامنه‌های بابا به کثرت می‌رویند؛ معدن سرب در اغلب حصص به مشاهده می‌رسد؛ ابرک، سنگ سلیت، بلور معدنی، چشمه‌های متعدد طبی و معدنی زیادند. در بعضی حصص مردم از ترس این‌که اگر معدنی کشف شود، مبادا از حیث بی‌کاری به آن‌ها تکلیف عاید شده و از کار دهقانی خود که قوت لایموت خویش را به آن واسطه تحصیل می‌کنند، بازداشته شوند، به خوف اندرند چه در قدیم اگر معدنی کشف و مقام مربوط از آن اطلاع حاصل می‌کرد، دیگر بی‌کاری و حوالهٔ نفر بدون اجر و مزد احوال آن‌ها را ابتر می‌ساخت.

ماهی‌گیری در دریای هیرمند زیاد است و مخصوصاً آن‌هایی که در سواحل دریا خانه و زندگی دارند، اغلباً دارای تور ماهی می‌باشند و در فصل خزان ماهیان این دریا به بازارهای کابل هم عرضه می‌شوند؛ اما در این باره که یک منبع اقتصادی به شمار می‌رود، کدام ترتیب و اساس تجارتی اتخاذ نشده است. امسال که آب دریا خیلی زیاد کم است، مردم اغلب با دست ماهی می‌گیرند. شاید در ضمن پلان‌های اصلاحی به طرف این موضوع خیلی کوچک هم توجهی مبذول داشته و با اهالی و ماهی‌گیران آن حدود، داخل مفاهمه شده لااقل برای زمستان و اواخر خزان تا حدی محصول فوق را زیادت بخشند؛ ولی خوف آن می‌رود مبادا مانند سه سال قبل که در روزنامهٔ اصلاح مضمونی راجع به استفاده از ماهی در آوان قیمت گوشت گوسفند اشاعه نمودیم و شرکت ارزاق را به این امر متوجه ساختیم، قیمت ماهی یک بار عوض شانزده افغانی به بیست‌وچهار و حتی سی‌ودو افغانی ترقی کرد و همان ضرب‌المثل «کم فروشی را یاد بقال دادن» مصداق خوبی برای خود حاصل نمود.

خلاصهٔ اصلاحات زراعتی هزاره‌جات در اصلاحات اقتصادی و محصولات تجارتی آن

تأثیر واضح و غیرقابل انکاری دارد و به تبع آن این هم اصلاح می‌شود، مگر موفقیت به امور فوق سال‌های زیاد و یک پروگرام وسیع و مکملی به کار دارد و البته اجرای امر مذکور از عهدهٔ یک یا دو نفر ساخته نشده، هیأت‌های زراعتی، صنعتی، فنی و اقتصادی زیادی به کار دارد تا هرکدام بعد از مطالعه و تحقیق عمیق علمی و مصاحبه با اهالی و بزرگان آن‌جا یک راه صحیح و منطقی را که به هر دو جانب مفید ثابت شود، اتخاذ نموده و بعد به جدیت داخل عمل گردند؛ بلی ثروت‌های گران‌بها و گنج‌های پُرقیمتی دست توانایی قدرت در لابه‌لای دره‌ها، سینهٔ جبال و آغوش زیبای این محیط کوهستانی و خیلی مرتفع توزیع نموده که تا به حال هم‌چنان بکر و دست نخورده باقیمانده و انتظار شدیدی می‌برند تا باری از بطن سنگ و خاک بیرون شده و برای استفادهٔ بشر آماده گردند. گاه‌گاهی اشخاصی که به این طرف متوجه شده و با عینک دیگری عظمت و قدرت، ثروت و قیمت محیط مذکور را مشاهده کرده‌اند، بی‌اختیار در برابر آن تسلیم و تأثیر بزرگی را که از این رهگذر در ترقی و پیشرفت مملکت عاید می‌شود، معترف گشته‌اند، اگر این محیط متروک گذارده نشود و بعد از این با همکاری و عطوفت مزیدی طرف توجه قرار گیرد، زود باشد که پرقیمت‌ترین منطقهٔ وطن را تشکیل داده و از ثمر محصولات متعدده و بیش‌بهای آن همه افراد وطن استفاده‌های بس بزرگی نمایند و ما یقین کامل داریم که در پروگرام‌ها و پلان‌های پنج‌سالهٔ زراعتی و اقتصادی مملکت در جنب اصلاحات سایر حصص کشور این منطقه ولایت کابل نیز بهره و سهم کافی خواهد برداشت و برای هر محصول مهم اعم از زراعتی، حیوانی، صنعتی و... آن یک سیستم صحیح وضع و آن را تدریجاً بلند خواهند برد تا مستحصل و مستهلک از فواید و نتایج ناگوارای آن در تأمین حیات و اصلاح وضع زندگی همت بگمارد و مشکلات متعدده، دیگر ایشان را به تکلیف و زحمت مبتلا نسازد.

فعلاً در برابر اهالی و دهاقین آن سمت حیات جز تحصیل قوت خیلی مختصر شبانه‌روزی که صرف به واسطهٔ آن سد جوع نمایند دیگر مفهومی ندارد و اگر خدا بخواهد از این مرتبه بالاتر رفته در برابر تبلیغات و تعمیم معارف و تربیهٔ صحیح زندگانی عصری با خصوصیات مدنی آن تکامل یابد، آن زمان به مطلوب بزرگ خود نایل خواهیم شد و این خود امری است که انشاءالله در اثر لطف و مرحمت حکومت عدالت پرور ما در اسرع اوقات صورت خواهد گرفت.

وضعیت صحی

وضعیت صحی اهالی بد نیست و چون آب و هوای محیط مذکور خیلی سالم و جان‌بخش است، بنابرآن قلت بعضی از مواد غذایی و ویتامین‌ها را از این رهگذر تا حدی تکافو می‌نمایند. امراض ساری و مخصوصاً مرض‌های خبیثی که زادهٔ آلایشات مدنیت غیرمعقول اروپا است، در این حدود

به مشاهده نمی‌رسد؛ اما چون اهالی با حیوانات بیشتر در تماس‌اند و مراعات نظافت کم‌تر صورت می‌گیرد و مخصوصاً خانه‌های ایشان از داشتن اُرسی و دروازه‌ها محروم است؛ لذا در داخل تنور خانه‌ها هوای مختنق و غیرمطبوعی حس می‌شود، حشرات مضره از قبیل کیک، خسک و امثال آن هم زیاد بوده و کثافات حیوانی در تزیید مگس بیشتر مؤثر ثابت می‌شود. اگر در این مورد توجه مبذول گردد و منازل ایشان از پهلوی آغل حیوانات قدری دور بوده و هم در نظافت لباس و مسکن تا حدی بکوشند و برای اتاق‌های خواب و سکونت لااقل به صورت مختصری دروازه‌ها درست کنند، البته خوب خواهد بود.

زمانی که بنده در بهسود توقف داشتم، از قضا مأمور آبله‌کوب هم برای تلقیح در آن حدود گردش داشت؛ اما در ضمن از اهالی سخن‌های عجیب و غریبی هم راجع به مصارف خوراکه، حمل‌ونقل و حتی فیس آبله‌کوبی هم شنیدم که یقین داریم همه افواه بوده صحت نخواهند داشت.

وضعیت معارف

باری، اگر به طرف نقشهٔ افغانستان نظر اندازیم و مساحت عمومی هزاره‌جات را از سرچشمه الی اخیر دایزنگی و توابع آن و هم‌چنان از حدود بامیان تا به موضع حد بخشی ولایت کابل و قندهار، به شمول جاغوری، مالستان، دایکندی و امثال مدنظر قرار دهیم و توارد نفوس این منطقه را با یک ملاحظهٔ سرسری مطالعه نماییم، خواهیم دریافت که ساحهٔ مذکور مساحت وسیع و اهالی زیادی را احتواء نموده و یک حصهٔ مهمهٔ مملکت را تشکیل می‌دهد؛ ولی با وجود این وسعت و بزرگی تعداد مکاتب رسمی خیلی کم است، بی‌سوادی عمومیت دارد. اگرچه مکاتب محلی غیررسمی مخصوص علوم شرقیه و شرعیهٔ متعدد و علما و طلبهٔ زیادی در آن‌ها شمولیت دارند و به تعلیم و تعلم مصروف‌اند؛ ولی زندگانی جدید خواسته‌های نوی می‌خواهد و مردم تا یک اندازه از معارف امروزی نباید محروم باشند. بیش از ده سال است که در مرکز بهسود و دایزنگی یک مکتب رسمی افتتاح شده و باید در خلال این مدت شاگردان آن‌ها بکلوریا را پاس کرده و مانند سایر اولاد مملکت در فاکولته‌ها تعلیمات عالی را دوام می‌دادند، مگر با کمال تأسف تحصیل خود را طوری که مأمول است به پایان رسانده نتوانستند.

به گمان من این نقیصه بیشتر از همه نقایص دیگر مهم و اصلاح و تلافی آن به اقدامات خیلی فوری و جدی احتیاج دارد. برای این عقب افتادگی علمی و بی‌سوادی عمومی عوامل مختلفه و متعدده وجود دارد که اینک اجمالاً به شرح آن‌ها مبادرت ورزیده و توجه وزارت جلیلهٔ معارف را قبل از هر امر دیگر به این طرف معطوف می‌خواهیم و امیدواریم این ندای کاملاً صمیمی و

خیرخواهانهٔ مرا لبیک گفته، بعد از این یک پلان مکمل‌تری را در مورد تعمیم معارف از زمرهٔ پلان بزرگ معارفی مملکت که سر دست دارند، در این منطقه سر دست بگیرند تا اگر خدا بخواهد مافات بهتر تلافی شود، چه هنوز وقت باقی است. علت اولیهٔ عقب‌ماندگی معارف در هزاره‌جات همانا وضعیت طبیعی محیط و تشتت قریه‌ها و قلعه‌های آن است. آری هزاره زمستان خیلی شدید و تحمل ناشدنی دارد، قریه‌ها و دهات آن هم از یک‌دیگر خیلی دور بوده‌اند و تعیین موضع صحیح و ثابتی برای مکتب نسبتاً زحمت و تحقیق مزید می‌خواهد، مگر طوری که با شاغلی محمد ابراهیم‌خان علاقه‌دار حصهٔ اول بهسود صحبت نمودم، این نقصان اصلی را به ذریعهٔ دیگری می‌توان برطرف نمود، به این قسم که اگر در بعضی از مواضع نسبتاً پرنفوس از طرف وزارت معارف مکاتب لیلیه تأسیس شده و اطفال از اطراف و نواحی دور و نزدیک آن‌جا گرد آورده شوند و به تحصیل ادامه بدهند، البته مشکل مذکور تا حدی برطرف خواهد شد. مثلاً در سرچشمه، قول‌خویش، فراخ‌اولوم که موضع علاقه‌داری است، کج‌آب و مرکز بهسود و... یک‌یک مکتب لیلیه افتتاح گردد و پسران آن‌جا جمع شده و به تحصیل دوام دهند و بعد برای سه ماه زمستان که وقت رخصتی ثنوی است پس به خانه‌های خود عازم گردند، این مأمول بزرگ برآورده خواهد شد؛ اما این امر مصرف بیشتری به کار دارد؛ ولی اگر خوب دقت رود این مصرف جزئی در برابر بودجهٔ وسیع معارف و مرام مقدسی که تنویر توده است، هیچ اهمیت و ارزشی ندارد، وظیفهٔ اولیه و مهمهٔ وزارت معارف در هم چه موارد آن است که مشعل فروزان خبرت و آگاهی معارف و دانش را در تاریک‌ترین زوایای وطن که متأسفانه تا به حال بی‌فروغ باقی مانده، روشن نموده و دماغ‌های خیلی حساس، فکور و بی‌آلایش را که هم‌چنان ممهور و سربسته متروک گذاشته شده‌اند، تربیه کنند، چه اگر برای تابش علم و ساینس روزنه در آن‌ها گشوده شود، اعجوبه‌ها و شگفتنی‌های قابل تعریفی را به ما نشان خواهد داد که در آن صورت مردم وظیفهٔ ملی خود را به خوبی انجام داده می‌توانند و آن‌ها هم از این رهگذر در برابر وجدان، مملکت و قانون مسئولیتی نخواهند داشت. علت دیگری که شاید در پس‌ماندگی علمی این منطقه نقش مهم دارد، همانا فقر و ناداری مردم است. اکثر اطفال و پسران اهالی از همان دورهٔ کوچکی به امور دهقانی و اغلباً چوپانی و حفاظت گوسفندها مصروف شده برای زمستان از کوه بته و علف آورده و تمام روزهای بچه‌گی و حتی جوانی خود را از وقت طلوع فجر تا هنگام غروب به هم چه امور و مشاغل می‌گذرانند؛ جز داس، تیشه، کوه و بته با چیز دیگری سر و کار ندارند. پس اگر پسران به تحصیل مصروف ساخته شوند، مردم خود را به مشکلات زیادی از این رهگذر مواجه می‌بینند؛ ولی بهتر است دهاقین خود یک حصهٔ وقت خود را به این امر مصروف ساخته و بگذارند

اطفال ایشان دیگر مانند آن‌ها حیات یک نوع و بی‌کیفیت را ترک گفته و بعد از آن که با علم و تربیه شدند، زندگی ابوین و خود را در سایهٔ دانش و عرفان بهتر اصلاح و ذرایع نیکوتری برای تحسین امور زراعتی تربیهٔ حیوانات و امثال آن آماده نمایند.

علت دیگر همانا وجود بعضی از عناصر ارتجاعی است؛ یعنی تا هنوز در این منطقه اشخاصی وجود دارند که مزایای معارف عصری را به خوبی درک نتوانسته و خوش دارند اطفال ایشان هم‌چنان بی‌سواد و ناخوان بزرگ شوند و در مکتب شامل نگردند. مجادله با این دسته اشخاص خیلی ضروری است. عکس‌العمل‌هایی که از جانب آن‌ها بعضاً روی می‌دهند به درجهٔ شدیدند که انسان به کلی مأیوس می‌شود. بعضی از آن‌ها طوری در این عصبیت مصرند که اگر از طرف اشخاص چند اقدامی صورت بگیرند، فوراً راه مخالف را پیموده، موانع و مشکل می‌تراشند و اگر دیگر کار نتوانند لااقل برای اطفال خود مانند فرقهٔ عسکری عوض می‌خرند. اینک در خصوص توسعهٔ معارف اگر یادداشت‌ها و عرایض ناچیزانهٔ ما طرف توجه مقام مربوط واقع شد، البته نکات فوق را خوب مراعات خواهد کرد و از ابتدا در صدد اصلاح و تهیهٔ ذرایع معالجه آن قیام خواهند ورزید.

مطلب مهم‌تر دیگری که در پیشرفت و تعمیم معارف دراین ساحه اثر بزرگ و قابل ملاحظه دارد، همانا تعقیب و دوام تحصیل طلبه است، چه اگر متعلمین مراحل تعلیمی خود را در مکاتب ابتدایی، متوسط و عالی به خوبی طی نموده، از فاکولته‌های ملکی و عسکری فارغ‌التحصیل بیرون شدند، آن‌گاه شوق و توجه اهالی هم به مراتب افزوده و همه جداً خواهند کوشید تا پسران‌شان یک آن اول‌تر به مکاتب مشمولیت حاصل کنند. بعضی از اشخاص دانسته این موضوع را علت اساسی و اولی تکامل معارف در آن حدود وانمود می‌کنند؛ زیرا اگر متعلمین بعد از اکمال دورهٔ تحصیل ابتدایی به مکاتب متوسط و عالی شامل نگردند، مجبور می‌شوند تا به همان چوپانی و دهقانی دوام داده و گذشته از آن به واسطهٔ عدم تجربه در امور مذکور از پسران بی‌تعلیم هم عقب‌تر بمانند؛ آن وقت دل‌سردی آن‌ها نسبت به معارف بیشتر خواهد گردید.

روی‌هم‌رفته اطفال این حدود طبیعتاً حساس، فکور و با ذوق‌اند و اگر به راهنمایی صحیح و اصول درستی که امروز به حمدالله در مملکت عزیز ما معمول است، تحت تربیه و تعلیم گرفته شوند و ساحهٔ تعلیمات رسمی اندکی وسعت اختیار کند، آن وقت از ضیای عرفان اهالی به صورت خوب‌تری استضاء نموده، حیات خود را وضع و شکل بهتری خواهند داد؛ آن وقت وظایف خود را در حیات خوب‌تر درک خواهند کرد. حس حق‌شناسی فدویت، اخلاص، صمیمیت به وطن،

حکومت و ملت بیشتر ایشان را ساعی، خدمت‌گزار و در راه آمال عالی و مقدس حکومت فداکار خواهند نمود.

شاغلی علاقه‌دار حصهٔ اول بهسود در ضمن صحبت نسبت به اقدامات خود جهت تأسیس مکاتب جدید و اصدار مکاتب متعدده در این باره صحبت مفصلی نمود که امید کامل داریم در برابر خواهش‌ها و مکاتب مکررشان از مقامات مربوط جواب مثبتی واصل شده و این مرام خیلی عالی و حیاتی که واقعاً موجب سعادت و باعث اصلی زندگی است، زودتر عملی شود. واقعاً امروز وزارت جلیلهٔ معارف با بودجهٔ خیلی وسیع و مکمل خود در این مورد بیشتر متوجه است و یقین داریم برای این که حصص نسبتاً کم‌علم، زیاده‌تر تحت روشنی عرفان و علوم عصری قرار گیرد، حتی از ایثار و فداکاری هم کار خواهند گرفت.

از شاغلی علاقه‌دار در خاتمه بیانات و سؤالات خود راجع به مساحت منطقهٔ تحت نفوذشان سؤال کردم، فرمودند: حدود شرقی و غربی علاقه‌داری حصهٔ اول بهسود را از نصف تکانه الی اسکه که تقریباً سه رباط یا بیست کروه می‌شود و حدود شمالی و جنوبی آن را از جنوب دای‌میرداد الی اخیر قول‌خویش و اول بامیان و شیبر تشکیل می‌دهد که این ساحه هم تقریباً به همان اندازه و حتی بیشتر طول دارد. تعداد نفوس منطقهٔ مذکور از پانزده هزار نفر هم بیشتر است. مردم برای این‌که خود را به علاقه‌داری برسانند، باید لااقل یک شب در راه بمانند و این امر طبعاً در مشکلات طرفین می‌افزاید. موقعیت علاقه‌داری هم در وسط کائن نبوده و مخصوصاً برای اهالی سرچشمه طی نمودن دو و نیم رباط راه مشکلات زیاد دارد، بنابرآن، آقای علاقه‌دار نظریه دادند که اگر موقعیت و مرکز علاقه‌داری، گردن‌دیوار اتخاذ شود، بهتر خواهد بود؛ زیرا تقریباً در حد وسط واقع است.

این بودجهٔ خلاصهٔ مشاهدات یک هفتهٔ بنده که بدون کم‌ترین تمویه و محض خدمت به حکومت و ملت و اجرای وظیفهٔ نویسندگی به وضاحت عرض نموده و نسبت به نقاط و مطالب غور طلب آن، توجه مقامات صلاحیت‌دار را خواهانم، تا اگر خدا بخواهد نواقص موصوف زودتر رفع و دیگر موردی برای هم چه نگارشات باقی نماند.

هزاره‌جات[1]

این خطه عبارت از علاقهٔ وسیع کوهستانی است که در حصهٔ مرکزی افغانستان واقع بوده از ماورای هندوکش یعنی اندراب آغاز یافته تمام علاقه‌های کوهی بامیان، حصص جنوب شرق ولایت مزارشریف، جنوب میمنه و مرغاب، علاقهٔ کوهستانی غورات، هرات و فراه، علاقه‌های شرقی هیرمند و ارغنداب را در بر گرفته، در حدود تقریباً (سه هزار میل مربع) رقبه را اشغال و چون اکثریت حصص آن نزدیک کابل است، به ولایت کابل مربوط به نام حکومت کلان دایزنگی موسوم می‌باشد. این علاقه منبع آب‌های رودهای مهم و بزرگ افغانستان مثل: کابل، هیرمند، هریرود، ارغنداب، خاشرود، فراه‌رود، بلخاب، خان‌آباد بوده تقریباً تمام مملکت را مانند شریان‌های قلب که در تمام بدن خون می‌رساند، آب رسانده خرمی و سرسبزی می‌بخشد. آب و هوای سرد و سالم، دارای مراتع و علف‌چرهای وسیع بوده، مال مواش زیادی را پرورش و تربیه می‌نماید. در هزاره‌جات به استثنای صنعت گلیم، شال، برک‌بافی که توسط خانم‌ها به انجام می‌رسد، رونق خوبی داشته علاوتاً در مرکز دایزنگی صنایع حجاری به این تازگی‌ها رونق پیدا کرده است، ظروف قشنگ خوش‌نما و اشیای زینتی از سنگ مرمر و رخام می‌سازند، مگر پیشهٔ اهالی زراعت و مال‌داری و هم تجارت روغن گوسفند است. اراضی این منطقه تقریباً نصف زراعت آبی و نصف آن للمی کاری بوده، زمین‌های آبی و یا للمی مسطح نیست؛ بلکه کاملاً در نشیب کوه‌ها و دره‌ها کشت کاری می‌شود. برای زمین‌های آبی یک جوی‌چهٔ باریک در قسمت بالای مزارع خود گذشتانده، دایماً پس از زرع و تخم‌پاشی وقتی بوته‌ها به بلندی چهار و پنج اینچ می‌رسند، در بین آن‌ها توسط چوب به خطوط مایل جدول‌هایی متصل و موازی هم برای جریان آب کشیده، امور آبیاری را انجام و برای آبیاری اراضی خود متحمل زحمات می‌گردند.

در هزاره‌جات چون شهر و بازار عصری وجود ندارند؛ اهالی جمیع احتیاجات خود را از قبایل

۱. عبدالاحمد، مفتش وزارت معارف، «راهنمای افغانستان»، نشریهٔ شماره ۱۲ مدیریت عمومی نشرات ریاست مستقل مطبوعات، کابل ۱۳۲۸، ص ۲۳۱-۲۲۳.

کوچی به تبادلهٔ روغن، گوسفند، گاو، گلیم، برک، پشم، قروت و... اخذ می‌نمایند.

راه بین کابل و دایزنگی

مسافر، سرک بین کابل و قندهار را تعقیب نموده حینی که از کوتل تخت پایین و به وادی میدان می‌رسد، یک سرک کوچکی را به طرف دست راست ملاحظه می‌کند؛ این سرک راه سرچشمه و بهسود هزاره‌جات است که تا یک حصه به طرف شمال سیر نموده به طرف دست چپ وادی سرسبز و شاداب میدان انظار عابرین را جلب و بعد از طی مسافهٔ هفت کیلومتر به منزل کوته عشرو مقر حکومتی میدان که بازار مختصری هم دارد، وارد می‌شود. در این‌جا یک تعداد کافی دکان موجود بوده، هر نوع مواد خوراکی و غیره حوایج مسافرین در آن‌جا دستیاب و از این نقطه به بعد سرک، سمت حرکت خود را از شمال به مغرب تغییر داده، کنار راست وادی را عبور و موضع جلریز که مقر علاقه‌داری می‌باشد، مواصلت نموده، بازار نسبتاً وسیع‌تری عرض وجود می‌نماید.

این شهر کوچک در ملتقای دو آبی که یکی از درهٔ سنگلاخ جانب شمال و دیگری از درهٔ اونی سرچشمه می‌گیرد، واقع گردیده، منظرهٔ خوبی را دارا است. از جلریز به بعد عرض دره کم شده، سرک به طرف غرب کنار معبر آبی که از سرچشمه می‌آید، به سیر خود ادامه داده و باغات با مناظر قشنگی در موضع مرتفع دو طرفه دره که در بین آن عمارات اهالی مردم تکانه آباد گردیده است، توجه ناظرین را به خود جلب و از جلریز به فاصله ده کیلومتری موضع سرچشمه واقع می‌باشد که این‌جا دارای بازار مختصری و آخرین موقع وادی میدان بوده، عمارات و منازل اهالی بالای تپه‌های بلندی به فاصله‌های از هم متفاوت تعمیر و سمت راست شمالی بازار به فاصلهٔ تقریباً ۱۵۰ قدم سرچشمه بزرگ دیده می‌شود که این چشمه منبع دریای کابل بوده در بین آن‌ها ماهی‌های زیادی موجود می‌باشد.

بین سرچشمه و بهسود هزاره‌جات به واسطه‌ای که موتر کم‌تر حرکت می‌کند، مسافرین که انتظار موتر را نداشته باشند با اسپ و یا مرکب به سفر خود ادامه داده و بعد از طی مسافت سه کیلومتر به دهن درهٔ اونی مواصلت و در این‌جا دره به دو شاخ تقسیم گردیده، یکی آن راه پیاده‌روی است که به طرف غرب به کنار آب باریکی در داخل درهٔ سنگی پیش‌رفته، به علاقهٔ دای‌میرداد وردک می‌رسد، راه دیگر آن به طرف شمال منحرف و به فاصله‌های دور و نزدیک به دو طرف مواضع و آبادی مردم هزاره‌جات را مشاهده نموده، بالاخره پس از طی دوازده کیلومتر به پای کوتل اونی می‌رسد که در این‌جا دو و یا سه دکان سماواری و یک رباط برای رفع ضرورت شب‌باش مسافرین از سابق آباد گردیده، مسافر می‌تواند صرف چای و طعام (که باید از سرچشمه با خود گرفته باشد) را

نموده، مسافرت خود را ادامه داده و کوتل را عبور نموده به آن طرف کوتل موضع یورت که در آن‌جا سرای کوچک و دکان سماواری هم است، رفع خستگی نماید. راه بین سرچشمه و یورت تقریباً سی‌وشش کیلومتر و از یورت به فاصلهٔ ده‌ونیم کیلومتر علاقهٔ جوقول واقع است که از این‌جا به بعد مسافهٔ بیست‌ویک کیلومتر تقریباً سه مرکز علاقه‌داری فراخ‌اولوم مواصلت می‌نماید. در بین جوقول و فراخ‌اولوم مواضع قزلباشیه و دهن تنور واقع است که برای استراحت و چای‌نوشی مسافرین پیاده و یا اسپ سوار خدمت خوبی کرده می‌تواند. از فراخ‌اولوم به فاصلهٔ یک کیلومتر موضع اودله به معبر دریای هیرمند به راه تنگی مواجه شده تا یک کیلومتر دیگر به کنار آب هیرمند سرک پیش می‌رود؛ بعد از آن دریا سمت خود را به طرف راست و سرک به طرف چپ یعنی به جهت جنوب تغییر داده به داخل درهٔ تنگی پیش می‌رود، پس از طی سه کیلومتر باز سرک به طرف غرب میلان نموده، سه یا چهار کوتل پی در پی را پیموده به رباط بادآسیاب که در بین یک دشت وسیع آباد گردیده است، مواصلت می‌نماید. در این‌جا اگر چه مسافر می‌تواند از قریه‌های مجاور سرکت اشیای خوراکه را دستیاب نماید، مگر بهتر خواهد بود از فراخ‌اولوم با خود نان و باقی لوازمات خوراکه را بردارد. از بادآسیاب تا بهسود مرکز حکومتی هشت کیلومتر و راه نسبتاً هموار بوده تنها به یک کوتل کوچک که موسوم به تلاد می‌باشد، مصادف می‌شود.

بهسود مقر حکومتی و عمارت حکومتی در یک سطح مرتفع به دهن دیوار قول به صورت قلعهٔ مستحکم و برج‌داری ساخته شده است که به قرب و جوار یک کیلومتری حکومتی، خانه و منازل اهالی وجود نداشته، صرف چند دکان به صورت غیرمنتظم، به شکل خانهٔ نشیمن بنا گردیده است که به داخل دکان‌ها برای رهایش مسافرین چندین کوته‌های خرد و بزرگ تهیه و به یکی از اتاق‌های آن مال و اسباب دکان موجود بوده، اتاق‌های دیگر را برای بودوباش مسافرین و مراجعین خالی گذاشته‌اند. به سمت شمال حکومتی بر فراز یک تپهٔ دیگر، گدام پخته‌کاری برای تهیهٔ گندم، روغن و... از طرف دولت برای کار امور دولتی ساخته شده است. اطراف حکومتی و دکاکین مذکور زمین سنگلاخ و سنگ‌داری بوده به استثنای چند قطعهٔ محدود زمین زراعتی که در نشیب تپه‌ها آباد گردیده، جدیداً اشجار بید و چنار غرس نموده‌اند، دیگر سرسبزی به مشاهده نمی‌رسد؛ مگر به اطراف دور از یک کیلومتری در بین قول‌ها، فراز و نشیب تپه‌ها بعضی آبادی‌ها و اراضی مزروع و سرسبز دیده می‌شوند.

بهسود را که بگذریم بعد از طی تقریباً نه کیلومتر مسافت، وارد یک قول سرسبز و نسبتاً پر جمعیتی که مشتمل بر پنج یا شش قریه خرد و بزرگ است، می‌گردیم که این موضع موسوم به

راقول و مکتبی هم در آن‌جا وجود دارد. از آبادی‌ها که بگذریم در بین یک دشت هموار و مختصری که بیش از چهار کیلومتر طول ندارد، رهسپار گردیده روبه‌روی خود سطح مرتفع را مشاهده و در هنگام عبور و بالا شدن به این سطح آبادی‌های متعدد و پراکنده را به اطراف و جوانب سرک به فاصله‌های متعدد دیده، حینی که مسافر بر فراز این سطح بر می‌آید، سرک کاملاً هموار و مسطح به نظر می‌رسد؛ مگر این سرک به تیغهٔ باریک و امتداد کوهی به ارتفاع تخمیناً سیصد متر ممتد بوده، به هر دو جانب سطوح پست و بلند دورنمای وادی‌های کوچک و بزرگ را که بین جبال کم ارتفاع موقعیت دارند، از نظر می‌گذرانند که بالاخره این پوره به معبر رود هیرمند به انجام رسیده، سرک دفعتاً به سرنشیبی تندی مواجه و سرازیر می‌شود که اگر موتر به این راه در حرکت باشد، مجبور می‌گردد مسافرین را پیاده و موتر را با تأنی پایین برده، از فراز پلی که بر دریای هیرمند می‌باشد، عبور و بلافاصله به سربلندی تندی که در مقابل سرپایینی مذکور می‌باشد، مواجه گردیده، موتر را بالا می‌برد که این کوتل را کوتل ملا یعقوب نامیده، غالباً مسافرین پیاده‌رو این سربلندی را در ظرف سی یا چهل دقیقه طی و بر فراز کوتل برآمده، باز سرک بر سطح مرتفع و هموارى سیر و در حصهٔ وسطی این سطح به جانب چپ سرک در بین یک قول چند خانه به مشاهده می‌رسد که در آن جا اتاق تلفونی وجود داشته، مسافرین پیاده یا سوار می‌توانند شب را در این‌جا توقف نمایند و اگر خواهش ادامهٔ مسافرت را داشته باشند، بعد از طی مسافت تقریباً ده کیلومتر دیگر که راه کاملاً در بین درهٔ تنگ طولانی موسوم به موشک امتداد یافته است، به صورت نشیبی پیش رفته به رباط دهن رشقه که آن‌جا چند خانهٔ آباد و هم اتاق تلفونی وجود دارد، می‌رسد که این‌جا برای شب‌باش مسافرین پیاده و اسپ سوار مساعدتر می‌باشد. از دهن رشقه به بعد تا یک حدی سرک هموار بوده در بین درهٔ طولانی و آبادی موسوم به درازقول بر کنار معبر آب سیر می‌نماید که در آخر این درهٔ کوتلی کوتاه و کم ارتفاع وجود داشته، طرف دیگر این کوتل که به نام زردسنگ موسوم است، رباطی برای وقفه یا شب‌باش مسافرین پیاده موجود می‌باشد که بعد از صرف نان و چای اگر به راه خود ادامه بدهند پس از قطع مسافت تقریباً هجده کیلومتر دیگر و عبور دو کوتل موسوم به خارپوش و کارتوسی به مرکز حکومتی کلان دایزنگی به موضع پنجاب مواصلت می‌نماید.

پنجاب مرکز حکومت کلان دایزنگی

پنجاب در یک موضع تنگ و محصور بین کوه‌های بلندی واقع بوده از جهت‌های مختلف از پنج درهٔ آب رودبار به این موضع با هم تلاقی می‌نمایند که وجه تسمیه پنجاب از این رهگذر می‌باشد. عمارات حکومتی به صورت قلعهٔ مستحکمی بر فراز پوزهٔ یک کوه واقع بوده، عمارات و منازل رعیتی و زمین

مزروعی به استثنای چند جریب محدود به اطراف قلعهٔ حکومتی به مشاهده نمی‌رسد. آبادی این حصه را فقط عمارت حکومتی، شفاخانه، گدام، عمارات تلگراف‌خانه بی‌سیم و چند دکان محدودی که به داخل یک رباط کهنه و مربعی که اضلاع آن از پنجاه متر مربع بیش نمی‌باشد، تشکیل می‌دهد. علاوتاً در این اواخر یک تعداد دکان‌های جدید را هم به صورت منتظمی برای رفع احتیاجات اهالی احداث نموده در نظر دارند تا نقشهٔ شهر جدید را هم طرح نمایند. به طرف شمال درهٔ تگاب برگ و شمال مغرب درهٔ غرغری و به شرق و جنوب سیاه‌آب، گنداب و طرف مغرب درهٔ غوچک واقع بوده که اگر شخص به داخل دره‌ها پیش برود به آبادی‌های خرد و بزرگ مصادف می‌شود.

در این‌جا سرک دیگری یکی به طرف غرب یعنی کرمان و لعل تحدید یافته که راه هرات و کابل پیاده‌رو می‌باشد و سرکت دیگری به شمال غرب از درهٔ غرغری عبور نموده به حکومتی یکه‌ولنگ و از آن‌جا به بامیان تمدید یافته که راه دوم بین کابل و دایزنگی می‌باشد.

تشریح راه‌های حرکت از پنجاب به اطراف آن

سرک بین دایزنگی و بامیان

این سرک از دایزنگی به طرف شمال غرب به داخل درهٔ موسوم به غرغری پیش‌رفته بعد از طی چهار کیلومتر آبادی‌های چندی را مقابل شده، سمت خود را به طرف شمال و شمال شرق تغییر داده، به بلندی آغاز می‌نماید که پس از صعود و عبور از کوتل خارقول نشیب آن به طرف کوتل به خط معوج تغییر نموده، در پای کوتل از جوار قریهٔ موسوم به جنگلک که اولین قریهٔ سبزقول مربوط حکومت یکه‌ولنگ می‌باشد، می‌گذرد. بعد از این راه نسبتاً هموار و در بین آبادی‌های چندی به طول دره مصادف شده، در حصهٔ وسطی دره سرک سرسبزی را کنار گذاشته به طرف راست و سمت مشرق به بالا شدن کوتل دیگری آغاز و بالاخره کوتل را عبور نموده در درهٔ دیگری موسوم به سرنیلاق فرود آمده در آخر دره به موضع ینگ داخل وادی یکه‌ولنگ می‌گردد که بعد از برآمدن از دره به دست راست در درهٔ خردی پس از طی یک کیلومتر مسافت به عمارت و قلعهٔ حکومتی یکه‌ولنگ مواصلت می‌نمایند. فاصله بین دایزنگی و یکه‌ولنگ روی‌هم تخمیناً سی کیلومتر بوده موتر آن را در مدت دو الی دو و نیم ساعت طی می‌کند.

یکه‌ولنگ یک وادی طولانی است که طول آن از شرق به غرب تخمیناً پانزده کیلومتر و عرض آن به تفاوت از یک الی دو کیلومتر بوده در بین آن دریای بلخاب که از بند امیر سرچشمه می‌گیرد، عبور و به هر دو طرف آن چمن وسیع و طولانی برای استفادهٔ مال‌داری منطقه‌ای به وجود آمده، اراضی زراعتی و خانه‌های اهالی به حواشی چمن به فاصله‌های متفاوت و پراکنده از هم دیده

می‌شود. در یکه‌ولنگ اشجار بید و چنار به کثرت و باغات مختصری هم که دارای درختان سیب، زردآلوی ناپیوند شده می‌باشد، به نظر می‌رسد. قریب حکومتی چند دکان هم برای صرف چای و نان مسافرین تهیه شده است که مسافرین بامیان باید خوراکهٔ راه خود را هم از این‌جا تهیه ببینند. در یکه‌ولنگ و یا به عبارت دیگر در تمام هزاره‌جات یگانه موضع قابل دید برای مسافر و سیاح، بند امیر (سرچشمهٔ دریای بلخاب مزار شریف) می‌باشد که این موضع، به کنار سرک بین یکه‌ولنگ و بامیان واقع بوده از یکه‌ولنگ (به طرف شمال شرق به فاصلهٔ دوازده کیلومتر و از بامیان به جنوب غرب تقریباً شصت‌وهشت کیلومتر مسافت دارد) سرک به طرف مشرق به سیر خود آغاز نموده پس از عبور از پشته و کوتل مختصر به موضع فیروزبهار می‌رسد که از این‌جا سرک سطوح مرتفع و متدرجی را مانند زینهٔ بلند و هموار شده یکی بعد دیگری سیر نموده از سطح مرتفع بالایی به درهٔ عمیق سرازیر می‌شود، بالاخره پس از کمی فاصله به پای بند امیر رسیده بار دیگر در کنار بند به بالایی بر می‌آید که در این‌جا نظارهٔ بند بر تعجب و حیرت ناظرین می‌افزاید.

بند امیر نام پنج غدیر مسلسل و کوچک یا اگر صحیح بگوییم نام پنج بندی است که غدیرهای مذکور را تشکیل می‌دهد، این غدیرها از سطح بحر تقریباً ۹۵۰۰ فوت ارتفاع داشته و در روی وادی دریایی که به نام غدیرهای مذکور موسوم گردیده، قرار دارند. این دریا پس از این‌که در میان کوه‌های چندی می‌گذرد و یک‌باره در میادین شمال افغانستان در علاقهٔ مزار ظهور کرده به هژده نهر ملحق و علاقهٔ هژده نهر را آب می‌دهد. در سواحل مهم‌ترین این بندها بند هیبت نام دارد که از بامیان در موسم تابستان و زمستان به ذریعهٔ موتر بدون کدام زحمت زیادی می‌توان به آن‌جا واصل شد، مگر در اثنای راه بایستی از سه کوتل، اول کوتل شاهدان (۹۹۴۵ فوت مرتفع) و بعداً کوتل شیبرتو (۱۰۲۳۵ فوت ارتفاع) و باز کوتل خم‌نیل (۱۱۶۶۰ فوت مرتفع) را عبور نموده با کوتل اخیرالذکر که به واسطه‌ای که بلندترین قسمتی از یک سلسله پستی‌ها و بلندی‌ها است که در فلات رفیعی افتاده با آن بلندی‌ها و پستی‌ها صعب‌العبور نیست، تنها وقتی که از جانب شرق به کوتل شاهدان صعود می‌کند، چند کج‌گردشی‌های دشواری را بایستی عبور و در موسم بارانی به واسطه‌ای که در بعضی از چقری‌های کوه‌ها خاک نرمی وجود دارد به صورت گل تبدیل و راه را مسدود می‌سازد و در زمستان تمام این علاقه از برف مستور می‌گردد. از قلات فوق‌الذکر راه‌های زیادی سرازیر گردیده از پوزهٔ باریکی می‌گذرد که بعد کمی حرکت به یک قطعهٔ آب صفا و شفافی که با نشیب‌های تندی محاط گردیده به قدر هزار فوت پایین‌تر به مشاهده می‌رسد، بر می‌خورد که این قطعهٔ قسمتی از بند ذوالفقار است که بلندترین و بزرگ‌ترین غدیرهای پنج‌گانه بوده قریب شش کیلومتر طول را

دارا است. قدری پایین‌تر از این قسمت دیگری از بند ذوالفقار که پهن و گشاده بوده به کنارهای آن درختان روییده است، پدیدار می‌گردد. غدیر دوم که بند پنیر نام دارد، عیناً زیر بند ذوالفقار و ۱۵۰ گز پهنایی را دارا بوده، صورت یک تالاب را به خود اختیار و از این‌جا راه متدرجاً به طرف غدیر سوم یا بند هیبت فرود می‌آید که این بند قریب سه کیلومتر طول و پنج‌صد گز عرض داشته، آب آن در پهنای وسیع کوه‌ها به صورت درخشانی جلب توجه را می‌نماید. قسمت علیای این بند را صخره‌های تند و عمودی مانند که دارای چند خلیج و مدخل‌های کوچکی است، محدود نموده و انجام جنوبی بند مزبور که مفتوح و آب از بند طبیعی سنگلاخی آن به شکل آبشارهای کوچک و باریکی سرازیر می‌گردد، به سطح مرتفعی که چهل فوت پایین از آن واقع است، می‌ریزد. این سطح مرتفعی که بعضاً سنگلاخ و بعضاً خاکی است از رسوب سفید یا زردرنگی (غالباً سنگ گوگرد می‌باشد) پوشیده و آب از بالای آن قطره قطره سرازیر و تقریباً یک کیلومتر پایین‌تر غدیر کوچک دیگری را تشکیل می‌دهد که آن را به نام قنبر و در حقیقت به شکل تالاب کم آبی است، می‌نامند.

غدیر پنجم یا آخرین غدیر که به نام بند غلامان نام دارد دورتر و در پایان بند قنبر به شکل مدور به قطر یک بر سه میل بوده و طوری که می‌گویند دارای آب کم‌تری است. از غدیرهای مزبور که بگذریم تا یک فاصلهٔ اندکی زمین‌های پست و بلندی، آن ناحیه را احاطه و از طرف غرب با سطح مرتفع بزرگ و زرد رنگی محدود گردیده که دو هزار فوت تقریباً از سطح غدیرها بلند می‌باشد. در انتهای بند هیبت یک دیوار سنگلاخی است که در مرکز قریب چهل فوت بلند و قلهٔ آن چندان ضخامت نداشته، تقریباً یک قوس کامل را تشکیل می‌دهد. به سمت مغرب بند، مزار سفیدی به مشاهده می‌رسد که اهالی آن‌جا به مزار حضرت علی (رض) آن را منسبوب و عمق بند هیبت را ناقابل پیمایش می‌دانند. از بند امیر به بعد سرک فراز و نشیب چندی را در بین اراضی خشک و لامزروع عبور نموده به موضع خم‌نیل می‌رسد که در آن‌جا آبادی‌های چندی به صورت پراکنده موجودند و بهتر است مسافر شب را در این موضع به سر برده، صبح به مسافرت خود ادامه بدهد. بعد از مسافرت چند ساعت به موضع شاهدان که اولین منطقهٔ علاقهٔ بامیان و موضع پرجمعیت بوده نسبتاً آبادتر از دیگر مواضع می‌باشد، مواصلت و بعداً کوتل کم‌ارتفاعی را عبور نموده وارد یک درهٔ تنگ و طولانی می‌گردد که بعد از طی فاصله تقریباً دوازده کیلومتر وارد بامیان و از دره خارج می‌گردد. در حصهٔ وسطی این دره یک راه به طرف شمال جدا و به طرف سیغان و کهمرد می‌رود که قبل از احداث درهٔ شکاری راه مسافرت بین کابل و مزار شریف شمرده می‌شد.

راه پیاده بین دایزنگی و دولت‌آباد

(حد فاصل بین ولایت هرات و کابل)

از پنجاب سرکت به داخل وادی تنگی که عرض آن از یک صد الی دو صد متر تخمین گردیده است، به مقابل عمارت حکومتی به استقامت غرب امتداد و به سیر خود دوام می‌دهد که در طول این دره به فاصله‌های بسیار کمی آبادی‌های متعددی را یکی بعد دیگری گذشته بعد از طی شش کیلومتر یک کوتل مختصر و کم‌ارتفاعی را عبور و به آن طرف کوتل درهٔ دیگری را به همین وضعیت تصادف نموده خط سیر آب باریکی را تعقیب می‌نماید که در عرض راه به جانب‌های چپ و راست دره‌ها، قول‌های خرد و بزرگی که در بین آن‌ها مسکن اهالی کم و بیش وجود دارد به ملاحظه می‌رسد تا این که پس از طی پانزده کیلومتر مسافه از دایزنگی به موضع اخضرات که اولین منزل دایزنگی و هرات می‌باشد، مواصلت و در این جا یک رباط سرکاری که بین آن دکان سماواری برای نوشیدن چای و رفع خستگی وجود دارد، مسافر می‌تواند چند دقیقه را به راحت بگذراند. از اخضرات یک سرک به طرف چپ (جنوب) جدا گردیده به داخل درهٔ سرسبز مشجری موسوم به خردک‌تخته که سابقاً مرکز حکومت کلان دایزنگی بود داخل و از آن‌جا به شهرستان و دایکندی می‌رود؛ اما سرک اصلی به طرف غرب به سیر خود دوام داده پس از طی دو کیلومتر در حصه فراخنای دره به سمت چپ به فاصله دوصد قدم دورتر از سرک عمومی آبادی مقبول و مناسبی که به یکی از سیدهای معروف و صاحب نفوذ این منطقه مربوط است و به شاه‌موسی آقا موسوم است، جلب توجه می‌نماید. اتاق، تلفونی، نمایندهٔ پست و دکانی چند هم در جوار قلعه وجود داشته، مهمان‌خانه‌های این سید برای قبول مسافرین دایماً مفتوح و از مسافرین پذیرایی خوبی می‌نماید. از این‌جا به بعد پس از طی یک سلسله آبادی‌های خرد و بزرگ، دره به اختتام رسیده، سلاسل جبال شامخ و کوتل‌ها عرض اندام می‌نماید که سرک، این کوتل‌ها را به خط معوج و مارپیچی عبور و آن طرف نزول نموده به آبادی‌های مختصری برخورده دوباره به کوتل کرمان مصادف و دو برجستگی بزرگی را یکی بعد دیگری پیموده، مسافرین به آن طرف کوتل مراتع و علف چرهای وسیع و هموای را در جلو خط سیر خود مشاهده می‌نمایند که هوای گوارای آن زحمات سفر را برطرف و سطح این مراتع که اکثراً جبه‌زار و دلدل بوده به داخل آن آبادی وجود ندارد. سرک هم در اکثر حصص به داخل زمین‌های خامه و نم‌داری تمدید یافته است که مسافرین دایماً دچار مشکلات می‌شوند. علاوتاً در فراز بعضی تپه‌ها علائم و آثار قلعه‌های مستحکم و به داخل بعضی مغاره‌ها آثار مدنیت‌های اعصار گذشته هم دیده می‌شوند. در حصهٔ وسطی این جلگه که آبادی چندی به نظر رسید، غژدی‌های افغان کوچی هم در اطراف و جنوب آن می‌باشند.

مسافر می‌تواند برای رفع تشنگی و گرسنگی خود از ایشان خواهان نان و آبی گردد. از این‌جا به بعد، بعد از آن‌که یک دریاچه پر آب را عبور نمود، به طرف لعل پیش می‌رود که به فاصله چهار کیلومتری کرمان داخل تپه‌های کم ارتفاعی گردیده فراز و نشیب چندی را قطع و پس از طی مسافه ده کیلومتر داخل وادی لعل می‌گردد.

لعل، منزل سوم دایزنگی و هرات بوده یک وادی سرسبز و طولانی می‌باشد که دریای هریرود این‌جا به دریای لعل موسوم و از بین آن می‌گذرد. این موضع نسبت به مناطق دیگر پر جمعیت بوده، قریه‌های متعددی به هر دو طرف دریا موجود و مقر حکومتی محلی بوده دارای مکتب و برای رفع حوایج مسافرین چند دکانی هم به قرب عمارت حکومتی تعمیر گردیده‌اند که مسافرین می‌توانند از تلفون هم استفاده و برای چند مدت اگر خواسته باشند راحت بمانند. از این‌جا به بعد سرک به سمت راست و حاشیه شمال وادی به دامنهٔ کوهی تمدید یافته بعد از طی تقریباً پانزده کیلومتر مسافه به موضع قزل گرم‌آب می‌رسد. اطراف این موضع هم دارای علف‌چرهای وسیعی بوده مردمان کوچی و مال‌دار زیادی در هر حصهٔ آن خیمه‌ها و غژدی‌هایی دارند و اطراف این مراتع را آبادی‌های متعددی از مسکونین اصلی و دایمی این‌جا تشکیل داده، مسافرین می‌توانند به هر جایی که خواسته باشند، رفع حوایج خود را بنمایند. از این موضع به بعد یک منزل راه دیگری به داخل تپه‌های خرد و بزرگ به نشیب و فراز پیموده، وارد موضع دولت‌یار که اولین علاقهٔ ولایت هرات به شمار می‌رود، مواصلت می‌نمایند.

برویم پنجاب[1]

تصور نفرمایید که به پنجاب که در پاکستان است، برویم؛ بلکه در کشور عزیز ما و در مرکز هزاره‌جات، جایی که حکمرانی هزاره‌جات تأسیس شده است، پنجاب نامیده می‌شود. بیایید و برویم و ببینید در بین این کوه‌سار و در پیچ‌وخم صدها رودخانه چه مناظر قشنگ و چه دره‌های زیبا و چه نهرهای خروشان وجود دارند.

من رفتم و دیدم و یادداشت‌هایی دارم که برای آن هم‌وطنان عزیز که نرفته‌اند و ندیده‌اند، شاید خواندنی باشد و نیز نظریاتی دارم که به حیث تذکر به مقامات مذکور تقدیم می‌کنم؛ لهذا یادداشت‌های بنده شامل مشاهدات و یک حصه هم نظریات را در بر دارد.

هزاره‌جات به پنج حکومتی تقسیم شده است و با آن حصه که مربوط به مرکز پنجاب است، شش قسمت می‌باشد. اگر میل دارید در وسط یک دایره را تصور کنید، آن‌گاه در اطراف آن پنج دایرهٔ دیگر رسم نمایید، در این صورت به تشکیلات حکومتی کلان هزاره‌جات و اجمالاً به موقعیت هر حکومتی آشنا می‌شوید. از طرف کابل روی یک دایره را بهسود بنویسید؛ دایرهٔ دوم طرف راست را یکه‌ولنگ و دایرهٔ سوم متصل آن را لعل ، دایرهٔ چهارم پهلوی آن را دایکندی و دایرهٔ پنجم را شهرستان بنویسید.

با این کیفیت ملاحظه می‌کنید که پنج حکومتی در اطراف دایرهٔ وسطی قرار گرفته و روی دایرهٔ وسطی دایزنگی بنویسید و در وسط دایرهٔ دایزنگی یک نقطه بنهید و روی آن را کلمهٔ پنجاب بنویسید و همین نقطه مرکز حکمرانی حکومتی کلان هزاره‌جات است که بر تمام هزاره‌جات فرمان‌روایی دارد.

راهی که از طرف هرات می‌آید وارد حکومتی لعل شده و به پنجاب منتهی می‌شود. راهی که از طرف بامیان می‌آید از حکومتی یکه‌ولنگ عبور نموده و به پنجاب متصل می‌شود و اگر راهی از

---

۱. عالم‌شاهی، محمدابراهیم، «برویم پنجاب»، روزنامهٔ اصلاح، سال ۶، شماره‌های ۱۱۶-۱۱۱، ۱ جدی ۱۳۳۱.

قندهار کشیده شود از دایکندی و شهرستان به پنجاب متصل می‌شود و هنوز اتصال نیافته است.

سبب این که مرکز حکومتی کلان را پنجاب می‌گویند، طوری که از خود نام استفاده می‌شود، از پنج درهٔ آب در همین نقطه سرازیر شده و یک نهر بزرگ‌تر تشکیل می‌دهد.

این بود اجمال موقعیت و طرز تشکیل هزاره‌جات؛ حالا برویم پنجاب. روز پنج‌شنبه پنجم سنبله بود، به ذریعهٔ یک موتر لاری از کابل به قصد پنجاب حرکت کردم و اغلب موترهایی که در این راه به کار افتاده‌اند، آن‌هایی‌اند که پس از این که نیروی جوانی را از دست داده‌اند و مراحل رینگ و بور را مکرر طی نموده‌اند، بالاخره به دست دریورهای سرسخت و سرگذشته می‌افتد و در این لین شروع به ادامهٔ حیات می‌کند.

این موتر که من در آن سوار بودم نیز یکی از مسن‌ترین همان موترها بود که در هر قدم آه و ناله داشت و زانو به زمین می‌رسانید و به تأنی و احتیاط راه می‌رفت. از ابتدای درهٔ میدان موتر همه جا در بین درخت، مزرعه‌ها و حاشیهٔ رودخانه خندان عبور کرده و بالاخره از جلریز و مناظر بسیار دلربای تکانه عبور و به سرچشمه رسیدیم. از سرچشمه پس از قدری توقف از درهٔ اونی سربالا روان شده و به کوتل اونی مواصلت کردیم. پس از سه و چهار گولایی که مسافرین هم از موتر پیاده شده بودند، آهسته آهسته و با تمکین سر کوتل رسیدیم؛ مسافرین سوار شدند و باز به دره وارد شده و مسافرین پیاده شدند و به کوتل جوقل بالا شدیم و به این صورت سه یا چهار دره را پایین و بالا شدیم و در تمام گولایی‌ها با ریورس‌های مکرر یا به عبارت ساده پس و پیش شدن‌ها عبور می‌نمود تا این که غروب به علاقه‌داری حصهٔ اول رسیدیم و شب را در آن‌جا ماندیم. صبح زود حرکت کردیم، از کنار منطقه علاقه‌داری همه جا رودخانهٔ هیرمند عبور می‌کند، دو طرف رودخانه از جنگل بید و قطعات سبز چمن تشکیل یافته و رود هیرمند با رنگ آسمانی خود پیچ و خم خورده به طرف یکی از دره‌ها سرازیر شده و از نظر ناپدید می‌شود.

حالا باید کم کم به کوتل سنگ‌سوراخ برسیم، چند روز پیش‌تر یک موتر در همان حصه چپه شده و چون سواری‌ها از موتر پیاده شده بودند، کسی صدمه ندیده بود؛ ولی موتر قدری خراب شده بود، با این ذهنیت دریور آهسته و با احتیاط از کوتل عبور نمود و قبل از ظهر به حکومت بهسود رسیدیم.

تا این‌جا البته سرهم رفته راه درست نیست؛ ولی با ابزار و وسایلی که بوده از آن اندازه زیادتر و بهتر نمی‌شد و از آن نیکوتر به وسایل فنی مربوط می‌باشد و مسلم است با یک توجه فنی راه خیلی خوب خواهد شد؛ زیرا سرک همه جا از کوه‌سار عبور می‌کند و اغلب زمین سنگ‌دار و یا ریگی و یا خاک محکم است.

عمارت حکومتی بهسود در یک فلات وسیع و محلی مرتفع تعمیر شده که از سر کوتل بادآسیاب تصور می‌شود که حصهٔ اطراف حکومتی تا چندین میل کاملاً هموار و دشت است؛ اما چون نزدیک شدیم دیده شد که پستی و بلندی‌هایی در زمین می‌باشد. به هر حال عمارت‌حکومتی موقعیت خوبی دارد که در عصر حکومت حاضر بنا شده است. در پهلوی عمارت حکومتی یک رودخانه موجود است و در خود حکومتی همیشه آب جاری است و در مقابل دروازهٔ عمارت یک خیابان قشنگ از درخت چنار ترتیب شده است. یک بازار که در آن دکاکین اشیای ضرورت، هوتل و کافه می‌باشد در وقت مرحوم حاجی ملک‌خان آباد گردیده است.

در موضع مراجعت، شب را به حکومتی بهسود توقف کردیم؛ صبح آن بسیار زیبا و دل‌نواز است، قرص آفتاب در حین طلوع کاملاً سرخ و از دامنهٔ فلات مرتفع که چون سطح مستوی به نظر می‌آید با وقار و تمکین پادشاهان ظاهر شده و آهسته آهسته جانب کیوان بالا می‌شود و راه می‌پیماید.

در بهسود موترران‌ها به دریور ما می‌گفتند که موتر خود را دست بزن که در کوتل ملا یعقوب دچار زحمت نشوید. بعضی اشخاص دیگر هم می‌گفتند از موتر خود باخبری کنید. نام کوتل ملا یعقوب مکرر شنیده می‌شد. ما که هنوز از خستگی و خرابی‌های راه تا آن‌جا آسوده نشده بودیم، این حرف‌ها ما را به سودا می‌انداخت و می‌پرسیدیم کوتل ملا یعقوب، که خدا رحمتش کند، چه طور است؟ گفته می‌شد خیلی دشوار و سخت است، مکرر به دریور می‌گفتند زود حرکت کن که مبادا تاریک شود و از کوتل ملا یعقوب تا روشن است، بگذرید، دریور ما هم کهنه‌کار بود و در این راه بسیار رفته و با خبر بود، تیل و روغن موتر را تجدید کرده و نت و بولت عرابه‌ها را خبر می‌گرفت. مخصوصاً بریک و اشترنگ را دستی زده و تانک سر موتر را پر آب کرد. در این‌جا یکی از اختراعات دریورها قابل تذکر است که یقین دارم این اختراع مولود مشکلات راه هزاره‌جات و کهنه‌گی موترها می‌باشد که هیچ فابریکهٔ موترسازی تصور نمی‌نماید که موتری بعد از صد هزار میل گشتن در قلل جبال با بیش از پنج صد و شش صد سیر بار و شصت الی هفتاد نفر مسافر باز قابل کار است؛ لهذا برای چنین موتر که به این عمر می‌رسد و در چنین راه‌ها سفر می‌کند، دریورهای ما یک چاره سنجیده‌اند و آن این است که یک تانک بزرگ بر سر موتر می‌نهند و آن را پر آب می‌کنند و از آن به ذریعه یک نل رابری آب را به ردیتر جریان می‌دهند و در مقابل سر دریور یک ولرل دارد که اگر آب لازم نبود، مسدود می‌کنند و الا آب جاری است و این اختراع به کلی جدید است و برای دورهٔ فرسودگی و پیری موتر استفادهٔ مؤثری می‌نماید.

پس از صرف غذا با توکل و دعا حرکت کردیم و مسئلهٔ مشکلات کوتل ملا یعقوب مانند

یک هیولای دهشتناک در مقابل تصور ما قرار داشت. موتر راه می‌پیمود و در اغلب بلندی‌ها باز سواری‌ها پیاده می‌شدند و کما فی‌السابق شاگرد دریور دنده چوب به دست و پشت پشت موتر انداخته می‌رفت و من چند بار گفتم که باید از این دنده چوب چند دانه باشد؛ زیرا چیزی که برای این موترها به کار است، همین آلهٔ چوبی است. عاقبت به کوتل راه‌قول رسیدیم و از آن‌جا در درهٔ راه‌قول سرازیر شدیم، تعمیری مشاهده کردیم که قشنگ و زیبا بود و از جوانی پرسیدیم، معلوم شد که عمارت مکتب است، موجب مسرت خاطر شد و چون جوان نسبتاً معقول حرف می‌زد، گفتم شاید شما هم فرد متعلمین باشید، گفت بلی ولی تا صنف پنجم خواندم، امسال مدیر معارف مرا به واسطهٔ کلان سالی خارج نمود. گفتم نتیجهٔ غیرحاضری و عدم علاقهٔ خودت بوده است که چنین فرصت طلایی را از دست دادی، گفت نه فقط یک سال مریض شدم و هر قدر التماس کردم یک سال دیگر به من فرصت داده شود، قبول نشد. با خود تصور کردم که اگر مدیریت معارف با چنین جوانانی که شوق دارند قدری از مساعدت کار گرفته و باز در قسمت صنایع از آن‌ها استفاده کنند، بهتر است.

موتر عبور نمود و پس از طی نمودن چندین پستی و بلندی عاقبت همهمهٔ کوتل ملا یعقوب و بیشتر شد (کوتل نزدیک شده، حالا می‌رسیم) تا این که موتر با نفس کشیدن‌ها بالا شد و ایستاد این بلندی را کوتل سیاه ناهور می‌گویند. ناگاه موتر لاری دیگری هم از طرف پنجاب در این‌جا رسید و توقف کرد.

این بلندی که موترها ایستاده شد، آسمان خراش بود؛ موترران از موترران و مسافرین از مسافرین پرسش‌هایی کردند که همه مربوط به کوتل ملا یعقوب بود. از آن‌جا قدری پیش رفتیم و در این موقع خورشید هم رو به قله‌های بلند کوه‌سار سرازیر شده می‌رفت. ناگهان گفتند: «آن کوتل است.» مقداری راه پیش رفتیم تا این که موتر توقف نمود و دریور از مسافرین خواهش کرد که پیاده شوند، نگارنده هم از پهلوی دریور پایین شدم و موترران در اطراف سرکشی نمود و از ماشین آن خبری گرفت.

ما مسافرین پیاده راه افتادیم و باید سرازیر رو به دره برویم و این سرازیری کوتل کجکول نام دارد که با پیچ‌وخم‌های راه تا دره پایین می‌رود و از وسط این درهٔ عمیق، رود هیرمند عبور می‌کند و در این حصه بار دیگر دیده می‌شود که خروشنده و مست گذشته و رد قلب دره ناپدید می‌گردد؛ آن طرف رودخانه کوتل ملا یعقوب است که از جانب مقابل به عین کوتل کجکول دیده می‌شود و نگارنده پیچ و خم راه را در سینهٔ کوتل ملا یعقوب تا انتهای آن از کوتل کجکول شمردم، چهارده پیچ به نظر

می‌رسید.

موتر ما که بدون سواری بود ناله‌کنان از کوتل کجکول به دره سرازیر شد و در هر گولایی مدتی به پس و پیش شدن مشغول بود تا با تکلیف زیاد وارد دره شد و از یک پل خیلی مرتفع که روی رود هیرمند ساخته شده و پایه‌های دو طرف آن از سنگ بدون چونه می‌باشد و روی آن چوب‌های قوی افگنده شده، عبور کرد.

باقی مسافرین بر حسب عادت که دریورها دارند و هدایت می‌دهند، پیاده رو به کوتل ملا یعقوب بالا شدند و نگارنده که خیلی خسته شده بودم، پهلوی دریور سوار شدم و موتر با توکل و دعا از وسط دره رو به کوتل حرکت نمود.

چون وارد پیچ و خم‌ها شدیم دیده شد که گولایی‌ها نسبتاً وسیع می‌باشد که موتر بدون تکلیف زیاد دور خورده بالا می‌شد و نسبت به کوتل اونی و بعضی کوتل‌های دیگر آسان‌تر به سر قله رسیدیم و مسافرین دیگر هم سوار شدند و موتر در سطح مرتفع کوتل راه طی می‌کرد و در این فاصله یک مقدار راه فقط روی یک دماغه کشیده شده که دو طرف آن قعر عمیق رودخانه به نظر می‌رسید و خیلی هولناک بود و از آن حصه هم گذشتیم؛ رباط سرکاری به نظر رسید که نسبتاً دیوارهای رباط هنوز آباد است؛ ولی خانه‌های داخل رباط خرابه به نظر آمدند. پس از قریب یک ساعت موتررو به سرازیری می‌گذاشت، گویا با این سرازیری از قلهٔ مرتفع ملا یعقوب پایین می‌شویم و سرازیری بسیار طولانی و بدون گولایی می‌باشد و به صورت خط منحنی سرازیر شده و نشیب آن بسیار مدهش است. موتر توقف کرد و باز مسافرین پیاده شدند و تا رسیدن به لب رودخانه موتر با احتیاط زیاد و آهسته سرازیر گشت و بریک موتر به سختی اداره می‌شد و در بعضی حصص در... خطر سلیپ موجود بود. بالاخره پایین دره رسیدیم و در آن‌جا برج خرابه‌ای موجود است و آن موضع را موشک می‌گویند. با رسیدن به آن‌جا افسانهٔ کوتل ملا یعقوب خاتمه یافت و قرص خورشید هم کاملاً ناپدید گردید و تا آن‌جا دو قوه واقعاً سخت کار می‌کرد، اول دست و بازوی دریور، دوم پا و کمر مسافرین. بعد از چند دقیقه شکرگزاری از این‌که از کوتل گذشتیم، همه سوار شدند و موتر به روشنی چراغ حرکت می‌کرد و تصمیم داشتیم که در موضعی به نام دهن رشقه توقف کنیم.

به عقیدهٔ نگارنده در تمام این راه، خطرناک‌تر و خراب‌تر از همه جا همان موشک و دهن‌رشقه است؛ زیرا راه در پهلوی رودخانه از دامنهٔ کوه گذشته و بسیار کم عرض و آب‌بردگی و پستی و بلندی‌ها مکرر و مدهش دارد. به هر حال به دهن‌رشقه رسیدیم و در آن‌جا فقط دو سه خانه زمین‌دار و یک دکان‌دار می‌باشند و شب به هر صورتی بود گذشت. روشنی آفتاب که در همهٔ جهان نعمت

بزرگ است، برای ما مخصوصاً در آن صبح نعمت بزرگ‌تری بود. راه افتادیم، پس از قدری فاصله به سرای مارخانه رسیدیم. این سرای که یکی از همان رباط‌های حکومتی بوده است در محلی خوب و وسیع در کنار رودخانه واقع و نسبتاً دیوارهای آن هنوز خراب نشده است و من عقیده دارم که رباط مارخانه قابل توجه می‌باشد؛ زیرا قابل توقف موترها و هوتل و آبادی می‌باشد. اگر یک عمارت دهاتی و یک مرکز تلفون و بهرور در آن تأسیس شود، از نظر موقعیت به جا و لازم است.

از رباط مارخانه، درهٔ درازقول آغاز شده، همه جا از کنار رودخانهٔ متبسم ادامه یافته و از یک پل چوبی عبور می‌نماید و این موضع را بندشوی می‌نامند.

چون از یک کوتل گذشتیم وارد زردقول گردیدیم و راه از دهن‌رشقه به بعد بهتر است. در بین درهٔ زردقول به یک حصه رسیدیم که زردسنگ می‌نامند. از مخرج تکلم اهالی، درست فهمیده نشد که آیا زرد سنگ یا زرسنگ بدون دال است. از همین حصه، سابق راه طرف راست جانب کوتل خارپوش و کوتل کارتوس می‌رفته و به پنجاب می‌رسیده است و چون بسیار مدهش و خطرناک بوده است، مرحوم حاجی ملک‌خان از حصهٔ زرسنگ راه را از کنار رودخانه و از خود دره جانب مرکز پنجاب ادامه داده است که خیلی هموار و چون از بین درخت و کنار رودخانه می‌گذرد، قشنگ و زیبا می‌باشد. درخت بید و چنار زیاد است و راه همه جا از بین اشجار می‌رود.

در حصهٔ زرسنگ به یک جمعیت اطفال بر خوردیم که در گردن همهٔ آن‌ها بکس بود، پرسیدیم معلوم شد که متعلمین مکتب دهاتی زردسنگ می‌باشند، خیلی مسرور شدم و از آن‌ها عکس گرفتم که در وسط آن‌ها میرزا حسین نام، معلم محترم‌شان دیده می‌شود.از این حصه، روان شدیم و به آن‌جا رسیدیم که دره وسیع شده و مملو از درخت بید و چنار است. حقیقتاً یک منظرهٔ دلکش و تماشایی است، کوه با رنگ‌های سرخ و زرد و سفید در مقابل ایستاده و آب با ناز و ادای مخصوص از بین دره عبور می‌کند و همهٔ دره سبز و همه جا جنگل است.

از آن حصه یا به عبارت دیگر از خم گذشتیم و از یک تنگی دره، پیچ خوردیم؛ ناگاه در این کوه‌سار و قلل کیوان‌سا، چشمم به پایه‌های تلگراف بی‌سیم افتاد و عمارت قشنگ وسفید آب کرده آن که در حصهٔ بلندی و مشرف به رودخانه قرار گرفته، نظر مسافرین را جلب و روح را شاد می‌کند. قدری موتر پیش‌تر رفت و از رودخانه گذشت، عمارت با شکوه حکمرانی پنجاب در روی یک دماغهٔ مرتفع دیده شد که بیرق حکومتی بر فراز آن در اهتزاز بود و این تعمیر در وقت حکمرانی شاغلی محمد اکبرخان حکمران وقت صورت گرفته، پهلوی آن یک عمارت کوچک ولی زیبا دیده می‌شد که با گلِ سرخ پنجاب رنگ شده و مانند لعل سرخ‌گون است و

مرکز قوماندانی امنیه می‌باشد.

من که سه روز در پیچ و خم، فراز و نشیب راه خسته شده بودم، مانند تشنه‌ای که به آب زلال برسد، روح من به هر طرف نگران شده و قوت می‌گرفت و گاهی به عمارت زیبا، گاهی به خندهٔ رودخانه و گاهی جانب کوه‌سار رنگین پنجاب می‌دیدم، حقیقتاً همه خستگی‌ها را فراموش کردم.

درست ورود ما در پنجاب با شب دهم ذی‌الحجه مقارن بود، هوا لطیف و شب‌ها مهتاب بود و سرتاسر رودخانه در روز، روشن و براق و در شب، دلربا و چراغانی بود. روز عید پس از ادای نماز با حکمران و مأمورین و معززین به عمارت حکمرانی رفتیم و محفل به دعا و بقای سلطنت و امنیت ختم شد.

هوای پنجاب برای تربیه بسیاری نباتات و غرس پاره‌ای اشجار مساعد است؛ ولی چون مردم کم شوق بوده و از طرف دیگر در موقع غرس نهال راه به واسطهٔ برف مسدود است، تنها به کشت جو و گندم و غرس بید و چنار اکتفا شده است.

برای کشت باقی نباتات که در این منطقه قابل استفاده می‌باشد و نیز تهیهٔ قوریه از درخت‌هایی که در آن‌جا به عمل می‌آید، توجه ریاست مستقل زراعت لازم است.

در عمارت شفاخانه و اطراف عمارت حکومتی انواع گل‌ها را دیدم که با طراوت و روشنی مخصوص تجلی داشتند؛ اما در این شفاخانه، نه مریضی و نه داکتری بودند. یک طرف شفاخانه را نمایندگی کوپراتیف اشغال کرده بود و خود عمارت شفاخانه به تصرف یک بلوک ژاندارمه بود که به طور خدمتی از وزارت داخله مقرر بودند و در اثر توجه و ذوق ضابط ژاندارمه عمارت شفاخانه به کمال نظافت دیده می‌شد و سرسبزی و گل‌های رنگارنگ باغ شفاخانه نیز اثر ذوق ضابط ژاندارمه بود.

در ضمن گفت‌وگو و جست‌وجو در اطراف گل‌ها و امکان تربیه آن‌ها در هوای پنجاب شنیده شد که در خم، محمد سرورخان شخصی است که بسیار گل‌کاری خوب دارد. یک روز طرف عصر با چند نفر از رفقا عازم آن‌جا شدیم، البته مسافت زیادی نبود و اطراف راهی که از کابل می‌آید، برگشتیم و پیاده می‌رفتیم، در بین دره و کنار جاده یک جنگل چنار که ساحهٔ وسیعی را تاریک نموده بود، به نظر می‌رسید و از روی یک پل چوبی گذشتیم و وارد جنگل شدیم، از یک و دو دهلیزی عبور نمودیم که از چنار تشکیل یافته و سقف آن به کلی از تلاقی شاخه‌ها مسدود و پوشیده شده و دیوار آن چون نهال را متصل غرس می‌کنند، از درخت دیوار تشکیل گردیده که البته این قسم نهال‌شاندن صحیح نیست و باید هر نهال از یک‌دیگر بیست سانتی لااقل فاصله داشته

باشد. آن‌گاه به یک منظره رسیدیم که مملو از گل‌های رنگارنگ بود و قطعاً تصور نمی‌کردیم که چنین یک ذوق و استعداد و سلیقه در بین این کوهسار دور از شهر و مدنیت موجود باشد. از هر قسم گل به صورت مهندسی و تقسیمات صحیح کاشته شده و هر رنگ جداگانه و در چند جا صفه‌های مربع و مسدس تشکیل شده و در وسط گل‌زار یک حوض آب درست کرده‌اند و جهان جهان گل‌ها دیده می‌شود. لطافت، روشنی و زیبایی گل، رشد و قشنگی و دلربایی گل، که در هر حصه به طور انبوه به نظر می‌رسید، گیرنده و جالب بود، بدون مبالغه چنین یک قطعهٔ گل با این طراحی نازک و قشنگی در بامیان، حتی در پغمان نیست.

مقدار زمینی که تحت گل است در حدود دو و نیم جریب است که حوض آب را احاطه کرده و در اطراف این گل‌زار خیابان‌های چنار ترتیب شده که هر خیابان از چنار دیوار و از سقف شاخه و برگ تشکیل کرده و در تمام خیابان‌ها و هر دو طرف آن آب دایماً جاری است.

در بین گل‌ها فرش آوردند و قدری نشستیم و من به شکل و نزهت گل‌ها فکر می‌کردم و به این تصور بودم که چه اندازه استعداد و شوق و ذوق موجود است که چنین صحنه را به وجود آورده و اداره می‌شود در حالی که چنین یک قطعه گل در کابل به ذریعهٔ چندین باغبان به این قشنگی اداره نمی‌شود. از محمد سرورخان پرسیدم که چند نوع گل در این‌جا دارید و او شروع کرد به گفتن و من هم نوشتم؛ یک تعداد گل‌ها از حیث نوع و رنگ به قرار ذیل است:

۱. گل پتونی چپر و عادی سه رنگ سرخ، سفید، افشان ۲. گل میخک پنج رنگ سفید، سرخ الوانی، حنایی، زرد، مایل به بنفش ۳. گل کینا یک رنگ سرخ ۴. گل فلاکس سه رنگ سرخ، شیرچایی، سفید ۵. گل آدم‌چهره پنج قسم ۶. گل همدم بهار دو رنگ سفید و شیرچایی ۷. گل پس کیشن سه رنگ سفید، سرخ حنایی، سرخ الوانی ۸. گل نصرالدین شاهی چهار رنگ سفید، زرد، حنایی، شیرچایی ۹. گل عنتری چهار رنگ سرخ، سفید، شیرچایی، ابرش ۱۰. گل کشمیری سه رنگ سبز، سفید، سرخ ۱۱. حنا دو رنگ سفید، سرخ ۱۲. گل پنیرک دو رنگ زرد، سرخ ۱۳. گل پیاله یک رنگ زرد ۱۴. گل زنبورک دو رنگ سرخ، زرد ۱۵. گل بدل نافرمان سه رنگ سفید، سبز، شیرچایی ۱۶. گل داس سه رنگ سفید، سرخ، شیرچایی ۱۷. گل گربه گوش سه رنگ سرخ، سبز، بنفش ۱۸. گل جعفری دو رنگ زرد، سرخ ۱۹. گل کوکنار چهار رنگ سفید، شیرچایی، سرخ، مایل به سبز ۲۰. گل لاله سه رنگ سرخ، سفید، شیرچایی ۲۱. گل همیشه بهار دو رنگ زرد طلایی، زرد کاهی، ۲۲. گل عشقه پیچان دو رنگ سرخ، بنفش ۲۳. گل مرجان سه رنگ سفید، سرخ، افشان ۲۴. گل ختمی دو رنگ سرخ صدبرگه، زرد صدبرگه ۲۵. مشنگ لندنی دو رنگ

سفید، سرخ (این گل بسیار معطر است) ۲۶. گل فرشی پنج رنگ سرخ، سفید، زرد، گلابی، الوانی ۲۷. گل تاج خروس یک رنگ از رقم سرخ جیفه‌دار.

بیست و هفت نوع گل، در گلستان سرورخان موجود است که با رنگ‌های مختلف تقریباً صد رنگ گل تحت رسیدگی سرورخان قرار دارد. او سعی نموده است که هر رنگ را جدا تربیت نماید و روی این منظور در گلستان خود که به صورت مرتبه مرتبه تربیت کرده است، خط‌هایی که عرض آن ده سانتی یا بیش‌تر است و طول ده متر تا بیست متر می‌باشد، یک رنگ گل کاشته شده و به این ترتیب در یک مرتبه چند خط متوازی امتداد یافته که هر خط یک رنگ گل دارد. مثلاً در یک مرتبه پنج خط متوازی که عرض هر یک ده سانتی و طول ده متر است، پنج رنگ گل سفید، سرخ، زرد و بنفش ادامه یافته، باز در مرتبه پایین‌تر پنج خط پهلوی یک‌دیگر ترتیب شده و رستهٔ دیگر خط تقریباً نیم متر و باز پایین‌تر عرض یک خط یک متر و طول ده متر، یعنی مربع مستطیل و هر قطعه یک رنگ گل کاشته شده است.

در یک حصهٔ اطراف صفه به طور مربع از گل‌های رنگارنگ احاطه شده است، در حصهٔ دیگر به طور دایره ترتیب شده، دایرهٔ اولی دور صفه را گل سرخ پتونی و باز دایرهٔ دوم پتونی سفید، به همین صورت چند دایره هم‌دیگر را احاطه کرده و یک راه باریک از چهار طرف به هر صفه امتداد دارد و در بعضی قطعات گل‌ها تکه‌تکه سبزی و ترکاری کاشته شده از قبیل گندنه، پیاز، بادرنگ، زردک، شلغم، طره، کچالو، کاهو.

در گل‌زار از محمد سرورخان از قبیل بته باب وجود ندارد، پرسیدم که چگونه تهیه نشده است، گفت در موقع بهار راه به واسطهٔ برف مسدود است؛ نتوانسته‌ام از کابل بیاورم. در همان عصر که در آن گلستان روح‌پرور گردش می‌کردیم، شعاع آفتاب چهرهٔ گل‌ها را طوری روشن نموده بود که گویا عملاً چراغ همهٔ نوری را متوجه رخسار عروس کرده باشند، چون درهٔ سرسبز و اطراف گلستان را اشجار احاطه کرده، برای گرد راه مجالی نیست؛ لذا به طور کامل چهرهٔ گل‌ها پاک و شسته بود و هر رنگی به رنگ‌ها دل‌فریبی داشت، مخصوصاً خرمن خرمن گل‌های کشمیری به هر طرف و به هر گوشه در غارت کردن دل و ربودن هوس دست قوی داشت و قیمات می‌کرد.

پرسیدم تربیت این گل‌ها به عهدهٔ که است؟ محمد سرورخان گفت فقط به عهدهٔ خودم و همین دو طفلم که از صبح تا شام مشغول هستیم و او اضافه کرد که من یک عشق دارم که لااقل یک گوشهٔ وطن را سرسبز کنم و از این راه به وطن خود خدمت کنم. این جمله او طوری احساسات مرا تحریک کرد که چند دقیقه فکر نمودم و با خود گفتم که اسرار و علل ترقی مملکت در همین نقطه

نهفته است و همین حس می‌باشد که یک باره می‌تواند وضع زراعتی و اقتصادی مملکت را دگرگون سازد. کاش همه و یا اکثر دارای همین حس بودیم.

خلاصه وضعیت هزاره‌جات از حیث امنیت، زراعت، معاملات، رضایت بخش است.

این در حصهٔ اخیر پاره نظریاتی دارم که ذیلاً عرض می‌کنم:

جای تردید نیست که مردم هزاره‌جات برای هر کاری استطاعت دارند، در امور زراعت و صناعت امتحان داده‌اند و مردم متحمل، زحمت‌کش و ذکی می‌باشند. منطقهٔ پنجاب با حکومتی‌های اطراف خود برای تجارت، زراعت و صناعت آماده است و مخصوصاً قابل تذکر است که اهالی تقریباً هفت ماه به کلی بی‌کار هستند و تنها پنج ماه به امور زراعت و... مصروف می‌باشند؛ لهذا نظریات این جانب در این مورد این است که برای آبادی مرکز پنجاب و توسعهٔ کار و فعالیت و ارتباط حکومتی‌ها به مرکز و تأسیس مؤسسات صناعتی و فنی و عمرانی و... وسایل ذیل عملی گردد:

۱. از طرف شرکت سرویس یک عمارت آبرومند در پنجاب تعمیر و یک شعبه سرویس تأسیس شود و وسایل رفت و آمد را با کابل و با حکومتی‌های یکه‌ولنگ تا بامیان و حکومتی لعل، دایکندی و شهرستان را با مرکز پنجاب تأمین نماید که در عین خدمت به مردم مسلم است که منافع کافی نیز نصیب شرکت سرویس خواهد شد، البته شعبهٔ سرویس وسایل فنی و ترمیم را نیز دارا خواهد بود.

۲. از طرف وزارت فوایدعامه یک عمارت تأسیس و مأموریت فوایدعامه برای اصلاح راه و تعمیر عمارات مربوط تأسیس شود.

۳. از طرف شرکت برق یک عمارت تأسیس و با آب‌های سرشار و فراوانی که در پنجاب از هر طرف جاری می‌باشد، به قدر لازم برق استفاده شود.

۴. با موجودیت برق شعبه‌ای از طرف شرکت پشمینه‌بافی، تأسیس و از مردم آن‌جا که اغلب سال را بی‌کار می‌باشند، استفاده نمایند و مواد اولیهٔ آن هم از مردم هزاره‌جات و کوچی به سهولت تهیه می‌شود.

۵. عمارت برای مدیریت معارف تأسیس و از شعبهٔ صناعتی معارف برای تعلیم فارغ‌التحصیلان مکاتب آن‌جا در قسمت گل‌کاری، نجاری، خیاطی و... افراد تربیه شوند.

۶. از طرف ریاست کوپراتیف عمارتی تأسیس شود و نمایندگی خود را که فعلاً دارد، تقویه نماید و توسعه دهد.

۷. از طرف شرکت نساجی یک عمارت تعمیر و نمایندگی خود را برای خریداری روغن و... تأسیس نماید.

۸. از طرف ریاست مستقلهٔ زراعت یک عمارتی تعمیر شود و برای تهیهٔ نهال قوریه‌ها احداث کند و راجع به زراعت و تکثیر چیزهایی که در مناطق هزاره‌جات امکان دارد با مردم هم‌کاری و راجع به تهیه و نگاه‌داری حیوانات هدایات لازمه بدهد.

۹. یک هوتل آبرومند از طرف مدیریت عمومی هوتل‌ها تعمیر و اداره شود که با مراجعات مردم مشکلات اقامت شبانه برطرف گردد.

۱۰. وزارت صحیه به وضع شفاخانهٔ آن‌جا توجه نموده و اطمینان خود را از آن‌چه آرزو دارد، حاصل نماید تا مردم به وسایل صحیه متوجه شده و از آن استفاده کنند.

این بود اجمالاً نظریات این جانب که با تأمین آن چندین عمارت به وجود آمده و هر شعبه در اطراف وظیفهٔ خود به اصلاحات شروع و مدنیت راه خود را در این حصه حساس و زیبای وطن باز نماید و با مرکزیت و فعالیت پنجاب مخصوصاً در ساحه‌های تجارتی، پاره‌ای اختلالات که از این رهگذر رخ می‌دهد، به زودی رفع و از یک طرف احتیاجات پایتخت تأمین می‌شود و از طرف دیگر مردم نیز استفاده کرده و سویهٔ زندگی و سطح حیات مادی و علمی‌شان بالا می‌روند.

غرجستان

غرج و غرچستان[1]

غرچ و غرش به معنای «کوه» است و به فتح «غ» و سکون «ر» تلفظ می‌شود؛ مگر «چ» آن گاه به «ش» و گاه به «ج» بدل شده است.[2]

منسوب به کوه را به معنای «کوهی»، «غرچه» و به شکل معرب آن «غرجه» و «غرشه» می‌گویند.[3]

چنان‌که ابوطیب مصعبی محمد بن حاتم وزیر نصر بن احمد سامانی در قصیدهٔ رثاییه‌ای چنین می‌گوید:

صد و اند ساله مرد غرچه
چرا شصت‌وسه زیست آن مرد تازی

که در این بیت «غرچه» به معنای کوهی به کار رفته است.[4]

اسدی طوسی در «لغت فرس» خود بیتی از «بدیعی» را دربارهٔ «غرچه» شاهد می‌آرد:

بفریبد دلت به هر سخنی
روستایی و غرچه را مانی[5]

در این بیت نیز دیده می‌شود که «غرچه» به معنای کوهی و ساده‌دل به کار رفته است.

غرچ و غرچه و غرشه به معنای غرجستان

این سه کلمه به معنای ظرف مکان برای افادهٔ مفهوم «جای، کشور و منطقه» نیز به کار رفته است.

---

۱. شهرستانی، علی‌اکبر، «غرچ و غرچستان»، مجلهٔ عرفان، سال ۶، شماره ۲، ثور ۱۳۶۲.

۲. بشاری، احسن‌التقاسیم فی معرفتة الاقالیم، هولاند: مطبعهٔ بریل لیدن، ۱۹۰۶، ص ۳۱۰-۳۰۹.

۳. تبریزی، محمدعلی، ریحانة الادب، سعید نفسی، محیط زندگی و احوال و آثار رودکی، تهران: انتشارات خیام، ۱۳۴۱، ص ۳۱۳.

۴. نفسی، سعید، محیط زندگی و احوال و آثار رودکی، تهران: بی‌نا، ۱۳۴۱، ص ۳۱۳.

۵. اسدی توسی، ابونصر علی بن احمد، لغت فرس (سال تألیف ۷۶۶هـ.)، تهران: انتشارات طهوری، ۱۳۵۶، ص ۱۵۷-۱۵۶.

بحتری شاعر عربی طایی (۸۹۷- ۸۲۰ م.) که در زمان المتوکل خلیفهٔ عباسی می‌زیست، در بیتی از قصیدهٔ خود چنین می‌گوید:

بالفرش او بالفود من رهطه دوم مجلد سائدتها الفروغ[1] رشیدالدین فضل‌الله در دو جا از «جامع‌التواریخ» چنین می‌گوید:

«کوه‌های غور و غرچه و غزنه برف داشتند، نتوانستند آمد.»[2] «و انوشتگین غرچه جد خوارزم‌شاه که به زبان پارسی اشعار خوب سروده است.»[3]

در لغت‌نامهٔ «برهان قاطع» چنین آمده است: «غرچه... ولایت غرجستان و مردم آن‌جا را نیز گویند.»[4]

ابن حوقل بغدادی (وفات ۳۵۵هـ) در کتاب «صورت‌الارض» می‌گوید: «غرج‌الشار در گذشته ناحیه‌ای از کشور بزرگی موسوم به ممکلت «غرجه» بود.»[5]

ناصر خسرو قبادیانی بلخی (وفات ۴۹۱هـ) گفته است:

ایستاده بُدی به بامیان شیری

بشسته بُدی به غرج در شادی

رودکی سمرقندی (وفات ۳۲۹هـ) در قصیدهٔ «مادر می» چنین گوید:

بر دختی مدح غرجه کرد زمانی

ور چه بود چیره بر مدایح شاهان[6]

ابوالحسن علی بن ابی‌القاسم زید مشهور به ابن فندق در کتاب «تاریخ بیهق» که آن را در سال ۵۶۳هـ تألیف کرده است، در فصل ذکر ولایات گوید: «ولایت غور و غرشه»[7] و «ها»ی مختفی در آخر بعضی از اسمای مکان معنای نسبت را می‌دهد، مثلاً: غرچه، هریوه و امثال این‌ها.

به عقیدهٔ بعضی از لغویون و قاموس‌نوسان کلمهٔ «غرج» یا «غرش» خود به معنای جمع است، یعنی کوه‌ها؛ چنان‌که غرج‌الشار را به مفهوم «کوهیان» و «اهل غرجستان» آمده است. چنان‌که

---

۱. همان، ص ۱۶۱ و ۳۹۷.

۲. حموی یاقوت، معجم‌البلدان، ج۶، مصر: سعادت، ۱۹۰۶، ص ۲۷۷.

۳. فضل‌الله، رشیدالدین، جامع‌التواریخ، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۳۸، ص۴۵.
جوینی، عطا ملک، تاریخ جهانگشای جوینی، جلد اول، تهران: انتشارات ارغوان، ص ۲۹۳؛ ج۲، ص ۲-۱.

۴. محمد حسین، برهان قاطع، تهران: امیر کبیر، ۱۳۱۷، ص ۹۶۵-۹۶۴ و ۲۳۲.

۵. ابن حوقل، صورة‌الارض، ترجمهٔ جعفر شعار، تهران: تابان، ۱۳۴۵، ص ۱۸۷.

۶. بهار، محمدتقی (ملک‌الشعرا)، تاریخ سیستان، تهران: معین، قصیده مادر، ص ۱۳۷.

۷. بیهقی، ظهیرالدین ابوالحسن علی بن ابی القاسم زید، مشهور به ابن فندق، تاریخ بیهق، مقدمهٔ قزوینی، محمد محقق، بهمنیار، احمد، تهران: فروغی، ۱۳۶۱، ص ۱۸.

فرخی سیستانی گفته است:

در این دیار به هنگام شار چندین بار

پلنگ‌وار نمودند غرچگان عصیان[1]

فردوسی گوید:

از ایران به کوه اندر آیم نخست

در غرچگان تا در بوم بست

غرجستان و غرشتان

چون ریشهٔ «غر و غرج» هردو یکی است، بنابرآن، عده‌ای از مورخان «غرجستان» را «غرستان» و «غرشتان» هم نبشته‌اند.[2] اگر بر اسم «غرـ کوه» پسوند مکان، یعنی «ستان» را بیفزاییم، بازهم همان معنای «کوهستان» را افاده می‌کند و درست است. چنان‌که پوهاند حبیبی در حاشیهٔ «طبقات ناصری»(ص ۳۴۱- ۳۳۹) در آن به طور گسترده معلومات ارایه کرده است و یاقوت حموی گفته است: «غرشتان گفته می‌شود».

هم‌ریشه بودن کلمات «غر و غرج و غلچ» مسلم است؛ ولی این‌که آیا صوت «چ» بعد از ورود اعراب بر «غر» لاحق شده است یا در اصل آن همان‌سان بوده است، دلایلی‌اند.

۱. **دلیل تاریخی:** بشاری در «احسن‌التقاسیم» می‌گوید: «والعوام یسمونها غرجستان» و این طرز تسمیه‌ای بوده است که مردم آن دیار آن را به زبان می‌آورده‌اند و لغت‌نویسان قرن‌های سوم و بعد از آن یقیناً با دقت و موشگافی با تحلیل وجوه مختلف آن را به قید قلم آورده‌اند و چنان‌که محترم پوهاند حبیبی کلمهٔ «غرچه ـ اهو» را مثال آورده‌اند، مثال خوبی است از وجود «چ» در آخر کلمهٔ «غر».

۲. از لحاظ دستوری و صوتی آن‌که «ها»ی مختفی که با «چ» لاحق شده است، نسبتی است و از لحاظ صوتی «چ» زبان دری علی‌الاکثر به زبان پشتو به «ح» تلفظ می‌شود و هردو هم‌مخرج یا قریب‌المخرج‌اند.

۳. یاقوت حموی با دقت به طرز تلفظ «غرچ» می‌گوید: «غرش... و هوه بین الشین المعجمه و الجیم علی لغة الفرس...»[3] و مخرج بین شین و جیم همان «چ» است.

---

۱. سیستانی، فرخی، دیوان شعر، تهران: مطبعهٔ مجلس، ۱۳۱۱، ص ۳۲۸.

۲. ابن اثیر، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، ج ۱، بیروت: دارصادر، جزء نهم، زیر عنوان وقایع زمان سلطان محمود غزنوی، ۱۳۸۵ق، ص ۵۱.

۳. حموی یاقوت، معجم‌البلدان، ج ۶، مصر: سعادت، ۱۹۰۶، ص ۲۷۷.

۴. اکثر مورخان و جغرافیه‌نویسان «غرجستان و غرشستان» نوشته‌اند و این خود گواه بر آن است که بعد از کلمهٔ «غر» صوت «چ» هست که با اختلاف تلفظ با پسوند «ستان» یک‌جا آمده است.

ما از قدیم‌ترین مأخذی که به دست داریم، یعنی قصیدهٔ «بحتری طایی» این اسم با تلفظ «غرش» به مار سیده است؛ زیرا وی در زمان متوکل (۳۴۷- ۲۰۶هـ) می‌زیست و بعد از آن ابن خردادبه که به سال (۳۰۰هـ) در گذشته است، نیز «غرشستان» نوشته است.[1] و در آثار دیگر از گونهٔ دیوان عنصری بلخی، تاریخ یمینی، احسن التقاسیم، مسالک الممالک اصطخری، صورةالارض، حدودالعالم، زین‌الاخبار گردیزی، تاریخ بیهقی، تاریخ طبری، احسن التواریخ، آثار البلاد، تقویم‌البلدان، و دیگر کتب معتبر اسم آن ناحیه را «غرجستان» یا ««غرشستان» نبشته‌اند.

ذکر غرجستان یا غرشستان در آثار

۱. ابن خردادبه در کتاب جغرافیای خود به نام «المسالک و الممالک» در زیر عنوان «خبر مشرق» و «القاب ملوک خراسان و المشرق»[2] دربارهٔ مالیات سالیانه و لقب شاه غرشستان معلومات داده، می‌گوید: «غرشستان یک‌صد هزار درهم و هزار گوسفند مالیه می‌دهد.[3] و لقب شاه غرشستان بر از بنده (هزار بنده مرا بیده است.)»[4]

۲. مقدسی یا بشاری در «احسن التقاسیم فی معرفةالاقالیم» گوید: «خراسان را به نه کوره و هشت ناحیه بخش کردیم، ... بادغیس سپس غرجستان...»[5]

۳. ابوالفدا در «تقویم‌البلدان» گوید: «... رباط کروان و غرشستان...»[6]

۴. یاقوت حموی در «معجم‌البلدان» گوید: «غرشستان به فتح اول و سکون دوم و شین معجمهٔ مکسور و سین مهملهٔ و «تا»ی مثنای فوقانی و آخر آن نون، منسوب به «غرشب است...»[7]

۵. گردیزی در «زین‌الاخبار» گوید: «و اندر سنهٔ ثلاث و اربعه مائه(۴۰۳) غرجستان را بگشود و شاز شاه غرجستان را بیاورد.»[8]

---

۱. فارسی، ابو اسحاق ابراهیم بن محمد، المسالک و الممالک، ترجمهٔ محمد بن اسعد بن عبدالله تستری، بنگاه ترجمه، ۱۳۴۰، ص ۳۹-۳۶.

۲. همان، ص ۳۶ و ۳۹.

۳. همان، ص ۳۶.

۴. همان، ص ۳۹.

۵. بشاری، احسن‌التقاسیم فی معرفةالاقالیم، هولاند: مطبعهٔ بریل لیدن، ۱۹۰۶، ص ۳۹۵.

۶. ابوالفداء، اسماعیل بن علی، تقویم‌البلدان، قاهره: مکتبةالثقافه الدینیه، ۱۴۲۷، ص ۵۳۸.

۷. حموی، یاقوت، معجم‌البلدان، ج۶، مصر: سعادت، ۱۹۰۶، ص ۲۷۷.

۸. گردیزی، عبدالحی بن ضحاک گردیزی، زین‌الاخبار گردیزی، به تصحیح: عبدالحی حبیبی، چاپ اول. تهران: دنیای کتاب، بی‌تا، ص ۵۹.

۶. مؤلف حدودالعالم (چاپ تهران) نیز نام «غرجستان» را یاد می‌کند.[۱]

۷. ابن حوقل در «صورةالارض» می‌گوید: « از رباط کوان تا غرجستان و از آن جا تا هرات.» [۲]

۸. تاریخ بیهقی دربارهٔ شکست سلطان مسعود (۴۳۲- ۴۲۲هـ) در جنگ دندان‌قان چنین آورده است: «روز هشتم پیش قصبهٔ غرجستان آمدیم و آن‌جا دور از مقام کردیم... و از غرجستان بر راه رباط...»[۳]

۹. منهاج‌السراج جوزجانی در «طبقات ناصری» چندین جا نام غرجستان را به مناسبت‌های گونه‌گون یاد کرده است.[۴]

۱۰. برهان قاطع در زیر عنوان شار گوید: «و پادشاه غرجستان را نیز گویند.»[5]

۱۱. رشیدالدین فضل‌الله در «جامع‌التواریخ» از کوهسار بودن و سردی غرجستان تذکر می‌دهد.[۶]

۱۲. عطا ملک جوینی در «تاریخ جهان‌گشا»ی خود از واقعات غرجستان در اوقات مختلف ذکر کرده است.[۷]

۱۳. ابن فقیه ابوبکر احمد بن محمد الهمدانی در کتاب «البلدان» گوید: «انَّ هُم یقولون غرجستان کما یقال طخارستان...»[۸]

۱۴. زکریا بن محمد در «آثار البلاد و اخبار العباد» گوید: «غرجستان ناحیهٔ واسعهٔ کثیر القری... و معنای قهستان «کوهستان».[۹]

۱۵. حسن روملو در کتاب «احسن التواریخ» چندین بار از غرجستان نام می‌برد.[۱۰]

---

۱. حدودالعالم من المشرق الی المغرب، با مقدمه بارتولد و حواشی و تعلیقات مینورسکی، ترجمهٔ میر حسین‌شاه، کابل: پوهنتون کابل، ۱۳۴۲، ص ۲۹، ۵۸، ۵۹ و ۶۲.

۲. البغدادي الموصلی، محمد بن حوقل، ابوالقاسم (المتوفی: بعد ۳۶۷هـ)، صورةالارض، بیروت: دار صادر، افست لیدن، ۱۹۳۸ م، ص ۱۷۸.

۳. ابن اثیر، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، ج ۱، بیروت: دارصادر، جزء نهم، زیر عنوان وقایع زمان سلطان محمود غزنوی، ۱۳۸۵ق، ص ۵۱.

۴. بیهقی، ابوالفضل، تاریخ مسعودی، به اهتمام سعید نفیسی، تهران: انتشارات کتابخانه سنایی، ص۷۶۰ و ۷۷۰، ۱۳۲۶.

۵. جوزجانی، منهاج‌السراج، طبقات ناصری، به تصحیح و اهتمام و تحشیه عبدالحی حبیبی، ج۲، کابل: انجمن تاریخ افغانستان، ۱۳۴۲-۱۳۴۳، ص ۳۴۱-۳۳۹.

۶. برهان، محمدحسین بن خلف، برهان قاطع، تهران: بی‌نا، ۱۳۱۷، ص ۷۳۶ و ۸۴۶ و ۹۶۴.

۷. فضل‌الله، رشیدالدین، جامع‌التواریخ، تصحیح بهمن کریمی، تهران: انتشارات اقبال، ص، ۱۲۰ و ۶۱۲ و دیگر صفحات، نسخه مسکو، ۱۳۳۸، ص ۱۰۶.

۸. جوینی، عطاملک محمد شمس‌الدین، تاریخ جهان‌گشای جوینی، جلد دوم، به سعی، اهتمام و تصحیح علامه محمد قزوینی ۱۹۱۱، تهران: انتشارات ارغوان،، بی‌تا، ص ۲۹۳، ص ۲-۱ و ۸۶، ص ۲۹۳.

۹. ابن فقیه، احمد بن محمد، کتاب‌البلدان، هالند: بریل لیدن، ۱۳۰۲، ص ۳۲۸.

۱۰. القزوینی، زکریا، محمد، آثار البلاد و اخبار العباد، بیروت: دارالصادر، چاپ هفتم، ص ۴۲۵، ۱۹۸۴م.

۱۶. منهاج‌السراج جوزجانی در تاریخ «سیاست الامصار فی تجربةالاعصار» چند جا نام غرجستان را می‌برد.[۱]

۱۷. عنصری بلخی ملک‌الشعرای دربار سلطان محود غزنوی دربارهٔ فتح غرجستان قصیده‌ای دارد که در آن گوید:

کنون عجب‌تر از آن فتح، فتح غرجستان .

که شد به دولت او مر سپاه او را رام[۲]

۱۸. فرخی سیستانی در مدح قراتگین دوانی که بعد از فتح غرجستان امیر آن دیار مقرر شده بود، قصیده‌ای دارد و چند جا نام غرجستان را می‌برد.[۳]

۱۹. عتبی منشی سلطان محمود که در فتح غرجستان حضور داشته است، در «تاریخ یمینی» آن واقعه را به صورت مفصل ذکر می‌کند.[۴]

۲۰. شاهنشاه بابر در «تزک» خویش در طی واقعات سال (۹۰۸هـ) گوید: «در هفتم شعبان در راه بازگشت از هرات، از چغچران و مواضع کنار غرجستان «خرجستان، ...»[۵]

۲۱. سیف بن محمد بن یعقوب الهروی در اوایل قرن هفتم هجری در کتاب «تاریخ‌نامهٔ هرات» از واقعات غرجستان ذکر می‌کند.[۶]

۲۲. معین الدین محمد زمچی اسفزاری در تاریخ «روضات الجنات فی اوصاف مدینهٔ هرات» (تاریخ تألیف، ۸۹۹- ۸۹۷هـ) نیز از واقعات غرجستان تذکر می‌دهد[۷] و می‌گوید: «خُش‌نواز که پادشاه غرجستان و طخارستان و بلخ بوده.»[۸]

۲۳. ابوجعفر جریر طبری در تاریخ «الرسل و الملوک» شاهی خش‌نواز را بر غرجستان و

---

۱. روملو، حسن، احسن‌التواریخ، ج۲، به تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص، ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۹، ۱۳۴۹.

۲. جوزجانی، نهاج الدین عثمان بن سراج‌الدین معروف به قاضی منهاج سراج جوزجانی، سیاست الامصار فی تجربة الاعصار، تهران: تصحیح محمد ملک، بی‌تا، بی‌نا، ص، ۱۶- ۵، ۲۸ و دیگر صفحات.

۳. عنصری بلخی، دیوان عنصری، محمد دبیرسیاقی، تهران: انتشارات سنایی، بی‌تا، ص ۱۰۱.

۴. سیستانی، فرخی، دیوان شعر، تهران: مطبعهٔ مجلس، ۱۳۱۱، ص ۳۲۸.

۵. عتبی، ابونصر محمد، تاریخ یمینی، ترجمه ابواشرف ناصح بن ظفر بن سعدالمنشی الجرفادقانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۳۲۷، ۱۲۷۲. (همین کتاب در سال ۶۰۴هـ ترجمه شده است.)

۶. بابر شاه، ظهیرالدین محمد، (۹۰۹-۸۶۲ ش) بابرنامه، (Babur Name)، واقعات کابل، ترجمهٔ عبدالرحیم، خان‌خانان، بمبئی، ، ۱۳۰۸، ص ۱۰۱.

۷. اسفزاری زمچی، معین الدین محمد، روضات الجنات، جلد اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۸، ص ۳۶۵ و ص ۶۸، ۴۱۰، ۴۱۱ و ۴۱۲.

۸. همان، ص ۳۶۵.

طخارستان و بلخ درج کرده است.[۱]

۲۴. فرهاد میرزا در جغرافیای خویش به نام «جامِ جم» گوید: «و صاحب مرا صد می‌گوید که غرشستان ولایت هرات فی غربی‌ها و الفور[غور] فی شرقی‌ها و مرو الرود عن شمالی‌ها و غزنه من جنوبی‌ها و یقال لها غرجستان.»[۲]

۲۵. و از آثار معاصران، غرجستان در کتاب مولفهٔ کریستن‌سن دنمارکی به نام «شاهنشاهی ساسانیان» ذکر شده است.[۳]

غرچ‌الشار

مقدسی در جغرافیای خود به نام «احسن التقاسیم فی الاقالیم» در زیر نام «غرچ‌الشار» گوید: «معنای غرچ کوه‌ها است و «شار» شاه را گویند و تفسیر این ترکیب کوه‌های شاه است و شاهان‌شان تا امروز (حوالی اواخر قرن چهارم) به نام «شار» خطاب می‌شوند.» و همو می‌گوید: «غرجیان بسا دادگستری «شار» خوش‌بختند و مردم بهتر از مردم غرچ‌الشار نیست.»[۴]

ابن حوقل در «صورةالارض» گفته است: «غرچ‌الشار در گذشته ناحیه‌ای از کشور بزرگی موسوم به مملکت غرجه بود.[۵]

شیخ ابو زید احمد بن سهل بلخی (وفات ۳۲۲هـ) در کتاب صورةالاقالیم[۶] گوید: «غرچ‌الشار از جملهٔ کوه خراسان است... و دو شهر دارد.»[۷]

حدود و سرحدهای غرجستان

یاقوت حموی گوید: «غرجستان بین غزنه و کابل و هرات و بلخ افتاده است.»[۸] مؤلف حدودالعالم گوید: «حدود شمالی خراسان، غرجستان، گوزگانان و تخارستان می‌باشند.»[۹]

همان اثر دربارهٔ گوزگانان گوید: «مغرب وی حدود غرجستان است.»[۱۰] ابن حوقل می‌گوید:

۱. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الرسل و الملوک، ترجمهٔ طبری، تهران: اساطیر، ۱۳۶۲، ص ۸۷۹.

۲. میرزا، فرهاد، جام جم، تهران، ۱۳۷۳- ۱۳۷۰، ص ۴۸۷.

۳. کرستن سین، ارتور، شاهنشاهی ساسانیان، کوپنهاگ: بی‌نا، ص۲۳-۲۲، ۱۹۰۷، (نام فرانسوی آن empire sassanides است.)

۴. بشاری، احسن‌التقاسیم فی معرفتةالاقالیم، هولاند: مطبعهٔ بریل لیدن، ۱۹۰۶، ص ۳۱۰- ۳۰۹.

۵. همان، ص ۳۴.

۶. ابن حوقل، در صورةالارض، ترجمهٔ دکتور جعفر شعار، تهران: تابان، فصل دوازدهم، ۱۳۴۵، ص، ۱۶۶، ۱۷۷ و ۱۷۸.

۷. بلخی، احمد، صورةالاقالیم، لندن: مطبعه بریل، ۱۹۲۷، ص ۲۵۳.

۸. همان، ص ۲۳.

۹. حموی، یاقوت، معجم‌البلدان، ج ۶، مصر: سعادت، ۱۹۰۶، ص ۲۷۷.

۱۰. حدودالعالم من المشرق الی المغرب، با مقدمه بار تولد و حواشی و تعلیقات مینورسکی، ترجمهٔ میر حسین‌شاه، کابل: پوهنتون کابل ۱۳۴۲، ص ۲۹.

«بلادی که غور را فرا گرفته‌اند، عبارت‌اند از: هرات تا فراه و از آن جا تا بلدی داور و از آن‌جا تا رباط کروان... و از رباط کروان تا غرجستان و از آن‌جا تا هرات.»[1]

ابوالفدا در «تقویم البلدان» گوید: «غور را عمل هرات و رباط کروان و عرشستان و خلاصه خراسان از سه جهت فرا گرفته است.»[2] زکریا بن محمد بن محمود قزوینی گوید: «غرشستان ناحیهٔ فراخی دارای قریه‌های بسیار است. غور در شرق و هرات در غرب و مروروود در شمال و غزنه در جنوب آن واقع است.»[3]

اما باید دانست که او در سال ۶۸۲هـ یعنی پنجاه‌وشش سال بعد از وفات یاقوت حموی مرده است و حق تقدم یاقوت راست.

اصطخری در کتاب «مسالک الممالک» آورده است: »از فره[فراه] تا بلدی داور و از بلدی داور تا رباط کروان از عمل ابن فریغون و از رباط کروان تا عرج‌الشار و از آن جا تا هرات همه به غور واقع‌اند و مسلمان‌اند.»[4] «حدودالعالم» دربارهٔ رود مرو گوید: «از حد میان گوزگانان و غور از حد غرجستان بگشاید.»[5] این رود که به قرار تصریح حدودالعالم از حد غرجستان سرچشمه می‌گیرد و بر بشین می‌گذرد. بشین قصبهٔ غرجستان بوده است و در حد غربی گوزگانان و رود مذکور از نزدیک نواحی غربی هزاره‌جات سرچشمه می‌گیرد و همین رودِ مرغاب است.» هم‌چنان حدودالعالم نوشته است: «رود بلخ از حدود بامیان(بند امیر) بگشاید و بر حدود... رباط کروان بگذرد.»[6]

همین اثر در جای دیگر گوید: «تمران و تمازان دو ناحیت است به حدود رباط کروان نزدیک اندر کوه‌ها[7] و امروز در نواحی قریب سمت مغرب شهرستان قریه‌ای است به نام «شیرو» یا «شیران» و می‌توان آن را به «شاران» حدس زد که الف آن به «ی» تمایل یافته است، چون منطقهٔ مذکور به تمزان و تمران و گیزپو[گیزاب] نزدیک است؛ پس می‌توان همان مناطق را از غرجستان شمرد و رباط کروان هم از غرجستان بوده است.

از نگاه لقب هم «ریوشار» ملک ریوشاران با «شار» نزدیک است و حدودالعالم[8] ریوشاران را از

۱. همان، ص ۳۸۹.
۲. ابوالفدا، اسمعیل(الملک المؤید)، تقویم‌البلدان، ترجمهٔ عبدالمجید آیتی، تهران: بنیاد فرهنگ، ۱۳۴۹.
۳. القزوینی، زکریا، محمد، آثار البلاد و اخبار العباد، بیروت: دارالصادر، چاپ هفتم، ۱۹۸۴ م، ص ۴۲۵.
۴. اصطخری(کرخی)، ابراهیم، مسالک‌الممالک، لیدن: مطبعهٔ بریل، ۱۹۲۷، ص ۲۵۳.
۵. حدودالعالم من المشرق الی المغرب، ترجمهٔ میر حسین‌شاه، کابل: ص ۳۶۶، ۱۳۴۲ و چاپ تهران، ص ۲۹.
۶. همان، چاپ ۱۳۴۲، ص ۳۶۶.
۷. همان، چاپ ۱۳۴۲، ص ۳۸۹.
۸. همان، ص ۳۶۶.

غرجستان می‌داند. قرار تصریح ابن خرادادبه مایهٔ آن‌جا ده هزار درهم بوده است.[۱]

القاب امرای غرجستان

شاه غرجستان در قرن سوم هجری به نام براز بنده (هزار بنده) هم یاد می‌شده است؛ ولی طوری که همهٔ تواریخ و جغرافیاهای گذشته نبشته‌اند، شاهان غرجستان را به نام «شار» می‌خواندند. بشاری معنای «شار» را «ملک» نوشته است.[۲] فرخی سیستانی شاهان قدیم غرجستان را «شار» خوانده است و امیر جدیدش را «میر غرجستان»؛ چنان‌که گوید:

نگاه کن که امیر جلیل تا بنشست..

به جای شار به فرمان خسرو ایران[۳]

به قرار تصریح عتبی مؤلف «تاریخ یمینی» شار ابونصر پسری داشت سرکش که نامش شاه محمد بود و او را «شارشاه» می‌گفتند.[۴] لقب «شار» سالیان دراز بر امیران غرجستان ثابت بوده است.[۵] ابن خلدون گوید: «مبنای شار «ملک‌الجلیل» است.[۶]

مناطق و شهرهای غرجستان

بشاری گوید: «غرجستان ناحیه‌ای است دارای قریه‌های بسیار و ده منبر دارد که کهن‌ترینش در ابشین است که باشگاه شاران می‌باشد. آبادی‌هایش زیبا است و جامعی قشنگ و کاروان‌سرایی‌های زیبا دارد. شهر دیگرش شورمین است و بلکیان شهر دیگر آن است که میان کوه‌هاست.»[۷]

---

۱. اصطخری (ابن خردادبه)، ابراهیم، مسالک‌الممالک، لیدن: مطبعهٔ بریل، ص ۴۹، ۱۹۲۷.

۲. مقدسی (معروف به بشاری)، احسن‌التقاسیم فی معرفتةالا قالیم، هولاند: مطبعهٔ بریل لیدن، ۱۹۰۶، ص ۳۰۹.

۳. سیستانی، فرخی، دیوان شعر، تهران: مطبعهٔ مجلس، ۱۳۱۱، ص ۳۲۸.

۴. عتبی، ابونصر محمد، تاریخ یمینی، ترجمه ابواشرف ناصح بن ظفر بن سعدالمنشی الجرفادقانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۳۳۷، ۱۲۷۲. (همین کتاب در سال ۶۰۴هـ ترجمه شده است.)

گردیزی، عبدالحی بن ضحاک گردیزی، زین‌الاخبار گردیزی، به تصحیح: عبدالحی حبیبی، چاپ اول. تهران: دنیای کتاب، بی‌تا، ص ۱۵۷ و ۳۳۷.

ابن اثیر، علی بن محمد، الکامل فی‌التاریخ، ج ۱، بیروت: دارصادر، جزء نهم، زیر عنوان وقایع زمان سلطان محمود غزنوی، ۱۳۸۵ق، ص ۵۱.

خواوندشا، میرمحمدبن سیدبرهان الدین، تاریخ روضةالصفا، ج ۱، هند، بمبئی، ۱۲۶۱، ص ۱۴۴.

۵. جوزجانی، قاضی منهاج، طبقات ناصری، عبدالحی حبیبی، جلد اول، کویته و کابل، ۱۹۴۶م/۱۳۲۸ش، ص ۳۳۷.

برهان، محمدحسین بن خلف، برهان قاطع، تهران: بی‌نا، ۱۳۱۷، ص ۱۵۶، ۱۵۷ و ۳۳۷.

خواوندشا، میرمحمدبن سیدبرهان الدین، تاریخ روضةالصفا، ج ۱، هند، بمبئی، ۱۲۶۱، ص ۱۱۴.

۶. ابن خلدون، ابوزید عبد الرحمان بن محمد بن خلدون حَضرَمی، تاریخ ابن خلدون، ج ۴، مقدمه، محمد پروین گنابادی، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲، ص ۳۶۹.

۷. مقدسی (معروف به بشاری)، احسن‌التقاسیم فی معرفتة الا قالیم، هولاند: مطبعهٔ بریل لیدن، ۱۹۰۶، ص ۳۰۹.

غرجستان قلعه‌های بسیار داشته است که اکنون هم به همین نام موجودند.[۱] تمران و تخران اگرچه ذکر شده است؛ اما از مناطق غرجستان بوده‌اند و دیوشاران نیز از غرجستان بوده است.[۲]

وضع اجتماعی

بشاری می‌گوید: «در آن‌جا داد و عدالت به معنای واقعی آن بر جای است و گویا دنبالهٔ دادگستری عمر (رض) خلیفهٔ دوم و عمر بن عبدالعزیز است. رسوم آنان چشم‌گیر است و فرمان‌روایان ستم‌گار در آن‌جا نیستند. آن‌چه را از دارایان[سرمایه‌داران] می‌گیرند، به ناداران می‌دهند. اگر کسی به کار ناروا دست یازد، مورد بخشایش می‌آید یا جزای شرعی در باره تطبیق می‌شود. اهل آن مردمان نیکوکار و خوب‌کردارند.»[۳]

مؤلف «حدودالعالم» گوید: «مردمان این ناحیت مردمانی‌اند سلیم و بی‌بدو. دربارهٔ مردم روشاران گویدک «مردمان جنگی از غرجستان و گوزگان‌اند.»[۴] احسن التقاسیم مثلی دربارهٔ غرجستان می‌آورد: «و طوبی لاهل الفرج به عدل‌الشار»[۵] و نیز گوید: «قومی برتر از مردم غرجستان نیست.»[۶] شاران غرجستان مردان دانشمند و دانش‌پرور بوده‌اند. خصوصاً شار ابونصر بن محمد بن اسد، چنان‌که عتبی درباره‌اش گوید: «به مطالعهٔ کتب و مجالست اهل ادب پرداخت و به لذت علم از لذات ملک و شهوات دنیا قناعت نمود.»[۷]

ابن اثر در تاریخ «الکامل» گوید: «عده‌ای از کتاب‌های تهذیب ازهری را دربارهٔ لغت به خط خودش دیدم و در آن نسخ ای بود که محمد بن الازهری در آن نوشته بود؛ این جزء را از سر تا آخر برای شار خوانده است.»[۸]

---

۱. جوزجانی، قاضی منهاج، طبقات ناصری، عبدالحی حبیبی، جلد اول، کویته و کابل، ۱۹۴۶م/۱۳۲۸ش، ص،۲۵ و ۳۵.
بهار، محمدتقی (ملک‌الشعرا)، تاریخ سیستان، تهران: معین، قصیده مادر، بی‌تا، ص۴۱۰.

۲. حدودالعالم من المشرق الی المغرب، با مقدمه بار تولد و حواشی و تعلیقات مینورسکی، ترجمهٔ میر حسین‌شاه، کابل: پوهنتون کابل، ۱۳۴۲، ص ۳۶۶.

برهان، محمدحسین بن خلف، برهان قاطع، تهران: بی‌نا، ۱۳۱۷، ص ۱۵۶، ۱۵۷ و ۳۳۷.

۳. مقدسی(معروف به بشاری)، احسن‌التقاسیم فی معرفةالاقالیم، هولاند: مطبعهٔ بریل لیدن، ۱۹۰۶، ص ۳۰۹ - ۳۱۰.

۴. حدودالعالم من المشرق الی المغرب، با مقدمه بار تولد و حواشی و تعلیقات مینورسکی، ترجمهٔ میر حسین‌شاه، کابل: پوهنتون کابل، ۱۳۴۲، ص ۵۹-۵۸.

۵. مقدسی(معروف به بشاری)، احسن‌التقاسیم فی معرفةالاقالیم، هولاند: مطبعهٔ بریل لیدن، ۱۹۰۶، ص ۳۰۹ - ۳۱۰.

۶. همان، ص ۳۱۱.

۷. عتبی، ابونصر محمد، تاریخ یمینی، ترجمه ابواشرف ناصح بن ظفر بن سعدالمنشی الجرفادقانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی ۱۲۷۲، ص ۳۳۷. (همین کتاب در سال ۶۰۴هـ ترجمه شده است.)

۸. ابن اثیر، علی بن محمد، الکامل فی‌التاریخ، ج ۱، بیروت: دار صادر، جزء نهم، زیر عنوان وقایع زمان سلطان محمود غزنوی، ۱۳۸۵ق، ص ۵۱.

کسی که با ازهری هم‌نشین بوده و کتاب «تهذیب» او را خوانده باشد، او مردی فاضلی بوده است.[۱] شار ابونصر در حوالی سال‌های بعد از ۳۸۹هـ به غزنین آورده شد و تا آخر زندگی همان‌جا بود.[۲] عبدالواسع جبلی شاعر معروف نیز از غرجستان بوده است که در عهد سلطان‌سنجر می‌زیسته (وفاش در سال ۵۵۵هـ) است، دیوان او در تهران به طبع رسیده است.[۳] عالم دیگر اما صدرالدین علی نیشاپوری در آن جا مدرس بوده است.[۴] مردم غرجستان هنردوست بوده‌اند. زکریا در «آثار البلاد» گوید: «آن‌جا کسانی‌اند که به نواختن دف و دیگر وسایل موسیقی و غنا بلندند.»[۵] و صاحب تاریخ «روضات‌الجنات فی اوصاف مدینهٔ هرات» گوید: «مردم آن‌جا به غایت سخت‌جان و کوه‌رو و درشت‌خوی باشند و نخچیر بسیار صید کنند.»[۶]

وضع مالی و اقتصادی غرجستان

مؤلف حدودالعالم گوید: «جایی بسیار غله و کشت و برز و آبادن است و همه کوه هست.[۷] [مردم آن‌جا] شبانان‌اند و برزیگر.» دربارهٔ ریوشاران گوید: «ناحیتی است بزرگ و بسیار نعمت.»[۸] زمچی اسفزاری گوید: «حصول و ثغور استوار دارد و میوه‌های خوب او سیب، امرو، انجیز، انار و جوز بسیار از آن‌جا حاصل می‌شوند.»[۹] از آن‌جا کشمش و برنج نیز به دست می‌آمده است.[۱۰] در آن جا باغ‌ها و آب فراوان بوده است. مالیات سلانهٔ آن در زمان عبدالله بن طاهر (وفات ۲۳۰هـ) بین (۲۱۳-۲۱۲هـ) یک‌صد هزار درهم و هزار گوسفند است و اگر مالیهٔ سالانهٔ ریوشاران را که ده هزار درهم بوده است، با آن جمع کنیم، مجموعاً ۱۱۰ هزار درهم و هزار گوسفند می‌شود.[۱۱] مردم غرجستان با مناطق و نواحی همسایهٔ خود تجارت و معاملات بازرگانی نیز داشته‌اند.

---

۱. همان، ص ۵۲.

۲. عتبی، ابونصر محمد، تاریخ یمینی، ترجمه ابواشرف ناصح بن ظفر بن سعدالمنشی الجرفادقانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۲۷۲، ص ۳۳۷. (همین کتاب در سال ۶۰۴هـ ترجمه شده است.)

۳. خانلری، زهرا، فرهنگ ادبیات فاسی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ، ۱۳۳۷، ص ۱۵۹.

۴. جوزجانی، قاضی منهاج، طبقات ناصری، عبدالحی حبیبی، جلد اول، کویته و کابل، ۱۹۴۶م/۱۳۲۸ش، ص۳۶۲.

۵. القزوینی، زکریا، محمد، آثار البلاد و اخبار العباد، بیروت: دارالصادر، چاپ هفتم، ۱۹۸۴م، ص ۴۲۵.

۶. اسفزاری زمچی، معین الدین محمد، روضات الجنات، جلد اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۸، ص ۲۷۱.

۷. حدودالعالم من المشرق الی المغرب، منوچهر ستوده، کتابخانه طهوری، ۱۳۶۲، ص ۵۸.

۸. همان، ص ۵۷.

۹. اسفزاری زمچی، معین الدین محمد، روضات الجنات، جلد ۱، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۸، ص ۳۶۵.

۱۰. بلخی، احمد، صورة الاقالیم، لندن: مطبعه بریل، ۱۹۲۷، ص ۲۷۱.

۱۱. اصطخری(کرخی)، ابراهیم، مسالک الممالک، لیدن: مطبعه بریل، ۱۹۲۷، ص ۲۵۳.

غرجستان یا منطقهٔ وسیع هزاره‌جات[1]

می‌خواهم با این چند سطر قارئین محترم را از راه‌های صعب‌العبور و دشوارگذار، به مناطق پر کیف و دیدنی‌ای برسانم که از یک طرف از دیدن مناظر تماشایی آن حظ ببرند و از جانب دیگر وضع گذاره و طرز معیشت ساکنین آن حد و مرز روح‌شان را به شور آورده، خون قلب آن‌ها را به صورت قطرات اشک از دیدگان دوربین و دقیق‌شان فرو ریزد. یقین دارم از خواندن و شنیدن این داستان طولانی و مهیج، اما تازه به سطوح نمی‌آیند؛ زیرا چیزی شنیدنی و خواندنی برای‌شان تقدیم می‌دارم؛ ولی تنها نخوانید و فراموش نکنید؛ بلکه دقیق شده، راه بهبود آن کتلهٔ دورافتاده از همه چیز را، کشف و به درمان درد آن‌ها بکوشید.

ساختمان طبیعی سرزمین هزاره‌جات (غرجستان)

منطقهٔ وسیع و پُرنفوس هزاره‌جات از مربوطات ولایت کابل است که شرقاً به تکانه در میدان، جنوباً به اورزگان و گیزاب قندهار، غرباً به غرجستان هرات و شمالاً به درهٔ صوف مزار شریف و گرزیوان و بل‌چراغ میمنه محاط بوده، اکثراً حصص این منطقه، کوهستانی، و دشوارگذار، ولی در بعضی جاها از میدان‌های سرسبز تشکیل شده است که هرکدام در جایی نظر بیننده را به خود جلب می‌کند. امتداد سلسله کوه‌های هندوکش که از شرق بامیان در این سرزمین داخل شده و به نام کوه‌های بابا یاد می‌شود، با شاخ‌ها و پنجه‌های طولانی و پُر برف خود در این حصه منبع آب‌های شفاف و جان‌بخشی را به وجود آورده و در دره‌های عمیق و سهمگین و وادی‌های قشنگ و دلفریب آن جریان داشته، باعث نشو و نمو نباتات و دوام زندگی ساکنان آن مرز و بوم می‌گردد.

قلل آسمان خراش شاه‌فولادی و کوه عروس، هوای مناطق دور و پیش خود را در منطقهٔ غرجستان (هزاره‌جات) تحت تأثیر گرفته، منبع بزرگ‌ترین دریاهای افغانستان مثل هیرمند، هریرود، کابل (از درهٔ اونی و درهٔ سنگلاخ[2] که دامنه همین کوه‌ها می‌باشند، می‌برآید)، هژده نهر مزار شریف همه

---

۱. مضطر، دین‌محمد، «غرجستان یا منطقهٔ وسیع هزاره‌جات»، مجلهٔ عرفان، شماره ۱، سال ۱۳۳۴.

۲. درهٔ سنگلاخ در هشت کیلومتری شمال غرب جلریز، شرقاً و غرباً بین کوه‌های پغمان و یک سلسله کوه‌ها به نام کوه‌های هیرمند واقع

از همین کوهساران پُرفیض قلب افغانستان سرزده، دامنهٔ پرنشیب، وادی‌های قشنگ و میدان‌های وسیع را خرم و سر سبز می‌نماید. اگر غرجستان (هزاره‌جات) را به قلب افغانستان تشبیه نماییم، از حقیقت بعید نیست؛ زیرا قلب که اساس زندگی و حیات را به انتشار خون پاک ذریعهٔ رگ‌های باریک و ضخیم در بدن به وجود آورده به عین صورت مخزن‌های آب شفاف، برف‌های دائمی قلل سر به فلک کشیدهٔ کوه بابا که از فراز صخره‌های بزرگ آن با یک جریان سریع و مهیب زیاد سرازیر شده، از بین دره‌های عمیق و ساکت می‌گذرد، مراتع و علف‌زارهای بزرگ حاصلات و مستقلات فراوان و سرشاری به وجود آورده، از تنگی‌های طولانی عبور نموده، از میان میدان‌های وسیع و لامزروعی سرزده، بالاخره طوری که می‌گویند آب همیشه در تلاش است تا آرام بگیرد. زمانی که آرام گرفت از بین می‌رود و به شدت در دامن فرودگاه‌های عمیق خود فرومی‌ریزد و محو می‌شود.

ما زنده بر آنیم که آرام نگیریم

موجیم که آسودگی ما عدم ماست

نا گفته نگذاریم که اگر به منبع دریای سرکش و تند رفتار هیرمند دقیق شویم، می‌بینیم که این دریای بزرگ و مواج از قطرات نقره‌فام و جوی‌باران آرامی تشکیل شده تا یک حصه در بین دره‌های پیچ پیچ و وادی‌های خم‌درخم به سرعت زایدالوصفی درجریان بوده‌اند. این آب، از پیکر محتاج به خون وطن عزیز ما سرکشانه بر آمده، در دامن غیر می‌ریخت و در بدن دیگری تزریق می‌شد که بالاخره بعد از سالیان دراز جلوی طلایی [لگام] به دهن آن انداخته شده، امید است این همه پترول حیات از چراغ بدن ما رایگان از دست نرود.

اقلیم هزاره‌جات یا غرجستان نظر به ارتفاعی که از سطح بحر دارد، در اکثر حصص زننده بوده، من حیث‌العموم زمستانش سرد و طولانی و بهار و تابستانش گرم، اما زود گذرند؛ لیک مردمان مقیم آن سرزمین از سرمای زمستان و گرمای تابستان وطن عزیزشان کم‌تر متأثر می‌شوند.

بوده، حصهٔ شرقی این دره را سلسلهٔ کوه بابا مسدود و درهٔ سنگلاخ را از سرخ و پارسا جدا می‌سازد. نفوس این دره مجموعاً به دو هزار نفر بالغ می‌شود که حداکثر آن‌ها خود را اخلاف سید شاه قباد که مزارش در وسط همین دره موجود و مورد احترام همگان است، می‌دانند. پنج فیصد نفر از مسکونین این دره چیز خوان بوده آن هم صاحبان تحصیلات خصوصی و به اصطلاح ملا خوان می‌باشند و متباقی مردمان آن‌جا همه اهل کسب و بی‌سواد هستند.

صنایع برک بافی، گلیم بافی و نمد مالی در این دره معمول بوده، معدن بزرگ ابرک در آن‌جا موجود است. به استقامت غرب درهٔ سنگلاخ درهٔ تنگی به نام درهٔ زنبورک دیده می‌شود که دو صد و پنجاه متر دورتر از دهنهٔ آن دره، دو چشمهٔ آب گرم و آب سرد در آن موجودند و به نام چشمهٔ شفا یاد شده، چشمهٔ آب گرم آن باعث علاج اکثر امراض جلدی می‌شود. مردمان این دره همه از پیروان مذهب امام شافعی علیه‌الرحمه بوده، بزرگ‌ترین منبر و محل عبادت ایشان در وسط درهٔ سنگلاخ در جای (داوود کلان) از اخلاف سید شاه قباد دائر است.

یک شاخهٔ بزرگ دریای کابل از کوه‌های شمال غربی این دره بر آمده از بین درهٔ سنگلاخ گذشته باغ آهنگران را به دو حصه جدا نموده که زیر پل جلریز با شاخهٔ دیگران که از درهٔ اونی می‌آید یک‌جا شده از غرب میدان داخل وادی کابل می‌شود.

زمستان شدید[1] و زنندهٔ منطقهٔ هزاره‌جات (غرجستان) یا منطقهٔ قطب افغانستان آن قدر سخت‌گذر و طاقت‌فرسا است که بعضاً ضخامت طبقهٔ برف در همواری‌ها به سه متر می‌رسد. در زمستان تردد عراده‌ها چه بلکه عبور و مرور حیوانات و انسان‌ها در مسافات کوتاه حتی بین کوچه‌ها و راهروها هم به مشکل صورت می‌گیرد. برف‌باری در سرتاسر هزاره‌جات از پانزده عقرب شروع شده، من حیث‌العموم تمام مناطق دور و نزدیک این سرزمین از سرچشمه تا چغچران و از گرزیوان تا دای‌میرداد وردک در برودت و برف‌گیری با اندکی تغییر با هم شباهت تمام داشته، گذرگاه‌ها و معبرها از پانزدهٔ عقرب تا اوایل ثور زیر برف و یخ مستور می‌باشند. گویا از عقرب تا ثور پوره هفت ماه در سرتاسر هزاره‌جات راه‌ها مسدود، گشت و گذار و آمد و شد ممنوع، کشت و زراعت موقوف، حیوان و نبات همه خمود و جمود می‌باشند، قله‌های مرتفع جبال و سواحل فرورفته دریاچه‌ها، کناره‌های پیش‌برآمده و تنگناهای عمیق دره‌ها و وادی‌ها همه را عفریت سرما با لشکر برف و یخ خود استیلا نموده، جز رنگ مأیوس کن برف و بعضی حیوانات وحشی مثل گرگ و امثال آن چیزی در آن‌جا یافت نمی‌توانیم. همهٔ موجودات حیهٔ آن سرزمین در همین مدت هفت ماه، حکم مرده را دارند، چه از آن‌ها سر و صدایی نبوده، در مغاره‌های تنگ و تاریک پناهنده شده محصولات پنج ماه دسترنج خود را استهلاک می‌کنند و در انتظارند چه وقت و از کدام تحت مژدهٔ موسم فرح و سرور را پیک تیز گامش به مشام دل افسردهٔ آن‌ها رسانیده، خواب خفه کنندهٔشان را به بیداری مبدل سازد. مردم این سرزمین رسیدن بهاران روح‌بخش را از برآمدن بتهٔ رواش که در اوایل ماه ثور از دامنه‌های جبال سر می‌زند، دانسته، عالم ظلمانی و مغاره‌های کثیف و جان‌گدازشان را ترک گفته، می‌برآیند و گویی سر از نو زنده می‌شوند. به اثر برف‌باری‌های متواتر و برف کوچ‌های خطیر، مردمان بیچارهٔ این سرزمین کثیراً تلفات مالی و جانی جبران‌ناپذیری متحمل می‌شوند که از بس دور و منزوی افتاده‌اند و کسی از آن‌ها خبر ندارد، نه مؤسسهٔ جهان‌شناس هلال احمر به آن‌ها کمکی و نه نوع‌پرستان جامعه به حال‌شان ترحمی می‌کنند؛ زیرا در منطقهٔ هزاره‌جات یا غرجستان نه خط‌های مخابراتی اصولی تا سال گذشته تمدید شده بود و نه کدام سرویس زمینی یا هوایی در آن‌جا آمد و شد دارد تا احوال مردم آن گوشهٔ کرهٔ ارض را به این طرف زمین برسانند و هنوز از قاصدان تیز کام پیاده و چابک سواران عصر سنگ برای ارسال مکاتیب در آن سرزمین کار می‌گیرند.

در سرتاسر این منطقهٔ وسیع تنها دو حکومت دایکندی و شهرستان نسبتاً گرم‌تر و آب و هوای آن حصص شبیه کابل و نواحی آن بوده، مردم این جاها را به نام گرمسیر یاد می‌کنند. خلاصه اگر

۱. مضطر، دین‌محمد، «زمستان شدید»، مجلهٔ عرفان، شمارهٔ ۲، ثور ۱۳۳۴.

هزاره‌جات یا غرجستان را به نام قطب افغانستان یاد کردیم، از حقیقت بعید نیست؛ زیرا سرمای زمستان در آن منطقه به حدی غیرقابل تحمل است که جز بومیان مقاوم و حوصله‌مند آن سرزمین، کسی را تاب بودوباش آن‌جا نیست، چه مرگ خطیری هر آن زندگی باشندگان آن مرز و بوم را چه از رهگذر معیشت و چه از راه مواصلات و مخابرات شدیداً تهدید می‌کند. ناگفته نگذاریم بهار این سرزمین هم در موسم خود کم‌تر از زمستان کابل نبوده، تازه در اوایل ثور، برف‌های معبرها و جاده‌ها به کمک بادکوبه‌های طوفان آیین آهسته آهسته کم شده به عابرین (تنها برای سواران و پیاده‌ها) اجازه تردد می‌دهد؛ اما عراده‌ها نمی‌توانند یک قدم در این راه پیش بروند تا آن‌که جاده‌هایی که از گذاردن اسم جاده یا خیابان بر آن خجالت می‌کشم، سر از نو ترمیم، بلکه تعمیر نشوند.

تابستان سرزمین غرجستان هم درجای خود کم‌تر از زمستانش تماشایی نیست؛ زیرا از طلوع آفتاب تا موقع غروب شعاع فروزان خورشید در این مناطق آن قدر به شدت می‌تابد که تازه وارد نمی‌تواند برای پانزده روز پوست اولی خود را نگه دارد. خلاصه اگر تنها به اقلیم زنندهٔ غرجستان مفصلاً بحث نماییم، اکثر نکات قابل ذکری را فراخواهیم گذاشت. پس بهتر است به همین مختصر اکتفا نموده، به قوهٔ سنجش و تعمق قارئین محترم واگذاریم تا هرجا می‌سنجند، درک نمایند که این سرزمین طلسم‌آگین در کجا و مردمان آن به چه و تیره زندگی می‌کنند.

ارتفاعات بعضی گذرگاه‌ها (کوتل‌ها)ی هزاره‌جات تا به ۳۳۳۰ متر از سطح بحر می‌رسند که در حین تابستان عابرین از بالای برف‌های دائمی، از آن حصص با هزاران مشکلات می‌گذرند. در موسم تابستان عجیب‌تر این است که به مجرد افول آفتاب در عقب کوهساران غربی، از جریانات مخالف هوا یک نوع بادهای تند و طوفانی که منبع آن‌ها قلل آسمان خراش کوه بابا است، در آن‌جا بر می‌خیزد که حتی ریزه‌سنگ‌ها را از یک‌جا به جای دیگر می‌برد و به روی انسان‌ها و حیوانات می‌پاشد که دامنهٔ این بادها از هزاران کوه و کوه بچه گذشته، بعضاً تا به کابل نیز می‌رسد. از اثر وزش همین تندبادهای طوفانی درگرد و نواحی کوه‌های بابا، شب‌های تابستان آن قدر سرد می‌شود که در اوایل ماه اسد کسی را قدرت خوابیدن در بیرون و بدون لحاف نیست. دلیل شکستن سنگ‌ها و به وجود آمدن کوه‌های انهدامی در غرجستان نیز همین تغییر آنی و شدید هوای آن‌جا است.

پیداوار مهم نباتی غرجستان عبارتند از باقلی، جواری، مشنگ، کلول و کم‌تر گندم. در سرتاسر هزاره‌جات فقط دو نوع درخت بی‌میوه دیده می‌شود که یکی آن به نام سپیدار و دیگرش یک قسم بید است که به نام خربید یاد می‌کنند که هر دو در مقابل وزش بادهای شدید آن منطقه و سرمای زمستانش خیلی مقاوم بوده به زودی از بین نمی‌روند. اشجار مثمر از قبیل توت، زردآلو و قیسی

خیلی کم، آن هم در حصص دایکندی و شهرستان یافت می‌شوند. درختان سیب و ناک و آلبالو و امثال آن به صورت قطع در غرجستان وجود نداشته، در همین دو منطقه (شهرستان و دایکندی) به ندرت فالیزهای خربوزه و تربوز و خیار و تره یافت می‌شوند. در بعضی حصص هزاره‌جات درختان بادام کوهی یافت می‌شود که از آن بر می‌آید که زمین غرجستان برای نشو و نموی انواع حیوانات و میوه‌جات مساعد است؛ اما مردم این سرزمین در زرع و بذر غله‌جات به حدی مصروف‌اند که کم‌ترین توجه به میوه و قیمت مواد غذایی آن ندارند. فقط متوجه کشت و زراعت غله‌جات بوده، سبزی‌ای که از آن ویتامین می‌گیرند، عبارت از یک نوع سبزی است که در بین کشت‌زارها به صورت طبیعی می‌روید و به نام شورک یاد می‌شود. یک قسم گیاه به نام غیغان که در همه حصص هزاره‌جات به صورت طبیعی می‌روید، از بزرگ‌ترین کمک‌های طبیعت با مردم غرجستان است؛ زیرا مواد خوراکهٔ هفت ماههٔ زمستان حیوانات این مردم را به وجود می‌آورد؛ ولی باید ناگفته نگذاریم که درو نمودن و جمع‌آوری این نباتات، خود به حدی مشکل است که درو کننده از سر سال الی ختم کار چندین مرتبه پوست روی خود را عوض می‌کند؛ زیرا یک قسم مواد شیر مانند از بین برگ‌های آن تراوش کرده به هر جایی که می‌ریزد، فوراً همان حصه را می‌شاراند.

از خوردنی‌های لذیذ و پرکیف مردم هزاره دوغ به اصطلاح خودشان شیر است که در دوازده ماه سال چه بهار، چه زمستان و چه خزان و چه تابستان در سه وقت خورده می‌شود. یک قسم آرد به نام جودر که میدهٔ مخلوط از جو، جودر، گندم و مشنگ است، خمیر نموده، یک نوع نان از آن می‌سازند که هر کس نمی‌تواند آن را فرو برده هضم کند و رفع احتیاج نماید.

مال‌داری مهم و برجستهٔ مردم هزاره بز و گوسفند بوده، مالکین اسپ در غرجستان خیلی کم بوده و شتر قطعاً در آن سرزمین وجود ندارد. طریق قلبه کردن و درو کردن، تخم پاشیدن و خرمن کردن و آبیاری مردم هزاره، مخالف همه جاهایی که دیده باشید، است. زمین را با بیل‌های سه کنج (تبر مانند) می‌کنند و در سر و زیر یک زمین که عموماً در دامنه‌های جبال وقوع دارد، دو جوی حفر می‌کنند. آبیاری زمین‌های هزاره‌جات کثیراً به ذریعهٔ جوی‌های دراز صورت می‌گیرد. چیدن گیاه اجنبی از بین کشت‌زارها کثیراً ذریعهٔ زن‌ها به واسطهٔ دست صورت می‌گیرد. مال‌چرانی و گیاه جمع کردن در غرجستان وظیفهٔ اطفال خردسال و زن‌ها بوده، مردها به کار مشکل‌تری مصروف می‌باشند. به هر تقدیر بحث ساختمان طبیعی منطقهٔ هزاره‌جات را در همین‌جا خاتمه داده، می‌رویم به موضوعات دیگر تا به گفتهٔ شاعر که می‌گوید:

به هر چمن که رسیدی گلی بچین و برو
به پای گل منشینی که عاقبت خار است.

به هر جا سر زده از گلستان هزاره‌جات گلی چیده برویم و به دوست‌داران آن تقدیم کنیم.

تشکیلات اداری هزاره‌جات[1]

منطقهٔ رشید و پُرنفوس مرکز افغانستان به نام هزاره‌جات معروف است که نام تاریخی آن غرجستان می‌باشد و به حیث یک حکومت کلان اداره می‌شود. مرکز حکمرانی هزاره‌جات یا غرجستان در پنجاب دایزنگی[2] واقع است.

حکومت کلان دایزنگی مشتمل بر پنج حکومت محلی و دو علاقه‌داری می‌باشد:

۱. حکومت بهسود ۲. حکومت لعل و سرجنگل ۳. حکومت دایکندی ۴. حکومت شهرستان ۵. حکومت یکه‌ولنگ ۶. علاقه‌داری حصهٔ اول و علاقه‌داری حصهٔ دوم بهسود.

پنجاب مرکز حکمرانی دایزنگی در ۲۸۳ کیلومتری غرب کابل واقع بوده، دره‌ای بس قشنگ و دیدنی است که اگر با اشارات امروزه تعمیرات عصری و بناهای قشنگ در آن، تعمیر شود، شک نیست که سویس آسیایی را به وجود آورد. از شرح و بسط زیبایی درهٔ پنجاب گذشته به طرز اداره و دوایر مربوط حکومت کلان دایزنگی عطف توجه می‌کنیم.

خاطر نشان باید کرد که تشکیلات موجود غرجستان قابل غور و دقت بوده، اصلاح طلب می‌نماید؛ زیرا در اجرای امور مربوط یک قسم مشکلاتی عاید کارمندان و کارکنان آن‌جا می‌کند، چنان‌چه اگر یک نفر از اهالی بهسود به ولایت کابل مراجعه کند، سلسلتاً بعد از طی مراحل و منازل اول‌تر باید به حکومت کلان دایزنگی که چندین برابر بهسود از مرکز کابل بعید است، رفته از آن‌جا

---

۱. «تشکیلات اداری هزاره‌جات»، مجلهٔ عرفان، شمارهٔ ۴، سال ۱۹، سرطان ۱۳۳۴ هـ. ش.

۲. به گمان اغلب پنجاب موجوده همان پنجوایی باستانی است که زمانی مرکز مجد و تمدن باشکوه بوده در شاه‌راه کابل و هرات واقع بود که از مرکز بزرگ بازرگانی آن روز بوده، تجار ایرانی، عراقی و روسی از هرات، از همین راه وارد کابل و بلخ می‌شدند و اموال و پیداوار مغرب زمین را به شرق رسانیده، اجناس و اموال هندی و چینی را از بازارهای تجاری بلخ و کابل به ممالک غربی ارمغان می‌بردند.
پنجاب اسم با مسمایی بوده، محل اجتماع پنج رودخانه است که از میان دره‌های پر پیچ و خم اطراف و جوانب سر زده در همین حصه با هم یک‌جا شده، به استقامت جنوب غرب خط سیر خود را تعقیب کرده، نزدیک موضعی به نام ورس با شاخهٔ بزرگ هیرمند یک‌جا شده، داخل ارزگان و قندهار می‌شود.
این پنج دریا عبارتند از: آب‌های درهٔ غرغری، کوتل نرگس، سلسله کوه‌های ورس در راه شهرستان، سیاه دره و کوه‌های مرکز دایزنگی که نزدیک دو راهی درازقول و شهرستان در زیر پلی با هم یک‌جا می‌شوند.

به ولایت مراجعت کند، هم‌چنین از یکه‌ولنگ، زیرا اگر از بهسود راساً به حکومت میدان و از آن‌جا به کابل و یا از یکه‌ولنگ به بامیان و متعاقباً به ولایت کابل مراجعه کنند، آسان‌تر است از آن‌که اول به طرف پنجاب رفته سپس راه طی کرده را بار دیگر بپیمایند و خود را به کابل برسانند. به همین صورت شهرستان نسبت به پنجاب، دایزنگی به ولایت قندهار نزدیک‌تر است و لعل و سرجنگل به هرات که در این مورد وزارت امور داخله عطف توجه نموده یا حکمرانی دایزنگی را به شکل یک حکومت اعلی در آورده، در تسهیلات با عارضین و مجلوبین کمک نماید و یا مناطق نزدیک‌تر به کابل را راساً به ولایت کابل مربوط ساخته ارتباط و مواصلات مردمان آن سرزمین را سهل‌تر نماید.

دوایر مربوط و شعبات موجود حکمرانی دایزنگی

مقر حاکم کلان دایزنگی پنجاب بوده، دوایر مربوط حکمرانی آن‌جا عبارتند از مأموریت تحریرات، قوماندانی امنیه و یک کندک ژاندارم، مأموریت مالیه، محاکم مرافعه و ابتدائیه، مأموریت مخابرات، مأموریت معارف (فقط در ۳۳ تشکیل شده و الا از بین رفته بود) و سرطبابت حکمرانی دایزنگی. در حکومات محلی شخص حاکم، قاضی ابتدائیه، مأمور مالیه، بلوک مشر امنیه و یک بلوک ژاندارم. هم‌چنین در علاقه‌داری‌های هزاره‌جات- علاقه‌دار، مفتی، یک نفر خرد ضابط و دلگی ژاندارم و دفتر علاقه‌داری مشتمل بر کاتب احصائیه، تحریرات و یک نفر تلفونی موجود و به اجرای امور رسیدگی می‌نمایند.

باید ناگفته نگذاریم که تشکیلات متذکره فوق هم در حکومت و علاقه‌داری‌های هزاره‌جات مکمل نبوده در بعضی حکومات قاضی دیده نمی‌شود در برخی قوماندان امنیه. کندک مرکز دایزنگی از دو صد نفر متشکل است و بلوک‌های امنیه حکومت آن‌جا بعضاً از دوازده نفر و برخی از پانزده نفر؛ دلگی‌های علاقه‌داری‌ها از چهار نفر که آن هم بعد از سپری نمودن یک سال دورهٔ مکلفیت هنوز گرفتن تفنگ و طرز انداخت نمودن آن را نمی‌دانند. این نارسایی تشکیلات و فقدان وسایل لازم موظفین را به غفلت و سهل‌انگاری کشانیده، نه از عهدهٔ جلب و احضار مجلوبین و نه از جمع‌آوری و تهیهٔ مالیات می‌توانند به در شوند که باید مقامات صالحه در هر حصه تشکیلات اداری مربوط خود را نظر به زمان و مکان سنجیده، عمل نمایند تا به دست خود مانع در پیشرفت امور ایجاد نکرده باشند و به آسانی بتوانند از جریان واقعات مطلع و به داد دادخواهان رسیدگی نمایند.

به عین صورت وزارت محترم مخابرات در رفع و اصلاح نواقص مخابراتی آن سرزمین جداً اقدام نموده، قلیلاً در پنج ماه تابستان سرویسی در آن راه به کار اندازد تا بعضی مردم متجسس و کنجکاو مثل سایر نقاط مملکت، از گوشهٔ دور افتادهٔ وطن عزیز خود دیدن نمایند؛ البته به ترمیم

راه‌ها و پل‌ها وزارت فوایدعامه در آن وقت اقدام خواهد کرد و ما در موقعش از راه‌های معجزه‌آسای غرجستان بحث خواهیم کرد.

در راه غرجستان[1]

بهتر است خوانندگان گرامی را با خود برداشته از راه میدان و تکانه وارد غرجستان (هزاره‌جات) نموده، از راه‌های معجزه‌آسا و طلسم‌آگین آن سرزمین در غرب به چغچران هرات و در جنوب به اورزگان قندهار و در شمال به درهٔصوف مزار شریف رسانیده، از راه یکه‌ولنگ و بامیان وارد کابل نماییم و اختیار قضاوت را به خود شان و کسانی که تا هنوز این سرزمین دیدنی را ندیده‌اند، واگذاریم، تا چه حکم می‌کنند.

از کابل به استقامت غرب به حرکت خود شروع کرده، از کوتل تخت می‌گذریم و بعد از طی بیست‌وهفت کیلومتر به دوراهی عمومی سرچشمه و غزنی رسیده، سمت حرکت خود را به جانب شمال غرب ادامه داده، به پیش می‌رویم. بعد از طی ده کیلومتر به کوته‌حشر [کوته عشرو] و مقر حکومت میدان می‌رسیم که تنها از کُپرک‌ها و ناهمواری‌های راه دیگر کدام شکایتی در بین نیست که آن هم به ما صدمه نداشته، باعث استهلاک قبل از وقت عراده‌ها است و جاده‌های مرکز کابل حتی بعضی جاده‌های آسفالت شدهٔ ما نیز از این عیب عاری نیست، چه مؤسسات راه‌سازی هم خود را مسئول این خرابی نمی‌دانند. از بازار میدان گذشته، وارد منطقهٔ جلریز می‌شویم و بعد از طی بیست‌ودو کیلومتر به مقر علاقه‌داری جلریز، به بازار تنگ و تاریک آن وارد شده، می‌بینیم که بازاریان و ساکنین آن‌جا از دیدن موتر تیز رفتار و سمت حرکت آن به تعجب شده، گمان می‌کنند کدام سیاح اجنبی است که به اصطلاح اجل او را به این‌جا کشانیده است؛ زیرا می‌دانند جز چند عراده لاری مردمان هزاره که حتی دریورانش نیز از همان مردمند کسی جرئت قدم گذاشتن به آن سرزمین را ندارد. بازار جلریز را به استقامت غرب ترک گفته پیش می‌رویم و بعد از طی هشت کیلومتر به جایی می‌رسیم که به نام تکانه یاد می‌شود. از همین جا آهسته‌آهسته قیافه و طرز لباس، عادت و تکلم مردم تغییر می‌کند؛ دوازده کیلومتر گذشته باشیم که از منطقهٔ علاقهٔ جلریز و حکومت میدان خارج

---

1. «در راه غرجستان»، مجلهٔ عرفان، شمارهٔ ۱، حمل ۱۳۳۵.

می‌شویم و به سفر پرخطر خود در منطقهٔ غرجستان (هزاره‌جات) شروع کرده، به بازار مخروب و متروک سابقهٔ سرچشمه بر می‌خوریم. از همین جا خوانندهٔ عزیز را قدم به قدم راهنمایی کرده، منطقهٔ وسیع، ولی بی‌سروصدا، پُرنفوس، اما خاموش و تاریک غرجستان را نقطه‌به‌نقطه برایش معرفی نموده، از راه‌های مارپیچ و کوتل‌ها و گذرگاه‌های خطیر، از پاه کوه‌های آسمان شکاف از بین دره‌های عمیق و سهمگین آن حد و مرز عجیب و غریب تا به شرق هرات و شمال قندهار و جنوب مزار شریف رسانیده، دوباره به کابل می‌آوریم و معمای حل طلب آن سرزمین را نزدش گذاشته، حل آن را می‌خواهیم. از غرب تکانه و شرق سرچشمه سفر خود را به استقامت غرب ادامه داده، در راه‌هایی که کم‌کم علامات خطر مشهود است، پیش می‌رویم، هنوز سه کیلومتر از بازار متروک سرچشمه که علت تخریب آن معلوم نیست و هنوز در یکی از دکان‌های جناح چپ این بازار که به نام بندر یاد شده، میرزای احصائیهٔ مواشی و دستگاه تلفون در آن موجود است، نگذشته باشیم که به چند دکان و یک بازار کوچک که جوی آب آن را شمالاً جنوباً به دو حصه تقسیم نموده و به نام بازار سیه‌خاک یاد می‌شود، وارد می‌شویم.

تعداد دکان‌های این بازار تقریباً به بیست یا بیست‌وپنج دکان می‌رسد که تقریباً ده دکان آن را سماوارچی‌ها تشکیل نموده و ده یا پانزده دکان دیگر آن انواع و اقسام (مواد) طرف ضرورت عابرین را در محل فروش گذارده‌اند که مسافرین می‌توانند از این‌جا مایحتاج ضرورت‌شان را تهیه نمایند؛ زیرا تا مرکز بهسود بار دیگر دکان و دکان‌دار را نخواهید دید؛ گویا همین بازار کوچک به نو وارد گوش‌زد می‌کند که به سفر خطرناکی می‌رود، خاصه اگر مسافر بیچاره بر موتر لاری سوار باشد. به هر تقدیر بازار سیه‌خاک را به سمت غرب ترک گفته، پیش می‌رویم و می‌بینیم که راه ما آهسته‌آهسته بلند می‌شود. شش کیلومتر از بازار سیه‌خاک گذشته باشیم، در موضعی می‌رسیم که به نام وزیر یاد می‌شود که در این‌جا جز سرای مخروبه و یک کلبهٔ محقر که دکان سماوار است، چیز دیگری نمی‌یابیم، باز هم بلند می‌شویم و جادهٔ طی شده، کم‌کم رو به خرابی و بلند شدن گذاشته، مرکوب با هرچه باشد، زیادتر انرژی صرف می‌کند؛ ولی حرکتش بطی می‌شود، باز هم از دور شعله‌های ضعیف آتش معلوم می‌شود و به ما وانمود می‌کند که اثری از آبادی در این کوی و برزن یافت می‌شود؛ ولی سکوت مطلق در آن دیار حکم فرما بوده، نو وارد، گمان می‌کند در کلبه‌های دور و پیش راه یا هیچ کس مسکون نیست و اگر هم هست، کم از نیست نیست؛ زیرا حتی عوعو سگ آن‌ها هم شنیده نمی‌شود تا زندگی مردمان سرشار و آزاد دهاتی را به خاطر ما آورده، از رنج سفر و دشواری راه بکاهد و به چیز دیگری فکر ما را سرگرم بسازد. از این جا است که مشکلات مسافربری

و آوارگی روح ما را به عذاب می‌سازد و آهسته‌آهسته آن قدر بلند می‌رویم که انسان گمان می‌کند بر بام دنیا می‌برآید. بالاخره گردش‌های مارپیچ و خطیر کوتل معروف اونی شروع شده، بعد از صرف نمودن یک عالم قوهٔ ماشین فلک‌زده که مجبور است این راه را بپیماید، بعد از یک ساعت می‌تواند به قلهٔ آن صعود نموده، از بلندی‌های خطرناک کوتل مذکور به نشیب‌های مهلک آن سرازیر شده، راه کمی هموارتر را به استقامت غرب بپیماید.

بالاخره دوازده کیلومتر راه را در ظرف نود یا نودوپنج دقیقه پیمودیم[۱]- گویا هیچ نوع ماشینی نمی‌تواند از گردش‌ها و بلندی‌های بی‌سنجشانهٔ این کوتل از فی ساعت شش تا هفت کیلومتر به سرعت حرکت نماید- تا به محلی رسیدیم که به نام یورت یاد می‌شود. در این‌جا باز هم جز یک اتاق خیلی کثیف و محقر که دکان سماوار و محل شب‌باش عابرین آوارهٔ این راه طلسم‌آسا است، چیزی دیده نمی‌شود؛ حتی خانه‌ها نیز در این حصه از معبر عمومی بعید است. از بردن اسم خانه در هزاره‌جات باید متذکر شد که خانه به شکل قلعه‌های قدیم در ده‌های اطراف خیلی به ندرت یافت می‌شود و دیگران همه در کلبه‌های محقر که بودوباش در آن خالی از مشکلات صحی نمی‌باشد، بوده، بومیان آن سرزمین در این کلبه‌ها که فقط از چهار دیوار سنگی تشکیل یافته و به مقصد محافظت خود و حیوانات‌شان از سرمای زمستان بنا نموده‌اند، زندگی می‌کنند.

به هر حال از یورت که بگذریم اگر رفیق هم‌سفر ما بخواهد رفع خستگی نماید، مجبور است به همان دکان محقر درآمده و به گوشه‌ای نشسته چای بنوشد و الا از آب‌جوش ترموز خودش استفاده نموده، رفع کسالت کند. هنوز از بالا رفتن‌ها و پایین آمدن‌های کوتل اونی در رعب و خوف هستیم و فکر می‌کنیم که بار دیگر در راه مراجعت به کابل همین رنج و عذاب روحی را متحمل خواهیم شد که دفعتاً موتر به بالا شدن آغاز می‌کند و لحظه‌ای نگذشته باشد از موضعی که به نام جوقول که سه کیلومتر از یورت فاصله دارد، گذشته، سطح زمینی که بر آن راه می‌پیماییم برابر با هزاران کوه و کوه‌بچه بوده، آهسته آهسته بلند می‌شویم و در گردش‌های مارپیچ، کوتل دیگری به نام سنگینه‌گاه صعود می‌کنیم؛ اما با چه مشکلاتی که قلم از وصف آن عاجز است و به عین مشکلات در نشیب‌های مهلک و خطیر این کوتل به نام دزدقول فرو رفته، راه خود را به جانب غرب تعقیب می‌کنیم. از این‌جا مسافر و آواره سرزمین افسانوی غرجستان می‌داند که بعد از این در هر قدم خطری زندگی او را تهدید کرده نیست؛ لهذا خود را تلقین نموده، مجبور است تلقین نماید و بگوید زندگی یک بار و مرگ یک بار بوده، بدون اجل مرگ نیست. از یورت تا جوقول و بالا شدن

۱. مجلهٔ عرفان، شمارهٔ ۲، ثور ۱۳۳۵.

به کوتل سنگینه‌گاه و فرود آمدن در بین دزدقول تا موضعی به نام قرغویی که دوازده کیلومتر فاصله دارد، کدام دکان سماوار هم وجود ندارد که اگر آب گرم ترموز مسافر ما تمام شده باشد، با تأدیه چند پول بتواند ترموز خود را دوباره از آب گرم مملو سازد. همین که از کوتل سنگینه‌گاه پایین آمده از دزدقول برآمدیم و قرغویی را عقب گذاشته، خط‌السیر خود را به استقامت غرب ادامه داده، پیش برویم، بعد از طی شش کیلومتر دیگر به قریهٔ کوچکی بر می‌خوریم که اول‌تر از همه چشمه‌های آب شفاف دو طرف جاده در این حصه جلب نظر می‌کند که ذرات طلایی مانند، زیاد در این آب‌ها دیده می‌شوند. در دو طرف جاده بعضی آبادی‌های غیرمنظمی می‌بینیم که مجموعاً به سی تا سی‌وپنج خانه می‌رسند. این قریه به نام تیبار و کله‌گاه یاد می‌شود. از تیبار و کله‌گاه خط‌السیر خود را به جانب شمال غرب ادامه می‌دهیم، دیوارهای سنگی و بلند اطراف جاده آهسته‌آهسته به هم نزدیک شده می‌روند؛ اما این کوه‌های سر به فلک کشیده در جوار جادهٔ مذکور به شکل تپه‌های خاکی عرض اندام می‌کنند. چند کیلومتری بیش از همان چشمه‌ها نگذشته باشیم، به جناح چپ همین راه، بر یک پشته، چشمهٔ آب گرمی وجود دارد که از گشت و گذار بر تپهٔ مذکور معلوم می‌شود زیر قشر تپه کاملاً مملو از همان آب است؛ اما حینی که آب از دهن چشمه خروج می‌کند، در اطراف محل خروج دوباره جذب شده، جریان نمی‌کند. بعد از قطع نمودن پنج کیلومتر به استقامت غرب کله‌گاه و تیبار به محلی دیگر با نام عجیب و غریب (برای تازه وارد) می‌رسیم که به نام دهن اسکندر یاد می‌شود که در هزاره‌جات از این قبیل اسم‌ها خیلی زیاد می‌یابیم که معنی و مفهوم آن به کسی معلوم و آشکار نیست و نمی‌دانند وجه تسمیه آن مکان چه بوده و چه است. راه بار دیگری به صورت مارپیچ ادامه یافته بعد از طی دو کیلومتر دیگر به موضعی می‌رسیم که مسمی به دهن تنور است و دو کیلومتر دیگر پیموده به قلعهٔ مستحکمی که هنوز برج و باروی آن نمایندگی از عظمت استحکام باستانی آن سرزمین و باشندگان زحمت‌کش آن می‌کند. قلعهٔ مذکور به طرف راست جادهٔ عمومی واقع و مقابل آن به جناح چپ دو سه دکان و یک سرای مخروبه دیده می‌شود.

مقر علاقه‌داری حصهٔ اول بهسود همین قلعه بوده، محل مذکور به نام فراخ‌اولُوم یاد می‌شود. مسافر خسته و ذله زمانی که به این مکان مواصلت می‌کند، اگر مأمور و یا سیاح باشد، برای این که اندکی مستریح‌تر باشد، مجبور است به عمارت علاقه‌داری رفته گوشه‌ای بگیرد و به استراحت بپردازد؛ زیرا از کابل تا فراخ‌اولُوم (علاقه‌داری حصهٔ اول بهسود) ۱۲۷ کیلومتر راه پیموده‌ایم و چندین کیلومتر ارتفاع گرفته‌ایم و خود را به سفر خطرناک‌تری آماده می‌سازیم و فردای آن دست به دست رفیق هم‌سفر خود داده، پیش‌تر می‌رویم تا به قلب کوهساران آریانا و مهد پرورش غوریان

جنگ‌جو و غرجستان پُرشور برسیم و از علاءالدین جهان‌سوز یادی کرده، به روح پاک غرجستانی درود و دعایی بفرستیم.

روز دیگر سفر ناتمام خود را از سر گرفته، به استقامت غرب به پیش رفتن خود ادامه می‌دهیم و بعد از عبور از تنگی کوتاهی به زمین‌های هموار، اما مرتفع که دامنه‌های کوه بابا است، قدم گذاشته، می‌بینیم همه از گل‌های سرخ رنگ تشکیل شده و مایهٔ تعجب بیننده را فراهم می‌نماید؛ زیرا در آن سرزمینی که هر طرف ببینید، جز کوه و سنگ چیزی نمی‌توانید ببینید، طبیعت با چه مهارت و چیره‌دستی در بین هزاران کوه و تپه یک حصهٔ از زمین‌های آن‌جا را کاملاً از گُل ساخته است؛ دوازده کیلومتر در روی همین زمین‌های گل سفر می‌کنیم و به سرایی (سرای در این‌جا محل شب‌باش کاروانیان هرات و کابل در زمان‌های سابق است که به نام سرای یا رباط یاد می‌شود) بر می‌خوریم که به نام بادآسیاب یاد می‌شود. از این‌جا هجده کیلومتر، به استقامت غرب و شمال غرب پیش رفته باشیم، بعد از گردش‌های مارپیچ و پی‌هم قلعهٔ سرخ رنگ با حصار حصینش در بالای پشته‌ای نظر ربایی می‌کند که از بناهای عصر اعلی حضرت حبیب‌الله خان شهید بوده، به اسم ارگ یاد می‌شود و محل سکونت حکومت موجودهٔ بهسود است. این‌جا مرکز بهسود و از کابل ۱۲۷ کیلومتر به طرف غرب فاصله دارد. بازار بهسود تازه وارد را می‌کشاند تا ببیند دکان‌داران این بازار چه کسانی‌اند و اجناس و اموال موجودهٔ دکان‌های‌شان عبارت از کدام چیزهایند. دکان‌های این بازار با اندکی تغییر به شکل بازارهای کابل بوده و دکان‌داران عموماً از مردمان پغمان، تکانه و جلریز می‌باشند. عادتاً از باشندگان سرزمین غرجستان تا جایی که دیدیم یا هیچ کس دکان ندارد و اگر دکان‌دار هم باشد، خیلی کم است. بازار بهسود مجموعاً از چهل یا چهل‌وپنج دکان تشکیل شده، اشیا و اجناس طرف ضرورت مسافرین چه از قبیل خوراک و پوشاک و چه از اشیای کار آمد، همه در همین دکان‌ها موجود است؛ زیرا بازار بهسود محل توقف یا ایستگاه همهٔ مسافرین بین کابل و دایزنگی می‌باشد.

در سرتاسر بهسود[1] عمارت با شأن و شکوه فقط قلعهٔ حکومتی یا ارگ بوده، تعمیری که به مُد امروز در آن‌جا یافت می‌شود، عمارت کوچکی است که برای مکتب دهاتی مرکز بهسود از طرف وزارت معارف بنا شده و در چند متری همین قلعه حکومتی وقوع دارد. پس از توقف مختصری در بهسود، راه خود را در دامنهٔ یک سلسله کوه‌ها به طرف غرب تعقیب کرده، شانزده کیلومتر پیش رفته می‌باشیم که به کنار راست راه، عمارت عصری را با دروازه‌های آیینه و ساختمان دارای شکل مربع آن می‌بینیم که مکتب ابتداییهٔ راقول بهسود است که در حدود یک‌ونیم کروهی همین مکتب تقریباً

---

۱. مجلهٔ عرفان، شمارهٔ ۳، ۱۳۳۵.

هزار خانوار از مردم بهسود بودوباش دارند و این مکتب چراغی است که در آن دیار افروخته شده است، شعله‌اش اطراف و جوانب را کم و بیش منور ساخته است؛ ولی هنوز مردم آن‌جا از فیض علم و معرفت چندان بهره‌مند نشده‌اند. از جمله هزاران نفر ساکنین این سرزمین تنها دو صد یا دو صد و ده نفر اطفال خرد و بزرگ در این مکتب شامل بوده، تحصیل علم می‌نمایند. به همه حال به سفر خود ادامه می‌دهیم. تا این‌جا به آن همه مشکلاتی که از راه‌ها دیدیم، خوش بودیم؛ زیرا افق مقابل ما قدری وسیع‌تر و زمین‌های زراعتی این حد و مرز با اندکی تفاوت مثل کابل و نواحی آن بود. پیداوار حیوانی و نباتی‌اش تازه وارد را چندان به تعجب نمی‌اندازد. زمانی که راقول را به استقامت غرب ترک گفته به قصد مواصلت به مرکز دایزنگی (پنجاب) حرکت می‌کنیم، خطر راه از یک طرف و تنگی فضا و گرفتگی افق از طرف دیگر، هوای زننده و بادهای طوفانی و از جانب دیگر حواس مسافرین خاصه سیاحان نو سفر را دچار یک نوع اضطراب و هیجان می‌نماید. خیر! چون از خانه بر آمده و اکنون هر که است، مسافر است، سفر خود را باید ادامه داده و خود را به تقدیر سپرد، باز هم پیش می‌رویم؛ ولی باید متذکر شد که از همین جا اگر مسافر با مرکوبش یک متر به طرف چپ یا راست خارج شود، از مرکوبش جز چند پارچه آهن و چوب و از خودش جز جسمی تکه تکه چیزی باقی نخواهد ماند، آن هم اگر در خشکه باشد... اگر نزدیک به دریا باشد، همه بقایای او از بین خواهد رفت؛ زیرا جز همین راهی که چند متر زیادتر عرض ندارد، کدام پیاده‌رو یا حاشیه در این راه وجود ندارد. همین که از راقول و نواحی مربوط آن خارج شدیم، آهسته‌آهسته بالا رفته دفعتاً در نشیبی خطیر با گردش‌های مارپیچ و مهلک شروع به نزول می‌کنیم تا آن‌که آواز رعدآسای هیرمند که از فراز صخره‌های عظیم کوه‌های بابا سرازیر شده، در بین این درهٔ عمیق با شتاب سریع جریان دارد و کوتل بزرگی را به دو حصه تقسیم نموده، از یک طرف شدت خوف و وهم عابرین را رو بالا ساخته، برای‌شان وانمود می‌کند که کوهی به این بزرگی را از هم جدا کرده و از طرف دیگر برای‌شان نغمه‌سرایی کرده، رنج سفر را از خاطرشان می‌برد. در پایین‌ترین نقطهٔ این دره پلی ناچیز بر این دریای مواج قرار گرفته که اگر یک زمان از بین برود، طوری که دو سال پیش رفته بود، احدی را قدرت گذشتن از آن دریای مواج و با عظمت در آن تنگنای سهمگین نبوده، مسکونین آن طرف دریا به جای خود و مردمان این طرف به حد خود باقی خواهند ماند. زمانی که موتر با هزاران ناله و فریاد در میان دریا پایین می‌شود، از بالای پل چوبی ملا یعقوب گذشته، دریای هیرمند را عقب می‌گذارد و با نهایت سرعت و شدت به برآمدن بر قلل آسمان‌خراش کوتل ملا یعقوب یا سرحد بین بهسود و دایزنگی شروع می‌کند که راه‌ها و گردش‌های این کوتل به ذات خود هر کدام قابل دیدن

است؛ زیرا در اکثر جاهای این کوتل حتی موترهای خرد جیپ بدون، عقب آمدن و جلو رفتن، قدرت گشتن را ندارد، چه رسد به موترهای لاری یا سرویس، زیرا این راه را مهندسی نقشه نکرده، موتررانی هم راجع به آن ابراز نظر ننموده است و قابل توجه وزارت محترم فوایدعامه می‌باشد. در این راه خطرات سنگین جانی و مالی در کمین عابرین بی‌گناه آن‌جا ایستاده باشد و کار گذشته باشد، چه بعضی کارهایی است که در هر وقت و هر موسم اجرا می‌تواند شد و آن باید به درجهٔ دوم قرار داده شود. اول‌تر از همه اصلاح راه‌ها و پل‌های این منطقه مهم است. زمانی که مسافر از بلندی‌های کوتل معجزه‌آسای ملا یعقوب به جانب غرب پایین می‌شود، هزاران مرتبه خدای توانا را با عظمت و جبروتش یاد کرده، خوف وارد بر خود را کم‌کم زدوده یقین می‌کند از طلسمی جان به سلامت برده و بعد از سرازیر شدن از این کوتل دشوار گذر، داخل درهٔ عمیقی می‌شود که در بین کوه‌های سر به فلک کشیدهٔ شمالی و جنوبی یک سره به استقامت غرب امتداد یافته و به نام درازقول یاد می‌شود. این قول عمیق و طولانی که پوره سی کیلومتر مسافت دارد و از ابتدا تا انتهای آن از ده خانه خرد و ریزه زیادتر آبادی به نظر نمی‌خورد که آن هم از یک‌دیگر چندین کیلومتر فاصله دارند. مسافر بیچاره تا این‌جا از منزوی بودن این راه‌ها به ستوه آمده، مجبور می‌شود خود را به کتابی یا روزنامه‌ای اگر همراه داشته باشد سرگرم سازد؛ زیرا ساعت‌ها انتظار بکشد و راه ببیند که اگر کدام نفر را بیابد و از او چیزی بپرسد و کامیاب نمی‌تواند شد. سفر نمودن در بین هزاره‌جات خاصه از کوتل ملا یعقوب به آن طرف کاملاً چیز دیگری بوده، روزها و ساعت‌ها در سفر باشید، کوچک‌ترین نوای نی شبان یا خواندن‌های محلی و دهاتی اطفال و نعره‌های سرشارانهٔ جوانان را نخواهید شنید، به کسی از ساکنین آن دیار نخواهید خورد و اگر هم تصادفاً به کدام نفری برخورده از او چیزی بپرسید، اول به شما نزدیک نمی‌شود، ثانیاً اگر نزدیک هم شود یا از عهدهٔ جواب شما به در نمی‌توانند شد و یا عمداً از دادن پاسخ به شما امتناع نموده، می‌رود.

بالاخره بعد از طی شصت‌وپنج کیلومتر از راقول بهسود به استقامت غرب و گذشتن از کوتل ملایعقوب و عبور از بین درهٔ طولانی درازقول، در محلی به نام دهن غرغره می‌رسیم که فقط یک چپری آن هم در موسم تابستان موجود است و جز یک سماوار کوچک با چند دانه پیالهٔ شکسته و دو سه دانه چاینک پتره شده چیزی در آن موجود نبوده، از مهمانان پذیرایی می‌کند که اگر خواسته باشید چند دقیقه استراحت کنید، راه سفر را از سر گرفته با شتاب و عجله تمام به استقامت غرب و شمال غرب برانید. سیزده کیلومتر از دهن غرغره گذشته باشیم که در بین دره کمی فراخ‌تری به یک سرای مخروبه به جناح چپ و چند خانه و آبادی‌ها بر می‌خوریم که به نام قریهٔ زردسنگ یاد

می‌شود و سی‌ودو کیلومتر از زردسنگ گذشته باشیم، ناگهان آواز ریختن آب ما را از اندیشه‌های دور و دراز به خود آورده، می‌بینیم که کم‌کم تعداد مردمان رهگذر زیاد می‌شود و به طرف شمال بعد از یک گردش مختصر به درهٔ قشنگ و دیدنی‌ای داخل می‌شویم که این دره همان پنجاب وصف شدهٔ امروز یا پنجوایی باستانی آریانا و مرکز حکومت کلان دایزنگی است که از چهار طرف به کوه‌های بلند محاط بوده در حصهٔ جنوبی این درهٔ زیبا آب‌های پنج دره در زیر پلی که فعلاً تخریب شده و راه حکومت شهرستان از همین پل جدا می‌شود، یک‌جا شده جریان خود را به استقامت جنوب و جنوب غرب پیش گرفته، می‌روند. این قصبهٔ کوچک و منزوی امروز که جز چند بنای برهم و درهم و دکان‌های خانه مانند چیزی در آن‌جا دیده نمی‌شود، اگر بیننده از نگاه تاریخ در عالم رؤیا و خیال به آن دقیق بنگرد، بازرگانان هرات، بلخ، کابل و هند را با قباهای بلند و ریش‌های انبوه در بازارهای آن‌جا سرگرم تبادلهٔ نقدی و جنسی و خرید و فروش اموال چین و روم و هند و عراق خواهد دید؛ کاروانیان را می‌بیند که در هر گوشه و کنار آرمیده و حیوانات‌شان را آمادهٔ سفرهای طولانی برای روز بعد می‌نمایند؛ صداهای دف و چنگ و عود و بربط و نی از هر گوشه بلند بوده، جوانان به رقص‌های ملی مشغولند و آواز می‌خوانند. انعکاس سرودهای محلی از بین دره‌های اطراف برگشته سامعهٔ مسافرین را نوازش می‌کند. اکنون جز صدای آبشارها و دریاچه‌ها چیزی در آن سرزمین نبوده، از خیام عالی‌شان و ابنیه با شکوه آن عصر و زمان حتی خشتی به جا نیست. از کاروانیان سرمست و بازرگانان بشاش و خندان حتی اسمی در آن دیار برده نمی‌شود. نمونهٔ کوچکی از آن را می‌بینیم؛ اما در یک سال فقط چند روز، آن هم به نهج دیگر...، زمانی که کوچی‌ها برای گذشتاندن ایام گرما از کابل به آن‌جا سفر می‌کنند، فقط به غرض معامله‌داری و رفع حاجت ساکنین آن‌جا و معیشت و امرار حیات خودشان اموال و اجناس طرف ضرورت مردمان آن دیار را از کابل و مزار شریف به دایزنگی رسانیده، در بدل گندم و روغن و یا پول نقد به آن‌ها عرضه می‌دارند و از جنس مستحصله چند روزه خوراکه را به دست می‌آورند. این مردم فعلاً در میدان وسیع‌تری در مرکز پنجاب که به نام دشت عوجز یاد می‌شود، برای یک دو روز معین بازار کوچکی تشکیل نموده، متاع آورده شده را به ساکنان آن‌جا عرضه می‌دارند که در همین روزها شبحی از روزگاران گذشته و تاریخی پنجوایی آن روز را در پنجاب امروز به خاطر می‌آورد.

مقر حکومت کلان دایزنگی در همین جا در بین قلعه‌ای که از تعمیرات زمان امیر حبیب‌الله خان شهید است، دایر و به همین تازگی‌ها در جوار قلعهٔ مذکور به اثر بذل مساعی یکی از جوانان زحمت‌کش، امان‌الله خان، قوماندان امنیهٔ آن ولا عمارت عصری‌تری جهت پذیرایی سیاحان

خارجی و داخلی بنا یافته و عنقریب تکمیل می‌شود. در آن مرز و بوم به جرأت می‌توان این بنای کوچک را از ابنیهٔ عالی شأن دایزنگی خواند. بازار مربع شکل دایزنگی که در چهار جانب به نام گدام یا ذخیرهٔ وزارت مالیه بنا یافته به جانب غربی قلعهٔ حکومتی به مسافت تقریباً صد متر واقع است. آن طرف دریاچهٔ غرغری به جانب شمال غرب دره، عمارت جدیدالتأسیس مکتب ابتداییهٔ مرکز دایزنگی جلب نظر می‌کند؛ کمی دورتر از بنای مکتب مذکور عمارت کوچک دیگری که مشتمل بر دو سه اتاق روشندان‌دار، دیده می‌شود که بر فراز آن دو پایهٔ آسمان‌خراش تلگراف موجود و نمایندگی می‌کند که دستگاه مخابراتی این سرزمین است. مرکز دایزنگی از سر تا به آخر مشتمل بر همین پنج بنا است. دوایر حکومتی همه در داخل همین قلعه موجودند و مأموریت معارف آن‌جا که قبلاً در یک اتاق تاریک در جوار عمارت وزارت مخابرات معروف به تلگراف‌خانه جا داشت، اکنون نظر به هم‌کاری مأمور مخابرات آن‌جا به یکی از اتاق‌های عمارت تلگراف‌خانه طور عاریت جا گرفته است. بازار کوچک و تماشایی پنجاب که از بزرگ‌ترین بازارهای منطقهٔ غرجستان است، به شکل یک چهار دیواری در اطراف تعمیر ذخیرهٔ وزارت مالیه موجود است و از چهل تا چهل‌وپنج دکان تشکیل شده است. دکان‌های مذکور به صورت اتاق‌های خرد و کلان تابه خانه‌دار تعمیر شده و هر کدام یک دروازهٔ در آمد دارد، چه دکان‌های آن‌جا در عین حال محل بودوباش دکان‌داران بوده، مالکان دکان‌ها همه مسافر و از مردم پغمان و جلریز می‌باشند. هیچ یک نفر دکان‌دار از خود دایزنگی و دیگر مناطق هزاره‌جات در آن بازار دیده نمی‌شود. دکان‌های مشرق این بازار همه گویا رستوران‌های دایزنگی است که به پیشانی گشاده از نو واردین پذیرایی می‌کنند؛ اما در این رستوران‌ها تنها نان و چای با شوربا می‌توان یافت. از سایر دکان‌های پنجاب، انواع محصولات سرزمین هزاره‌جات مثل گلیم، نمد، برک و بعضی هنرهای مستظرفه را می‌توان به دست آورد؛ هم‌چنین اموال و اجناس داخلی و خارجی و مواد خام و پختهٔ وطن عزیز و ممالک اجنبی را در این بازار با اندکی تغییر قیمت به آسانی می‌توان یافت. اگر مسافر تازه وارد در این بازار کوچک، اما دیدنی دقیق شود، پنج شش روز سرگرم می‌شود. پنجاب طوری که محل اجتماع آب‌های پنج دره است، محل تقاطع پنج راه نیز می‌باشد؛ چنان‌چه به طرف شمال درهٔ پنجاب راهی دیده می‌شود که به یکه‌ولنگ می‌رسد و به طرف شرق آن راه درازقول و زردسنگ امتداد یافته به بهسود و کابل می‌رسد، در غرب این درهٔ قشنگ دو راهی دیده می‌شود که از حصهٔ مکتب جدا شده، یکی آن راساً به استقامت غرب تمدید شده، به حکومت‌های لعل و سرجنگل و دایکندی منتهی می‌شود و دیگرش به استقامت جنوب غرب پیش رفته به حکومت شهرستان می‌رسد. پنجاب را دیده خود را

به سفر دیگری آماده نموده، اول راه غربی را پیش گرفته به استقامت و جنوب غرب به قصد مواصلت به منطقهٔ لعل و سرجنگل حرکت می‌نماییم.

هنوز چند کیلومتر نرفته باشیم[۱] که به کوتل صعب‌العبوری به نام نرگس بر می‌خوریم که قلل بلند و سر به فلک کشیده آن از برف‌های دایمی پوشیده بوده، منبع یکی از شاخه‌های دریای هیرمند می‌باشد و به حدی دشوارگذر است که مسافر را به اسم نرگس هم بدبین می‌سازد. به هر حال در این کوتل خطیر بر آمده، به طرف شمال غرب در نشیب‌های مهلک آن سرازیر می‌شویم؛ ولی هنوز نفس به راحتی نکشیده باشیم که کوتل دیگری که به مراتب از آن بلندتر و مهلک‌تر است جلوه‌گر می‌شود که به نام اخضرات یاد می‌شود. شخصی که تا این‌جا آمده، از این به بعد می‌داند هر آن با مرگ خطیر دست و گریبان بوده، بین زندگی و مرگش یک لحظه بیشتر فاصله وجود ندارد و شاعر مشربان فوراً به یاد گفتهٔ حافظ شیرازی افتاده، شکر می‌کنند، چه او می‌گوید:

روزی اگر غمی رسدت تنگ‌دل مباش/ رو شکر کن مباد که از بد بدتر شود.

به هر تقدیر اگر از پنجاب، پنجاه و دو کیلومتر به استقامت غرب پیش رفته باشیم بر دو راهی‌ای می‌رسیم که کلبه‌ای چند در دور و پیش آن دیده می‌شوند و این محل به نام تره‌بلاق موسوم است. از این‌جا راهی که به استقامت شمال غرب امتداد یافته، بعد از گذشتن کوتل کرمان و دشت‌های سرسبز آن، ما را به حکومت لعل و سرجنگل رسانیده به غورات هرات راهنمایی می‌کند و راه دیگری که به استقامت جنوب غرب تمدید شده، بعد از گذشتن صدها کوتل خرد و بزرگ و دره‌ها و قول‌های عمیق و سهمگین و خفه کننده، به مرکز دایزنگی مواصلت می‌نماید. خوانندگان محترم! اگر به همین شرح و بسطی که قدم به قدم از سرچشمه تا این‌جا در راه‌های صعب‌العبور غرجستان شما را راهنمایی کرده، می‌خواهیم به چغچران هرات و ارزگان قندهار و جنوب دره‌صوف مزارشریف برسانیم، یقین دارم شما را با آن‌که عزم سفر کردن و دیدن آن مناطق را داشته باشید، منصرف خواهیم نمود، پس بهتر می‌دانیم یک قدم تیز برداشته از شرح آن همه خاطرات این منطقه، سطحی گذشته، به همین اکتفاء کرده بگوییم که اگر کسی آرزو دارد از همهٔ نقاط دور و نزدیک هزاره‌جات دیدن نماید، رفیق مجرب و خوش معاشرتی با خود برداشته، لوازم ضروریهٔ سفر را مهیا و موتر جیپ جدیدی به دست آورده، دریوری بس مجرب و حوصله‌مندی را با خود گرفته، بدون هیچ هیجان و تلاش کم از کم چهل روز در سرتاسر منطقهٔ دیدنی آن‌جا سیاحت نموده، به کابل مراجعت کند و به کمک فکر و مشورهٔ دوستان و هم‌کارانش پلان اصولی و دقیقی طرح نموده، دست‌همت بالا

۱. مجلهٔ عرفان، شمارهٔ ۶-۵، ۱۳۳۵.

زده در رفع و اصلاح نواقص مهم آن سرزمین از قبیل کشیدن راه‌ها، تعمیر عمارات، غرس اشجار مثمر و غیرمثمر، تمدید خط‌های مخابراتی و شیوع علم و معارف سعی نموده، بزرگ‌ترین فریضهٔ انسانیت و مسئولیت وجدانی خود را مرفوع نماید، تا به توفیق خداوند کریم این قلب دور افتاده و تاریک وطن عزیز را سر از نو با اعضای بدن مجزایش وصل و به نور علم و معرفت منور ساخته، با راحت خیال زندگی نماید.

از پنجاب مرکز دایزنگی تا لعل و سرجنگل که کوتل نرگس، اخضرات و کرمان در سر این راه یکی بعد دیگری وقوع دارند نودوپنج کیلومتر مسافت موجود است که هر کدام در جای خود خالی از مشکلات نبوده، روحاً و جسماً مسافر بیچاره را تکلیف می‌دهند. نا گفته نماند که در این راه اگر لاری‌داران شجاع و متهور عزم نمایند، خود را مرکز حکومت لعل رسانیده می‌توانند؛ اما زمانی که لعل و سرجنگل را به استقامت غرب ترک گفته، پیش برویم و آرزو کنیم بعد از طی چهل کیلومتر خود را به گرماب رسانیده، از کوتل یامه‌گک بگذریم و داخل منطقهٔ چغچران هرات شویم، در بین راه خیر بالا شدن و پایین آمدن آن هم با هزاران مشقت و عبور کوتل‌های مسلسل و متواتر به نام هفت کوتل که با پای پیاده یا سواری اسپ و یا ذریعهٔ موترهای جیپ می‌توان از آن‌ها بگذریم، دیگر کدام واسطه‌ای نمی‌تواند ما را از کوتل‌ها و گردش‌های مهلک آن بگذراند. اگر از دو راهی تره‌بلاق راه جنوبی آن را تعقیب کرده کوتل‌های قوچنغی و گردش (که هر کدام در خور نوشتن چندین صفحه آن هم وصف خرابی راه‌ها و بلندی‌های بی‌سنجشانهٔ کوتل‌های مذکور را وانمود می‌کند، بنویسیم باز هم خطرات حیاتی آن را مجسم نمی‌توانیم کرد) گذشته در بین دره‌ها و قول‌های عمیق ساعت‌ها سفر نماییم و پوره ۱۰۹ کیلومتر طی طریق نموده باشیم، به مرکز دایکندی، خدیر مواصلت می‌کنیم. در این‌جا از وصف آن همه مشکلات سفر و خرابی راه‌ها این قدر ذکر می‌کنیم که کوتل مخوف گردش در بلندترین حصص خود دوازده تا پانزده، پیچ و تاب‌های بسی خطیری دارد که اگر مهندسی آن را ببیند، گمان می‌کند این راه فقط برای عبور و مرور پیاده‌روها یا اسپ سواران کشیده شده؛ ناگفته نگذاریم که این راه‌های معوج و گردش‌های خطیر بر بالای کوتل گردش و دیگر کوتل‌های هزاره‌جات از طرف کسانی تعمیر و ترمیم شده و می‌شوند که کثیراً تا هنوز موتر را ندیده‌اند، چه رسد به این‌که از طرز حرکت و دایره تصوری که از گردش عراده‌های آن در فکرشان تجسم هم نمی‌کند، پس باید از ایشان ممنون و مشکور بوده بگوییم که آن‌ها به تجربت خودشان سنگی در تهداب راه‌سازی آن ولایت گذاشته، رفتند که اگر امروز وزارت محترم فوایدعامه توجهی به آن طرف مبذول نماید، با اندکی زحمت‌کشی مهندسان

جوان و کاردانان فاضل آن وزارت و کمک مردمان پر کار و ساعی منطقهٔ هزاره‌جات، همه راه‌های صعب‌العبور موجوده شکل راه‌های عصری و فنی را به خود گرفته، خطرات متنوعهٔ رهروان این طریق به کلی از بین خواهند رفت.

بالاخره از دو سمت خیلی خطیر و مرگ‌آسای هزاره‌جات به یاری بخت و بقای زندگی خطرات تیر شد. دوباره یعنی در راه رفتن و مراجعت گذشته وارد مرکز دایزنگی یعنی پنجاب شدیم و اطمینان کامل داشتیم که از این به بعد خطری بزرگ‌تر از دیدنی‌های قبلی هزاره‌جات ما را تهدید نخواهد کرد. دو سه روزی در پنجاب آرام گرفته و بالاخره بار دیگر خود را آمادهٔ سفر شهرستان نمودیم و یک روز صبح که مصادف به سی سرطان ۱۳۳۳ بود، پنجاب را به استقامت جنوب و جنوب غرب ترک گفته، عازم آلقان (مرکز حکومت شهرستان) شدیم. (این‌که) چه دیدیم و چه بر ما گذشت، قلم از وصف و نوشتن مفصل آن عاجز است، تنها این قدر باید گفت که در طول روزهای اواخر سرطان از ساعت هفت بجهٔ قبل از ظهر شروع به حرکت نموده، بعد از رفتارهای طولانی و سریع و وقفه‌های کوتاه و پیمودن راه‌های مارپیچ و باریک در کمرهای پُرنشیب و فراز رودخانه‌های مواج که از روز کشیده‌شدن تا این وقت عراده موتر را نبوسیده بود، گذشته به کوتلی بنای صعود را گذاشتیم که اطراف راه ما از برف‌های دایمی پوشیده بود، بالاخره با هزاران زحمت خود را به قلهٔ آن رسانیده، فکر می‌کردیم، اواسط دلو در پغمان بالای کوه‌ها ایستاده‌ایم[1]. این کوتل مرتفع و بس دشوارگذار بین دایزنگی و شهرستان به نام قوناغ یاد می‌شود. از کوتل آسمان‌خراش قوناغ به جانب جنوب غرب پیش رفته، پوره صد کیلومتر از مرکز دایزنگی دور شده بودیم که به محلی به نام غاف[2] وارد شدیم. چون تاریکی شب فرا رسیده بود و چراغ‌های موتر روشن بود، مسکونین و باشندگان آن سرزمین که تا آن روز حتی صدای ماشین موتر را نشنیده بودند، از هیاهو و نور افشانی چراغ‌های آن رم نموده، همه در عقب دیوار مخفی شده بودند و به تعجب متوجه حرکت موتر بودند. نمی‌توانم با این همه نارسایی قلم وضع حیرت‌بار مردمان آن‌جا را به خوانندگان محترم مجسم نمایم، چه در بعضی حصص این محله دیدیم که بعضی مردمان از رسیدن موتر به نزدیک‌شان هم‌چون طایر تیز پروازی وحشیانه رو به فرار گذاشته، به کوه‌های اطراف می‌رفتند تا از شر این بلای زمینی نجات یابند. کوتل بس خطیر و حوصله کم کنِ قوناغ، گردش‌های معجزه‌آسای آن را دیده کوتل‌های بین

---

۱. ارتفاع این کوتل را یک نفر سیاح دانمارکی که به غرض تدقیق و مطالعات باستان‌شناسی به آن منطقه رفته بود، ذریعهٔ ارتقاع سنجی که همراه داشته، مساوی ۳۳۳۰ متر از سطح بحر یافته بود.

۲. شاید اولًا قاف بوده است که از همان قاف افسانه‌ای حکایت می‌کند؛ ولی به مرور زمان به غاف مبدل شده است.

راه‌های دایکندی و لعل و گرماب را فراموش کرده بودیم[1] که در تاریکی شب خطر بس مهم دیگری ما را تهدید کرد که در این جا جز قدرت خداوندی کمکی به ما یاری نکرد و نمی‌توانست بکند؛ زیرا دفعتاً موتر مقاوم و پرطاقت خود را دیدیم خودسرانه در گودالی سقوط می‌کند که حتی پارچه‌های آهنش نیز از کار می‌برآمدند؛ زیرا در زیر ارابه‌های آن یک قسم ریگ متحرک را یافتیم که تمام سرزمین از همین نوع ریگ دریایی تشکیل شده و به اساس طبقات‌الارض چنین می‌نماید که زمانی این زمین کاملاً در زیر آب‌ها مغروق بوده است. در همین حصهٔ راه دفعتاً با گردش‌های عجیب و غریب رو به نشیب آن، هم نشیب مرگ بین شده، فوراً از موتر پیاده شده، با یک دنیا احتیاط و کمک، موتر فلک‌زدهٔ خود را آهسته‌آهسته پایین نموده در چقوری بس عمیق فرو رفتیم و اکنون می‌بینیم که در مقابل به همین حدی که نزول کرده بودیم مجبور هستیم صعود نماییم. به هر تقدیر هر کس به نوبت از دور و پیش سنگی به دست آورده، از عقب موتر رفته‌رفته بالا شدیم تا بالاخره در آن نصف شبِ تار از چاه مرگ بیرون شده، گویا برای چندین مرتبه یک‌بار دیگر زنده شده، به روی زمین قدم گذاشتیم که این کوتل مهیب به نام کوتل نوره[2] یاد می‌شود که بعد از گذشتن آن به سفر بس مهلک خود ادامه داده، پوره ساعت نونیم شب بود که نزدیک قلعهٔ مخروبه‌ای دیگر که عمارت حکومتی شهرستان بود و آن محل به نام آلقان یاد می‌شد، رسیده، در ظرف چهارده ساعت و سی دقیقه از مرکز دایزنگی تا این‌جا پوره صدوپنجاه کیلومتر طی طریق نموده بودیم و به شمال علاقه‌داری ارزگان رسیده بودیم. پس آمدن ما به پنجاب کم‌تر از رفتن به ما تکلیف نداده بود. زمانی که برای سفر این مرتبه به سلامتی وارد دایزنگی شدیم، دانستیم که سه بار از مرگ جسته‌ایم و یقین ما کامل شد که هنوز حیات ما باقی است. در این وقت که اکثر کارهای مربوط ما در اطراف دوردست مربوط حکومت کلان دایزنگی تمام شده بود، می‌توانستیم آهسته‌آهسته خود را به مهد آسایش کابل نزدیک نماییم؛ اما یک جای دیگر را دیدنی بودیم و قصد داشتیم یکه‌ولنگ را دیده، از مکاتب آن دیار رسیدگی کرده، از راه بامیان و چاریکار به جانب کابل رهسپار شویم. روی همین مفکوره روز دیگر مرکز دایزنگی را برای آخرین بار بعد از تقریباً چهار روز گشت‌وگذار و رفت‌وآمد وداع گفته، راه شمال غربی را تعقیب کردیم و بعد از صعود و نزول به کوتل مشهور شاتو[3] محل اقامت افاغنهٔ کوچی و طی شصت‌و دو کیلومتر به نیگ (مرکز یکه‌ولنگ) رسیدیم. در نائیک برای کسانی که در بین کوه‌ساران غرجستان به صدها کیلومتر راه پیموده باشند، بوی تمدن و آرامی می‌رسد؛ زیرا

۱. مجلهٔ عرفان، شمارهٔ ۸، ۱۳۳۵.

۲. نوره در ترکی به معنای جهیل آمده است .

۳. کلمهٔ شاتو در ترکی به معنای زینه است.

وادی سرسبز و شاداب بوده، کثرت درختان بید و چنار می‌رساند که از بین دره‌های عمیق و کوه‌های خشک و آسمان شکاف برآمده‌ایم. دریای خروشانی از بین این وادی سر سبز می‌گذرد که داخل درهٔ بلخاب شده به نام هجده نهر در مزارشریف وارد می‌شود که از سرریزهٔ بند امیر سرچشمه می‌گیرد. از نیک سمت حرکت ما بعد از تقریباً چهل‌وپنج روز تغییر نموده به استقامت شرق به سفر خود ادامه دادیم تا از کوتل خرد و ناچیز سرخک (ناگفته نماند در بلندی و دشواری معادل کوتل‌های شیبر و لته‌بند است) و طی بیست‌وپنج کیلومتر ظهر آن روز در بند امیر بامیان که از دیدنی‌های پُرکیف وطن عزیز ما است، مواصلت نموده، بعد از یک وقفهٔ کوچک در آن‌جا دوباره راه خود را به استقامت شرق و شمال شرق ادامه داده، هفتادوهفت کیلومتر رفته بودیم که از طرف جنوب غرب درهٔ خردی وارد شهر تاریخی بامیان گردیدیم. بامیان کوچک بعد از سفر هزاره‌جات در نظر بیننده شهری بس بزرگ است که وصفش در صفحات متعددی نمی‌گنجد. به هر تقدیر می‌توان گفت تا همین‌جا از گزارش‌های سفر در راه‌های مهیج هزاره‌جات، روح هر نفر به هیجان آمده، قیاس می‌تواند کرد که خطوط مواصلاتی، پل‌ها و راه‌های هزاره‌جات به چه نهجی ساخته شده‌اند و چه نوع اشخاص با چگونه وسایل می‌توانند از این زمین طلسم‌آسا دیدن نمایند.

هزاره‌جات[1]

۱. موقعیت، حدود، کیفیت سطحی و ساختمان زمین‌های هزاره‌جات

هزاره‌جات منطقه وسیعی است که در حصه مرکزی افغانستان از سی‌وهفت کیلومتری شمال غرب کابل شروع شده تا گرماب و کوتل یامه‌گک مربوط لعل و سر جنگل به سرحدات حکومت اعلای غورات در علاقه چغچران در غرب و تا جنوب دره‌صوف و علاقه‌جات گرزیوان و بلچراغ مربوط حکومت اعلی میمنه در مناطق شمالی یکه‌ولنگ، نیک و بندامیر در شمال و تا علاقه گیزاب حکومت کلان ارزگان در مربوطات آلقان شهرستان و خدیر دایکندی در شمال قندهار به سمت جنوب وسعت داشته قبلاً به حیث یک حکومت کلان و فعلاً به شکل یک حکومت اعلی که مرکز آن دایزنگی در علاقهٔ پنجاب واقع بوده است.

این علاقه منبع آب‌های رودهای مهم و بزرگ افغانستان مثل کابل، هیرمند، هریرود، ارغنداب، خاشرود، فراه رود، بلخاب و خان آباد بوده تقریباً تمام مملکت را مانند شریان‌های قلب که در تمام بدن خون می‌رساند، آب رسانده خرمی و سرسبزی می‌بخشد.

هزاره‌جات منطقه کاملًا کوهستانی و صعب‌العبور بوده، سلسله کوه‌های هندوکش با قلل شامخ و سر به فلک کشیده آن، منطقه مذکور را در هم پیچیده شرقاً و غرباً امتداد دارد. در بعضی جاها آن قدر بلند و ناهموار است که تا هنوز کسی بر آن راه نیافته و در برخی حصص دیگر متشکل از دره‌های عمیق و طولانی است که صدها کیلومتر فاصله داشته، آسمان در آن حصص جز به شکل یک خط منحنی دیده نمی‌شود و مردمان آن سرزمین در بین همین دره‌ها زندگی می‌کنند.

بلندترین قله هندوکش، شاه فولادی در شرق این منطقه هم چو حد فاصلی بین قول‌خویش از مربوطات حکومت بهسود مربوط علاقه‌داری حصه اول، فراخ‌اولوم و منطقه ولایت کابل واقع است.

---

۱. مضطر، دین‌محمد، قاموس جغرافیای افغانستان، ج ۴، کابل: ۱۳۳۹.

اگر حکومات میدان را در داخل این منطقه بگیریم طبق تشریحات فوق منطقه هزاره‌جات از دو راهی سرک عمومی بین کابل و غزنی در غرب کوتل تخت بعد از سی‌وهفت کیلومتر شروع شده بعد از عبور از سرک عمومی به علاقه چارکه میدان که به فاصله هشت کیلومتر از این دو راهی فاصله دارد می‌رسیم که از آن‌جا تا کوته عشرو، مقر حکومت میدان دو کیلومتر مسافت است و بعد از عبور از کوتل عشرو که یک بازار کوچکی نیز دارد و طی سی‌ودو کیلومتر به مرکز علاقه‌داری جلریز می‌رسیم که باز هم بازار کوچکی به آن‌جا رونق داده است و عموما مواد خوراکی از قبیل تخم‌مرغ و مرغ و روغن و امثال آن در بازار خرید و فروش می‌شود. در یک کیلومتری شمال شرق جلریز درهٔ تنگی به نام درهٔ سنگلاخ موجود است که در حصص اولی به نام ده آهنگران یاد می‌شود. این دره به جنوب غرب کوه‌های پغمان منتهی شده که طول آن تقریباً بیست کیلومتر و عرض آن در اکثر حصص از یک الی یک‌ونیم کیلومتر تجاوز نمی‌کند. راه درهٔ سنگلاخ مثل سایر قصبات هزاره‌جات دشوارگذار بوده در شمال غرب درهٔ مذکور یک سلسله کوه‌هایی وجود دارد که به نام کوه‌های هیرمند یاد شده از شاخه‌های کوه بابا است. درهٔ سنگلاخ شرقاً غرباً امتداد یافته یک حصه آب دریای کابل از همین دره سرازیر شده در داخل بازار جلریز در زیر پلی با آب کوتل اونی یک‌جا شده سر چشمه دریای کابل را تشکیل می‌دهد. این آب از راه میدان به استقامت شرق جریان داشته وارد کابل می‌شود.

در غرب دره سنگلاخ، دره تنگ دیگری به نام دره زنبورک به طول تقریباً دوونیم کیلومتر موجود بوده در مدخل آن دره دو چشمه آب معدنی که آب یکی جوشان و از دیگری سرد است دیده می‌شود که به نام چشمه شفا معروف است.

زمین‌های زراعتی در این دره کم‌تر وسعت داشته بیشتر مردم به تربیه حیوانات مشغولند. حیوانات این منطقه اکثراً گوسفند و بز و گاو است که از شیر، پشم و روغن آن‌ها استفاده می‌کنند.

آبادی‌های داخل دره سنگلاخ به صورت خیلی متشتت و پراکنده، دور از یک‌دیگر واقع‌اند، در هر حصه بیش از ۱۵-۱۰ خانه سکونت ندارند.

در این دره مردم اکثراً بی‌سواد بوده ولی صنایع دستی از قبیل برک‌بافی، گلیم‌بافی و نمدمالی به کثرت شیوع دارد. معادن ابرک سفید در درهٔ سنگلاخ به وفور دیده می‌شود.

در هشت کیلومتری شمال شرق بازار جلریز قریه ای به نام ده آهنگران وجود داشته باغ بزرگ و شادابی در ابتدای آن قریه موجود است که به نام باغ آهنگران شهرت دارد که مربوط به زمان سلطنت امیر دوست‌محمد خان سر سلسله محمدزایی‌ها است که از طرف سردار عبدالجبار خان برادر

امیر کبیر ساخته شده است. در این باغ انواع درختان مثمر و غیر مثمر موجود بوده تفریح‌گاه مردمان جلریز است. در مرکز علاقه‌داری جلریز یک مکتب دهاتی دایر است که در سال ۱۳۳۱ تأسیس شده است. صنایع‌دستی مرکز جلریز عموماً ساختن کاسه، چمچه و نعلین‌های چوبی است.

از مرکز علاقه‌داری جلریز تا قریهٔ تکانه که در شمال غرب جلریز واقع است، هشت کیلومتر مسافه موجود است. در تکانه جز چند دکان معدود در دو طرف جاده عمومی چیزی موجود نبوده از تکانه تا علاقه توغری و از آن‌جا تا پشت مزار سرچشمه ۱۲ کیلومتر فاصله است.

قریه پشت مزار سر چشمه حد فاصل علاقه‌داری جلریز مربوط حکومت کلان میدان و فراخ‌اولوم مقر علاقه‌داری حصه اول بهسود مربوط حکومت دایزنگی است.

در پشت مزار سر چشمه چیزی که زیادتر مورد توجه است چشمه آبی است که ماهی‌های خرد و بزرگ در آن موجود بوده به نام چشمه نظرگاه یاد می‌شود.

در این منطقه بازار کوچکی موجود و یک مکتب دهاتی در مسجد چشمه معروف ماهی‌ها دایر است.

قریه‌جات دور و پیش سر چشمه عبارتند از پشت مزار، قلعه سبز، دهن دربوغه و قلعه اسلم. در بازار سرچشمه یک دکان به نام خرج‌گیری گمرک محلی تعیین و تلفونی در آن موجود است. در سه کیلومتری غرب سرچشمه قریه دیگری به نام سیه‌خاک است که بازار جدید سرچشمه در آن‌جا است. با سه قریه گرمک، اونی و قول خدایداد. سرک عمومی از سیه‌خاک به استقامت غرب امتداد یافته که بعد از طی نه کیلومتر در آن راه، در محلی به نام وزیر می‌رسیم. با عبور از این منطقه به کوتل معروف اونی که سرچشمه دریای کابل و از شاخه‌های سلسله جبال هندوکش است، صعود می‌کنیم و بعد از طی دوازده یا چهارده کیلومتر در نشیب و فراز آن کوتل در محل موسوم به قلعه سفید و از آن‌جا به یورد می‌رسیم که هیچ‌کس در این مناطق زندگی نمی‌کند.

از یورد تا علاقه دیگری به نام جوقول پانزده کیلومتر مسافت موجود بوده در جوقول بعضی مردمان سرسخت سکونت دارند؛ ولی تعدادشان کم است.

به استقامت غرب این علاقه ناحیه دیگری است موسوم به قرغوی و در سه کیلومتری آن کوتل نسبتاً هموارتری به نام سنگینه‌گاه واقع است. در سه کیلومتری شمال شرق این کوتل به مدخل دره می‌رسیم که تماماً از سنگ‌های سلیتی متشکل بوده راه پیاده‌روی از داخل آن دره تنگ به راه گردن دیوار جدا شده که به یکی از مربوطات علاقه فراخ‌اولوم به نام قول‌خویش منتهی می‌شود.

به فاصله پنج کیلومتر از این دوراهی حصه ایست موسوم به کله‌گاه و تیبار که این منطقه چشمه‌سار

بوده در آب چشمه‌ها عموماً ذرات طلایی مانندی دیده می‌شود که به گمان غالب ابرک زرد است.

به فاصله دو کیلومتر از این منطقه به استقامت غرب تنگنای دیگری وجود دارد که به نام دهن اسکندر یاد می‌شود و آبادی‌های این منطقه عموماً در دو طرف سرک عمومی واقع است. حصه‌ای از این منطقه را به نام قلعه حاجی یاد می‌کنند که در طرف چپ آن یک سلسله تپه‌های کم‌ارتفاع وجود داشته در این‌جا وسعت اراضی زیاد شده، کوه‌های بلند دورتر رفته، اراضی سرسبز و شادابی در آن منطقه دیده می‌شود که برای مالداران وسیله راحت است.

در بالای تپه‌های کنار جاده عمومی چشمه‌ای است که آبش جریان نداشته دوباره در اطراف آن چشمه جذب می‌شود و کمی حرارت دارد که شاید آب معدنی باشد.

بعد از طی ده کیلومتر و گذاشتن از این مناطق به محلی می‌رسیم که به نام دهن تنور یاد می‌شود و اراضی وسیعی در آن‌جا وجود داشته در همین نزدیکی‌ها به استقامت غرب و شمال‌غرب علاقهٔ حصهٔ اول در محلی به نام فراخ‌اولوم در بین یک قلعه قدیمی موجود است. در مرکز علاقه فراخ‌اولوم یک مکتب دهاتی و چند بنای کهنه دیده می‌شود. علاقه فراخ‌اولوم را به نام علاقه‌داری حصه اول بهسود یاد می‌کنند. یکی از مربوطات پر جمعیت این علاقه‌داری دره‌ای به نام قول خویش است. بین مرکز علاقه فراخ‌اولوم و دره قول‌خویش قله معروف کوه بابا، شاه فولادی واقع است و رسیدن به این قول از راه گردن دیوار و علاقه موسوم به دهن لخشان جز به سواری اسپ امکان ندارد. این قول در جنوب مشرق علاقه فراخ‌اولوم واقع بوده شمالاً به کوتل شیبر، جنوباً به علاقه‌داری جلریز و دره بوغه سرچشمه، شرقاً به منطقه سرخ و پارسا، غرباً به کانی و شنبل محدود است.

قریه‌جات ۸-۴ کیلومتری این قول عبارتند از قریه سرخک که حیثیت مرکز قول مذکور را دارد، قریه چوبی در شمال سرخک به فاصله سه کیلومتر واقع است، قریه بورغستان در جنوب شرق سرخک به فاصله ۴/۵ کیلومتر، قریه حصار در شمال شرق قریه سرخک به فاصله هفت کیلومتر، قریه دهن حصار در شمال شرق قریه سرخک به فاصله نه کیلومتر واقع گردیده، قریه دولت قلی در جنوب شرق سرخک به فاصله تقریباً نه کیلومتر واقع بوده، قریهٔ دهن لخشان در شمال سرخک به فاصله شش کیلومتر، قریه شاه فرید در شمال غرب سرخک به فاصله شش کیلومتر، قریه شینه (شینیه) به استقامت شمال غرب سرخک امتداد داشته آبادی‌های آن خیلی پراکنده و فاصله آن از سرخک اضافه‌تر از سه کیلومتر نمی‌باشد.

قریه میانه در شمال قریه شینیه به فاصله ۴/۵ کیلومتر از سرخک دوری دارد، قریه دشت در شمال قریه میانه به فاصله سه کیلومتر، قریه خان‌محمد در غرب سرخک به فاصله ۴/۵ کیلومتر افتاده،

قریه کاه‌خانه در جنوب غرب سرخک به فاصله شش کیلومتر است، قریه خارزار متصل خارقول می‌باشد و قریه عیدک در شرق سرخک واقع است. روی‌هم‌رفته اهالی آن به فاصله تقریباً پنج گروه در حصص شمال و جنوب در امتداد آن دره زندگی می‌کنند.

صنایع دستی گلیم‌بافی، نمدمالی، برک‌بافی، جاکت‌بافی، جوراب و دستکش‌بافی و یک قسم برک معمولی به نام ماشاوه در این قول رایج است.

در سنه ۱۳۳۳ یک مکتب دهاتی در مرکز آن قول (قریه سرخک) تأسیس گردید.

طرز تعمیر عمارت این قول به شکل قلاع مستحکم به رسوم ادوار ماضیه دارای برج‌های بلند و حصین اعمار شده، معروف‌ترین و محکم‌ترین قلعه این قول به نام قلعه زرخرید یاد می‌شود که بر بالای پشته‌ای مشرف بر دره عمیق و سهمگین گردن دیوار واقع بوده شاخه‌ای از دریای هیرمند از پای آن قلعه می‌گذرد. در مرکز علاقه‌داری اول بهسود (فراخ‌اولوم) یک باب مکتب دهاتی دایر و در سال ۱۳۳۳ طلاب جدیدالشمول، برای صنف اول آن گرفته شد.

قریه‌جات دور و پیش مرکز علاقه‌داری که بیش از نه کیلومتر فاصله ندارند عبارت است از: ۱. قریه دوستدار، ۲. قریه تنور، ۳. قریه دهن تنور، ۴. قریه آبدله، ۵. قریه نورک. از علاقه حصه اول به استقامت غرب به فاصله ۴۴ کیلومتر علاقه بادآسیاب واقع است که مقر حکومت بهسود است.

حکومت و دوایر مربوط بهسود در قلعه مستحکم بر فراز پشته‌ای جا دارد که این عمارات از بقایای عمرانی زمان سلطنت سراج الملت و الدین امیر حبیب‌الله خان می‌باشد.

در مرکز حکومت بهسود نظریه پاشان بورن مسکونین آن دیار، یک مکتب دهاتی دایر بوده، قریه‌جات معروف ۹ کیلومتری باد آسیاب (مرکز حکومت بهسود) عبارتند از: چهار برجک، تیتری، سینه بولاق، برکی، شهباز، نازک چولی، سر دیوال قول، اول سینک، غیب‌داد، کوته‌خالی، تیریک، آبده و خواجه‌داد. قبلاً در مرکز حکومت بهسود یک باب مکتب ابتدایی شش صنفی بود، ولی نظر به پراکنده بودن خانه‌های اهالی این مکتب از مرکز بهسود به علاقه قریب آن (راقول) نقل داده شده و در آن‌جا عمارت عصریی برای مکتب تعمیر گردید.

ساختمان اراضی در مرکز بهسود مثل سرچشمه و فراخ‌اولوم تقریباً وسیع و سرسبز بوده کوه‌ها از یک‌دیگر دورتر امتداد یافته و آفتاب زیاد به زمین‌های زراعتی می‌رسد.

حاصلات زراعتی این منطقه مثل کابل و نواحی آن بوده از حیث میوه‌جات خیلی فقیر است چون که درختان مثمر در این منطقه قطعاً وجود ندارد و از طرفی هم مردمان آن مرز و بوم بیشتر به مواد ارتزاقی محتاج بوده به بذر غله‌جات مصروف‌اند. عمارات این منطقه مثل سایر حصص هزاره‌جات

همه از گل، سنگ و چوب ساخته شده شکل قلعه‌های باستانی را دارد.

به استقامت غرب باد آسیاب بهسود قریه پر نفوس راقول به فاصله شانزده کیلومتر واقع در آن‌جا یک مکتب ابتدایی در جوار شهراه عمومی به طرف راست به شکل خیلی عصری اعمار شده است.

قریه‌جات نه کیلومتری راقول بهسود مجموعاً ۲۱۴ خانوار می‌شوند عبارتند از قریه دامن، ناوده، راقول، سروب، بهادر، که و چوی.

مردمان راقول و مربوطات آن روی هم رفته به تحصیل علم و معرفت علاقه‌مند بوده اکثراً به کابل آمد و شد دارند. در جنوب راقول قریه سرسبز و شادابی به فاصله پنج کروه افتاده که به نام منگسک معروف بوده و فعلاً آن را به اسم قریه شاداب یاد می‌کنند. این اسم شاداب حقیقتاً اسم با مسمی این دره خیلی سرسبز و شاداب است. دریای هیرمند از میان دره مذکور گذشته آب فراوانی به مردمان آن‌جا می‌بخشد، اراضی‌شان نسبتاً وسیع‌تر بوده دو نوع درخت خربید و سپیدار در این‌جا زیادتر دیده می‌شود؛ ولی از درختان مثمر اثری نیست.

زرع گندم، جو، جواری، باقلی در این قریه به کثرت رایج بوده در سال ۱۳۳۱ در آن دره یک مکتب دهاتی تأسیس شد. قریه‌جات سه کروهی منگسک عبارتند از: کاریزک، بیکی، حقداد، جنگلک و تگاب‌رموز. قریه تگاب‌رموز در جنوب غرب منگسک به فاصله ۱۲ کیلومتر بر کنار رود هیرمند واقع و یک مکتب دهاتی در آن‌جا دایر است. قریه‌جات دور و پیش تگاب‌رموز عبارتند از: قلعه کته، زیر مزار، قلعه سلطان، درنی. باشندگان این قریه‌جات کم نفوس می‌باشند.

دریای هیرمند حصه بزرگ‌تر این قریه‌جات را از یک‌دیگر مجزا ساخته، بستر دریا خیلی ناهموار و سرعت آب دریا در آن منطقه به حدی است که به کس مجال عبور نمی‌دهد. در آن طرف دریا قریه‌جات بایی، زریافته، غوچک، خاک پاینده، جانقره و شیروم پر جمعیت و معمور است. منطقه تگاب رموز به شکل دره عریض شمالاً جنوباً امتداد یافته شمالاً به قریه بانی، جنوباً به قریه تاله‌ده، شرقاً به قریه اول سینک و غرباً به فاصله ۵ کروه به کوتل بلند ملا یعقوب محاط است. مردمان این منطقه عموماً به زمین‌داری و غریب کاری مشغول‌اند.

جاده عمومی از راقول به استقامت غرب تمدید شده بعد از طی تقریباً ده کیلومتر بر فراز پلی معروف به پل ملا یعقوب می‌رسیم که در دامنه کوتل ملا یعقوب در یک حصه کم‌عرض بر دریای خروشان هیرمند به صورت خیلی ابتدایی و خامکاری بنا یافته، متصل همین پل کوتل سر به فلک کشیده‌ای در یکی از شاخه‌های کوه بابا واقع است که به نام کوتل ملا یعقوب یاد می‌شود و با گردش‌های مارپیچ و غیر فنی خود بر دشوارگذاری آن افزوده هیچ یک از وسایل نقلیه به آسانی از

آن گذشته نمی‌تواند.

در غرب این کوتل همین که از نشیب‌های تند آن پایین شوید داخل دره تنگ و عمیقی می‌شوید که تا مرکز دایزنگی (پنجاب) امتداد داشته در اکثر حصص از کوه بچه‌های انهدامی ساخته شده، در بعضی جاها این کوه‌ها زیاد می‌شود. این دره از جایی که به نام دهن غرغره یاد می‌شود شروع شده تخمیناً یک صد کیلومتر طول دارد و به نام دراز قول یاد می‌شود. در بین همین دره طولانی اثری از آبادی دیده نمی‌شود. عرض دره مذکور در بعضی حصص خیلی کم و در جایی عریض‌تر می‌شود. در آن‌جایی که دره مذکور کلان می‌شود وارد منطقه تقریباً وسیعی می‌شوید که آب دره با شما یک‌جا در همان وادی می‌رسد. این حصه به نام پنجاب یاد می‌شود که مقر حکومت کلان دایزنگی است.

مقر حکومت دایزنگی در عمارت مستحکم با برج و باره متین و بعضی عمارات عصری جدیدالتعمیر و پایه‌های تلگراف بیسیم بیننده را در وهله اول ملتفت می‌سازد که مردم آن منطقه نسبتاً متمدن‌تر شده‌اند. بناهای معروف، قشنگ و عصری این منطقه عبارت است از تعمیر وزارت مخابرات، تعمیر یک بنای کوچک به نام مهمان‌خانه رسمی‌که از طرف قوماندانی امنیه آن‌جا بنا شده، عمارت مکتب ابتدایی دایزنگی، تلگراف خانه و قلعه حکومتی. مأموریت معارف آن سامان در سال ۱۳۳۳ جدیداً تأسیس گردید.

از قریه‌جات پر نفوس قریب پنجاب یکی تگاب برگ است که به استقامت شمال غرب پنجاب به فاصله ۱۵ کیلومتر واقع، در آن قریه یک مکتب ابتدایی دیگر دایر است.

در شمال قریه تگاب برگ به فاصله هفت کیلومتر حصه‌ای است به نام زردسنگ که در آن منطقه ذوق تحصیل و تدریس نظر به سایر حصص بیشتر دیده می‌شود. یک مکتب دهاتی در قریه تاله‌قول که حیثیت مرکز زرد سنگ را دارد موجود می‌باشد. در مرکز دایزنگی (پنجاب) محل اجتماع پنج دریا یا آبی است که از دره‌های پنج‌گانه بر آمده و در نزدیکی تعمیر مکتب ابتدائیه آن‌جا یک‌جا شده به استقامت جنوب غرب جریان دارد و به همین علت این منطقه را پنجاب می‌گویند. به روایتی این پنجاب عبارت از پنجوایی باستانی است که از مراکز مهم تجارتی شرق و غرب بین کابل و هرات بوده است.

در مرکز دایزنگی بازار نسبتاً بزرگ‌تری مرکب از تقریباً دو صد دکان بوده و دکاکین به شکل تاوه‌خانه‌های اطراف کابل ساخته شده در عین حال محل بود و باش دکانداران است. این بازار به شکل مربعی ساخته شده در مرکز آن مندوی مواد ارتزاقی و در چهار طرف آن دکان‌های تجارتی است که بدون استثناء در آن دکان‌ها اشیای کارآمد مردمان آن سرزمین از سامان آرایش گرفته تا

چراغ و تیل، میوه‌جات تازه، نمد و گلیم عرضه می‌شود. روی‌هم‌رفته دکان‌های مرکز دایزنگی آن قدر مجهز است که برای مسافرین اشیای طرف ضرورت را کم وبیش عرضه می‌دارد. دکانداران این منطقه اکثراً مسافر می‌باشند.

بیشتر اجناس مورد نیاز مردم آن دیار که از این دکاکین خریده می‌شود تیل خاک، تکه‌های پیرهنی و مواد خوارکه است و بعضاً در بدل قیمت اجناس مذکور تبادله جنس رایج بوده به عوض گلیم، نمد، روغن و امثال آن را به دکانداران می‌دهند.

بازار دایزنگی در جوار قلعه حکومتی بر فراز پشته‌ای بوده در پایین این پشته‌ها دریایی است که از طرف شمال پنجاب می‌آید. در مقابل بازار و حکومت دایزنگی پشته دیگری موجود است که مخصوص کوچی‌ها بوده و کوچی‌ها با قافله‌های حیوانات‌شان سالی یک مرتبه به آن دیار می‌رسند، اموال تجارتی‌ای که با خود از کابل و دیگر جاها آورده می‌باشند به مردم طرف معامله‌شان عرضه می‌کنند و در مقابل بعضاً جنس و بعضاً پول نقد گرفته گاهی چنین واقع می‌شود که مال‌التجاره خود را به ساکنین آن دیار به قرضه داده وعده تأدیه پول آن را در سال آینده می‌گذارند و می‌روند.

صنایع مروجه مرکز دایزنگی مثل سایر حصص، گلیم‌بافی، نمدمالی و استحصال مواد حیوانی از قبیل پشم و روغن است. زمین‌های زراعتی در مرکز پنجاب آن قدر وسیع نبوده عموماً در دامنه‌های جبال کشت و زرع می‌کنند. مالداری مردم آن دیار، زیادتر تربیه گوسفند و بز و کم‌تر گاو و اسپ است.

چون از مرکز دایزنگی به استقامت غربی پیش رویم به فاصله تقریباً بیست‌وپنج کیلومتر کوتلی به نام نرگس که دامنه‌های آن کاملاً آباد و مسکونین زیاد دارد، پیش می‌آید و متصل آن کوتل دیگری به نام اخضرات واقع است که در یکی از قریه‌جات دامن آن کوتل (تره‌بلاق) یک مکتب دهاتی دایر است. قریه‌جات دور و پیش کوتل اخضرات عبارت است از دهن گودر، خردک تخته، راقول، سینه و پیتاوجوی.

بعد از عبور این کوتل زمین‌های علف زار و وسیعی عرض وجود کرده هر قدر به استقامت غرب پیش برویم کوه‌های دو طرفه جاده عمومی دورتر شده، میدان‌های وسیعی دیده می‌شود که به نام وادی کرمان یاد می‌شود و اکثر قبایل مالدار در ایام تابستان در همین مناطق اقامت اختیار می‌کنند.

وسعت وادی کرمان در بعضی حصص تا ده کیلومتر می‌رسد و بعد از عبور از کوتل نسبتاً هموارتری به نام کوتل کرمان و طی مسافه نودوپنج کیلومتر از مرکز (پنجاب) به مقر حکومت درجه دوم لعل و سر جنگل می‌رسیم که در غرب منطقه هزاره‌جات واقع بوده، مرکب از یک بازار

مختصر، یک مکتب ابتدایی و یک قلعه که مرکز حکومت است می‌باشد.

در غرب مرکز حکومت لعل و سر جنگل یک سلسله کوتل‌های مرتفع به نام هفت کوتل واقع است که بعد از عبور از آن کوتل‌ها به علاقهٔ گرماب علیا که با مرکز لعل و سر جنگل چهل کیلومتر فاصله دارد، مواصلت می‌کنیم. در غرب گرماب کوتل دیگری به نام کوتل یامه‌گک وجود داشته با علاقه چغچران مربوط حکومت اعلی غور وصل می‌شود. این کوتل ۱۳۵ کیلومتر از مرکز دایزنگی فاصله داشته غربی‌ترین نقطه هزاره‌جات است که به ولایت هرات متصل می‌شود.

در قریه گرماب سفلی که شمالاً به علاقه سر جنگل، جنوباً به سرچشمه دریای هریرود، شرقاً به قریه قلعه چه و غرباً به کوتل یامه‌گک محاط است، یک مکتب دهاتی دایر و متعلمین در آن مشغول تحصیل می‌باشند. علاقه سر جنگل یگانه منطقه‌ای است که در جنوب غرب مرکز لعل واقع و کوه‌های این منطقه پوشیده از جنگلات طبیعی است. می‌گویند در این جنگلات حیوانات وحشی مثل گرگ، روباه، شغال و یک حیوان شبیه گربه به نام تبرغان و بعضاً پلنگ زندگی می‌کنند. حد فاصل بین مرکز لعل و علاقه سرجنگل، دریای هریرود است که از کوه‌های آن‌جا سر چشمه گرفته در شمال غورات به استقامت شمال غرب جریان دارد.

در مرکز حکومت لعل و قریه‌جات نزدیک به آن تقریباً پنج هزار نفر زندگی می‌کنند؛ این قریه‌جات عبارتند از کندوگک، سیاه پیتو، دهن نوآغه، دهن سقابه و سر سقابه. به فاصله تقریباً چهل کیلومتر به استقامت جنوب غرب مرکز دایزنگی موضعی است به نام تره‌بلاق که قبلاً از آن یاد کردیم و از همین حصه دو راهی لعل و سر جنگل و مرکز دایزنگی آغاز می‌شود که دایکندی به استقامت جنوب‌غرب و جنوب و راه لعل و سر جنگل به طرف غرب آن امتداد دارد.

به فاصله ۳۶ کیلومتر از تره‌بلاق به استقامت جنوب غرب علاقه‌ای است موسوم به اشترلی که در محلی به نام شیخ‌میران از مربوطات آن قریه، یک مکتب دهاتی موجود است.

همین که از تره‌بلاق به استقامت اشترلی حرکت کنید یک سره به داخل دره‌های تنگ و عمیق در بین سلسله کوه‌های سر به فلک کشیده پیشرفته گاهی آن قدر ارتفاع می‌گیرد که همه سلاسل جبال را زیر پای خود می‌بینید و وقتی آن قدر در بین دره‌ها فرو می‌روید که آسمان را به صورت یک خط باریک در بالای سرتان مشاهده می‌کنید. راه‌های این منطقه کاملاً ناهموار و زیادتر شبیه دریایی است که آب نداشته باشد. قریه‌جات چهار کیلومتری اشترلی عبارتند از سرخ‌جوی، جوی‌سیرک وقوچنغی.

مرکز حکومت دایکندی خدیر در جنوب مرکز دایزنگی واقع و ۱۰۹ کیلومتر فاصله داشته در

مرکز آن حکومت یک مکتب دهاتی موجود است.

مردم این منطقه نسبت نزدیکی با سرحدات قندهار و گرشک زیادتر با طرز لباس، طرز تکلم و چهره مردم آن سرزمین با گیسوان دراز به آن‌ها شباهتی دارند.

قریه‌جات نه کیلومتری خدیر مرکز حکومت دایکندی عبارتند از خدیر علیا، خدیر سفلی، سنگ چلک، بندر، کورگه و سرقول. نفوس این قریه‌جات تقریباً به سه هزار نفر می‌رسد که همه در بین دره‌ها و قول‌ها زندگی کرده مثل مردم سایر مناطق هزاره‌جات به زمین‌داری، مالداری و صنعت گلیم‌بافی و نمدمالی معروفند. از پیداوار زراعتی در این مناطق جو، جواری، باقلی، مشنگ، کم‌تر گندم سیاه و در بعضی حصص آن منطقه درختان زردآلوی تلخک پیدا می‌شود. مرکز خدیر با مربوطات خود محدود است به این حدود: شرقاً به مربوطات شهرستان، شمالاً به علاقه‌جات لعل و کرمان، غرباً به سرحدات چغچران غور و جنوباً تا گیزاب قندهار وسعت دارد. سر تا سر این مناطق را کوه‌های بلند و دره‌های عمیق پوشانیده زمین‌های زراعتی عموماً نشیب‌دار و در دامنه جبال واقع است. این زمین‌ها خیلی کم‌عرض و طویل بوده به مشکل کشت می‌شوند و به سختی حاصل می‌دهند.

حکومت شهرستان در جنوب غرب مرکز پنجاب، متصل دایکندی به فاصله ۱۵۰ کیلومتر واقع بوده مرکز حکومت در قریه آلقان است. قریه‌جات مربوطه مرکز آلقان عبارتند از چهارصدخانه، مور و پالج که جمعاً بیش از دو هزار نفر نمی‌شود. حد فاصل بین مرکز دایزنگی و حکومت شهرستان از کوتل معروف قوناغ شروع شده است. در یک صد کیلومتری جنوب پنجاب در راه آلقان و دایزنگی محلی است به نام غاف که به احتمال قوی قاف بوده، منطقه‌ای خیلی دور افتاده است. قریه‌جات دور و پیش علاقه غاف عبارتند از: زردنی، چپراسک و لوره. در این منطقه یک مکتب دهاتی و در مرکز حکومت شهرستان (آلقان) یک مکتب دهاتی دیگر دایر است. صنایع، رسوم و عادات، زمین‌داری و مالداری منطقه شهرستان و مربوطات آن مثل دیگر حصص هزاره‌جات است. مردم این مناطق با مردم قندهار خیلی شباهت دارند. به استقامت شمال شرق مرکز دایزنگی از راه دره باریکی به مرکز حکومت یکه‌ولنگ می‌رسیم که با مرکز پنجاب شصت‌وسه کیلومتر فاصله دارد. مرکز حکومتی یکه‌ولنگ در قریهٔ نیک واقع بوده در سر راه دایزنگی و نیک کوتل مرتفع و بلندی به نام کوتل شاتو واقع است که از شاخه‌های کوه بابا می‌باشد؛ دریای هجده نهر از بین وادی نیک می‌گذرد. در شمال نیک دره‌های تنگ در بین سلسله جبال موجود است که به جنوب گرزیوان میمنه وصل می‌شود و در بعضی حصص جز با پای پیاده از بین آن دره گذشتن مشکل است. دریای هجده نهر که از بندامیر

سرچشمه گرفته وادی نیک و زارین را سیراب می‌سازد، از شرق به جانب شمال‌غرب جریان داشته داخل دره‌صوف می‌شود که در آن‌جا به ولایت مزار شریف می‌رود. این دریا بستر معین نداشته وقتاً فوقتاً جای خود را تغییر می‌دهد، به همین علت زمین‌های زراعتی از کنار آن دریا دورتر است.

در مرکز حکومت یکه‌ولنگ (نائیک) یک مکتب ابتدائیه که عمارت عصری دارد دایر است. قریه‌جات نه کیلومتری نائیک عبارتند از قلعه شاتوغان، قورغان، چوری زاغ، بید مشکین، خم آستانه، کته‌خانه، تیلور، سربلاق، کشک، ده ترچی و غنده سنگ.

در منطقه نائیک و دیگر حصص یکه‌ولنگ اشجار غیر مثمر مثل چنار، بید و... خیلی زیاد موجود است. زمین‌های زراعتی این مناطق نظر به داشتن آب فراوان و وسعت زیاد حاصل‌خیزتر از سایر مناطق هزاره‌جات است.

در ده کیلومتری غرب نائیک قریه‌ای است به نام زارین که در آن‌جا یک مکتب دهاتی دایر بوده، قریه‌جات معروف و پر جمعیت آن عبارتند از سرکنک و محمد شرف و از نائیک تا زارین سرک موتر رو تمدید شده است. به فاصله تقریباً پانزده کیلومتر به استقامت شمال زارین علاقه دیگری است به نام ده سرخ که به سواری اسپ می‌توان از زارین به آن‌جا رسید. در قریه ده سرخ یک مکتب ابتدایی با تعمیر عصری موجود است. قریه‌جات معروف ده سرخ عبارتند از دهن کنک، چمن جاغوری، مرکز ده سرخ، شورشوری، چهارده و هوتپور.

مردمان مناطق نائیک، زارین، ده سرخ و دیگر حصص یکه‌ولنگ بیشتر به تربیه حیوانات مشغول‌اند. فرقی که در مالداری مردم آن‌جا با سایر حصص هزاره‌جات مشهور است، توجه ایشان به تربیه اسپ می‌باشد و تأثیر محیط شمال افغانستان در آن‌جا خوب‌تر دیده می‌شود. غیر از صنایع معموله هزاره‌جات (گلیم‌بافی، نمدمالی و برک‌بافی) بین مردم آن‌جا صنعت دیگری دیده می‌شود که عبارت از ساختن چوری‌های موی از دم اسپ می‌باشد.

چون از نیک (مقر حکومتی یکه‌ولنگ) به استقامت شمال شرق حرکت کنیم از دامنه‌های مرتفع کوه بابا که به نام کوتل سرخک است گذشته بعد از طی سی‌وپنج کیلومتر در کنار بند تاریخی و معروف بندامیر که از مربوطات بامیان است می‌رسیم. البته در معرفی بند آن در جلد اول قاموس تذکری داده شده صرف گفته می‌شود که از سرریزهٔ این بند دریای هجده نهر به وجود آمده؛ در جوار بند، چند آسیاب را به دوران انداخته به سمت جنوب غرب جریان می‌یابد و از بین دره‌های کوتل سرخک گذشته به نائیک یکه‌ولنگ و از آن‌جا بعد از سیراب کردن اراضی دور و پیش داخل بلخاب شده به مزار شریف می‌رود.

در این‌جا از منطقه هزاره‌جات (مربوطات حکومت کلان دایزنگی) خارج شده بعد از طی هفتادوهفت کیلومتر در دامنه‌های تپه‌ها و کوه‌ها از راه دره تنگی واقع در شمال شرق بامیان، به مرکز بامیان مواصلت می‌کنیم.

طرز ساختمان زمین‌ها در هزاره‌جات

زمین‌های مناطق هزاره‌جات عموماً در دامنه کوه جبال واقع و نشیب دار بوده در اکثر حصص وسعت زمین‌های زراعتی بیش از بیست متر عرض و پنجاه متر طول نداشته و راه‌های هزاره‌جات عموماً باریک، پر نشیب و فراز و دشوار گذر بوده غالباً از بین دره‌های عمیق و گذرگاه‌های جبال می‌گذرد.

آبیاری زمین‌های زراعتی در سر تا سر این منطقه وسیع به شکل مخصوص صورت گرفته غیر از آن چه تصور می‌کنید می‌باشد، چون زمین‌ها تماماً نشیب‌دار بوده آب گرفته نمی‌تواند؛ هر زمین ابتدا به شکل مستطیل تقسیم شده یک جوی آب در ضلع طولانی آن در بالا و جوی دیگر در ضلع مقابل آن به عمق تقریباً بیست سانتی متر حفر شده، تخم حبوبات را در قطارهای عرضانی آن زرع کرده آب را ابتداء در جوی حصه بالایی زمین می‌آورند و بعداً توسط یک چوب دراز از حصه آب به یک خط مستقیم تا جوی پایین زمین خط کشیده مجرای آب را به وجود می‌آورند. به این ترتیب از کنار هر قطار از خوشه‌ها و دامنه‌های زرع شده آب گذشته آن‌ها را آبیاری کرده درجوی حصه پایین جمع می‌شود و آن جوی در یک حصه خود مخرجی برای خروج آب‌های اضافی می‌داشته باشد که به همین ترتیب آب را از یک قطعه زمین به قطعه دیگر رهنمونی کرده مزارع کوچک و سنگ‌زار خود را سیراب می‌سازند.

سلسله کوه‌ها، دریاها و و راه‌های هزاره‌جات

کوه‌های معروف هزاره‌جات به صورت عمومی طوری که گفتیم شاخه‌های مرتفع جبال هندوکش است که در هر منطقه‌ای به اسمی یاد می‌شود و بلندترین قله کوه بابا شاه فولادی در همین منطقه وجود دارد. شکل این سلسله جبال در اکثر حصص خیلی مرتفع، برف‌گیر و دشوارگذر بوده در بعضی تنگی‌ها و گذرگاه‌ها، کوه بچه‌های انهدامی‌که آن هم به ذات خود نمایندگی از اقلیم خیلی تند و زننده آن محیط می‌کند، عرض وجود کرده، اکثر سبب ظهور برف کوچ‌های خطرناک گردیده راه‌های پیاده‌رو و موتر را تخریب کرده از بین می‌برد که به همین علت در آغاز بهار هر سال در بسیاری جاهای هزاره‌جات به جای این‌که سرک‌های عمومی‌را ترمیم نمایند به تعمیر و احداث راه‌های جدید در آن مناطق دست می‌زنند. در حصص شمالی این منطقه بعضی شاخه‌ها از کوه تیربند ترکستان نیز دیده می‌شود.

بر همه کوتل‌های این منطقه بدون در نظر گرفتن فن معماری و مهندسی سرک‌هایی که برای عبور و مرور عراده‌جات خالی از مشکلات نیست. بلندی کوه‌ها به صورت عموم سطح این منطقه را مرتفع ساخته جریان شدید بادهای تند و زننده همه نباتات آن مناطق را متأثر می‌سازد. مردم این مناطق را همین صعب‌العبور بودن راه‌ها و بلندی سطح زمین به پیاده رفتن عادی، مسافات بعید را به سرعت و بدون توقف می‌پیمایند. هم‌چنین حیوانات آن سرزمین در قلل جبال و راه‌های کوهی خیلی خوب گشت‌وگذار می‌کنند. اسپان مناطق هزاره‌جات در بر آمدن کوه‌ها آن قدر سریع هستند که دیگر اسپ‌ها در همواری‌اند. دریاهای معروفی که از این مناطق سرچشمه می‌گیرند عبارتند از:

۱. دریای کابل، طوری که قبلًا ذکر کردیم از دره سنگلاخ و کوتل اونی می‌برآید.

۲. دریای هیرمند، از دامنه سلسله کوه‌های بابا سرچشمه گرفته بعد از یک‌جا شدن با سایر آب‌ها از راه دایزنگی و شمال شهرستان به طرف جنوب و جنوب غرب جریان داشته به ولایت قندهار و گرشک می‌رسد.

۳. دریای هریرود، از کوه‌های سر جنگل و لعل برآمده از راه چغچران و غورات به استقامت شمال غرب جریان داشته وارد ولایت هرات می‌شود. البته غیر از این دریاهای بزرگ آب‌های خرد و بزرگ دیگری نیز در بین دره‌ها و چشمه‌سارهای این مناطق جریان داشته بعضاً با دریاهای متذکره یک‌جا می‌شوند و برخی به مصرف آبیاری و... رسیده در داخل همین مناطق از بین می‌روند.

راه‌های هزاره‌جات را طوری که گفتیم به جز یک سرک عمومی که از شرق میدان آغاز شده به جلریز و تکانه و از آن‌جا به سرچشمه، بهسود و دایزنگی و بالاخره به لعل و سرجنگل رسیده وارد ولایت هرات می‌شود و آن هم در ابتداء سرک پیاده روی بوده و به مرور زمان به شکل یک جاده موتر رو در آمده، ولی باز هم در حالی که سالانه یک مرتبه تعمیر می‌شود، عراده‌جات به سهولت از آن عبور کرده نمی‌توانند، راه درست و صحیح در آن مناطق وجود ندارد. غیر از این سرک در اکثر مناطقی که ذکر آن‌ها رفت راه پخته‌کاری و اساسی موجود نبوده بیشتر به سواری اسپ و بعضاً مجبورند مسافات بعیده را پای پیاده بپیمایند.

آب و هوا

اقلیم هزاره‌جات شدیداً خشک بوده زمستان طولانی با برفباری‌های سنگین و تابستان خیلی گرم و کوتاه داشته در اثنای روزهای آفتابی نظر به بلندی سطوح آن‌جا حرارت آفتاب به حدی زیاد است که جلد انسان را می‌سوزاند، ولی همین که آفتاب در عقب قلل آسمان‌خراش آن دیار ناپدید می‌گردد، باد شدید و سردی وزیدن گرفته حتی درختان کهن و محکم آن‌جا را می‌شکنند.

از اوایل برج عقرب در اکثر حصص هزاره‌جات برفباری آغاز شده تا اواخر ثور که پوره هفت ماه می‌شود این برف‌ها دوام داشته بعضاً آن‌قدر برف می‌بارد که کسی قادر به طی مسافه یک کیلومتر هم نمی‌باشد. از اواخر ثور این برف‌ها به سرعت ذوب شده آب آن به شدت هر چه تمام‌تر از قلل جبال در بین دره‌ها و تنگی‌ها سرازیر شده خروارها سنگ و ریگ را با خود فرود آورده راه‌ها را از بین می‌برد و خانه‌های مسکونی آن دره‌ها را پامال کرده اغلباً مردم رهرو را هلاک می‌کند. در اواخر جوزا کسانی که هم چو خزندگان در بین سوراخ‌ها خزیده‌اند موقع می‌یابند تا سر خود را بیرون کنند؛ ولی هنوز گندم، جو، جواری و سایر حاصلات زراعتی ایشان در خوشه می‌باشد که سر از نو هوا بنای سرد شدن را گذاشته، ایشان هر چه زودتر خود را جمع کرده آماده فرا رسیدن زمستان می‌شوند. گویا در اکثر حصص هزاره‌جات هفت ماه مطلقاً زمستان بوده، دو ماه دیگر بهار و تابستان و سه ماه خزان است.

نباتات، زراعت و مالداری در هزاره‌جات

نباتات خودروی معروف این منطقه عبارتند از غیغان و بلدرغان. این دو نوع نبات عموماً در کنار جاده‌ها، بر فراز پشته‌ها و کوه‌ها به کثرت روییده برگ‌های پهن و دنده‌های بلند و قوی داشته در میان آن یک قسم شیره سفید رنگی موجود است که اگر بالای پوست بدن انسان از آن شیره یک قطره بچکد، پوست همان حصه را خراشیده از بین می‌برد؛ ولی برای حیوانات خیلی مقوی بوده مردم زحمت‌کش هزاره‌جات همین گیاه‌ها را درو کرده انبارهای بزرگی برای آذوقه زمستان حیوانات خود از آن فراهم می‌کنند.

در اکثر حصص هزاره‌جات دو قسم درخت غیر مثمر به نام‌های خربید و سپیدار موجود بوده هر دو آن قدر مقاوم است که در مقابل بادهای تند آن سرزمین از بین نمی‌روند. اشجار مثمر خیلی نادر و کمیاب بوده تنها در مناطق دایکندی و شهرستان بعضی درختان زردآلو دیده می‌شود. مهم‌ترین مواد زارعتی آن سرزمین عبارت است از جو، جواری، گندم و باقلی که به همان مشکلاتی که ذکر کردیم زرع شده اکثراً در خوشه می‌باشد که از زمین چیده شده در بالای بام‌ها و فراز پشته‌ها انبار می‌شود و به دست دانه آن‌ها را جمع کرده آسیاب می‌کنند و همه را یک‌جا کرده به نام گدوله از آن آردی به دست می‌آورند.

مالداری هزاره‌جات بیشتر گوسفند و بز بوده کم‌تر گاو و مرکب را نگه می‌دارند، البته تربیه و نگهداری اسپ مخصوص چند حصه است. علت این که گاو و مرکب را کم‌تر تربیه می‌کنند تنها و تنها نبودن خوراکه کافی در طول مدت دراز زمستان است.

خوراک عمومی و معمولی مردم این مناطق در دوازده ماه سال دوغ است که به زبان و اصطلاح آن‌جا شیر گفته می‌شود و از بقایای شیری است که مسکه یا روغن آن را برای فروش گرفته دوغ آن را با نان گدوله می‌خورند. خوردن گوشت حیوانات کم‌تر رواج دارد. مرغ خانگی بسیار است ولی تخم‌مرغ و مرغ را بیشتر برای فروش تربیه و تهیه می‌کنند.

بناها و تعمیرات هزاره‌جات

خانه‌های مردم متوسط و غریب آن دیار را به نام آغیل یاد کرده فقط چهار دیواری است که از سنگ ساخته شده به جای گل از سرگین حیوانات که به زبان محلی آن‌جا چلمه می‌گویند تعمیر شده یک دروازه کوچک دارد و سقف آن را از همان چوب‌های سپیدار یا خربید پوشانیده در حصه وسطی آن یک سوراخ کوچک برای تبدیل هوا می‌گذارند و دروازه آن را از چوب‌های باریک بید یا چنار بافته برای این که برودت از آن نگذشته داخل خانه نشود از دو طرف آن را توسط همان چلمه گل می‌کنند. هیچ اتاقی آن‌جا از ۳ متر در ۳ متر بزرگ‌تر نبوده در یک اتاق یک فامیل با حیوانات‌شان زندگی می‌کنند و در وسط اتاق یک فرورفتگی مثل آتشدان موجود است که هم نان خود را بر آتش آن طبخ می‌کنند و هم از روشنی مواد سوخته آن آتشدان اتاق مذکور را تنویر کرده می‌باشند.

مردم مستعد این مناطق قلعه‌های مستحکم با دیوارهای بلند و دروازه‌های متین دارند، ولی این گونه قلعه‌ها خیلی کم بوده به صورت تخمین گفته می‌توانیم که در سر تا سر مناطق هزاره‌جات از جزء قلاع مذکور بیش از دو صد قلعه دیده نمی‌شود. عمارت عصری در این مناطق جر تعمیرات دولتی مقر حکومت‌ها، مکاتب، تلگراف‌خانه و امثال آن که بیش از پنجاه عمارت نمی‌شود، موجود نیست.

تشکیلات اداری هزاره‌جات

منطقه رشید و پر نفوس مرکز افغانستان به نام هزاره‌جات معروف است که نام تاریخی آن غرجستان می‌باشد و به حیث یک حکومت کلان اداره می‌شود. مرکز حکمرانی هزاره‌جات یا غرجستان در پنجاب دایزنگی واقع است. به گمان اغلب پنجاب موجوده همان پنجوایی باستانی است که زمانی مرکز مجد و تمدن با شکوه بوده در شاهراه کابل و هرات واقع بود که از مراکز بزرگ بازرگانی آن روز بوده تجار ایرانی، عراقی و رومی از هرات به همین راه وارد کابل می‌شدند و اموال و پیداوار مغرب زمین را به شرق رسانیده اجناس و اموال هندی و چینی را از بازارهای تجارتی بلخ و کابل به ممالک غربی ارمغان می‌بردند.

پنجاب اسم با مسمی است، محل اجتماع پنج دریاچه است که از میان دره‌های پر پیچ و خم

اطراف و جوانب سر زده در همین حصه با هم یک‌جا شده به استقامت جنوب غرب خط سیر خود را تعقیب کرده نزدیک موضعی به نام ورس با شاخه بزرگ هیرمند یک‌جا داخل ارزگان قندهار می‌شود. این پنج دریاچه عبارتند از آب‌های دره غرغری، کوتل نرگس، سلسله کوه‌های ورس در راه شهرستان، سیاه دره و کوه‌های مرکز دایزنگی که نزدیک دو راهی دراز قول و شهرستان در زیر پلی با هم یک‌جا می‌شوند.

حکومت کلان دایزنگی مشتمل بر پنج حکومت‌های محلی و علاقه‌داری‌های ذیل می‌باشد.

الف. حکومات: حکومات درجه اول بهسود، حکومت درجه ۳ دایکندی، حکومت درجه ۴ یکه‌ولنگ، حکومت درجه ۴ شهرستان.

ب. علاقه‌داری‌ها: علاقه‌داری حصه اول بهسود که به حکومت درجه اول بهسود مربوط است.

ناگفته نماند که حکومت درجه ۳ لعل و سر جنگل یکی از حکومتی‌های مربوط دایزنگی در سال ۱۳۳۸، از دایزنگی منفک و به حکومت اعلای غورات مربوط گردیده است.

پنجاب مرکز حکمرانی دایزنگی در ۲۸۳ کیلومتری غرب کابل واقع بوده دره‌ای بس قشنگ و دیدنی است که اگر با اساس و آلات امروزه ممالک، تعمیرات عصری و بناهای قشنگ در آن تعمیر شود شک نیست که سویس آسیایی به وجود می‌آورد. ناگفته نماند که از تمام حوزه هزاره‌جات چهار نفر وکلای آتی انتخاب و به شورای ملی فرستاده می‌شود:

وکیل حکومت بهسود یک نفر، وکیل حکومت دایکندی یک نفر، وکیل حکومت یکه‌ولنگ یک نفر، وکیل حکومت شهرستان یک نفر.

نوت: قرار تغییراتی که در این اواخر در تشکیلات مملکتی به وجود آمده حکومت درجه دوم بامیان به شمول علاقه‌های ما تحت آن از حکومت اعلی پروان منفک و با ضم ساختن حکومت درجه دوم جدیدالتشکیل پنجاب به حکومت اعلای بامیان تعدیل شده و هکذا حکومات آتی‌الذکر به شمول علاقه‌های آن به حکومت اعلای بامیان مربوط گردیده است:

حکومت درجه سوم سیغان و کهمرد و علاقه‌های ما تحت آن، علاقه‌داری درجه دوم روئی و دو آب، علاقه‌داری درجه دوم سیغان، حکومت درجه چهار یکه‌ولنگ.

گزارشات سفر محمدظاهر شاه به هزاره‌جات در سال‌های ۵۴۳۱ و ۶۴۳۱ هـ ش

اعلی‌حضرت معظم همایونی در بهسود با نعره‌های زنده باد شاه، نثار گل و اتن‌های ملی با حرارت پذیرایی گردیدند.[1]

ذات شاهانه به مردم هزاره فرمودند آرامی و سعادت شما همیشه آرزوی ما است، حکومت انکشاف مناطق شما را در ساحات مختلف حیاتی در طرح پلان پنج ساله سوم گنجانیده است.

بهسود- ۱۲ اسد- اعلی‌حضرت معظم همایونی ساعت چهاروچهل بعد از ظهر دیروز مع‌الخیر به مرکز بهسود مواصلت کردند. اعلی‌حضرت معظم همایونی به مردم بهسود گفتند خاطرات نیکی از فعالیت‌های مردم شما در ساحات مختلف کشور نزد ما موجود است. استعداد و زحمت‌کشی و پشت کار مردم شما مورد توجه و اطمینان ما قرار داشته است.

ذات شاهانه قبل از مواصلت به مرکز بهسود از طرف دو صد نفر سوار کار، در کوتل ناور قادر استقبال گردیدند. سوارکاران موکب شاهانه را تا مرکز بهسود به فاصله دو کیلومتر بدرقه کردند. اعلی‌حضرت معظم همایونی حین مواصلت به مرکز بهسود از طرف اهالی با نعره‌های زنده باد شاه، نثار گل و اتن‌های ملی پذیرایی گردیدند. ذات شاهانه رعایای وفا شعارشان را مخاطب قرار داده فرمودند: مسرت داریم که فرصت دست داد شما را از نزدیک ببینیم. ذات ملوکانه متذکر گردیدند موضوع انکشاف هزاره‌جات از سال‌هاست که طرف توجه حکومت وقت بوده و در زمینه مطالعات مقدماتی نیز صورت گرفته است. خوش‌بختانه فرصت آن فرا رسیده است که نتایج یک قسمت این مطالعات با تحولات بزرگ کشور به تأسی از روحیه قانون اساسی و به اساس خط‌مشی حکومت شما به محل تطبیق گذاشته شود.

اعلی‌حضرت معظم همایونی فرمودند: آرامی و سعادت شما همیشه آرزوی ما است، حکومت انکشاف مناطق شما را در ساحات مختلف حیاتی در طرح پلان پنج ساله سوم انکشافی گنجانیده

---

۱. «گزارشات سفر محمدظاهر شاه به هزاره‌جات در سال‌های ۱۳۴۵ و ۱۳۴۶ هـ.ش»، انیس، شماره ۱۳۶، ۱۳۴۵.

است. توقع داریم قسمتی از نیازمندی‌های شما با تطبیق آن بر آورده شود. ذات شهریاری فرمودند: توصیه ما به شما این است که دست اتحاد و همکاری به هم داده در راه انکشاف و اعتلای کشور خویش به صورت مثبت سهم بگیرید. ذات ملوکانه تذکر دادند که چند تن از اعضای حکومت و هم‌چنان عده‌ای از اعضای هر دو مجلس شورا در این‌جا حضور دارند و نمایندگان حکومت درباره پلان‌های دولت در قسمت هزاره‌جات به شما توضیحات خواهند داد.

سپس به امر اعلی حضرت معظم همایونی پوهاند دوکتور عبدالحکیم ضیایی وزیر پلان به اهالی گفت: برای من افتخار بزرگی است که به امر ذات شاهانه بعضی نقاطی را که در پلان پنج‌ساله سوم برای هزاره‌جات در نظر گرفته شده برای شما توضیح کنم. وی اظهار کرد که قبلاً مطالعاتی درباره هزاره‌جات صورت گرفته بود و هیأتی به شمول وزیر پلان مرحوم عبدالحی عزیز و متخصصین خارجی به این مناطق آمده و تمام نیازمندی‌های این مناطق را از نزدیک ملاحظه کرده و در زمینهٔ گزارشی به وزارت پلان سپرده بودند.

دکتور ضیایی علاوه کرد در شروع طرح پلان پنج ساله سوم بدواً با وکلای این مناطق درباره نیازمندی‌های شما مذاکره کرده‌ایم. خوش‌بختانه خواهشات وکلای محترم هزاره‌جات با نظریات هیأت متخصصین پلان‌گذاری تقریباً هشتاد تا نود فیصد مطابقت دارد.

وزیر پلان گفت: به این اساس است که از نقطه نظر معارف یک انکشاف مزید خواهد آمد. از نقطه نظر صحی تأسیس پروژه‌های انکشاف دهات و احداث خطوط مواصلاتی تا جایی که امکان داشته باشد بعد از مطالعه دقیق در زمینه اقدام می‌شود. امید است که تا ختم پلان سوم بعضی پروژه‌ها در این مناطق تکمیل و بعضی دیگر روی دست گرفته شوند.

وزیر پلان درباره انکشاف مالداری، زراعت، تأسیس صنایع محلی، مجادله با امراض حیوانی و نباتی نیز توضیحات داده علاوه کرد که به اراده اعلی‌حضرت معظم همایونی و به اساس خط مشی حکومت شاغلی محمدهاشم میوندوال صدراعظم در نظر داریم که یک هیأت متخصصین فرانسوی به افغانستان وارد و در ظرف یک سال در زمینه مطالعات نموده نظر خود را درباره انکشاف مناطق هزاره‌جات به وزارت پلان بسپارد و به اساس راپور این هیأت تا جایی که توان مالی دولت اجازه بدهد در تطبیق آن بذل مساعی خواهد شد.

پوهاند ضیایی در اخیر گفت: کوشش می‌شود که اکثر این پلان‌ها سریع‌الثمر باشد و امید می‌رود با اکمال آن یک اندازه تمنیات و احتیاجات شما بر آورده شود.

بعداً پوهاند محمدعثمان انوری وزیر معارف به اجازه اعلی حضرت معظم همایونی رشته سخن

را به دست گرفته گفت: به حضور اعلی‌حضرت معظم همایونی و به ملت وفاشعارشان به عرض می‌رسانم که در منطقه زیبای هزاره‌جات به اثر ارشادات قیمت‌دار پادشاه افغانستان و حکومت شاغلی میوندوال پروگرام ترقی و توسعه معارف به درجه اعلی مد نظر گرفته شده چنان‌چه امسال حکومت در آغاز کار خود به اثر ارشادات قیمت‌دار اعلی‌حضرت معارف پرور افغانستان توانست که در منطقه هزاره‌جات که یک حصه آن عبارت از ولایت بامیان است یک لیسه، دو متوسطه، پنج مکتب اساسی ابتدایی و هشت مکتب دهاتی جدید تأسیس نماید.

وزیر معارف علاوه کرد: پروگرام حکومت افغانستان در راه توسعه معارف کشور در پلان سوم انکشافی طوری که وزیر پلان توضیح داد مخصوصاً توجه خاص به تعمیم و توسعه معارف دارد.

وی علاوه کرد من به شما نوید می‌دهم تا جایی که شما به مکتب ضرورت داشته باشید، وزارت معارف حاضر است برای شما مکاتب جدید تأسیس نماید. پلان پنج ساله انکشافی معارف یک پلان متوازی را برای توسعه معارف روی دست گرفته است. دوکتور انوری متذکر شد هدف مهم حکومت این است که از راه تعلیم و تربیه و فرا گرفتن علم و معرفت مردم را به اتحاد و یگانگی رهنمونی کند و راه ترقی و تعالی کشور، رفاه و آسودگی مردم از طریق علم و معرفت جستجو شود.

وزیر معارف تذکر داد تا مردم این موقع مساعد را مغتنم شمرده فرزندان‌شان را به مکتب بفرستند و انتظار بکشند تا آن‌ها بیاموزند و وطن خود را آباد سازند و بدین ترتیب اندیشه امروزشان به امید مبدل شود.

شاغلی شریفی وکیل جاغوری در اُلسی جرگه که در این مسافرت شرف معیت شاهانه را دارد به اجازه ذات شاهانه عرایض خود را چنین ایراد کرد.

اعلی‌حضرتا، شهریارا

قیافه‌های فرزندان فداکار شما از احساسات و شادمانی مملو و مالامال مشاهده می‌شود. کوه، دشت، بیابان و طبیعت این محیط به خود می‌بالد و می‌نازد که امروز افتخار آن را حاصل کرده که اعلی‌حضرت معظم همایونی پادشاه بزرگ‌شان به این جا تشریف آورده‌اند.

اعلی‌حضرتا، این مردم به این خاک و به رژیم شاهی مشروطه چنان علاقه آهنین و شوق فولادین دارند که مزید بر آن متصور نیست.

شاغلی شریفی علاوه کرد مردمی که در این دوره مسعود و فرخنده در سایه نظام نوین دموکراسی حقیقی زندگی می‌کنند گام‌های سریع به سوی ترقی و تعالی می‌بردارند. مردم ما از این ترقیات و تکامل از جان و دل استقبال می‌کنند.

شاغلی شریفی متذکر گردید که مردم هزاره مانند همیشه تا آخرین رمق حیات به شاه دوستی خویش مستحکم و وفادار خواهند بود. وی به اهالی گفت که تحولات امروز افغانستان به شما یک زندگی بهتر و مرفه تر را بشارت می‌دهد. شما و کلیه مردم افغانستان سرنوشت مشترک دارید و در سایه وحدت ملی با هر گونه تبعیض و تفرقه بجنگید و به کس موقع ندهید تا در ملت نجیب افغانستان نفاق و دورویی راه بیاندازد.

وکیل جاغوری در اخیر علاوه کرد مردم افغانستان تحت رهبری حکیمانه اعلی‌حضرت معظم همایونی وحدت ملی خویش را بیش از پیش مستحکم کرده در راه ترقی و تعالی کشور بکوشند.

ذات شاهانه در حالی که نعره‌های زنده باد شاه بلند بود با احساسات گرم مردم به اقامت گاه شاهی تشریف فرما گردیدند.

نماینده باختر علاوه می‌کند از حصه اول بهسود تا مرکز بهسود در خط سیر ذات ملوکانه به تعداد زیادی از مردان، زنان و دختران صف بسته و موکب شاهانه را با نثار گل و صداهای خوش آمدید استقبال می‌نمودند. ذات شهریاری در هر قسمت از موتر پیاده شده رعایای وفاشعارشان را مورد لطف و تفقد شاهانه قرار دادند.

قرار خبر قبلی اعلی‌حضرت معظم همایونی ساعت یک بعد از ظهر دیروز در حالی که در عرض راه از طرف ملت وفا شعار شاهانه به گرمی استقبال گردیدند به حصه اول بهسود ذریعهٔ موتر مواصلت نمودند.

حین مواصلت ذات شهریاری شاغلی محمد اسماعیل مبلغ وکیل حصهٔ اول بهسود در اُلسی جرگه از طرف مردم آن‌جا ورود اعلی‌حضرت معظم همایونی را خیر مقدم گفته اظهار داشت امروز با تشریف فرمایی ذات ملوکانه بزرگ‌ترین افتخار نصیب مردم بهسود می‌گردد.

اعلی‌حضرت معظم همایونی برای یک سفر ده روزه ساعت نه قبل از ظهر دیروز عازم صفحات مرکزی کشور گردیدند. در این سفر اعلی‌حضرت معظم همایونی ولایات میدان، بامیان و غور را مورد بازدید شاهانه قرار می‌دهند.

هزاران نفر از باشندگان مناطق کوته عشر و مرکز ولایت میدان، جلریز، تکانه علیا و سفلی، سرچشمه و سایر قراء که در کنار سرک واقع‌اند اعم از پیر و جوان و طلاب معارف کنار سرک صف بسته با نثار گل و صداهای زنده‌باد شاه، پادشاه ملت پرورشان را استقبال نمودند. ذات شهریاری در هر قسمت رعایای وفا شعارشان را مورد تفقد و لطف شاهانه قرار می‌دادند.

اعلی‌حضرت همایونی در اثنای توقف مختصرشان در جلریز مردم را به کار و جدیت بیشتر در

راه عمران کشور توصیه فرمودند.

پوهاند دکتور محمدعثمان انوری وزیر معارف، پوهاند دکتور عبدالحکیم ضیایی وزیر پلان، دگرمن ارکان حرب سردار عبدالولی ستر درستیز قوای مرکز، بعضی از وکلای اُلسی‌جرگه و سناتوران این ولایات، شاغلی نورمحمد کهگدای سر منشی، معین‌های وزارت‌های صحیه و داخله در این سفر شرف معیت ذات شاهانه را دارند.

اعلی‌حضرت معظم همایونی طعام چاشت را در کنار دریاچه حصه اول بهسود با معاریف آن‌جا صرف کردند.

نماینده باختر علاوه می‌کند که از مرکز ولایت وردک تا حصه اول بهسود در هر قسمت جاده، دروازه‌های دولتی که با بیرق‌های ملی و شاهی مزین بود بر پا گردیده بود. هم‌چنان در عرض راه، اهالی و طلاب معارف با اجرای اتن‌های ملی، خواندن ترانه‌ها و قرائت اشعار استقبالیه از ذات شاهانه پذیرایی با حرارتی نمودند.

حصه اول بهسود که ذات شاهانه دیروز از آن‌جا بازدید نمودند، از کابل ۱۱۲ کیلومتر فاصله داشته و یک دره خوش آب و هوا است. کوتل اونی که اعلی‌حضرت همایونی ساعت دوازده ظهر آن را عبور نمودند، ۳۲۵۰ متر از سطح بحر ارتفاع دارد. جلریز ۲۵ هزار و بهسود ۷۰ هزار نفوس دارد.

ده هزار متعلم در شش مکتب متوسط، سیزده مکتب اساسی و چهل مکتب دهاتی ولایت وردک مصروف تحصیل می‌باشند. معدن سنگ مرمر و سنگ سلیت در میدان و کهنه‌خمار معادنی است که از آن استفاده به عمل می‌آید. اکثریت مردم جلریز و بهسود زراعت پیشه و مالدار می‌باشند.

اعلی‌حضرت معظم همایونی در بامیان[1]

بامیان- ۱۲ اسد- اعلی‌حضرت معظم همایونی ساعت ۲:۳۰ بعد از ظهر دیروز مع‌الخیر از بهسود به مرکز ولایت بامیان مواصلت فرمودند. هزاران نفر از طلاب معارف و اهالی بامیان در تپه چونی که در بامیان واقع است با نثار گل، صداهای زنده باد شاه و پاینده باد افغانستان با حرارت از ذات ملوکانه پذیرایی کردند.

ذات شاهانه در راه عزیمت به مرکز بامیان ساعت ۱۱:۳۰ قبل از ظهر به کالو مواصلت نموده و باشندگان آن‌جا اعم از زن و مرد به گرمی از موکب همایونی استقبال کردند. اعلی‌حضرت معظم همایونی طعام چاشت را با معاریف علاقه‌داری شیبر در کنار دریاچه کالو صرف نمودند. هم‌چنان ذات ملوکانه در عرض راه از فراز کوتل حاجیگک ساحه معدن حاجیگک را مورد بازدید شاهانه قرار دادند. ولایت بامیان که ذات شاهانه دیروز به آن‌جا تشریف فرما گردیده‌اند بیش از شش صد هزار نفوس دارد.

نماینده باختر علاوه می‌کند از بهسود تا بامیان در عرض راه ذات شهریاری در هر قسمت از موتر پیاده شده و رعایای شاهانه را مورد تفقد و الطاف شاهانه قرار می‌دادند.

اعلی‌حضرت معظم همایونی ساعت دو بعد از ظهر دیروز عده‌ای از معاریف، متعلمان و استادان معارف مرکز ولایت بامیان را در اقامت گاه شاهانه به حضورشان پذیرفتند.

ذات شهریاری فرمودند: «در این فرصت که یک بازدید از مناطق مرکزی کشور را در پیش رو داریم مسرت داریم که یک بار دیگر از منطقه زیبا و باستانی بامیان دیدن کنیم». ذات شهریاری تذکر دادند استقبال پر حرارت امروز شما خاطرات نهایت خوشی را که همواره از مردم شما داریم تجدید می‌نماید.

دولت به تأسی از قانون اساسی و در پرتو خط مشی حکومت از یک طرف در بعضی ساحات

---

۱. «اعلی‌حضرت معظم همایونی در بامیان»، انیس، شمارهٔ ۱۳۷، ۱۳۴۵.

مانند معارف، صحیه، انکشاف دهات، بهبود زراعت و ترویج حرفه‌های محلی انکشاف متوازن را در نظر دارد و از جانب دیگر مطابق به خصوصیات هر منطقه انکشاف مربوط به آن را موقع می‌دهد تا بدین وسیله سطح زندگی مردم هر منطقه به زودی ممکنه راه اعتلاء را بپیماید. اعلی‌حضرت معظم همایونی اظهار کردند به اساس این روحیه بامیان بر علاوه سهمی که از راه انکشاف متوازن به آن می‌رسد سهمی را نیز از لحاظ یک پروژه انکشافی نمونه در راه توسعه توریزم و جلب سیاحین از اطراف و اکناف جهان ایجاب می‌کند.

اعلی‌حضرت همایونی فرمودند بر علاوه پلان‌های طویل‌المدتی که از طریق احداث شاهراه بین‌المللی تحت مطالعه قرار دارد بامیان با دیگر نقاط کشور در ظرف دو سال آینده از راه احداث یک میدان طیاره که برای پرواز طیارات کوچک قابل استفاده می‌باشد وصل خواهد گردید که در این صورت فاصله بامیان کوتاه تر خواهد شد. البته این آرزوها وقتی به صورت مناسب تحقق خواهد یافت که مردم با حکومت ملی‌شان از دل و جان همکاری نمایند.

بعد از ختم ارشادات قیمت دار ذات شاهانه، شاغلی محمدنسیم تولواره وکیل مرکز بامیان در اُلسی جرگه اعلی‌حضرت معظم همایونی را خیر مقدم گفته اظهار امید نمود تا تحت رهنمایی‌های حکیمانه پادشاه بزرگ ما، افغانستان عزیز در تمام شئون زندگی به ترقیات روز افزونی نایل گردد. وکیل محمدنسیم به حضور شاهانه اطمینان داد که مردم شاه دوست بامیان در برابر اوامر اعلی‌حضرت معظم همایونی از هر گونه فداکاری، ایثار جان و مال دریغ نمی‌نمایند.

چند تن از معاریف ولایت بامیان نیز ورود ذات شهریاری را در ولایت بامیان خیر مقدم گفته و از آمادگی‌شان برای خدمت در راه انکشاف کشور به حضور شاهانه اطمینان دادند.

بعداً پوهاند دکتور محمدعثمان انوری وزیر معارف به امر ذات ملوکانه درباره انکشاف معارف ولایت بامیان گفت حضور اعلی‌حضرت معظم همایونی پادشاه محبوب ما که همواره تعالی و ترقی کشور از آرزوهای شاهانه است و قانونی اساسی جدید افغانستان که مظهر تمام این تمنیات نیک می‌باشد برای حکومت و نمایندگان ملت توصیه می‌فرمایند تا برای رسیدن به ترقی و تعالی سریع‌تر کشور در تطبیق پلان‌های مطروحه اقتصادی از همکاری نزدیک دریغ ننموده با روح وحدت ملی در این راه بکوشند.

پوهاند انوری به منسوبین معارف و معاریف بامیان گفت: طوری که همه شما مطلع هستید امسال در معارف ولایت بامیان توسعه قابل ملاحظه به عمل آمده است. وی گفت مکتب متوسطه مرکز بامیان به لیسه ارتقاء داده شده و دو مکتب متوسطه در اُلسوالی‌های کهمرد و پنجاب تأسیس

گردیده است. علاوتاً پنج مکتب اساسی و هفت مکتب دهاتی برای ولایت بامیان حاصل گردیده که اکثر آن‌ها تأسیس شده است. پوهاند انوری اظهار امید نمود که این اقدام نیک و مفید حکومت متبوعه در توسعه معارف ولایت بامیان یک آینده مطمئن‌تر و مرفه‌تر را بار آورد.

هم‌چنین سر طبیب و دکتوران موظف مرکز ولایت بامیان بعد از ظهر دیروز به حضور اعلی‌حضرت معظم همایونی باریاب گردیده و توسط دکتور عبدالرحمان حکیمی معین وزارت صحیه که شرف معیت ذات ملوکانه را در این سفر دارد، به حضور ملوکانه معرفی گردیدند. دکتور حکیمی به نماینده باختر گفت در ولایت بامیان یک شفاخانه پانزده بستری جدیداً اعمار گردیده که با تمام وسائل عصری مجهز می‌باشد. وی تذکر داد این شفاخانه در پیش برد طب معالجه‌ای و طب وقایوی در آن ولایت مؤثر واقع می‌گردد. واکسین‌هایی در مقابل مرض سل، چیچک، کولرا توسط این شفاخانه به تمام نقاط ولایت بامیان توزیع و توسط پرسونل فنی آن تطبیق می‌شود. شفاخانه دارای شعبه تبلیغات نیز می‌باشد.

به امر اعلی‌حضرت معظم همایونی پوهاند دکتور محمدعثمان انوری وزیر معارف عمارت شفاخانه شانزده بستری بامیان را عصر دیروز افتتاح نمود. هم‌چنین وزیر معارف از جریان تعلیمات لیسه‌های نظامی نسوان و متوسطه بامیان دیدن نمود.

اعلی‌حضرت معظم همایونی عصر دیروز از آثار تاریخی مهم بامیان دیدن کرد و دیشب در هوتل گرزندوی در بامیان استراحت داشتند.

هم‌چنان نمایندگان حکومت به هدایت اعلی‌حضرت معظم همایونی ساعت ۸:۳۰ دیشب با معاریف ولایت بامیان در سالون هوتل گرزندوی در اطراف خواسته‌ها و مشکلات مردم و پلان پنج ساله سوم که روی دست دولت می‌باشد، تبادل افکار نمودند. در این مجلس که یک‌ونیم ساعت دوام کرد پوهاند دکتور محمدعثمان انوری وزیر معارف، پوهاند دکتور عبدالحکیم ضیایی وزیر پلان، دکتور حکیمی معین وزارت صحیه، شاغلی منصوری معین دوم وزارت داخله، شاغلی کشتیار رئیس جنگلات وزارت زراعت و آبیاری بالنوبه در اطراف پلان‌های انکشافی پنج ساله سوم برای معاریف بامیان تشریحات دادند و خواسته‌های مردم را استماع کردند. خواسته‌های مردم عبارت بود از انکشاف معارف، زراعت، صحیه، تقویه و توسعه صنایع‌دستی، اصلاح جنس تخم گندم، بهتر ساختن نسل حیوانات، تأسیس پروژه‌های دهات، ترویج انواع سبزیجات مفید و... که براساس تشریحات نمایندگان حکومت قسمت اعظم این خواسته‌ها در پلان پنج ساله سوم گنجانیده شده و قسماً هم مورد مطالعه قرار خواهد گرفت.

در این محفل علاوه بر وکیل مرکز بامیان، بعضی وکلا و سناتوران که شرف معیت ذات شاهانه را دارند، مرستیال بامیان و والی میدان نیز حاضر بودند.

قرار اطلاع نماینده باختر ساعت نه قبل از ظهر امروز اعلی‌حضرت معظم همایونی جانب بندامیر عزیمت نمودند.

اعلی‌حضرت معظم همایونی به یکه‌ولنگ مواصلت فرمودند[1]

اعلی‌حضرت معظم همایونی ساعت ۴ عصر دیروز به یکه‌ولنگ مواصلت نمودند. ذات ملوکانه ساعت نه صبح بامیان را ترک فرموده و طعام چاشت را در بندامیر صرف نمودند. اعلی‌حضرت معظم همایونی دیشب را در یکه‌ولنگ استراحت داشته تفصیل خبر در شماره فردا تقدیم می‌شود.

اعلی‌حضرت معظم همایونی در پنجاب[2]

پنج آب- ۱۴ اسد اعلی‌حضرت معظم همایونی ساعت دو بعد از ظهر امروز به اُلسوالی پنج آب مواصلت فرمودند و از طرف هزارها نفر از اهالی پنج آب و ورس با حرارت و گرم جوشی فوق‌العاده پذیرایی شدند.

ذات شهریاری صبح دیروز از یکه‌ولنگ به عزم پنج آب حرکت نمودند و در عرض راه مردمانی را که در قراء شاتو، غرغری، دهن کولی، قلعه چل، آشوربیک، دیوخانه، چشمه قل، دهن سبز تولک، قلعه غلام بیگ، و دهن تگوبرگ اعم از زن و مرد صف بسته و انتظار موکب شهریاری را می‌کشیدند مورد نوازش قرار داده از نزدیک با ایشان احوال پرسی فرمودند. هم‌چنین در قسمت اخیر چمن غرغری اقوام تغر، موسی خیل، علی دین خیل، خضر خیل، آقا خیل و حسین خیل کوچی را مورد نوازش شاهانه قرار داده که به زیر سایه‌بانی که افراشته بودند با معاریف قوم مذکور از نزدیک ملاقات کردند. ذات شهریاری حین مواصلت در پشته غرغری از طرف عده کثیری از اقوام کوچی و هزاره استقبال گردیده پادشاه بزرگ‌شان را با نثار گل، اتن‌های ملی و رقص‌های محلی پذیرایی نمودند. نماینده باختر علاوه می‌کند که از یکه‌ولنگ تا مرکز پنجاب در هر قسمت رواق های پذیرایی نصب گردیده و با بیرق‌های شاهی و ملی تزئین یافته بود. جوش احساسات از چهره‌های مستقبلین نمایان بود. هلهله و شادمانی در فضا هر لحظه طنین انداز گردیده به این

---

۱. «اعلی‌حضرت معظم همایونی به یکه‌ولنگ مواصلت فرمودند» انیس، شمارهٔ ۱۳۸، ۱۳۴۵.

۲. همان، شماره ۱۳۹، ۱۵ اسد.

صورت احساسات شاه دوستی خود را اظهار می‌نمودند. به مجردی که موکب شاهانه نزدیک رواق‌های پذیرایی می‌گردید مستقبلین یکی از دیگر سبقت می‌جستند تا زود تر دیده به دیده شاه محبوب‌شان روشن سازند.

حینی که ذات شهریاری ساعت ۱۰:۳۰ قبل از ظهر در حصه غرغری تشریف فرما شدند غریو شادمانی از هر سو بلند گردیده جوانان با اتن‌های ملی و مردان با رقص‌های محلی از پادشاه بزرگ شان استقبال کردند. ذات شهریاری هر یک از رعایای وفاشعارشان را با لطف خاصی که دارند مورد تفقد قرار دادند.

موکب شاهانه از حصه غرغری تا کمپ شاهی که در چمن غرغری افراشته شده بود، از طرف چهارصد سوار بدرقه گردید. اعلی‌حضرت همایونی قبل از آن که نان چاشت را با معاریف اقوام هزاره و کوچی به شمول مردان و زنان صرف فرمایند بزرگان اقوام مذکور را جدا جدا به حضور شاهانه بار داده طی نصایح سودمندی آنان را به اتفاق و اتحاد بیشتر، برادری و برابری، سعی و عمل در ارتقاء و پیشرفت زندگی‌شان هدایت فرمودند. اعلی‌حضرت همایونی مخصوصاً استحکام وحدت ملی را بزرگ‌ترین ضامن رفاه و سعادت قوم خواندند.

مقابلتاً اهالی پنجاب به یک صدا به حضور ذات ملوکانه اطمینان دادند که ایشان با این حقیقت مستشعرند و در راه وحدت ملی پویان و در مقابل اوامر و هدایات حکیمانه پادشاه معظم‌شان که همه به خیر و صلاح خودشان است مطیع و فرمانبردار می‌باشند.

اعلی‌حضرت معظم همایونی بعد از صرف نان چاشت با معاریف قوم ساعت ۳ بعد از ظهر در بین احساسات شاه دوستی اهالی اُلسوالی‌های پنجاب و ورس به مرکز پنجاب مواصلت نمودند.

والی‌های غور و ارزگان برای پذیرایی اعلی‌حضرت معظم همایونی در پنجاب حضور یافته و به پیشگاه اعلی‌حضرت همایونی باریاب گردیدند. اعلی‌حضرت معظم همایونی در بین هلهله‌های و شادمانی مردم در کمپی که در تپه بلندی واقع شده نزول اجلال فرمودند. ذات شاهانه رعایای وفاشعارشان را مخاطب قرار داده فرمودند: از مسافرت مسرت بخشی که پیش گرفته‌ایم چهار روز می‌گذرد و هر روز آن برای ما فرصت مزیدی می‌دهد تا فرزندان این منطقه را از نزدیک دیدن نماییم و از ابراز احساسات نهایت گرم‌شان محفوظ گردیم. ذات ملوکانه فرمودند علاوه بر این مسرت، در خلال ملاقات‌ها با مردم این منطقه فرصت این را نیز برای ما میسر نمود تا از یک عده مسائل و مشکلات مهم این منطقه که همواره جلب توجه ما و حکومت‌های گذشته و حکومت موجوده را نموده بود، آشنایی بهتری حاصل نماییم؛ به همین منظور چند تن از اعضای حکومت و وکلای شما

در پارلمان که در این مسافرت با ما همراه هستند، مشغول مطالعات بیشتر بر روی این مشکلات گردیده‌اند تا پروژه‌هایی را که براساس خط مشی حکومت جدید برای بهبود وضع اقتصادی و اجتماعی این منطقه در حال‌حاضر و در پلان پنج ساله سوم کشور گنجانیده شده است، هماهنگ سازد. اعلی‌حضرت معظم همایونی فرمودند ما توقع داریم بر یک جلسه دوستانه نماینده‌های شما با ایشان تعاطی و تبادل افکار نموده و از مشکلات خود با ایشان مذاکره نماییم.

بعد از ارشادات ذات ملوکانه پوهاند دکتور انوری وزیر معارف پوهاند دکتور ضیایی وزیر پلان و دکتور حکیمی معین وزارت صحیه به حیث نمایندگان حکومت راجع به پلان‌های انکشافی و سهمیه ولایت بامیان به امر حضور ملوکانه به مردم توضیحات دادند.

هم‌چنین شاغلی وکیل محمداکبر و وکیل محمدسرور در اُلسی‌جرگه از طرف اهالی پنجاب و ورس ورود ذات شهریاری را خیر مقدم گفته و قدوم ذات ملوکانه را نعمت بزرگی خوانده آمادگی مردم را در برابر اوامر پادشاه بزرگ شان به سهم‌گیری در پلان‌های حکومت اظهار کردند.

نماینده باختر علاوه می‌کند اقوام کوچی به حضور شهریاری که در چمن غرغری باریاب شده‌اند، آن‌ها استدعای مکاتب بیشتر را برای اطفال کوچی نمودند.

وزیر معارف در این موقع در حضور ذات شهریاری به اطلاع اقوام مذکور رسانید که حکومت امسال یک تعداد کافی مکاتب سیار را برای اطفال کوچی منظور نموده و یک لیلیه مستقل در وادی لوگر به شکل یک مکتب اساسی برای مردم کوچی تخصیص داده است. وزیر معارف علاوه کرد در پنج مکتب لیلیه دیگر در ولایات غزنی، زابل، قندهار، هرات و بغلان سهمیه بیشتر برای مردم کوچی داده شده است.

پنجاب آخرین اُلسوالی ولایت بامیان که ذات شهریاری از آن دیدن می‌فرمایند دارای سی‌هزار نفوس بوده یک مکتب متوسطه، سه مکتب اساسی، پنج مکتب دهاتی دارد که نه صد و نودوشش شاگرد در آن‌ها درس می‌خوانند. مردم پنجاب زراعت پیشه بوده صنعت گلیم، برک، شال بافی و نمد آن‌ها شهرت خوبی دارد. پروژه انکشاف دهات پنج‌صد قریه را در پنج آب و ورس تحت پلان قرار داده و مرکز آن در پنجاب است. این پروژه دارای شعب معارف، صحیه، زراعت و وترنری می‌باشد. یک مرکز مترولوژی نیز در پنجاب دایر گردیده است.

اعلی‌حضرت معظم همایونی دیشب در پنجاب استراحت داشتند. هم‌چنان در یک جرگه‌ای که به امر حضور ملوکانه دیشب بین نمایندگان حکومت، وکلا و معاریف پنجاب و ورس و یکه‌ولنگ در پنجاب صورت گرفت، نمایندگان حکومت راجع به پلان‌های انکشافی سوم و اساسات

خط‌مشی حکومت شاغلی محمد هاشم میوندوال به آن‌ها تشریحات دادند. معاریف و بزرگان قوم قسمتی از خواسته‌های خود را تحریری سپردند و بعضاً به صورت شفاهی عرضه کردند که از طرف نمایندگان حکومت یادداشت شد. در جمله خواسته‌های مردم تأسیس یک مکتب لیلیه برای این منطقه، افتتاح مکاتب دهاتی و اساسی، رسیدگی بهتر به صحت و سلامت مردم، ترویج صنعت قالین بافی در پهلوی صنعت گلیم‌بافی بود که از طرف نمایندگان حکومت یادداشت گردید. در این جرگه والی‌های غور، ارزگان و مرستیال بامیان نیز حاضر بودند. شاغلی روشن والی ارزگان در این جرگه گفت که مردم دایکندی و شهرستان اظهار آمادگی نمودند تا مشترکاً سرمایه‌گذاری نموده صنایع دستی را انکشاف بدهند.

بعد از ختم جرگه فیلم‌های مسافرت اعلی‌حضرت معظم همایونی در جمهوریت عربی متحد و ایالات متحده امریکا از طرف سمعی و بصری وزارت معارف به معاریف و اهالی نمایش داده شد. معاریف پنجاب و ورس و بزرگان قوم کوچی نان شب را در میز سلطنتی به حضور شاهانه صرف کردند.

قرار یک خبر دیگر عصر دیروز اعلی‌حضرت معظم همایونی از نیزه زدن و نشان زدن از روی اسپ که از طرف عده‌ای جوانان قوم عیسی خیل احمدزی اجرا شد دیدن فرمودند. ذات شهریاری در اخیر نمایش سوارکاران را به حضور شاهانه پذیرفته، مهارت‌های‌شان را تمجید فرمودند. ذات شهریاری آن‌ها را به مشق و ممارست مزید تشویق فرموده گفتند توجه شود تا این ورزش‌های باستانی از بین نرود و دوباره احیا گردد.

قرار یک خبر قبلی اعلی‌حضرت معظم همایونی روز پنج شنبه از مرکز بامیان به یکه‌ولنگ مواصلت فرمودند و شب را در آن‌جا استراحت داشتند. اعلی‌حضرت معظم همایونی حین مواصلت در یکه‌ولنگ عده کثیری از رعایای وفاشعارشان را مخاطب قرار داده فرمودند: دیدن از مناطق زیبای ولایت مرکزی در این سه روز مسافرت ما به ولایات مرکزی کشور باعث مسرت زیاد ما گردید. ما در هر جا و هر قسمت این ولایت با استقبال گرم و ابراز احساسات شما مواجه گردیدیم. این مسافرت ما نه تنها به مقصد دیدن شما که از آرزوهای دیرین ما بود می‌باشد، بلکه در ضمن این مسافرت اراده ما این است تا به مشکلات و نیازمندی‌های شما از نزدیک آشنا شویم. ذات ملوکانه فرمودند از این جهت است که بعضی از نمایندگان حکومت و وکلای شما را در شورا در این سفر با خود همراه داریم تا با تماس نزدیک با شما و شنیدن مشکلات و نیازمندی‌های شما بهتر وارسی شده بتواند. ذات ملوکانه اظهار نمودند ما اطمینان داریم که شما مردم زحمت‌کش صاحب

استعداد هستید و بنابراین در پلان‌های مطروحه حکومت برای انکشاف مناطق خود همکاری و پشتیبانی زیاد خواهید نمود تا نتایج مطلوب از آن به دست آید.

اعلی‌حضرت معظم همایونی در بین احساسات شاه دوستی اهالی یکه‌ولنگ ساعت ۴:۱۰ بعد از ظهر به مرکز یکه‌ولنگ مواصلت نمودند. معاریف، متعلمان، مأمورین، هزاران نفر از اهالی به دو طرف جاده صف کشیده و نعره‌های زنده باد پادشاه، پاینده باد افغانستان را می‌کشیدند. یک عده از سوارکاران یکه‌ولنگ از قریه فیروزبهار، تا اقامتگاه سلطنتی موکب شهریاری را بدرقه کردند. ذات شاهانه نزدیک رواق پذیرایی از موتر پیاده شده در حالی که مردم اوراق گل را نثار می‌کردند، از مقابل صفوف مستقبلین عبور فرمودند و فرد فرد را مورد تفقد شاهانه شان قرار می‌دادند.

بعد از آن که ارشادات قیمت دار شاهانه پایان یافت شاغلی سید محمدحسن مشهور به آغا رئیس و چند تن دیگر از موسفیدان قوم ورود پادشاه معظم‌شان را در مسکن و دیار شان خیر مقدم گفتند. شاغلی سید محمدحسن طی معروضه گفت خداوند عالم پادشاه عادل را در مرتبه سوم قرار داده است یعنی اطیعوالله و اطیعو الرسول و اولی الامر منکم. وی علاوه کرد ما ورود پادشاه عادل خود را به حیث عید کبیر استقبال می‌کنیم، موصوف خطاب به مردم گفت همان طوری که اعلی‌حضرت سعید شهید(رح) حیات‌شان را در راه آرامی ما و شما ایثار کردند، خلف الصدق آن شاه شهید یعنی اعلی‌حضرت همایونی نیز شب و روز در فکر آرامی و آسودگی ما و شماست چنان‌چه وقتاً فوقتاً نتایج این همه غم خواری‌ها را می‌بینیم. شاغلی سید حسن مقام شاه را از نظر اسلام شرح داده و آمادگی تمام مردم یکه‌ولنگ را در برابر اوامر ذات شهریاری برای رفاه مردم و ترقی افغانستان اظهار داشت.

اعلی‌حضرت همایونی ساعت نه صبح از مرکز بامیان به مقصد بازدید بندامیر و یکه‌ولنگ عزیمت نمودند. ذات شهریاری قبل از آن که اقامتگاه شاهانه را در بامیان ترک فرمایند معلمین و منسوبین معارف بامیان را به حضور شاهانه پذیرفته و آن‌ها را مورد الطاف شهریاری قرارداد.

اعلی‌حضرت معظم همایونی آن‌ها را در راه انجام وظیفه سنگینی که به دوش دارند نصایح سودمند و جامع فرمود. ذات شاهانه بعدا از شفاخانه جدید التأسیس بامیان نیز دیدن فرمود که در هر قسمتی از طرف دوکتور حکیمی معین وزارت صحی و دوکتور ناصر رئیس پلان آن وزارت توضیحاتی به عرض می‌رسید. موکب شاهانه ساعت یازده و پنجاه دقیقه به بندامیر مواصلت نموده و از طرف عده‌ای کثیر مردم در کنار بند استقبال گردیده، ذات شهریاری نان چاشت را با عده‌ای از معاریف یکه‌ولنگ در کنار بندامیر صرف نمود. نماینده باختر علاوه می‌کند که اعلی‌حضرت

معظم همایونی از مرکز بامیان تا بندامیر و از آن‌جا تا یکه‌ولنگ در هر قسمتی از طرف باشندگان قراء و قصبات عرض راه اعم از زن و مرد با حرارت پذیرایی می‌شدند. اعلی‌حضرت همایونی در هر قسمت از موتر پیاده شده مستقبلین را مورد نوازش شاهانه قرار می‌دادند. ذات ملوکانه در محل موسوم به شیدان که از طرف هزاران نفر زن و مرد با حرارت استقبال گردیدند، توقف مختصر نموده و با مردم از نزدیک ملاقات فرمودند. هم‌چنین عده کثیر مردم در شیبرتو، قرغنه‌تو، خم خشک، خم‌نیل، فیروزبهار و سایر قراء با هلهله و شادمانی و نثار گل از اعلی‌حضرت معظم همایونی پذیرایی کردند.

یکه‌ولنگ که از کابل تقریباً سه‌صد کیلومتر فاصله دارد، دارای چهل هزار نفوس می‌باشد. در یکه‌ولنگ چهار مکتب اساسی، یک متوسطه، سه دهاتی که یک هزار و سی نفر در آن‌ها درس می‌خوانند وجود دارند. هم‌چنین پروژه انکشاف دهات نیز از چهار سال به این طرف در اُلسوالی یکه‌ولنگ در شقوق مختلف مصروف فعالیت است. در نه مکتب دهاتی انکشاف دهات در ساحه یکه‌ولنگ شش‌صد شاگرد درس می‌خوانند.

هم‌چنان اعلی‌حضرت معظم همایونی مأمورین مسلکی انکشاف دهات را ساعت نه دیشب به حضور شاهانه پذیرفتند. شاغلی منصوری معین دوم وزارت داخله پرسونل انکشاف دهات را به حضور شاهانه معرفی نمود. ذات ملوکانه راجع به فعالیت انکشاف دهات در اُلسوالی یکه‌ولنگ از هر یک آن‌ها توضیحات خواستند که راپور کار خود را به حضور شاهانه عرض نمودند.

ذات ملوکانه آن‌ها را به کار و فعالیت و رسیدگی به مردم بیش از پیش توصیه فرمودند. پروژه انکشاف دهات چهار سال قبل در یکه‌ولنگ به کار آغاز نموده و یک صد و هفتاد و شش قریه را که ساحه یکه‌ولنگ می‌باشد در امور معارف، صحیه، زراعت، حفظ الصحه عامه احتوا و خدمت می‌نماید. شاغلی منصوری به حضور شاهانه عرض نمود که انکشاف دهات امسال دو پلان در نظر دارد. یکی بهتر ساختن طرز فعالیت و دوم توسعه پروژه‌های انکشاف دهات در دیگر ولایات. شاغلی منصوری گفت سروی و مطالعه تأسیس پروژه‌های انکشاف دهات در نوزده ولایت کشور اکنون جریان دارد.

کذا پوهاند دکتور عبدالحکیم ضیایی وزیر پلان به امر اعلی‌حضرت معظم همایونی سنگ تهداب شفاخانه بیست بستر را در یکه‌ولنگ گذاشت. دکتور ماهر رئیس پلان وزارت صحیه گفت این شفاخانه با شعب اکسریز، لابراتوار، سرویس جراحی، سرویس دندان و داخله مجهز می‌باشد و به صورت یک مرکز صحی فعال از نگاه طب وقایوی و معالجه‌ای فعالیت می‌کند. وی گفت:

مصرف این عمارت که در ساحه سه و نیم جریب زمین اعمار می‌گردد دو میلیون افغانی تخمین گردیده است. یک آپارتمان برای رهایش پرسونل شفاخانه نیز در نظر گرفته شده است.

دکتور حکیمی معین وزارت صحیه به نماینده باختر گفت که مریضان جذامی نیز در کلینیک این شفاخانه با استعمال ادویه بی‌بی‌سی تحت تداوی گرفته می‌شوند. وی گفت یک سروی عمومی یکه‌ولنگ در سال گذشته نشان داد که در حدود پنجاه نفر جذامی در این اُلسوالی است. در نظر است بعداً شفاخانه جذام نیز در یکه‌ولنگ اعمار و به کار انداخته شود. در موقع تهداب‌گذاری این شفاخانه پوهاند دکتور محمدعثمان انوری وزیر معارف، شاغلی کهگدای سرمنشی حضور ملوکانه، وکلا و سناتوران و دیگر همراهان ذات شاهانه، حاضر بودند.

اعلی‌حضرت در لعل و سرجنگل[1]

اعلی‌حضرت معظم همایونی در برابر عده کثیری از رعایای وفاشعارشان ارشاد فرمودند: مسرت داریم که بعد از یک مسافرت شش روزه در ولایات مرکزی کشور امروز به ولایت زیبا و باستانی شما مواصلت می‌کنیم و این یک آرزو بود که چهار سال قبل به آن پرداختیم و اقلیم آن زمان و سیلاب‌های شدید راه‌های این ولایت را مسدود نموده و در آن زمان ما را مجبور ساخت از دروازهٔ غور برگردیم. ذات شاهانه فرمودند: امروز ممنونیم که با وجود محدودیت وقت از یک قسمت این سرزمین باستانی و از مردم با احساسات‌شان که استقبال پر حرارت و با شکوه امروزشان شاهد آن است دیدن می‌کنیم و هم‌چنان فرصت خواهیم یافت که از یک قسمت مشکلات که همواره جلب توجه ما و حکومت‌های افغانستان را نموده، آشنایی بهتر حاصل نماییم.

اعلی‌حضرت معظم همایونی ساعت ۶:۳۰ دقیقه بعد از ظهر دیروز در میان هلهله و شادمانی مردم لعل و سرجنگل و قصبات دور و نزدیک آن به صورت بی‌سابقه استقبال گردیدند. موکب ذات شهریاری از پشته سیاه چشمه تا نزدیک کمپ شاهی از طرف تقریباً دو هزار سوار با صداهای زنده باد شاه بدرقه گردیدند. حینی که موکب ذات شاهانه در نزدیک اقامت‌گاه مواصلت نمود بیش از بیست هزار نفر اعم از زن و مرد و شاگردان معارف برای استقبال یکی از دیگر سبقت می‌کردند.

نماینده باختر علاوه می‌کند که هجوم مردم برای دیدن پادشاه‌شان به حدی بود که مسافه نیم کیلومتر در ظرف چهل دقیقه به مشکل طی شده توانست. اعلی‌حضرت معظم همایونی به کمپ شاهی تشریف فرما گردیدند، اطراف کمپ تمام جاده‌ها با بیرق‌های ملی و شاهی مزین شده بود و بام‌های عمارت توسط مردم اشغال شده بود و با غریو شادمانی مسلسل و کف زدن‌های ممتد ذات ملوکانه را استقبال می‌کردند.

در این جا شاغلی عبدالواحد منصوری والی غور ورود اعلی‌حضرت معظم همایونی را خیر مقدم

۱. «اعلی‌حضرت در لعل و سرجنگل»، انیس، شماره ۱۴۱، ۱۳۴۵.

گفته افزود که امروز را می‌توان برای ولایت غور یک روز تاریخی حساب کرد. بعد از آن حاجی سید محمداکبر وکیل لعل و سرجنگل در اُلسی جرگه به وکالت از اهالی مقدم ذات شهریاری را در مسکن و دیارشان مبارک و میمون خوانده به عرض رسانید: امروز در قلوب همه اهالی این سرزمین خوشی و مسرت موج می‌زند زیرا که قدوم شاه در یک سرزمین برکت و فلاح بار می‌آورد. ما یقین کامل داریم که دیدار شاه بسیاری از دردهای ما را درمان می‌کند. وکیل لعل و سرجنگل بیانیه خود را به این بیت:

به خلقی که نیکی پسندد خدای
دهد خسرو عادل نیک رای

ختم نمود.

هم‌چنین شاغلی مشعل سناتور ولایت غور بعد از ادای خیر مقدم گفت: «ورود پادشاه محبوب ما چنان مردم ولایت غور را هم قرین سعادت و خوش‌بختی ساخت که نمی‌توان با چند جمله آن را خلاصه و تعریف کرد. قلل شامخ غور مهد سلاطین نامدار افغانستان بود، امروز افتخار دارد از پادشاه بزرگ چون ذات همایونی استقبال می‌کند. اعلی‌حضرتا! اهالی غور، سر، جان و مال خویش را به قدوم پادشاه مثل شما که به کشور دل‌های رعایای شاهانه حکم فرمایی دارید نثار می‌کنند. سناتور مشعل بیانیه خود را با این بیت که:

ما نقد جان خویش نثار تو می‌کنیم
چون نیست جنس بهتر از این در دکان ما

ختم کرد. در موقع ایراد این همه بیانات هزاران نفر به صورت ممتد کف می‌زدند و زنده باد اعلی‌حضرت همایونی می‌گفتند».

ذات شهریاری به نمایندگان حکومت و شوری که شرف معیت‌شان را در این سفر دارند هدایت دادند تا در چغچران که مرکز ولایت غور است با معاریف و بزرگان قوم ضمن صحبت دوستانه با تبادل افکار از مشکلات و نیازمندی‌های آن‌ها مطلع گردیده و مقابلتاً از پروگرام‌های انکشافی در ساحه معارف امور صحی وزارت مخصوصاً انکشاف دهات که حکومت برای این منطقه پیش‌بینی نموده است آن‌ها را مستحضر گرداند. ذات شهریاری اظهار امید فرمودند که زحمت‌کشی و همکاری مردم در تطبیق این پروگرام‌های انکشافی مؤثر خواهد بود. اعلی‌حضرت معظم همایونی مردم را توصیه فرمودند تا در یک فضای اتحاد و حسن نیت با هم دیگر برای بهبود زندگی خویش مجاهدت نمایند. نماینده باختر مشاهدات خویش را چنین تعریف می‌کند که مردم در قرار خط سیر

شاهانه در دهن سیاه بومک، دهن نوجو، پالتو، دهن خوشنو، دهن نواغه و سیاه چشمه رواق‌های پذیرایی بر افراشته بودند که با بیرق‌های ملی و پارچه‌های رنگین پوشانیده شده بود، اتن‌های ملی و رقص‌های محلی در پیشاپیش موکب ملوکانه از طرف اقوام هزاره، سلطان‌خیل احمدزایی، جلال‌خیل احمدزایی، عمر زایی، دولت‌زایی موسی‌خیل، آخندخیل و... قبایل کوچی اجرا می‌شد.

لعل و سرجنگل یک وادی سرسبز بوده و از نظر آبادی و عمران هم انکشافی در آن به ملاحظه می‌رسد. لعل و سرجنگل از سطح بحر دو هزار و هشت‌صد و هفتادوپنج متر ارتفاع دارد و یک منطقه سردسیر گفته می‌شود.

نماینده باختر علاوه می‌کند که نود فیصد زراعت لعل و سرجنگل را للمی و بقیه را آبی تشکیل می‌دهد. جمعیت مرد و زن لعل و سرجنگل به پنجاه و چهار هزار نفر می‌رسد. مالداری کم و بیش رایج است، یک شاخه دریای هریرود از این منطقه عبور می‌کند. صنایع‌دستی آن عبارت از گلیم، برک، جوال و خورجین باقی است. صنعت سوزن دوزی هم در لعل و سرجنگل رواج دارد. در این اُلسوالی چهار مکتب اساسی، پنج مکتب دهاتی که از جمله یکی آن دخترانه است و جمعاً در آن‌ها هفت‌صد و هژده شاگرد درس می‌خوانند، وجود دارد.

قرار یک خبر قبلی اعلی‌حضرت معظم همایونی عصر دیروز در بین احساسات و هلهله‌های شاه‌دوستی مردم به مرکز اُلسوالی لعل و سرجنگل مربوط ولایت غور مواصلت فرمودند. ذات شاهانه صبح پریروز پنجاب را به قصد اُلسوالی دایکندی ترک فرموده و ساعت هشت و ده دقیقه دیشب به آن‌جا رسیده بودند. ذات ملوکانه طعام چاشت را دیروز در سر نیل با معاریف قراء آن‌جا صرف نمودند.

شاغلی عبدالواحد منصوری والی غور، سناتور، مشعل و عده‌ای از معاریف غور در تپه چارق کشته از اعلی‌حضرت معظم همایونی استقبال کردند. بیش از یک هزار سوار کار در تپه سیاه چشمه موکب شاهانه را استقبال نموده و تا کمپ شاهی بدرقه کردند. ذات شاهانه در مرکز لعل و سرجنگل در مقابل صفوف مستقبلین از موتر پیاده شده و با احساسات شاه‌دوستی ملت وفاشعارشان مواجه شدند. اعلی‌حضرت معظم همایونی با تفقد خاص رعایای‌شان را مورد الطاف قرار می‌دادند. از آغاز منطقه لعل و سرجنگل تا مرکز حکومت در مناطق کرمان، خوشنو و سیاه چشمه هزاران نفر از باشندگان این مناطق اعم از زن و مرد با نثار گل و اتن‌های ملی و رقص‌های محلی از ورود اعلی‌حضرت معظم همایونی استقبال می‌کردند. اهالی این منطقه در تپه‌های جوار سرک با سنگریزه‌های سفید جملان خوش آمدید نسبت ورود اعلی‌حضرت معظم همایونی نوشته بودند.

اعلی‌حضرت معظم همایونی دیشب حین ورودشان به دایکندی به اهالی فرمودند: «استقبال گرم و ابراز احساسات صمیمانه شما با وجودی که در هنگام تاریکی شب به منطقه شما مواصلت ما شده است باعث سرور ما گردید. امروز در اثنای گذشتن از کوتل‌های صعب‌العبور این منطقه مساعی شما مردم زحمت‌کش را که با گرفتن سهم بزرگ در اعمار این جاده بر خود هموار نموده‌اید، تقدیر نمودیم». اعلی‌حضرت معظم همایونی فرمودند: «ما یقین داریم این مساعی شما بیجا نبوده، بلکه احداث این سرک‌ها در انکشاف این منطقه از حالا مورد استفاده کامل قرار گرفته است». ذات شاهانه علاوه کردند توقف امشب ما در دایکندی و ملاقات نزدیک با مردم این منطقه موجب مسرت مزید ما خواهد بود و یادگار نیکی از این سفر نزد ما باقی خواهد ماند. اعلی‌حضرت همایونی فرمودند نمایندگان حکومت و شورا که در این سفر با ما همراه هستند فرصت خواهند یافت در ضمن ملاقات دوستانه و تبادل افکار بر مشکلات و نیازمندی‌های شما بررسی نموده و از پلان‌های انکشافی دولت در راه بهبود احوال مردم شما با شما صحبت نمایند.

اعلی‌حضرت معظم همایونی دیشب در موقع ورودشان به مرکز اُلسوالی دایکندی در پرتو چراغ‌های گاز از طرف عده کثیری از مردان و زنان آن‌جا به حرارت استقبال شدند. اعلی‌حضرت معظم همایونی دیروز نان چاشت را با معاریف دایکندی در قریه اشترلی صرف فرمودند. موکب ذات شاهانه از پنجاب برای رسیدن به اُلسوالی دایکندی که در قلب افغانستان واقع است یک‌صدوشش کیلومتر فاصله را طی نموده و از چهار کوتل صعب‌المرور عبور کردند.

ذات شهریاری صبح پریروز در بین احساسات بسیار گرم مردم پنجاب ورس و شهرستان به سوی اُلسوالی دایکندی که نود هزار نفوس دارد رهسپار گردیدند. در عرض راه عده کثیری از مردم در قریه‌های نرگس، گودر گنداب، خردک تخته، اخضرات، تربولاق نیز مربوط ولایت بامیان از اعلی‌حضرت معظم همایونی پادشاه رعیت پرورشان با حرارت استقبال کردند. ذات شهریاری در هر قسمت از موتر پیاده شده و با رعایای‌شان احوال پرسی می‌فرمودند. هم‌چنین در قریه‌های مربوط اُلسوالی دایکندی، سرنیل، قوچنغی، دهن گردش، شیخ‌میران، بلند جوی و سیاه دره هزاران نفر مرد و زن از اعلی‌حضرت همایونی پذیرایی نمودند. در این قریه‌ها نیز ذات شاهانه از موتر پیاده شده و از نزدیک مردم را مورد نوازش شاهانه‌شان قرار دادند.

در مرکز اُلسوالی دایکندی شاغلی شاغلی روشن دل وردک والی ارزگان و شاغلی محمداکبر وکیل دایکندی در اُلسی‌جرگه ورود ذات شاهانه را در دایکندی خیر مقدم گفتند. شاغلی روشن دل طی بیانیه خود استعداد و ذکاوت اهالی ولایت ارزگان را ستوده و از آمادگی‌شان در پیش برد پلان‌های

انکشافی دولت که به منفعت مردم روی دست گرفته شده به حضور ذات شاهانه اطمینان داد.

شاغلی محمداکبر وکیل دایکندی طی معروضه گفت: مردم دایکندی افتخار دارند که شاه دیموکرات خویش را در مسقط‌الراس خویش استقبال می‌کنند. الطاف و نوازش شهریاری برای سعادت و رفاه ملت وفاشعارشان کیفیت خاصی دارد که نمی‌توان آن را در چوکات الفاظ و کلمات ادا کرد. وکیل دایکندی گفت به وکالت از اهالی به حضور شاهانه اطمینان می‌دهم که در پیش برد مرام‌های دولت مطابق ارشادات و رهنمایی‌های حکیمانه ذات همایونی و در سایه وثیقه ملی که از اراده شهریاری نشأت کرده، حاضر و آماده هستیم و با هر گونه ارتجاع مجادله می‌کنیم.

نماینده باختر علاوه می‌کند که از موضع خشک آب تا نزدیک کمپ شاهی که سه کیلومتر فاصله دارد پنج صد سوار موکب شاهانه را با نعره‌های زنده باد شاه و مترقی باد افغانستان بدرقه کردند.

دایکندی که دو هزار و سه صد و چهل متر از سطح بحر ارتفاع دارد دارای سه مکتب اساسی و هفت مکتب دهاتی می‌باشد که در آن‌ها یک هزار و شصت نفر درس می‌خوانند. زراعت در دایکندی اطمینان بخش بوده گندم، جواری، جو و باقلا از پیداوار مهم آن به شمار می‌رود. علاوتاً در قسمت‌های گرم سیر آن کشت پخته رواج دارد و مردم به پیله‌وری نیز مصروف می‌باشند؛ صنعت بافت گلیم، برک، شال و کرباس این منطقه دارای شهرت خاصی است.

هم‌چنان طبق ارشادات حضور ملوکانه ساعت نه دیشب جلسه بین معاریف و بزرگان اُلسوالی دایکندی با نمایندگان حکومت و برخی از وکلای محل دایر گردید که در آن راجع به مسائل انکشاف منطقه از قبیل تأسیس یک شفاخانه کوچک با یک مکتب ابتدایی نسوان مذاکره صورت گرفت. هم‌چنین در این جلسه راجع به اعزام یک هیأت زراعتی و حیوانی برای سروی و مطالعه امور زراعت و مالداری از مرکز نیز مذاکراتی شد.

هم‌چنان پوهاند دکتور محمدعثمان انوری وزیر معارف در اُلسوالی پنجاب نقشه مکتب متوسطهٔ جدید التأسیس آن‌جا را ملاحظه کرده و جای تعمیر آن را تعیین کرد.

اعلی‌حضرت در دولت‌یار[1]

اعلی‌حضرت معظم همایونی ظهر دیروز به اهالی دولت‌یار ولایت غور گفتند امروز به یک دوره نوین زندگی خویش قدم گذاشته‌ایم. با وجود مشکلات مادی و عدم وسایل و پرسونل تکنیکی که از محرومیت‌های قرون گذشته نشأت کرده است، کشور ما در حرکت افتاده پیش می‌رود. ذات شهریاری از پذیرایی پر حرارت مردم دولت‌یار اظهار تشکر نموده فرمودند این دومین روزی است که از ولایت باستانی غور دیدن می‌نماییم. اسم این ولایت بسی خاطرات پر افتخار گذشته را یاد می‌دهد. ذات ملوکانه در مورد تحولات کشور گفتند مساعی خستگی ناپذیر مردم افغانستان فرصت یک تحول جدید را در افغانستان به وجود آورد. در پرتو همین تحول، اینک در هر ساحه دور افتاده کشور برای رفاه مردم به وجود آوردن زندگانی بهترشان حتی‌المقدور صرف مجاهدت می‌شود تا یک آینده مرفه و مطمئن برای همه فراهم آید.

اعلی‌حضرت همایونی علاوه کردند اگر چه به مشکلات شما قبل بر این هم آشنایی داریم و حکومات سابق نیز در این مورد یک مقدار کار نموده بودند، اما هدف مسافرت ما در این نقطه این است تا با شما از نزدیک در تماس شویم؛ زیرا به عقیده ما این گونه تماس ها مفید و ثمر بخش است. اعلی‌حضرت همایونی متذکر شدند دیشب یک تعداد از معاریف شما در لعل و سرجنگل با بعضی اراکین حکومت و شورا که به معیت ما آمده‌اند تماس گرفته و تبادل افکار نمودند، البته این صحبت و تماس ها به یک پیمانه بزرگ‌تر در مرکز ولایت شما چغچران ادامه خواهد یافت. ذات شاهانه در اخیر ارشادات‌شان یک بار دیگر از استقبال گرم رعایای وفاشعارشان اظهار خرسندی فرمودند.

ارشادات قیمت دار ذات شاهانه با کف زدن‌ها و استقبال گرم اهالی و معاریف مواجه گردید و همه اطاعت در برابر اوامر پادشاه بزرگ‌شان و همکاری با حکومت را وعده دادند. اعلی‌حضرت معظم همایونی ساعت ۱۱:۳۰ قبل از ظهر دیروز از لعل و سرجنگل به قریه دولت‌یار مواصلت

---

۱. «اعلی‌حضرت در دولت‌یار»، انیس، شماره ۱۴۳، ۱۳۴۷.

فرمودند. در عرض راه لعل و سرجنگل و قریه دولت‌یار اهالی قریه‌های چکه قلتک، قزل و گرم آب با بی‌صبری انتظار موکب همایونی را می‌کشیدند. وقتی که موکب شهریاری به هر قسمت می‌رسید از طرف دسته‌های سوارکاران و اهالی با گرم جوشی استقبال می‌کردند. مردم با شادمانی و نعره‌های زنده باد پادشاه، پاینده باد افغانستان موکب شاهانه را بدرقه می‌کردند. در مرکز دولت‌یار که از لعل شصت‌وچهار کیلومتر فاصله دارد هزاران نفر مرد و زن، شاگردان معارف، به دو طرف سرک صف کشیده بودند.

اعلی‌حضرت همایونی در مقابل رعایای وفاشعارشان از موتر پیاده شده فاصله قرارگاه شاهی را که نیم کیلومتر بود، در حالی که مردم با نثار گل و اتن‌های ملی و سرودهای محلی مخصوص ایماقی و فیروزکوهی از اعلی‌حضرت معظم همایونی پذیرایی می‌کردند، طی کردند. ذات شاهانه در بین جوش احساسات مردم به کمپ شاهی نزول اجلال فرمودند. ذات شهریاری بزرگان قوم را به حضورشان پذیرفته و فرد فردشان را مورد نوازش و الطاف شاهانه قرار دادند. یکی از معاریف دولت‌یار مقدم شاهانه را گرامی خوانده گفت تشریف‌آوری اعلی‌حضرت معظم همایونی بر افتخارات مردم این دیار افزود. وی پلان‌های عام‌المنفعه حکومت ملی را که تحت ارشادات قیمت‌دار ذات شاهانه روی دست گرفته شده، استقبال کرده و آمادگی مردم را برای سهم‌گیری در این پلان‌ها به حضور شاهانه وعده داد. هم‌چنان یک تن از شاگردان معارف شعری را که به استقبال ورود ذات شاهانه سروده شده بود قرائت کرد. لیاقت و استعداد این شاگرد رضایت خاطر شاهانه را فراهم ساخت.

دیشب اعلی‌حضرت معظم همایونی در دولت‌یار استراحت داشتند. قرار یک خبر دیگر مسافرت بعضی از اعضای اُلسی جرگه که شرف معیت ذات شاهانه را داشتند، دیشب خاتمه یافته و از حضور اعلی‌حضرت معظم همایونی مرخص گردیدند.

در این مسافرت شاغلی رمضان‌علی شریفی وکیل جاغوری، شاغلی محمداسلم وکیل مرکز بهسود، شاغلی محمداکبر شاه عالمی وکیل دایکندی، شاغلی سید محمدطاهر شاه اکبری وکیل شهرستان، شاغلی محمدنسیم تورواله وکیل مرکز بامیان، شاغلی سید محمداکبر وکیل لعل و سرجنگل، شاغلی حفیظ‌الله وکیل مرکز ولایت میدان، شاغلی حاجی محمدسرور وکیل ورس، شاغلی محمداکبر وکیل پنجاب شرف معیت ذات شاهانه را داشتند.

نماینده باختر از دولت‌یار اطلاع داد که وکلای مذکور به ساعت نه دیشب جانب کابل عزیمت نموده‌اند.

نظری به مطبوعات کشور و جهان[1]

در کشور

روزنامه بیدار

روزنامه بیدار مزار شریف در سر مقاله اخیر خود تحت عنوان سفر شاهانه در بامیان نوشته است: «همه افراد مملکت در نگاه پادشاه حکم فرزند و اولاد را می‌داشته باشند. طبیعی است که رعایای کشور در پیشگاه اولی الامر خود همه یکسان بوده و روحیه شاهانه ابداً نمی‌خواهد یک طبقه از مردم کشور را بر طبقه دیگر رجحان بدهد، بلکه لطف و مرحمت شاهی همه را به یک وتیره مورد تفقد و احسان قرار می‌دهد». اعلی حضرت معظم همایونی در دیگر حصص مملکت سفر کرده مردم آن‌جا را به دیدار و ملاقات شاهانه مسرور گردانیده‌اند. اینک وقت آن فرا رسیده که رعایای وفاشعار خویش را در بامیان نیز به دیدار و ملاقات و مراحم شاهانه افتخار بخشند.

طلوع افغان

روزنامه طلوع افغان منتشره قندهار در سر مقاله خود تحت عنوان شاه در قلب افغانستان می‌نگارد: مناطق مرکزی افغانستان یا دامنه‌های کوه هندوکش و کوه بابا که از حیث موقعیت جغرافیایی به منزله قلب افغانستان شمرده می‌شود، از رهگذر امور اجتماعی و اقتصادی نیز منبع قوه بشری و ثروت طبیعی مملکت می‌باشد که شمال و جنوب افغانستان از آن بهره‌مند می‌گردد، ولی به اثر برخی از منابع طبیعی و مشکلات حیاتی، تا کنون انکشاف این مناطق را مشکل ساخته بود. اکنون که تحت اراده اعلی‌حضرت همایونی به اساس خط مشی حکومت در راه تأمین انکشاف متوازن مملکت، پلان‌های سودمندی سر دست گرفته شده است، مناطق مرکزی مملکت نیز از آن مستفید می‌شوند.

اعلی‌حضرت معظم همایونی که مرکز تمنیات ملی و منبع قدرت معنوی ملت است، شخصاً

---

۱. «نظری به مطبوعات کشور و جهان»، اصلاح، شماره ۱۱، ۱۳۴۵.

زحمت سفر مناطق مذکور را بر خود قبول فرموده از نزدیک احوال رعایای وفاشعارشان را مشاهده و مطالعه می‌فرمایند و مشکلات‌شان را از نزدیک ملاحظه می‌نمایند. ما این سفر شهریاری را مقدمه انکشاف مناطق مرکزی کشور دانسته برای بهبود زندگی مردم آن خطه افغانستان فال نیک می‌شماریم و در راه اعتلای وطن، طول عمر شهریاری را تمنا می‌کنیم.

اعلی‌حضرت معظم همایونی برای انجام یک مسافرت رسمی به قصد جاغوری، مالستان و ناور عزیمت فرمودند[1]

اعلی‌حضرت معظم همایونی ساعت هشت قبل از ظهر امروز برای انجام یک مسافرت رسمی از کابل به قصد جاغوری، مالستان و ناور عزیمت فرمودند. در این سفر ذات شاهانه، پوهاند محمدعثمان انوری وزیر معارف، شاغلی نورمحمد کهگدای سرمنشی حضور شاهانه، شاغلی عبدالوهاب ملک یار معین اول وزارت داخله، یک عده رؤسای وزارت خانه‌های صحیه، پلان و داخله و یک گروپ ژورنالیست متشکل از خبرنگاران، عکاس و فیلم‌بردار نیز شرف معیت حضور شاهانه را دارند.

ذات شاهانه در محضر اهالی جاغوری فرمودند: قانون اساسی افغانستان یک روش نوین دموکراسی را در زندگی مردم داخل نموده است[2]

اعلی‌حضرت معظم همایونی ساعت ۵:۳۰ بعد از ظهر امروز به سنگ‌ماشه مرکز اُلسوالی جاغوری مواصلت فرمودند و از طرف عده کثیری از باشندگان سنگ‌ماشه و قراء مربوط آن اعم از زن و مرد، پیر و جوان و طلاب معارف با حرارت پذیرایی شدند. ذات شهریاری صبح امروز برای یک مسافرت رسمی چهار روزه به منظور بازدید اُلسوالی های جاغوری، مالستان و ناور عازم جاغوری گردیدند.

در این مسافرت والا حضرت شهزاده محمدنادر، سردار عبدالعظیم محمود غازی، پوهاند دکتور محمدعثمان انوری وزیر معارف، سرمنشی و سریاور حضور ملوکانه، معین اول وزارت داخله، وکلا و سناتوران منطقه، نمایندگان بعضی از وزارت خانه‌ها شرف معیت ذات شاهانه را دارند.

---

۱. «اعلی‌حضرت معظم همایونی برای انجام یک مسافرت رسمی به قصد جاغوری، مالستان و ناور عزیمت فرمودند.»، انیس، شماره ۱۰۷، ۱۳۴۶.

۲. «ذات شاهانه در محضر اهالی جاغوری فرمودند: قانون اساسی افغانستان یک روش نوین دموکراسی را در زندگی مردم داخل نموده است.»، انیس، شماره ۱۰۸، ۱۳۴۶.

اعلی‌حضرت معظم همایونی ساعت یک بعد از ظهر به انگوری که یکی از قراء مربوط جاغوری است مواصلت فرمودند و از طرف تمام اهالی انگوری و قراء مجاور با شعف و سرور استقبال گردیدند. ذات شاهانه حین مواصلت به انگوری عده‌ای از معاریف جاغوری را در حالی که شاغلی عبدالعزیز والی غزنی با آنان همراه بود به حضور ذات شاهانه بار دادند. ذات شاهانه به آن‌ها رد اطراف پیشرفت کشور و سهم‌گیری مردم ارشادات قیمت دارشان را فرمودند.

وکیل رمضان‌علی شریفی ضمن معروضه گفت: شهریارا افتخار دارم که به حیث نماینده فرزندان شاه‌دوست و مردم وطن‌پرست جاغوری، از موکب مسعود ذات ملوکانه خیر مقدم و خوش آمدید عرض می‌کنم. اعلی‌حضرتا مردم ما اعتقاد آهنین و ایمان پولادین دارند که پادشاه سمبول وحدت و حامی اساسات دین مقدس و نگهبان ارزش‌های وثیقه ملی، یعنی قانون اساسی ما می‌باشد. مردم ما اعتقاد کامل دارند که پادشاه حافظ استقلال وطن و نگهبان تمامیت ارضی کشور ما است.

اعلی‌حضرتا، در این عصر فرخنده که ملت نجیب افغان جنبش‌های سیاسی و اجتماعی خود را تحت تدابیر حکیمانه ذات شاهانه می‌پیماید، ما با قیافه‌های لبریز از شادی و چشمان پر از شوق و امید به چهره مبارک پدر غم‌خوار خود می‌نگریم و از جان و دل موکب شان را خیر مقدم می‌گوییم. اعلی‌حضرتا! در عرض راه شعاری که به افتخار تشریف آوری تاجدار محبوب تهیه شده بود، نظرم را جلب نمود که در آن با خط زیبا و روح پرور نگارش یافته بود، از جان و دل نوشته‌ایم یا مرگ یا شاه‌پرستی، شعار حیاتی مردم ما در تمام تحولات سیاسی و شئون زندگی همانا شاه دوستی و وطن‌پرستی می‌باشد و تا دم مرگ و تا آخرین قطرات خونی که در رمق داشته باشیم از شاه‌پرستی و وطن‌دوستی دست نخواهیم برداشت.

در سنگ ماشه بعد از ارشادات ذات شاهانه و معروضه وکیل جاغوری پوهاند دکتور محمدعثمان انوری وزیر معارف به نمایندگی حکومت درباره پلان گذاری و اجراآت حکومت در قسمت‌های عرفانی و اقتصادی و پروژه‌های پیش‌بینی شده حکومت در پلان سوم انکشافی افغانستان بیانیه ایراد کرده اظهار نمود که بهترین سرمایه‌گذاری آن است که در ساحه انکشاف قوای بشری و تأمین منافع کشور صرف شود.

پوهاند انوری افزود: «خوشوقت هستم که به اطلاع شما هم‌وطنان عزیز می‌رسانم که تحت قیادت حکیمانه پادشاه معارف پرور و ترقی‌خواه افغانستان حکومت به پیمانه وسیعی در انکشاف معارف مصروف است و فعالیت در ساحه تعلیمات ابتدایی و مسلکی و تربیت معلم پیش‌بینی نموده است. کذا شرایط بهتری را برای فرا گرفتن تعلیمات ثانوی و عالی برای طلاب لیاقت و استعداد

بیشتر داشته باشند در پلان سوم گنجانیده است. اثرات پروگرام توسعوی معارف در منطقه شما طوری که به شما معلوم است، به تعداد مکاتب شما افزایش قابل ملاحظه به عمل آمده است».

هم‌چنان در انگوری و مرکز اُلسوالی جاغوری شاغلی قربان‌علی، شاغلی خادم‌علی زاهدی، شاغلی سعیدی از معاریف قوم جاغوری نیز بیانیه‌های خیر مقدم به حضور شاهانه عرض و در راه اعتلای کشور اظهار هر نوع آمادگی نمودند.

اُلسوالی جاغوری هفتاد دو هزار نفوس داشته یک متوسطه، سه ابتدائیه، یک مکتب ابتدایی نسوان، نه مکتب دهاتی و سه مکتب پروژه انکشاف دهات دارد که دوهزار شاگرد در آن مشغول درس می‌باشند. تولیدات زراعتی جاغوری را گندم، جو، نخود، جواری و دیگر حبوبات روغن دار و بی روغن تشکیل می‌دهد. صنعت برک، گلیم، شال، سوزن دوزی، جوراب و دستکش‌بافی این منطقه شهرت دارد.

نماینده باختر علاوه می‌کند که در عرض راه موکب شاهانه در قراء اوت‌قول، انگوری، داوود، زیرک، لومان، خدایداد از طرف هزاران نفر از مردم شاه دوست جاغوری با شادمانی و سرور استقبال شد. در رسنه که آغاز منطقه اُلسوالی جاغوری می‌باشد در سینهٔ تپه با سنگ‌ریزه‌های سفید به خط درشت شه راغلی گران تولواک جلب نظر می‌نمود. دروازه‌های دولتی در خط‌السیر شاهانه افراشته شده و بیرق شاهی و ملی در روی تپه‌ها و بالای قله‌ها جلب نظر می‌کرد. مردم شاه‌دوست جاغوری دسته دسته گل‌های خوشبو به موکب شاهانه نثار می‌کردند. طلاب معارف در هر قسمت در حالی که لباس‌های متحدالشکل به تن داشتند و بیرق‌های شاهی را اهتزاز می‌دادند، ترانه‌های شاه و خیر مقدم می‌سرودند.

نمایندهٔ باختر گفته است سوارکاران، موکب شاهانه را از یک قریه تا قریهٔ دیگر بدرقه می‌نمودند. فاصله بین کابل و جاغوری صدوهفتادوپنج کیلومتر می‌باشد.

سنگ‌ماشه، ۵ اسد، اعلی‌حضرت معظم همایونی ساعت ۹:۲۰ دقیقه قبل از ظهر امروز در بین دعاهای خیر مقدم مردم جاغوری سنگ‌ماشه را به قصد اُلسوالی مالستان ترک فرمودند. ذات شهریاری قبل از عزیمت از مرکز جاغوری، معلمین و منصوبین معارف جاغوری را در سنگ‌ماشه به حضور شاهانه پذیرفتند و نصایح سودمندی به آنان گوشزد فرموده، ایشان را به وظایف سنگینی که به عهده دارند بیش از پیش متوجه ساختند.

ذات شهریاری طی ارشادات حکیمانه‌شان فرمودند در این عصری که تحولات بزرگ اجتماعی وارد زندگی مردم کشور گردیده و حکومت به روی پلان‌های مطروحه انکشافی مصروف ساختمان

بنیه اقتصادی و بلند بردن سطح زندگی مردم می‌باشد، مسئولیت بزرگی به نسل حاضر متوجه می‌شود، مخصوصاً طبقه معلم و مربی که بار سنگین تعلیم و تربیت اولاد وطن را به دوش دارند. ذات شاهانه فرمودند: فداکاری و ایثار شما معلمان در راه تعلیم و تربیه فرزندان کشور که مردان آینده را تشکیل می‌دهند، خیلی مهم و مؤثر است. برای شما از خدای بزرگ توفیق می‌خواهم.

بعداً پوهاند انوری وزیر معارف از طرف معلمین، از مراحم اعلی‌حضرت معظم همایونی اظهار امتنان نموده و به حضور شاهانه عرض کرد که منصوبین معارف در راه خدمت به وطن و تربیت اولاد کشور از هیچ نوع ایثار و فداکاری دریغ نمی‌نمایند.

حینی که ذات شهریاری معلمین معارف را به حضور شاهانه پذیرفته بودند، طلاب معارف با سرودن ترانه‌ها و صداهای ژوندی دی وی ز مونر گران تولواک، اظهار احساسات می‌نمودند.

عدهٔ کثیری از مردم نیز در اطراف کمپ شاهی گرد آمده با صداهای زنده باد شاه با احساسات طلاب همنوایی می‌کردند. ذات شهریاری پس از طی پنجاه کیلومتر مسافت و عبور از کوتل مرتفع سبز چوب، تبرغنک، قرغنه و مومه، ساعت ۱۱:۲۰ دقیقه به شینه‌ده که یکی از قراء اُلسوالی مالستان می‌باشد، مواصلت فرمودند.

در قرغنه و دیگر قراء که در خط‌السیر شاهانه قرار داشت مردم اعم از زن و مرد، پیر و جوان در دو جناح جاده صف بسته با نعره‌های خوش آمدید و زنده باد تولواک معظم، از اعلی‌حضرت معظم همایونی با حرارت استقبال نمودند. در شینه‌ده موکب شاه را یک دسته از سوارکاران اقوام هزاره و خروتی کوچی، تا کمپ شاهی بدرقه نموده، پیر و جوان هزاره با رقص‌های محلی در پیشاپیش موکب شاهانه از شهریار معظم استقبال نمودند. ذات ملوکانه اقوام هزاره و خروتی را مورد لطف شاهانه قرار دادند. اعلی‌حضرت معظم همایونی نان چاشت را در کنار دریای خروشان شینه‌ده با معاریف قوم هزاره شینه‌ده و قوم خروتی کوچی صرف نمودند. هم‌چنان ذات ملوکانه به کمپ سران قوم خروت کوچی تشریف برده با آن‌ها از نزدیک ملاقات نمودند. اتن‌های ملی که به افتخار ورود تولواک معظم اجرا گردید، مورد پسند شاهانه قرار گرفت.

نمایندهٔ باختر می‌نگارد: «در خط سیر حضور شاهانه از آغاز منطقه اُلسوالی جاغوری تا میرآدینه مرکز اُلسوالی مالستان، در هر قسمت رواق های پذیرایی برپا شده و بیرق‌های شاهی و ملی در تپه‌ها و کوه‌ها و بالای قلعه‌های برافراشته شده بود، زن و مرد، خرد و بزرگ، پیر و جوان با شعف و سرور در پیشاپیش موکب شهریاری اظهار احساسات می‌نمودند. در جمله هزاران نفر از مستقبلین، پیر مردی نودوهفت ساله جلب نظر نمود که به دوش جوانی در صف اول مستقبلین اخذ موقع کرده

بود، با دیدن شهریار معظم اشک سرور به چشمان پیر مرد حلقه زده گفت: از پسرم در خواست کردم و خواهش نمودم که اگر رضای مرا می‌خواهد مرا به دوش خود به خط سیر پادشاه معظم ببرد تا از آخرین روزهای زندگی نیز با دیدار پادشاه اسلام خاطره خوش با خود ببرم».

ذات شاهانه ساعت سه بعد از ظهر امروز در بین احساسات مردم مالستان به میرآدینه مرکز اُلسوالی مالستان مواصلت نمودند، به تعداد کثیر مردم اعم از زن و مرد با نثار گل‌ها و بته‌های خوشبو و شعارهای خیر مقدم از پادشاه معظم استقبال کردند. اُلسوالی مالستان یک مکتب متوسطه و دو دهاتی دارد، نفوس آن چهل هزار نفر است، مردم آن زراعت پیشه و مالدار می‌باشند. گندم، جو، شاخل، باقلی از پیداوار مالستان است؛ در مالستان اشجار مثمر موجود نیست؛ زیرا هوای سرد دارد. گلیم‌بافی و بنیان‌بافی صنعت زنان این منطقه را تشکیل می‌دهد.

مالستان: اعلی‌حضرت معظم همایونی حین تشریف آوری به مرکز مالستان جمعیت بزرگی از مردم را که در تپه‌های مجاور کمپ شاهی اجتماع نموده بودند، مخاطب قرار داده فرمودند: «آرزوی دیرین ما بود که از شما فرزندان منطقه کوهسار و سرسبز مالستان دیدن کنیم. البته منظور اصلی ما از این مسافرت تنها دیدن شما نه بلکه آشنا شدن به مسائل و آرزوهای شما است». ذات شاهانه علاوه کردند: «در عرض راه اشتراک مساعی شما را در ساختمان سرک مالستان از کوتل‌های مرتفع آن مشاهده کردیم. طبیعی است که این سرک مسافرت ما را به محل شما سهولت بخشید و یقین است که این سرک در راه داد و ستد و زندگی شما خدمت به سزایی را ایفا می‌کند». ذات همایونی فرمودند: «به پشتکار و زحمت‌کشی مردم شما در هر موقع و زمان از قدیم آشنایی دارم، مشاهده وادی سر سبز و شاداب مالستان و وضع زراعت شما سبب اطمینان خاطر ما گردید. خداوند با لطف خاص زمین مساعدی به شما اعطا فرموده است. اطمینان دارم توجه مزید شما برای پیشرفت زراعت و آبادی منطقه شما از راه گرفتن مشوره‌ها و کمک‌های علمی و تکنیکی از وزارت زراعت و آبیاری نتایج بهتری را بار می‌آورد». اعلی‌حضرت همایونی فرمودند: «در این مسافرت من، بعضی از نمایندگان حکومت و پارلمان همراهی دارند، فرصت کافی میسر است که با اعضای حکومت و پارلمان ملاقات کرده و مسائل و آرزوهای خویش را در میان بگذارید تا مسائل شما مورد غور و مطالعه حکومت قرار گرفته و برای حل آن طرق معقولی جستجو گردد». ذات شهریاری در پایان ارشادات شاهانه‌شان فرمودند: «ابراز احساسات صمیمی شما باعث مسرت خاطر ما گردید؛ ولی باید ملتفت بود که این احساسات یک طرفه نیست. محبت شما مانند سایر افراد کشور در قلب ما جا دارد».

در پایان ارشادات ذات شاهانه شاغلی سید محمدهاشم فاضلی وکیل مالستان در اُلسی‌جرگه، شاغلی سید غلام‌حسین مشهور به سید رئیس و شاغلی محمدعلی بالنوبه از الطاف و مراحم اعلی‌حضرت همایونی اظهار امتنان نمودند.

وکیل فاضلی گفت: «مردم مالستان از تشریف آوری ذات شاهانه نهایت مسرور و شادمان می‌باشند. این مردم قدوم شاه را فال نیک می‌گیرند و عقیده دارند که شاه با خود خیر و برکت می‌آورد». وکیل فاضلی افزود: «مردم مالستان پلان‌های مطروحه حکومت را که از ارشادات ذات شهریاری منبع می‌گیرد سراسر به خیر و نفع کشور دانسته و در راه پیش برد این پلان‌ها از هیچ نوع سعی دریغ نمی‌کنند». وکیل مالستان علاوه کرد قانون اساسی که زاده افکار پادشاه حق پرست و عدالت گستر می‌باشد، ضامن رفاه و سعادت مردم ما است و یقین داریم که در سایه این وثیقه ملی روزبه‌روز به سوی پیشرفت و تعالی پویان خواهیم بود. وی بیانیه خود را به ابیات ذیل پایان داد:

شاها! وطن سرمایه نور از تو باشد

همیشه شاد و مسرور از تو باشد

سپس شاغلی سید رئیس ورود پادشاه محبوب را در مالستان خیر مقدم گفته و از غم‌خواری شاهانه نسبت به رعایای شاهانه‌شان سپاسگزاری کرد.

قرار یک خبر دیگر عصر امروز ذات شاهانه در یکی از تپه‌های بلند و مسطح مرکز مالستان، مسابقه اسپ دوانی و نیزه زنی را مشاهده فرمودند و قهرمانان این مسابقه را مورد تفقد قرار دادند.

نماینده باختر علاوه می‌کند که امشب فیلم‌های مسافرت اعلی‌حضرت معظم همایونی از طرف اداره سمعی و بصری وزارت معارف برای شاگردان معارف و اهالی مرکز مالستان نمایش داده می‌شود.

پوهاند دکتور محمدعثمان انوری وزیر معارف و دیگر نمایندگان حکومت و اعضای پارلمان منطقه ساعت یازده صبح امروز با جمعیتی از معاریف جاغوری در اطراف مسائل و خواسته‌های مردم مذاکره کرد. پوهاند انوری ابتدا در اطراف پلان‌های انکشافی دولت توضیحات مفصل داده و سرمایه‌گذاری‌های محلی و منطقه‌ای را برای ارتقاء سویه زندگی مردم مؤثر خواند. وزیر معارف گفت: «اساس پیشرفت و اعتلای یک کشور منوط و مربوط به مردان تعلیم یافته می‌باشد». وی به مردم جاغوری توصیه کرد که سعی نمایند اولادشان از فیض علم و عرفان بهره‌مند گردند. وزیر معارف پلان سوم انکشافی را توضیح نموده و همکاری مردم را در تطبیق آن با حکومت آرزو نمود. پوهاند انوری هنگامی‌که راجع به تحولات و انکشافات اخیر کشور با معاریف جاغوری صحبت

می‌کرد در مورد معارف گفت: در سومین پلان انکشافی معارف، متجاوز از یک‌صدوسی هزار شاگرد جدید در سراسر افغانستان در مکاتب پذیرفته می‌شوند و البته حکومت می‌تواند بیشتر از این هم شاگرد را بپذیرد. ولی پذیرفتن شاگرد مستلزم معلم است، از ازدیاد شاگرد مکتب اصل مهم، معلم شمرده می‌شود. وزیر معارف علاوه کرد شما مطمئن باشید که حکومت طی پلان پنج ساله سوم قدم‌های متین و سنجیده برمی‌دارد و باید همه مردم با حکومت خود دست داده در راه بر آورده شدن آرزوها مشترکاً کار نماییم، زیرا ترقی و تعالی کشور در برآورده شدن خواسته‌ها، صبر و حوصله، پشتکار، همکاری و اعتماد مردم میسر می‌شود. وزیر معارف بیانیه خود را به طول عمر پادشاه معظم و محبوب و اعتلای کشور خاتمه داد.

بعداً یک تن از فضلای جاغوری شاغلی محمداسحاق اخلاقی از توجهات حکومت که به تأسی از ارشادات همایونی صورت می‌گیرد، شکرگذاری کرده ضمناً توجه حکومت را به تأسیس یک شفاخانه و بهبود زراعت‌شان یاد آور گردیده گفت: اگر بتوانیم با توجه حکومت از آب‌های زیر زمینی استفاده نماییم، حداکثر استفاده از زمین‌های موجوده ایجاد خواهد شد. هم‌چنان شاغلی عبدالمجید احسانی یکی دیگر از معاریف جاغوری نیز ضمن بیانیه تأسیس شفاخانه و اصلاح زراعت را تأیید کرد.

شاغلی شریفی وکیل جاغوری در اُلسی جرگه در اطراف خواسته‌های مردم و پروژه‌های سریع‌الثمر و سرمایه‌گذاری‌های دسته جمعی مطالبی اظهار داشت. شاغلی غلام‌سرور ناشر رئیس سپین زر شرکت نیز در اطراف مفاد سرمایه‌گذاری‌های دسته جمعی و محلی تشریحات داد.

جاغوری، اعلی‌حضرت معظم همایونی در اجتماع غفیر مردم جاغوری فرمودند: سال گذشته موقع میسر گردید تا از یک قسمت ولایات مرکزی کشور دیدن نماییم. مسروریم که امروز فرصت دست داد که شما را نیز از نزدیک می‌بینیم؛ استقبال بسیار گرم و صمیمانه شما باعث مسرت خاطر ما گردید. این محبت شما برای من چیز نوی نیست، شما در هر موقع و زمان، این احساسات نیک و محبت خود را ابراز کرده‌اید. اما چیزی که برای من در این سفر تازگی دارد دیدن منطقه شما و آشنایی نزدیک به سؤالات و آرزوهای شما است که منظور اصلی سفر ما را تشکیل می‌دهد. ذات شهریاری علاوه فرمودند: با استعداد طبیعی مردم شما آشنایی داریم، شما لیاقت، زحمت‌کشی و خدمت‌گزاری خود را در مواقع مختلف و پروژه‌های انکشافی کشور به وجه احسن نشان داده‌اید. ذات شاهانه فرمودند: در این مسافرت بعضی از اعضای کابینه و پارلمان با من همراهی دارند. آرزوی من این است که شما فرصت مساعدی یافته و سؤالات و آرزوهای خود را با نمایندگان

حکومت و ملت در میان بگذارید تا برای حل آن طرق مؤثری جستجو گردد. اعلی‌حضرت معظم همایونی فرمودند: حکومت ملی پلان‌های انکشافی گذشته برخی کارهای اساسی و زیربنایی را برای بهبود زندگی مردم کشور انجام داده است. پلان سوم انکشافی نیز این رویه اساسی و زیر بنایی اقتصادی را تعقیب می‌کند. علاوتاً در این پلان یک تعداد پروژه‌های سریع‌الثمر تولیدی نیز مد نظر گرفته شده است که در بلند بردن سطح زندگی مردم ما تأثیر به سزایی خواهد داشت. در قسمت انکشاف اجتماعی و سنتی مردم، تدوین قانون اساسی از کارهای مهمی است که به میان آمده است و حکومت و ملت در راه تطبیق آن با صمیمیت و علاقه‌مندی زیاد قدم‌های موفقانه برداشته، باید ملتفت بود که انکشاف و ترقی یک کشور یک وسیله سریع‌السیر نبوده بلکه به شرایط و مقتضیات مالی و تخنیکی و همکاری طبقات مختلف مردم مربوط است. پیشرفت‌های اخیر کشور زاده اعتماد و همکاری است. ذات همایونی در مورد قانون اساسی چنین ارشاد فرمودند: قانون اساسی افغانستان یک روش نوین و دموکراسی را در زندگی مردم داخل نموده است. پیش برد این روش جدید خالی از مشکل نیست، ولی ما معتقدیم که این مشکلات به یاری خداوند و همکاری مردم رفع می‌گردد. ذات شهریاری فرمودند: جای مسرت است که مشاهده کنیم کشور عزیز ما با وصف موجودیت ناآرامی‌هایی که در بعضی از گوشه‌های جهان وجود دارد، بدون اخلال، پروژه‌های انکشافی خود را پیش می‌برد و روزبه‌روز در نتیجه آن زندگی بهتر و مطمئن‌تر نصیب مردم ما می‌گردد.

اعلی‌حضرت معظم همایونی در پایان ارشادات شاهانه‌شان یک بار دیگر رضایت کامل شاهانه شان را نسبت به احساسات نیک مردم جاغوری ابراز فرمودند.

اعلی‌حضرت معظم همایونی در ناور از طرف اقوام کوچی و هزاره با صداهای ژوندی دی وی ز مونر گران تولواک استقبال گردیدند[1]

مردم مالستان از مراحم ذات شاهانه اظهار سپاس‌گزاری نموده، همکاری خود را در اکمال پلان‌ها و پروژه‌های انکشافی حکومت وعده دادند

ناور (ب): اعلی‌حضرت معظم همایونی در حالی که والا حضرت شهزاده محمدنادر و دیگر همراهان سفرشان شرف معیت شاهانه را داشتند، ساعت ۹:۲۰ قبل از ظهر دیروز در حالی که هزاران نفر از اهالی مالستان در دو جناح سرک و روی تپه‌ها اخذ موقع نموده بودند در بین احساسات شاه دوستی و نعره‌های زنده باد پادشاه معظم ما اقامت گاه سلطنتی را در میرآدینه به قصد اُلسوالی ناور ترک فرمودند. ذات شهریاری در بین راه میرآدینه و قریه قوریه که یکی از قراء مربوط اُلسوالی ناور می‌باشد، از طرف عده کثیری از مردم که در دو طرف جاده خط سیر شاهانه اخذ موقع نموده بودند با حرارت استقبال شدند. در قراء نوده، سبزک، کندلی و قبلو رواق‌های پذیرایی بر پا شده بودند. اقوام هزاره و کوچی خروت رقص‌های محلی و اتن‌های ملی را اجرا کرده و صداهای ژوندی دی وی زمونر گران تولواک از حنجره اطفال معصوم و پیرمردان اعم از زن و مرد، در فضا طنین انداز بود. بیرق‌های شاهی و ملی در دامنه‌های کوه‌ها و روی عمارات مردم به حال اهتزاز مشاهده می‌شد. ذات ملوکانه در حالی که موکب شاهانه‌شان را یک دسته از سوارکاران خروت و هزاره بدرقه می‌کرد، ساعت یک بعد از ظهر در کمپ شاهی در قریه قوریه مواصلت فرمودند.

اعلی‌حضرت معظم همایونی نان چاشت را با معاریف اقوام هزاره و کوچی این منطقه صرف نمودند و بعداً اتن‌های ملی و نیزه زنی از روی اسپ که توسط جوانان کوچی اجراء شد مشاهده فرمودند و آن‌ها را مورد لطف و شفقت شاهانه قرار دادند. اعلی‌حضرت همایونی بعداً جانب مرکز اُلسوالی ناور حرکت فرموده و در عرض راه با قبایل مختلف قراء چراغ سنگ، آبدره، کته‌گک و

---

۱. «اعلی‌حضرت معظم همایونی در ناور از طرف اقوام کوچی و هزاره با صداهای ژوندی دی وی زمونر گران تولواک استقبال گردیدند»، انیس، شماره ۱۰۹، ۱۳۴۶.

حصارک که در هر جا جوقه جوقه صف بسته بودند، با حرارت زایدالوصفی استقبال گردیدند. ذات شاهانه در حوالی ساعت ۷:۳۰ به مرکز اُلسوالی ناور تشریف فرما شدند.

قرار یک خبر دیگر اعلی‌حضرت معظم همایونی در راه عزیمت جانب ناور گروپ دوم نقشه برداران جیالوجی را که در قریه سبزک و مالستان مصروف کار می‌باشند مورد تفقد شاهانه قرار داد. این گروپ سنگ‌هایی را که در آن آهن، طلا و مس به مشاهده رسیده و موجودیت این معادن این فلزات را تثبیت می‌کنند به حضور شاهانه تقدیم نموده و توضیحات به عرض رسانیدند.

میرآدینه، پوهاند دکتور محمدعثمان انوری وزیر معارف و سایر نمایندگان حکومت، صبح دیروز در اجتماع مردم مالستان در اطراف پلان‌های انکشافی دولت توضیحات دادند. شاغلی انوری گفت: پلان سوم انکشافی حکومت دو جنبه را دارا می‌باشد، یکی تهداب‌گذاری اقتصادی، چنان که دو پلان گذشته تهدابی بود و جنبه آن پروژه‌های سریع‌الثمر می‌باشد که امیدواریم با همکاری مردم در ختم پلان سوم، از این پروژه‌ها نتایج خوبی به دست آید. وزیر معارف گفت: ما حاضریم تا خواسته‌ها و آرزوهای شما را به حیث نمایندگان حکومت بشنویم و برای برآورده شدن آن در ساحه قدرت و توان مالی حکومت طرقی جستجو کنیم.

بعداً شاغلی علی‌احمد خرم رئیس پلان و تحلیل اقتصادی وزارت پلان جنبه‌های عملی پلان سوم را شرح داده گفت در سومین پلان انکشافی کشور اول‌تر از همه تغییری در خط سیر اقتصادی در نظر گرفته شده که با تکمیل پروژه تهدابی حرکت به سوی پروژه‌های سریع‌الثمر زراعتی و صنعتی می‌باشد، اما باید ملتفت بود که حرکت به سوی این پروژه‌های زودرس کار آسانی نبوده، پرسونل تخنیکی و فنی را ایجاب می‌کند. شاغلی خرم گفت: این نیازمندی در ساحه پروژه‌های عرفانی در طول پلان پنج ساله سوم تا حدی برآورده خواهد شد. رئیس تحلیل اقتصادی و پلان افزود: وزارت پلان یک برنامهٔ طویل‌المدت بیست‌وپنج ساله را روی دست دارد که با عملی شدن آن معارف و وسایل صحی به صورت متوازن در کشور انکشاف و توسعه می‌یابد؛ وی گفت: «حکومت در پلان سوم منابعی را تخصیص داده تا برای قوه خرید مردم ذریعهٔ دوران پولی در مملکت تأمین گردد». وی علاوه کرد در پلان سوم دو هزار میلیون افغانی برای تقویه بانک‌های صناعتی، زراعتی در نظر گرفته شده است و این مبلغ از طریق کریدیت با شرایط ساده و اقساط طولانی به دسترس مردم گذاشته می‌شود. وی گفت که تمام این پروژه‌ها وقتی به موفقیت انجام می‌یابد و ثمری از آن می‌گیریم که مردم با حکومت در راه رسیدن به این اهداف همکاری مزید نمایند.

سپس شاغلی غلام‌سرور ناشر رئیس اسپین زر شرکت گفت که مسائل اقتصادی در این منطقه

قابل مطالعه و دقت است. وی پیشنهاد کرد که اگر یک مؤسسه در ولایت غزنی تأسیس شود و هر فرد به اندازه توان در آن سهم بگیرد، در سویه زندگی مردم منطقه مؤثر ثابت می‌شود. شاغلی ناشر گفت: مواد خام منطقه مخصوصاً پشم و صنعت گلیم‌بافی که در خود محل موجود است قابل توسعه می‌باشد و امید است با تنظیم این صنعت بازارهای خوبی در دنیای خارج پیدا نماید. شاغلی ناشر تمام جنبه‌های اقتصادی چنین مؤسسات را تشریح کرده و اظهار امیدواری کرد که مردم از حالا به فکر سهم‌گیری و تأسیس چنین مؤسسات بیافتند.

بعداً شاغلی کشتیار رئیس جنگلات وزارت زراعت و آبیاری در اطراف پروژه‌های زراعتی، اصلاح جنس گندم و تهیه تخم بهتر بذری، استعمال کود کیمیاوی و استفاده از طرق اکروتخینک در زراعت توضیحات مفصل داد. وی گفت که امسال تخمین نیم میلیون سیر تخم اصلاح شده بذری از سه نوع گندم خارجی را وزارت زراعت و آبیاری به دست آورده است. وزارت زراعت در نظر دارد که از این تخم‌های بذری به جاغوری، مالستان و ناور نیز توزیع نماید و مردم طور تجربی آن را کشت نمایند؛ در صورتی که نتایج مطلوب به دست آمد به ترویج آن اقدامات جدی تری صورت خواهد گرفت. شاغلی کشتیار گفت که وزارت زراعت و آبیاری استفاده از آب‌های زیر زمینی را نیز در این مناطق مورد مطالعه قرار داده و در صورت نتیجه مطلوب، از آب‌های تحت الارضی نیز در زراعت منطقه استفاده خواهد شد.

وقتی سؤال پروژه انکشاف دهات از طرف یک تن از معاریف مالستان به میان آمد، شاغلی عبدالوهاب ملک یار معین وزارت داخله در اطراف فلسفه و تأمین پروژه‌های انکشاف دهات در سراسر افغانستان تشریحات داد. وی گفت که در میزان امسال، پروژه جمعیت دهات در مالستان افتتاح می‌شود و اظهار امیدواری کرد که با سهم‌گیری صمیمانه مردم این پروژه، چنان که در دیگر مناطق کشور مصدر خدمت خوبی شده، در این جا نیز مفید و مؤثر ثابت شود.

در اخیر دکتور غلام‌حضرت وحید رئیس تطبیق وقایوی وزارت صحیه، پلان‌های آن وزارت را در قسمت توازن و تأمین طب وقایوی در مملکت تشریح کرده اظهار داشت برای وقایه صحت مردم تدابیر مفیدی از طرف وزارت صحیه در پلان سوم اتخاذ گردیده است.

شاغلی سید محمدهاشم فاضلی وکیل مالستان در اُلسی جرگه در ختم بیانات نمایندگان حکومت از مراحم اعلی‌حضرت معظم همایونی اظهار سپاس‌گزاری نموده، همکاری مردم مالستان را در اکمال پلان‌ها و پروژه‌های حکومت وعده داد و خواسته‌های مردم را که شامل تأسیس شفاخانه، اصلاح زراعت، توسعه معارف، اعمار پل‌ها استفاده از معادن مالستان می‌باشد توضیح کرد.

اعلی‌حضرت معظم همایونی در یک اجتماع بزرگ اقوام کوچی و هزاره در ناور فرمودند دولت متوجه بهبود وضع زندگی شما است، هر آرزو در سایهٔ اتحاد و برادری برآورده می‌شود. آرزومند هستیم همهٔ شما از این موقعیت بر خوردار باشید [1]

اعلی‌حضرت معظم همایونی ساعت ۸:۳۰ صبح دیروز مرکز اُلسوالی ناور را به قصد درهٔ آجر ترک فرمودند. مردم قراء کتوک شهر خوات، سبزآب، کاریز، الترغنه‌گک و زرد ایرگین اعم از زن و مرد، پیر و جوان اجتماع نموده مقدم پادشاه محبوب‌شان را با سرودهای محلی و اتن‌های ملی با گرم جوشی زایدالوصفی استقبال کردند. ذات شهریاری در هر جا توقف نموده و رعایای وفاشعار شاهانه شان را مورد الطاف قرار می‌دادند.

اعلی‌حضرت همایونی در حوالی ساعت یازده قبل از ظهر به کوتل اژدهار واقع حد بخشی ولایات وردک و غزنی مواصلت فرموده و در آن‌جا از طرف شاغلی محمدابراهیم عباسی والی وردک، وکیل محمداسلم وکیل بهسود در اُلسی جرگه، سناتور محمدرضا کربلایی، معاریف و عده کثیری از اهالی اعم از زن و مرد با حرارت استقبال گردیدند. در این‌جا نیز زنان و مردان با اجرای سرودهای محلی و هم‌چنان جوانان کوچی با اتن‌های ملی و خواندن لندی‌ها از پادشاه معظم خود استقبال کردند. ذات ملوکانه در مقابل صفوف مستقبلین از موکب شاهانه پیاده شده رعایای وفاشعار شاهانه را مورد تفقد خاص قرار دادند.

اعلی‌حضرت معظم همایونی ساعت ۱۲:۴۷ ظهر به مرکز اُلسوالی بهسود مواصلت فرموده و سپس از اقامت مختصر مرکز بهسود را به قصد آجر ترک گفتند و در حوالی ساعت ۸ شب به بامیان مواصلت فرمودند. در مرکز بهسود از طرف اهالی و طلاب معارف استقبال گردیدند. در این موقع نعره‌های زنده باد پادشاه محبوب ما، به هوا طنین انداز بود و موکب شاهانه با کف زدن‌های ممتد بدرقه می‌شد.

---

۱. «اعلی‌حضرت معظم همایونی در یک اجتماع بزرگ اقوام کوچی و هزاره در ناور فرمودند دولت متوجه بهبود وضع زندگی شما است، هر آرزو در سایه اتحاد و برادری برآورده می‌شود. آرزومند هستیم همه شما از این موقعیت بر خوردار باشید.»، روزنامه انیس، شماره ۱۱۰، ۱۳۴۶.

اعلی‌حضرت معظم همایونی از این استقبال گرم اهالی اظهار مسرت فرمودند، مخصوصاً از این که بعضی پروژه‌هایی را که در سال گذشته ذات شاهانه هدایت فرموده بودند و از طرف اهلی آن‌جا به کمک شعبات مربوط حکومت عملی شد، اظهار رضایت فرمودند. ذات شاهانه از دستگاه قالین‌بافی که در این منطقه جدیداً از طرف شعبات صنایع کوچک وزارت معادن و صنایع به کار انداخته شده بود دیدن فرمودند. در این موقع شاغلی محمدابراهیم عباس والی ولایت وردک راجع به دستگاه مذکور به حضور شاهانه توضیحات به عرض رسانید. مخصوصاً شاغلی حسین‌علی قانع، معلم قالین‌بافی که این صنعت را در این‌جا توسط یک تعداد شاگردان موفقانه آغاز کرده بود و نمونه کار شاگردان را به حضور شاهانه ارائه می‌کرد، مورد تفقد ذات مبارک شاهانه واقع شد. ذات شاهانه توفیق مزید آن‌ها را در پیش‌برد این صنعت مفید توقع فرمودند.

سپس اعلی‌حضرت معظم همایونی جانب آجر حرکت فرمودند. در عرض راه اهالی قراء حاجیگک، درهٔ کالو و پای‌موری اعم از مرد، زن و اطفال اخذ موقع کرده بودند و در هر جا موکب شاهانه را با فریادهای زنده باد پادشاه و پاینده باد افغانستان و کف‌زدن‌های ممتد استقبال می‌کردند. موقع مواصلت موکب شاهانه به بامیان، اهالی بامیان، طلاب معارف و مأمورین ولایت بامیان با گرم جوشی زایدالوصفی پادشاه محبوب خود را استقبال نمودند. دیشب ذات شاهانه در بامیان استراحت داشتند.

قرار خبر قبلی، اعلی‌حضرت معظم همایونی پریروز از میرآدینه مرکز اُلسوالی مالستان تا مرکز اُلسوالی ناور، یک صدوچهل‌وپنج کیلومتر فاصله را طی و از کوتل‌های صعب‌العبور که سه هزار متر از سطح بحر ارتفاع دارد، کندلی و تامگو عبور فرمودند. موکب ذات شهریاری را از دو کیلومتری مرکز اُلسوالی ناور، یک دسته سوارکاران قوم هزاره و کوچی تا نزدیک کمپ شاهی بدرقه نمودند. اعلی‌حضرت معظم همایونی پریشب در مرکز ناور توقف داشتند و معارف ناور که شامل مردم هزاره و کوچی بود، طعام شب را در میز سلطنتی به حضور شاهانه صرف نمودند. اعلی‌حضرت معظم همایونی در یک اجتماع بزرگ اقوام کوچی و هزاره در ناور فرمودند: این چند روزه اقامت کوتاه من در ولایت غزنی که فردا انجام می‌یابد و دیدن شما فرزندان عزیز این منطقه اسباب خوشی زیاد ما را فراهم ساخت. اعلی‌حضرت معظم همایونی خطاب به حاضرین فرمودند از روزی که به ولایت غزنی داخل شده‌ایم در هرجا اتحاد، یگانگی و برادری را به وجه احسن مشاهده کردیم که باعث مسرت است؛ شما می‌دانید که هر آرزو در سایه اتحاد و برادری بر آورده می‌شود و آرزومندیم همه شما از این موهبت برخوردار باشید.

اعلی‌حضرت معظم همایونی خطاب به اقوام کوچی فرمودند: «از نیازمندی‌های شما کاملاً اطلاع داریم، دولت برای بهبود وضع زندگی شما متوجه است». ذات شاهانه علاوه فرمودند: «زندگی امروز مردم افغانستان با زندگی بیست سال قبل شان قابل مقایسه نیست و تفاوت بارزی در این فاصله مشاهده می‌شود که مردم ما به این حقیقت مستشعرند».

اعلی‌حضرت معظم همایونی در مورد مشاهدات حضور شاهانه از فعالیت گروپ دوم تفحصات جیالوجی در قریهٔ سبزک مالستان فرمودند: امروز از این کوه‌ها و کوتل‌های مرتفع عبور کردیم و بسیار ممنون شدیم که یک دسته از جوانان شما در ساحه تفحصات جیالوجی مصروف کار بودند. تا جایی که تحقیقات ابتدایی نشان داده احتمال می‌رود، در سینه کوه‌های شما معادن پر قیمتی موجود باشد که البته حکومت آن را سروی و مطالعه می‌کند.

در پایان ارشادات ذات شهریاری، شاغلی عبدالحسین مقصودی وکیل ناور در اُلسی‌جرگه، موکب ملوکانه را در ناور خیر مقدم گفته علاوه کرد ما از نهضت‌های اجتماعی و ترقیات اخیری که در سایه ارشادات حکیمانه ذات شاهانه صورت گرفت اظهار سپاس‌گزاری می‌نماییم و به حضور شاهانه اطمینان عرض می‌نماییم که در بین ما روحیه برادری و برابری مستحکم است. مردم افغانستان عموماً و مردم این منطقه مخصوصاً، در سود و زیان خود یکدیگر را شریک می‌دانند. وکیل مقصودی بیانات خود را به سعادت افغانستان و طول عمر ذات شهریاری خاتمه داد. سپس شاغلی علی بابای قنبری و شاغلی عبدالخالق از ساکنین قریه قوریهٔ ناور بالنوبه مقدم اعلی‌حضرت معظم همایونی را خوش آمدید گفته و از الطاف و مراحم ذات شاهانه اظهار سپاس‌گزاری نمودند. شاغلی قنبری به وکالت از مردم ناور، هر گونه آمادگی خویش را در راه خدمت به وطن به حضور شاهانه اطمینان داد. شاغلی عبدالخالق نیز طی بیانیه ای به عرض رسانید که الطاف ذات شاهانه هر فرد ملت را برای هر گونه فداکاری در راه رضای پادشاه و خدمت هم‌وطنان حاضر و آماده می‌سازد. ذات شاهانه یک بار دیگر از استقبال پر حرارت اهالی ناور و اقوام کوچی اظهار رضایت شاهانه را ابلاغ فرمودند.

قرار یک خبر دیگر صبح دیروز وزیر معارف و نمایندگان حکومت با معاریف ناور جلسه نموده و در اطراف خواسته‌های آن‌ها مذاکره کردند. ابتدا وزیر معارف در اطراف پروگرام‌های پلان پنج ساله سوم توضیحات مفصل به آن‌ها داده، همکاری مزید مردم را در راه برآورده شدن این پلان‌ها خواستار شد.

سپس شاغلی ناشر رئیس سپین زر شرکت درباره سرمایه‌گذاری‌های ملی و دست جمعی

توضیحات داد. بعداً شاغلی رئیس انکشاف دهات به جواب پرسش‌های مردم راجع به تأسیس پروژه انکشاف جمعیت در اُلسوالی ناور اظهار داشت که حکومت به منظور تهیه وسایل رفاه و آسایش شما، افتتاح یک پروژه دهات را در نیمه دوم سال جاری منظور نموده است. چنان‌چه مقدمات تأسیس این پروژه قبلاً فراهم گردیده است و عده‌ای از پرسونل فنی با سامان و لوازم مواصلت نموده‌اند. شاغلی بخشی گفت مقصد از این پروژه این است تا در رشته‌های مختلف حیاتی با شما کمک نموده که در امور زراعت مالداری، معارف، طب معالجه‌ای، وقایوی، صنایع روستایی و بهبود نسوان با شما کمک نماید. بعداً وکیل ناور در اُلسی جرگه و چند تن از معاریف ناور در اطراف خواسته‌ها و احتیاجات مردم آن‌جا بیانیه‌هایی دادند که این خواسته‌ها شامل توسعه معارف، بهبود زراعت و وضع صحی می‌باشد. شاغلی عبدالملک لعل پوروال والی ارزگان، عصر پریروز به حضور اعلی‌حضرت معظم همایونی در اقامتگاه شاهانه شرف‌یاب گردیدند. معاریف مالستان در حالی که والیان غزنی و ارزگان و قوماندان قوای عسکری غزنی نیز حاضر بود، پریشب به حضور شاهانه بار یافته و نان شب را در میز سلطنتی صرف نمودند.

شاغلی اعتمادی صدراعظم[1] در اجتماع مردم بهسود گفتند:

«حکومت در راه ایجاد یک اقتصاد سالم ملی برای بهبود وضع زندگی مردم به اصلاحات لازم مبادرت خواهد کرد.»[2]

بهسود (ب) ۱۰ اسد: شاغلی نورمحمد اعتمادی صدراعظم ساعت ۵:۳۰ عصر دیروز به اُلسوالی مرکز بهسود مواصلت کردند؛ شاغلی صدراعظم در مرکز بهسود در حالی که هزاران نفر از اهالی آن‌جا برای پذیرایی اجتماع نموده بودند، ورود شاغلی صدراعظم و هیأت معیتی‌شان را با کف زدن‌ها و ابراز احساسات استقبال می‌نمودند. شاغلی صدراعظم گفتند: «اعلی‌حضرت معظم همایونی پادشاه بزرگ ما به من وظیفه سپرده‌اند در این سفر به حیث وظیفه اولیه خود تمنیات ذات شاهانه را برای رعایای وفاشعار شاهانه برسانم و افتخار دارم که این وظیفه پر مسرت را به سر می‌رسانم». شاغلی صدراعظم در اجتماع مردم مرکز بهسود اظهار داشتند سفر هیأت حکومت به مناطق مرکزی مملکت، دنباله مسافرت قبلی هیأت حکومت به صفحات شمال و غرب و مملکت است که حکومت در خط مشی خود به نمایندگان ملت وعده داده بود. شاغلی اعتمادی اضافه کرد هدف مشخص مسافرت ما مطالعه و رسیدگی نزدیک به امور و مسائل این مناطق و مطالعه امکانات و مساعی مجلسی جهت تسریع انکشاف محل مطابق به احتیاجات و مقتضیات خود محل می‌باشد. شاغلی صدراعظم گفتند ما عقیده داریم که مسافرت هیأت حکومت به ولایات مسئولین قوه اجرائیه را با اصل مسائل جامعه آشنا می‌سازد و یقین داریم این سفر نیز مانند سفر حکومت در صفحات شمال و غرب مملکت با مشوره و تماس مستقیم با وطن داران، با نتیجه، مفید و مثمر واقع می‌شود. شاغلی صدراعظم علاوه نمودند از سفر هیأت حکومت به ولایات شمال و غرب مملکت تجارب و نتایج مفیدی به دست آمد، برای حکومت ثابت گردید که این راه را باید ادامه بدهد و

---

۱. نوراحمد اعتمادی، صدراعظم وقت، به تاریخ ۹ اسد ۱۳۴۹ مسافرتی به بعضی از حصص مرکزی هزاره‌جات به عمل آورد که این کتینگ‌ها جریان مسافرت و بیانات او را نشان می‌دهد.

۲. «شاغلی اعتمادی صدراعظم»، روزنامه انیس، شماره ۱۱۵، ۱۳۴۹.

در فرصت‌های مناسب به همه ولایات کشور به منظور دیدار وطنداران عزیز و شناخت مشکلات آن‌ها مسافرت و با اشتراک مساعی خود شان در راه رفع مشکلات آن‌ها صرف مساعی مزید نماید.

احساسات پاک

شاغلی صدراعظم گفتند استقبال گرم و پرشور شما، نماینده احساسات پاک و صمیمانه شما است، از این که امروز من و رفقای هم‌سفرم در بین احساسات گرم و صمیمانه شما استقبال می‌شویم، حاکی از احساسا مشترک حکومت و مردم و هم مطابقت احساسات هر دو راجع به پیشرفت و انکشاف مملکت است. نقش ارزنده و تاریخی مردم ولایات مرکزی مملکت در پیشرفت مملکت عزیز ما افغانستان در سویه‌ها و مشاغل مختلف نماینده کامل وطن دوستی، شاه‌دوستی و حس خدمت‌گزاری مردم این مناطق برای مردم و وطن عزیزشان می‌باشد. شاغلی اعتمادی گفتند: «مجاهدات خلاقه‌ای که مردم نجیب و زحمت‌کش این مناطق در راه بهبود وضع زندگی خویش و وطنداران خویش به عمل می‌آورند، علاقه خاص آن‌ها به پیشرفت خودشان و پیشرفت وطن ما می‌باشد».

ایجاد اقتصاد سالم

شاغلی اعتمادی افزودند: حکومت در راه ایجاد یک اقتصاد سالم ملی برای بهبود وضع زندگی مردم به اصلاحات لازم مبادرت خواهد کرد و متیقن است که در موفقیت این اصلاحات، وقت، زمان و مصالح اکثریت مردم ما را پشتیبانی می‌کند، چه هر کوشش و سعی اصلاحی که در مملکت به عمل می‌آید، هدفش آسایش مردم است و براساس مصالح عمومی تنظیم می‌گردد. شاغلی صدراعظم گفتند چرخ زمانه به عقب برنمی‌گردد، وقت و زمان همیشه پیش می‌رود و ما مسروریم که تحت هدایت پادشاه بزرگ خود و مطابق به تمنیات مردم خود به سوی تأمین عالی‌ترین مصالح ملی پیش می‌رویم.

شاغلی صدراعظم گفتند: «امیدواریم مردم ما همه به صورت کلی با داشتن حقوق و فرصت‌های مساویانه و در عین حال با قبول مکلفیت‌های مساویانه و تلاش‌های مستدام و به کار انداختن اندیشه‌های خود بتوانند بیش از پیش در این پیش روی سهم مؤثر و مثبت بگیرند؛ با درک کسب معرفت موفقیت در پرتو وحدت ملی، یگانگی، برادری و برابری که یگانه راه موفقیت ماست در آبادی و بختیاری مملکت خود مؤثر ثابت گردند».

شاغلی صدراعظم و همراهان‌شان در مسیر سفرشان در ولایات مرکزی حین مواصلت به میدان شهر، مرکز ولایت وردک، از طرف شاغلی عبدالقادر قاضی والی وردک و مولوی محمد طالب

رئیس محکمه و رؤسای دیگر دوایر، مأمورین، معاریف و اهالی استقبال گردیدند.

استقبال با حرارت

طبق اطلاع نماینده باختر، شاغلی صدراعظم در اثنای مواصلت در سیاه خاک از طرف هزاران نفر از اهالی با حرارت استقبال شدند. شیخ میر احمد یکی از علمای مشهور سیاه خاک به نمایندگی از مردم، ورود شاغلی صدراعظم و همراهان‌شان را از طرف خود و اهالی خیر مقدم گفته اظهار داشت، مردم این منطقه اعتقاد و دلبستگی خود را به حیث یک اصول به شعار خدا، وطن و شاه اظهار می‌کنیم و این شعار را عنوان بزرگ عظمت معنوی همه مملکت خود اعلام می‌داریم. در منطقه فراخ‌اولوم مرکز حصه اول بهسود که شاغلی صدراعظم از طرف عده کثیری از اهالی با گرمی زایدالوصفی پذیرایی گردیدند گفتند: «تلاش‌های همه ما برای این است تا پسمانی‌ها را در همه گوشه وطن خود جبران کنیم و برای جبران این پسمانی‌ها همکاری، پشتیبانی و تفاهم مردم که با حکومت همراه می‌باشد، حکومت را در تأمین معمول بیشتر موفق می‌سازد».

همه مردمی که در این کشور زندگی می‌کنند برادر هم هستند:

شاغلی صدراعظم گفتند همه مردمی که در این کشور زندگی می‌کنند برادر هم هستند، حقوق مساوی دارند. ما همه افغان و برادر هم هستیم و مسلمان می‌باشیم. این روحیه‌ای است که با سرنوشت مملکت ما بستگی دارد و این روحیه برادری و برابری و مساوات است. این چیزی است که وطن ما به آن افتخار دارد.

در حصه اول بهسود حاجی سلیمان وکیل حصهٔ اول بهسود در ولسی جرگه، شاغلی سید عادل‌حسین عادل، شاغلی سید علی‌احمد عالم، شاغلی عبدالحمید ناصر، شاغلی سید محمد مشفق و شاغلی محمدیوسف امین از علما و معاریف منطقه و هم‌چنان در مرکز بهسود وکیل محمداسلم وکیل منطقه در اُلسی جرگه، شاغلی فتح‌محمد، شاغلی محمدرضا کربلایی سناتور سابق و حاجی عبدالرحیم بیاناتی مبنی بر مراتب شاه‌دوستی و احساس خدمت‌گزاری به وطن ایراد نموده و ضمن اظهار پاره‌ای از نیازمندی‌های مناطق شان، سعادت و ترقی افغانستان را در پرتو راهنمایی‌های حکیمانه اعلی‌حضرت معظم همایونی و حسن تدبیر حکومت شاغلی اعتمادی از بارگاه خداوند پاک نیاز نمودند و از مسافرت شاغلی صدراعظم و هیأت معیتی‌شان در این مناطق اظهار امتنان و سپاس‌گزاری کردند.

شاغلی صدراعظم در عرض راه از جریان کار سرک گردن دیوار و پنجاب دیدن نمودند و به وزیر فواید عامه هدایت دادند که تا قبل از این که موسم زودرس سرمای منطقه فرا رسد، برای تکمیل

این سرک قوای بشری و وسایط تکنیکی موجوده را تقویه بیشتر نماید. هم‌چنان شاغلی صدراعظم از معدن ابرک در تکانه نیز دیدن نمودند که از طرف آمر و انجنیران پروژه در مورد توضیحات داده می‌شد و شاغلی صدراعظم درباره بهره‌برداری از این معدن هدایات لازم دادند. شاغلی صدراعظم و همراهان معیتی‌شان دیشب در مرکز اُلسوالی بهسود توقف داشتند.

شاغلی اعتمادی صدراعظم در اجتماع مردم پنجاب گفتند:

«با عبور شاهراه آسیایی از مناطق مرکزی کشور یک قسمت مشکلات مردم این مناطق مرتفع و شرایط بهتر اقتصادی پدید خواهد آمد».

پنجاب (ب) ۱۱ اسد: شاغلی نوراحمد اعتمادی صدراعظم و هیأت معیتی‌شان به سلسله مسافرت به ولایات مرکزی مملکت دیروز در حوالی ساعت ۳:۱۵ بعد از ظهر وارد اُلسوالی پنجاب ولایت بامیان گردیده و از طرف هزاران نفر از معاریف، اهالی و شاگردان معارف با حرارت استقبال گردیدند. شاغلی صدراعظم و هیأت همراهان‌شان در نزدیکی اُلسوالی پنجاب از طرف یک دستهٔ پنج‌صد نفری سوارکاران استقبال شده و تا مرکز اُلسوالی بدرقه گردیدند. شاغلی اعتمادی صدراعظم در اجتماع اهالی اُلسوالی پنجاب اظهار داشتند مسرت دارم اول تر از همه تمنیات و آرزوهای نیک اعلی‌حضرت معظم همایونی پادشاه ما را به شما رعایای وفاشعار شاهانه ابلاغ نمایم. اعلی‌حضرت معظم همایونی از مسافرت چند سال قبل‌شان در این منطقه این اُلسوالی خاطرات نیک دارند، من می‌خواهم مراتب آن را به شما اظهار نمایم. نیات پادشاه بزرگ ما جز سعادت رعایای شاهانه چیز دیگری نیست و ما هم که به حیث حکومت اعتماد پادشاه و مردم خود را داریم جز خدمت‌گزاری صادقانه و مفید را به هم‌وطنان و وطن عزیز خود نداریم. شاغلی صدراعظم گفتند از محبت و اظهار احساسات شما و پذیرایی گرمی‌که از من و وزراء محترم و رفقایی که در این سفر با من همراه هستند به عمل آوردید صمیمانه تشکر می‌کنم. احساسات شما برای ما به حیث اعضای حکومت که مفهوم واقعی آن باید خدمت‌گزاری به ملت باشد، تشویق کننده است و ما را در راه طولانی و ناهمواری که برای انکشاف کشور در راه بختیاری و سعادت شما و وطن ما روبه‌رو داریم بیشتر کمک می‌کند، ما از لحظه‌ای که در مناطق مرکزی مملکت داخل شدیم در هر جا به احساسات گرم وطن‌داران خود مواجه گردیده‌ایم، ما این مسافرت را برای آن انجام می‌دهیم که بیشتر به مشکلات شما آشنا شویم، از نزدیک با درک نیازمندی‌های شما بتوانیم مصدر خدمت برای شما و برای وطن عزیز خود شویم.

پی‌ریزی یک جامعه سالم

شاغلی صدراعظم گفتند ما در نظام دموکراسی وظیفه داریم یک جامعه سالم را به اساس عدالت اجتماعی پی‌ریزی نماییم با مسرت می‌بینیم که جامعه ما به این هدف متوجه است و به اساس وحدت و یگانگی روزبه‌روز این روحیه بیشتر تقویه می‌شود و مردم افغانستان به هر قبیله که منسوب می‌باشند مانند برادر در محیط برابری و مساوات در راه سعادت و سرافرازی افغانستان متفقاً خدمت می‌کنند. شاغلی اعتمادی گفتند: «طوری که شما متذکر گردیدید واقعاً ما باید با افراط و تفریط به یک سویه مبارزه کنیم. جامعه ما تقاضا دارد تا تعادل و موازنه را در حیات اقتصادی و سیاسی خود حفظ نماییم، چه عدم حفظ تعادل موجد فاصله می‌گردد. ما باید فاصله‌ها را در مملکت خود به هم نزدیک کنیم، چه فاصله‌ها با نقشی که در ایجاد فاصله‌های معنوی و بشری در جوامع دارند، موقع نمی‌دهند که عدالت اجتماعی به صورت واقعی برقرار گردد و تحقق پذیرد».

رفع مشکلات مردم

شاغلی صدراعظم نسبت رفع مشکلات مردم گفتند ما همیشه به مردم خود واقع بینانه حدود و توان مالی حکومت را بیان داشته‌ایم، ما همواره کاری را که توان مالی آن موجود بوده گفته‌ایم که انجام می‌دهیم و کاری را که از حدود بودجه و امکانات مالی حکومت بعید بوده اصلاً وعده نمی‌دهیم و بدین طریق نمی‌خواهیم مردم را در انتظار موهوم و غیر عملی بگذاریم و آن چه در اختیار و امکان شرایط مالی و تخنیکی کشور ما در دسترس باشد، برای آسایش و رفاهیت مردم و برای ایجاد شرایط بهتر زندگی آنان صرف خواهد شد.

شاغلی اعتمادی صدراعظم دربارهٔ سهم‌گیری مردم در اقدامات انکشافی حکومت چنین گفتند: مردم هم وظیفه دارند به سهم خود در طریق به ثمر رسانیدن این کوشش‌های حیاتی تلاش کنند و با اتفاق، اتحاد و یگانگی در بنیان گذاری افغانی که مطلوب همه ما است سهم مؤثر، شایسته و مثبت بگیرند وفرزندان افغانستان در هر موقعیت اجتماعی که قرار دارند باید این سهم را در برابر کشور خود برای پیشرفت مملکت خود به صورت صادقانه انجام بدهند.

شاغلی صدراعظم هنگام صحبت راجع به هدف مسافرت خویش به مناطق مرکزی افغانستان گفتند ما امیدواریم که در مدت مسافرت مختصر خویش در اُلسوالی شما و هم‌چنین مسافرتی که در دیگر مناطق مرکزی کشور انجام می‌دهیم، موقع بیابیم با شما بیشتر صحبت کنیم و از نظریات، مشوره‌ها و معلومات شما استفاده نماییم و هم‌چنان در عین فرصت شما نیز به مشکلات حکومت خود بیشتر آشنا شوید و با واقع‌بینی قضاوت نمایید. شاغلی اعتمادی علاوه کردند: ما مسئولیت

خود را به حیث حکومت در مقابل خدا، وطن و پادشاه مردم خود به خوبی درک می‌کنیم.

مبارزه با مشکلات

شاغلی صدراعظم در قسمت مبارزه با مشکلات گفتند ما باید با امیدواری به طرف فردای کشور، یک فردای بهتر از امروز متوجه باشیم، ما باید اهداف بزرگ ملی خود با اهدافی که به اساس وحدت ملی و یگانگی استوار است دشواری‌ها را از سر راه خویش دور نماییم.

شاغلی اعتمادی صدراعظم ضمن اشاره به پلان‌های انکشافی کشور اظهار داشتند، در راه انکشاف و ایجاد یک زندگی بهتر و مرفه برای مردم افغانستان، در حدود امکانات اقتصادی کشور پلان‌هایی طرح شده که شما یقیناً اطلاع دارید. ما در قسمت ولایتی که شما به آن علاقه‌مندی خاص دارید، یعنی ولایت خود شما، اگر تا امروز در مقابل بعضی پروگرام‌های انکشافی منطقه عایقی بوده است، یک قسمت آن معلول شرایط اقلیمی جغرافیایی و طبیعی خود این منطقه می‌باشد. ما امیدوار هستیم با ایجاد تأسیساتی که با کمک حکومت و با همکاری مردم ایجاد می‌شود در این‌جا شرایط بهتر به میان آید.

شاغلی صدراعظم هم‌چنان اظهار امیدواری نمودند که با عبور شاهراه آسیایی از مناطق مرکزی کشور این مناطق اتصال نزدیک‌تر و بهتر و سریع‌تر با دیگر نقاط کشور پیدا نماید تا یک قسمت مشکلات مردم این مناطق مرتفع شود و شرایط بهتر اقتصادی در این ساحه پدید آید.

حین ورود شاغلی صدراعظم به مرکز اُلسوالی پنجاب، شاغلی صدراعظم و همراهان‌شان با اتن ملی، کف زدن‌ها و شعارهای زنده باد شاه محبوب ما و مترقی باد افغانستان عزیز پذیرایی گردیدند و از طرف شاغلی محمداکبر وکیل پنجاب در ولسی جرگه، شاغلی علی حسین نطاق و شاغلی سید حسن رئیس دو تن از علمای جید منطقه و عده‌ای از شاگردان معارف بیانیه‌های خیر مقدم ایراد گردید.

شاغلی سید حسن رئیس گفت: «بزرگ‌ترین دارایی ملی ما پادشاه ما و مردم ما است. موصوف علاوه کرد که حکومت طرف اعتماد پادشاه، مردم و نمایندگان مردم است، آرزومندیم با استفاده از این اعتماد بزرگ حکومت موجد خدمات بزرگی برای مردم و مملکت گردد».

نماینده باختر علاوه می‌کند که شاغلی صدراعظم درعرض راه بهسود- پنجاب از مکتب متوسط راقول و شوونخی دخترانهٔ زردسنگ در اُلسوالی‌های بهسود و پنجاب بازدید نموده و شاگردان شوونخی‌ها را مورد نوازش قرار دادند.

هم‌چنان شاغلی صدراعظم و همراهان‌شان در قسمت‌های مختلف مسیر سفرشان بین بهسود

و پنجاب از طرف مردم با گرمی استقبال گردیدند. شاغلی عزیزالله خوگیانی والی بامیان، شاغلی محمدحسن رئیس محکمه، بعضی از رؤسای دوایر، وکیل پنجاب در اُلسی جرگه و معاریف در حصه بندجوی، حد بخشی ولایات وردک و بامیان از شاغلی صدراعظم و همراهان‌شان استقبال نمودند. شاغلی صدراعظم و همراهان‌شان عصر دیروز از مسابقه کندلو و نیزه‌زنی و اتن‌های ملی که توسط یک عدهٔ سوارکاران و جوانان منطقه اجرا شد، دیدن نمودند.

حکومت حق هر فرد را در احترام به حقوق اجتماع محترم می‌داند و سلامت اجتماع را در احترام به حقوق فرد سراغ می کند[1]

شهرستان (ب) ۱۲ اسد: شاغلی نوراحمد اعتمادی صدراعظم و هیأت معیتی‌شان ساعت ۶:۳۰ بعد از ظهر دیروز به اُلسوالی شهرستان ولایت ارزگان مواصلت کردند. شاغلی صدراعظم در راه عزیمت به اُلسوالی شهرستان از اُلسوالی ورس بازدید به عمل آورده در این اُلسوالی و در عرض راه شاغلی صدراعظم و همراهان‌شان از طرف وکلای منطقه در اُلسی جرگه و معاریف و شاگردان معارف و هزاران نفر از مردم به گرمی استقبال شدند.

شاغلی نوراحمد اعتمادی صدراعظم نیات و آرزوهای نیک اعلی حضرت معظم همایونی پادشاه بزرگ ما را به اهالی شهرستان ابلاغ نمودند. شاغلی صدراعظم در این اجتماع بزرگ مردم گفتند ما وظیفه داریم تا بدون تبعیض در یک فضای برابری، مساوات و برادری مشکلات عمومی مردم کشور خود را ارزیابی نماییم و برای حل مشکلات مذکور در حدود توان و قدرت مالی حکومت طرق مطمئن را جستجو کنیم. شاغلی صدراعظم علاوه کردند حکومت به نیازمندی‌های شما به خوبی آشنا است و معتقد است که این احتیاجات تنها مشکلات شما نبوده، بلکه مشکلات حکومت و همه مردم افغانستان است و جزء مشکلات عمومی همه کشور ما در چوکات انکشاف اقتصاد ملی به شمار می‌رود. شاغلی صدراعظم خطاب به اهالی شهرستان گفتند باید ملتفت باشیم که مبارزه با این مشکلات مستلزم فهم و همکاری و زحمت‌کشی و ایثار خود مردم نیز می‌باشد.

نظام دموکراسی

شاغلی صدراعظم حقوق مردم را در یک نظام دموکراسی توضیح نموده گفتند حکومت حق فرد را در احترام به حقوق اجتماع محترم می‌داند و بدین ترتیب سلامت اجتماع را در احترام به حقوق فرد سراغ

---

۱. «حکومت حق هر فرد را در احترام به حقوق اجتماع محترم می‌داند و سلامت اجتماع را در احترام به حقوق فرد سراغ می‌کند.»، روزنامه ملی انیس، شماره ۱۲۷، ۱۳۴۹.

می‌کند. شاغلی اعتمادی افزودند مردم ما همان گونه که از دیگران تقاضا دارند که حق‌شان را مراعات نمایند، اول‌تر باید حقوق دیگران را احترام کنند و برای موفقیت دموکراسی این روحیه را در زندگی شخصی خود، زندگی فامیلی خود، زندگی قبیله‌ای خود، زندگی محلی خود و بالاخره در زندگی عمومی وطن خود مورد اعتماد قرار بدهند و آسایش خود را در آسایش عمومی جستجو نمایند.

شاغلی صدراعظم ارتباط حکومت را با مردم مستحکم خوانده گفتند: ما اگر چه از محل شما از جهت بعد مسافه فاصله داریم و در ظاهر دور هستیم، مگر حکومت از همان فاصله با شما و سایر وطن‌داران در نقاط مختلف کشور خود را نزدیک می‌بیند و درک مسائل شما و جستجوی طرق حل آن را مسئولیت و وظیفه خود می‌شمارد و چاره این مشکلات را مستلزم مساعی مشترک مردم و حکومت می‌داند. شاغلی صدراعظم آرزو کردند تا مسافرت هیأت حکومت در مناطقی که از آن‌ها دیدن می‌کند مثمر و مفید واقع گردد و توقع کردند که تا کسب معلومات، تبادل نظر و مشوره‌هایی که با مردم این مناطق می‌نمایند، حکومت با نمای بهتر و درک و فهم بیشتر در راه خدمت و رفع حوایج موفق گردد.

شاغلی صدراعظم و همراهان‌شان دیروز صبح از پنجاب رهسپار اُلسوالی شهرستان گردیده و در حد بخشی بین ولایات بامیان و ارزگان از طرف شاغلی عبدالملک لعل پور، والی، سناتور محمدرفیق نوابی سناتور ارزگان در مشرانو جرگه، شاغلی غلام‌حسین یوسفی وکیل اُلسوالی شهرستان در اُلسی جرگه و معاریف شهرستان استقبال گردیدند.

در مرکز اُلسوالی شهرستان جمعیت زیادی متشکل از مأمورین، معاریف و شاگردان معارف با شعارهای زنده‌باد شاه و مترقی باد کشور عزیز از شاغلی صدراعظم و همراهان‌شان با گرمی و ابراز احساسات پذیرایی به عمل آوردند. قبل از آن که شاغلی صدراعظم بیانات خود را ایراد نمایند وکیل شهرستان در اُلسی‌جرگه، شاغلی سید نادر شاه یک تن از معاریف به نمایندگی مردم و یک نفر از شاگردان به نمایندگی طلاب بیانیه‌های خیر مقدم ایراد نمودند و ضمناً قسمتی از مشکلات منطقه‌شان را به اطلاع شاغلی صدراعظم رسانیدند.

قرار یک خبر دیگر شاغلی صدراعظم و همراهان‌شان در راه عزیمت در شهرستان از اُلسوالی ورس بازدید نمودند و صبح دیروز بنای پل اساسی را که از طرف ریاست انکشاف محل اعمار می‌گردد در پنج کیلومتری پنجاب گذاشتند. هم‌چنان شاغلی صدراعظم در اُلسوالی ورس از نندارتون صنایع محلی آن‌جا دیدن نمودند. شاغلی صدراعظم در اجتماع اهالی اُلسوالی ورس و تهداب گذاری پل پنجاب گفتند: حکومت در موقف مالی امروزی برای بهبود وضع زندگی مردم

در مرکز ولایات مساعی محلی را در انکشاف محل مؤثر می‌داند و امیدوار است مطالعه زمینه‌های انکشافی محلی در همه ولایات کشور، وسعت انکشاف پروگرام محلی و سهم‌گیری مؤثر خود مردم در این امر حکومت را موفق سازد و با این روحیه تشریک مساعی و تساند باهمی در محل و از این راه دهکده‌ها، قریه‌ها و شهرهای کشور آباد گردد. شاغلی صدراعظم متذکر گردیدند که حکومت معتقد است برای انکشاف محل و بهبود وضع زندگی مردم در شهرها و روستاها، ایجاد راه‌ها و شوارع یکی از امور مهمی است که در مملکت ما باید مورد توجه جدی قرار بگیرد.

شاغلی اعتمادی علاوه کردند بزرگ‌ترین هدف حکومت در پروگرام انکشاف محل در ولایات، دهات و قصبات این است تا مردم این مناطق را به فعالیت‌های ارزنده‌تری برای زندگی بهتر تشویق نماید. شاغلی صدراعظم گفتند: «مردم دهات و روستاهای ولایات ما ناگزیرند با درک احتیاجات واقعی خود در رفع مشکلات و دشواری‌های زندگی محلی خود بکوشند و به تجاویزی که از طرف دوایر مسئول در زمینه اتخاذ شده است و متکی بر فکر و ایجابات عصر است، تفاهم و همکاری عملی نشان بدهند. انکشاف در پهلوی فعالیت‌ها و خدمات اجتماعی خویش باید مردم دهات و قصبات را با حقیقت و مفهوم واقعی و هدف تحول که در جامعه ما به وجود آمده، آشنا سازد».

حینی که شاغلی صدراعظم در باره اهداف پروگرام انکشاف محل صحبت می‌نمودند گفتند پروگرام‌های انکشاف محل زمینه را برای استفاده استعداد های پنهانی فرزندان این کشور و محیط دهکده‌ها، قریه‌ها و شهرها مساعد می‌سازد. شاغلی صدراعظم گفتند: ایجاد پروگرام انکشاف محل و استفاده مردم از آن پروگرام علاوه بر منافع مزایای مادی دارای یک اثر سودمند روحی نیز می‌باشد و آن این است که حالت رکود و سکوت را از دهات، قریه‌ها و قصبات رانده، جنبش و علاقه به کار و زندگی را جانشین آن می‌سازد. شاغلی صدراعظم گفتند: «لزوم تشویق و رهنمایی اهالی برای اشتراک فعال در انکشاف محل و ضرورت به کار انداختن سرمایه‌های محلی و ایجاد تأسیس یک پروگرام ملی که جواب ده این احتیاج باشد از مسائلی است که حکومت بالای آن فکر و کار می‌نماید و حکومت معتقد است تا زمانی که مساعی خود مردم به همین شکل تحریک و تنظیم نشود، تنها با پروژه‌هایی که با بودجه مردم، حکومت تمویل و پیش برده می‌شود سیر ارتقای ملی بدون شک بطی خواهد بود».

نماینده باختر علاوه می‌کند. که در اُلسوالی ورس نیز هزاران نفر از شاغلی صدراعظم و همراهان‌شان استقبال نمودند و شاغلی محمدسرور وکیل ورس در اُلسی جرگه و یک تن از شاگردان معارف به نمایندگی مردم و طلاب معارف بیانیه خیر مقدم ایراد کردند. شاغلی اعتمادی صدراعظم

هنگامی که از ننداراتون صنایع محلی ورس دیدن می‌کردند راجع به انکشاف آن و پیدا نمودن بازار برای عرضه این صنایع به والی بامیان و رئیس انکشاف محل وزارت داخله هدایت دادند.

نماینده باختر علاوه می‌کند که شاغلی صدراعظم و همراهان‌شان قبل از عزیمت از پنجاب در مرکز آن اُلسوالی از آلات و افزار کلینیک حیوانی پنجاب و هم‌چنان نمونه‌های سبزی‌جات که از طرف وزارت زراعت و آبیاری برای ترویج بذر گردیده، دیدن کردد. موقع بازدید شاغلی صدراعظم از گندم اصلاح شده و نمونه سبزی‌جات و هم‌چنان آلات و افزار و ادویه‌جات زراعتی روستای مالداری و ترویج وزارت زراعت که در این سفر با شاغلی صدراعظم همراه می‌باشد، توضیحات می‌دادند. هم‌چنان شاغلی صدراعظم در حالی که معاون دوم صدارت و وزیر معارف و سایر وزراء و هیأت معیتی‌شان حضور داشتند از جریان امتحان سالانه شاگردان لیسه پنجاب و لیلیه دارالمعلمین مستعجل دیدن کردند و از شاگردان سؤالاتی به عمل آوردند.

شاغلی صدراعظم در عرض راه پنجاب- ورس و شهرستان از قطعات نمایشی گندم اصلاح شده نیز دیدن کرده و در زمینه به وزیر زراعت و آبیاری هدایت داد. شاغلی اعتمادی در منطقه قناق، کارهای گروپ سروی ریاست سروی معدن را که مشغول سروی معدن می‌باشد بازدید کرد و جوانانی را که در هوای گرم و شرایط سنگین مشغول اجرای وظیفه بودند، مورد نوازش قرار داد.

قرار یک خبر دیگر شاغلی صدراعظم شام پریروز در حالی که پوهاند دکتور محمدابراهیم مجید سراج وزیر صحیه نیز حاضر بود با شاغلی بلوم هیگنف آمر گروپ امداد طبی راجع به ترمیم و تکمیل شفاخانه و مرکز صحی در اُلسوالی پنجاب مفاهمه نموده در این مورد به وزیر صحیه هدایات لازم را داد.

شاغلی صدراعظم دیشب در سنگ‌موم اقامت داشت[1]

شهرستان- شاغلی نوراحمد اعتمادی صدراعظم با هیأت معیتی‌شان ساعت نه قبل از ظهر دیروز از شهرستان جانب سرکول عزیمت نمودند.

سرکول در بین اُلسوالی‌های لعل و سرجنگل و دایکندی واقع است. طبق یک خبر دیگر شاغلی صدراعظم و همراهان‌شان در راه عزیمت به دایکندی ساعت پنج بعد از ظهر دیروز به سنگ موم مواصلت نمودند و از طرف جمعیت کثیری از اهالی و شاگردان معارف استقابل شدند.

شاغلی صدراعظم و همراهان‌شان دیشب در سنگ موم اقامت داشتند.

شاغلی اعتمادی صدراعظم در دایکندی گفت[2]:

«ما برای رفع مشکلات خود به مجادله بزرگ روبه‌رو هستیم، در این مجادله باید تمام افراد کشور با نیروی بازو، قوت فکری و با راستکاری همکاری کنند».

دایکندی (ب): شاغلی نوراحمد اعتمادی صدراعظم و هیأت معیتی‌شان ساعت ۲:۳۰ بعد از ظهر دیروز از سنگ موم به مرکز اُلسوالی دایکندی مواصلت نمودند. معاریف، شاگردان معارف، مأمورین و اهالی با ابراز احساسات گرم از شاغلی صدراعظم و همراهان‌شان در دایکندی استقبال نمودند. نماینده باختر اطلاع می‌دهد که شاغلی اعتمادی صدراعظم قبل از عزیمت از مرکز اُلسوالی شهرستان هدایت داد تا در خط‌السیر سفر هیأت بر خلاف پروگرام از طریق شهرستان به دایکندی که یک صد و شانزده کیلومتر فاصله دارد و از مدت ده سال به این طرف متروک و به روی ترافیک مسدود بود، تنظیم گردد. قبلاً در نظر بود این پروگرام از اُلسوالی شهرستان به دایکندی از طریق پنجاب عملی گردد.

در طول راه که شانزده ساعت وقت را در بر گرفت و شب در راه سپری شد، چندین قسمت قابل

---

۱. «شاغلی صدراعظم دیشب در سنگ موم اقامت داشت.»، انیس، شماره ۱۱۸، ۱۳۴۹.

۲. «شاغلی اعتمادی صدراعظم در دایکندی گفت.»، ملی انیس، شماره ۱۱۹، ۱۳۴۹.

ترمیم سرک در اثر هدایت شاغلی صدراعظم توسط قوای کار به اثر همکاری اهالی ترمیم شد و اکنون که این سرک کوتاه‌ترین فاصله بین اُلسوالی شهرستان و دایکندی را تشکیل می‌دهد به روی ترافیک مجدداً گشوده شده و بعد از ده سال بار دیگر می‌تواند مورد استفاده ترافیک قرار گیرد.

این تصمیم شاغلی صدراعظم به جهت بازدید مناطق وسیع و صعب العبوری که بین این دو اُلسوالی واقع می‌باشد و به منظور احیای این سرک تاریخی که استفاده از آن موجبات بیشتر رفاهیت مردم این دو اُلسوالی را فراهم می‌کند، افتتاح شد. شاغلی صدراعظم پس از عبور از سرک در مورد ترمیم اساسی، حفظ و مراقبت از آن به وزیر فواید عامه و والی ارزگان هدایت لازم را داد.

نماینده باختر علاوه می‌کند که در حوالی خدیر و مرکز اُلسوالی دایکندی از طرف یک عده سوارکاران شاغلی صدراعظم و همراهان‌شان تا مرکز اُلسوالی بدرقه گردیدند.

خدمت صادقانه

شاغلی صدراعظم در اجتماع اهالی اُلسوالی دایکندی پس از ابلاغ تمنیات و آرزوهای ذات شاهانه برای سعادت ملت وفاشعارشان اظهار داشتند در خدمت مردم دو عامل مهم همیشه حکومت ما را رهبری کرده است؛ یکی عقیده به خدمت صادقانه مردم و دیگر تلاش و مساعی صمیمانه برای حل مشکلات مردم و به همین علت است که با وصف مسئولیت و مصروفیت‌هایی که در مرکز داریم وظیفه خویش شمردیم که از نزدیک با شما برادران و وطن‌داران خود در تماس شویم و به نیازمندی‌های تان در محل زندگی خودتان بهتر خود را واقف گردانیم.

شاغلی صدراعظم افزودند ما برای برداشتن یک گام وسیع در انکشاف ملی باید مشترکاً برای بهبود زندگی خود کار کنیم و مشترکاً مشکلات خود را به صورت واقع بینانه ارزیابی نماییم و با اندازه‌گیری صمیمانه امکانات هم‌دیگر در داخل مقدور با صرف مساعی همگانی بتوانیم قدم‌های مفید برداریم.

موضوع انکشاف محل

شاغلی اعتمادی صدراعظم متذکر شدند که موضوع انکشاف محل در همه نقاط مملکت در چوکات پلان عمومی اقتصادی ملی ما مستلزم مطالعات بیشتری است و امیدواریم که این مطالبات که قسماً در گذشته صورت گرفته تعقیب شود و نتیجه آن ما را برای کارهای آینده در موضوعات انکشافات محل در همه نقاط مملکت رهنمایی کند. شاغلی صدراعظم خاطر نشان کرد وقت و زمان به ما امر می‌کند تا جامعه خود را براساس برابری و برادری و حفظ و احترام حقوق فردی و اجتماعی بنیان‌گذاری نماییم، اگر ما نتوانیم این روحیه و این تعادل را استحکام بخشیم نمی‌توانیم

ادعا کنیم جامعه سالمی بنیان گذاشته‌ایم.

شاغلی صدراعظم متذکر شدند که ایفای این وظیفه مسئولیت مشترک مردم و حکومت است، مردم نیز باید با درک حقوق خود حدود حقوق و مسئولیت‌های خود را تشخیص بدهند و با تشخیص این حدود به خود اجازه ندهند از حریم قانون تجاوز نمایند.

دموکراسی حکومت قانون است

شاغلی صدراعظم گفتند دموکراسی حکومت قانون است، در دموکراسی آزادی‌های فردی محترم است؛ این آزادی‌ها به حیث ارزش‌های عالی در پرتو حقوق جامعه در دموکراسی قبول شده است، اما باید ملتفت باشیم که این آزادی‌ها از خود حد و حدودی دارد و حدود این آزادی‌ها در چوکات قانون تنظیم می‌شود و قانون اجازه نمی‌دهد که جامعه به ترتیبی استعمال شود که در آن کلمات قوی، ضعیف و ظالم و مظلوم مصداق پیدا کند. حکومت و مردم وظیفه دارند تا ارزش‌های عالی را حفظ و احترام کنند و برای حفظ این ارزش‌ها قانون به ما قدرت و امکان بخشیده است تا در راه صیانت حقوق فردی و تأمین عدالت اجتماعی اقدامات مؤثری نماید.

شاغلی صدراعظم اظهار داشتند که حکومت به نیازمندی‌های شما و همه مردم مملکت مستشعر و ملتفت است که مردم ما باید در همه شئون زندگی مطابق احتیاجات و تفکر عصر ما که جامعه ما نمی‌تواند از آن بیگانه بماند دسترسی داشته باشد؛ اما باید متذکر شد که برآورده شدن همه این احتیاجات در سر تا سر مملکت چه مشکلاتی را در بر دارد.

شاغلی اعتمادی صدراعظم در حصه مشکلات مناطق مرکزی افغانستان به صورت خاص اشاره نموده گفت: مناطق مرکزی افغانستان مخصوصاً سرزمین شما از نظر موقعیت طبیعی و وضع کوهستانی و شرایط عمومی که از لحاظ ساختمانی دارد، این مأمول ما را بیشتر مشکل ساخته است.

در جاهایی که نسبتاً نفوس متمکن بوده و وضع مساعد دیده شده، طوری که خود ملتفت هستید اقداماتی صورت گرفته و بعد از این هم به خواست خداوند (ج) و مشوره و تفاهم با مردم منطقه که هدف سفر ما نیز همین است، قدم‌های مثبت دیگری در راه انکشاف محیط و محل شما برداشته شود.

شاغلی صدراعظم راجع به تحولاتی که اخیراً در مملکت رو نما گردیده متذکر شده گفتند در افغانستان وطن عزیز ما تحولاتی که به روی غایه‌های ملی پی‌ریزی شده باید در نوع فکر و عمل مردم تاثیر بزرگی وارد نماید تا به غایه‌ها و ارزش‌های دموکراسی که قانون اساسی به مردم وعده داده است، مطمئن تر وصل دست بدهد. امیدوارم دستگاه‌های حکومت و مردم و هر دو در تقویت این

فکر هماهنگی و هم‌گامی نشان بدهند.

مملکت از مردم است

شاغلی صدراعظم متذکر شدند مملکت از همه مردم هست و همه مردم در راه بزرگی و سعادت کشور باید سهم مؤثر بگیرند، مملکتی که امروز به ما رسیده است میراث پدران و نیاکان ما است و برای این که این میراث را به دست فرزندان خود سالم بسپاریم و باید همه در ترقی و تعالی آن سعی بلیغ نماییم و این کار جز به کمک یک‌دیگر به اتفاق و یگانگی امکان پذیر نیست. شاغلی صدراعظم علاوه کردند برای استحکام وحدت فکری مردم باید بدانند که بدون کار صمیمانه و دست جمعی هیچ موفقیتی نصیب شده نمی‌تواند. ما امروز نسبت به هر روز دیگر به یک وحدت فکری و وحدت معنوی و یک وحدت اجتماعی ضرورت داریم؛ ما امروز به یک پیوستگی فکری که افکار مردم را به طرف پروگرام‌های مترقی جمع کند، ضرورت حس می‌نماییم و این وظیفه واقعی همه ماست که با نشان دادن راه‌هایی که در راه مصلحت عمومی طی می‌شود، هماهنگی همه مردم مملکت را ایجاد کنیم.

حکومت از هیچ‌گونه خدمت‌گزاری در راه آبادی کشور دریغ نخواهد کرد

شاغلی اعتمادی گفتند حکومت با تمام آرزومندی‌ها به خدمت‌گزاری صادقانه به مردم مملکت خود که به حکومت‌شان اعتماد نمودند و به ما برادران خود تکلیف پیش برد امور را به حیث قوه اجرائیه سپرده‌اند، از هیچ‌گونه مساعی دریغ نخواهد کرد. برای خود و تمام همکاران خود از خداوند بزرگ توفیق خدمت‌گزاری صادقانه می‌خواهیم، خدمت‌گزاری که دردهای مردم ما را التیام بخشد و بتواند طوری برای ما آرامش خاطر فراهم نماید که متیقن گردیم که وظایف خود را به امانت داری انجام داده‌ایم و سبب سربلندی وطن و وطن‌داران خود را تأمین نموده‌ایم.

شاغلی صدراعظم در اظهارات‌شان علاوه کرد که ما برای رفع مشکلات و نیازمندی‌های خود به مجادله بزرگ روبه‌رو هستیم، این مجادله یک مجادله عمومی است. در این مجادله که باید تمام افراد کشور با نیروی بازوی خود، قوت فکری خود و با راست کاری خود همکاری نمایند تا با توفیق خداوند بزرگ تحت شعار بزرگ ملی، خدا وطن و پادشاه به طرف سعادت و بختیاری پیش برویم و به اهدافی که آرزوی همه مردم افغانستان است توصل ورزیم.

قبل از بیانات شاغلی صدراعظم، شاغلی لعل‌محمد اکبری وکیل دایکندی در اُلسی‌جرگه و محمدنور یعقوبی یک تن از معاریف و دو تن از شاگردها، بیانیه‌های خیر مقدم ایراد کرده و موفقیت‌های بیشتر حکومت را در راه تحقق آمال ملی در پرتو ارشادات قیمت‌دار اعلی‌حضرت

معظم همایونی خواستار شدند.

شاغلی صدراعظم در حالی که دکتور عبدالقیوم معاون دوم صدارت و وزیر معارف و سایر وزراء با دیگر همراهان‌شان حاضر بودند، صبح دیروز از شوونحی اساسی تنگی نوح و هم‌چنین شوونحی‌های دهاتی شُش و کورگه دیدن نمودند و شاگردان این شوونحی‌ها را مورد نوازش قرار دادند. شاغلی صدراعظم در قریه کورگه با اهالی آن‌جا صحبت نموده و ضمن پرسش از مشکلات آن‌ها در راه بعضی از نیازمندی‌های آن‌ها مفاهمه نمودند.

شاغلی صدراعظم در اجتماع مردم لعل و سر جنگل گفت:

«ما جهاد ملی را به نیروی ایمان به مقابل مفاسد آغاز کرده‌ایم؛ امیدواریم به همکاری و همفکری مردم در این مجادله توفیق حاصل کنیم».[1]

لعل و سرجنگل (ب) ۱۶ اسد: شاغلی نوراحمد اعتمادی صدراعظم در اجتماع مردم اُلسوالی لعل و سرجنگل گفت: در این مسافرت علاقه مردم به میراث ارزنده ملی، وطن‌خواهی و شاه‌دوستی‌شان در هر جا و هر لحظه با هر فردی که مواجه شدیم، مشهود بوده و این اصل عالی را به صورت بسیار واضح مشاهده کردیم.

شاغلی نوراحمد اعتمادی صدراعظم و ذوات معیتی‌شان صبح دیروز از اُلسوالی دایکندی ولایت ارزگان رهسپار اُلسوالی لعل و سر جنگل ولایت غور گردیده و در حوالی ساعت هفت شام دیروز به آن اُلسوالی مواصلت کردند. در حد بخشی بین ولایات بامیان و غور از شاغلی صدراعظم و وزرای معیتی‌شان و سایر همراهان‌شان، والی غور، رئیس محکمه، سناتور، وکلای منطقه و عده‌ای از معاریف ولایت غور استقبال نمودند.

سناتور ابراهیمی در این موقع بیانیه خیر مقدم ایراد کرد. همچنان در حد بخشی بین ولایات ارزگان و بامیان والی بامیان و بعضی از رؤسای دوایر ولایت، وکیل اُلسوالی پنجاب و سناتور ولایت بامیان و عده‌ای از معاریف از شاغلی صدراعظم و همراهان‌شان استقبال نموده و تا موضع کرمان ایشان را همراهی نمودند.

پذیرایی با حرارت

نماینده باختر اطلاع می‌دهد که در مرکز اُلسوالی لعل و سرجنگل شاغلی صدراعظم با پذیرایی با حرارتی از طرف هزاران نفر از اهالی، شاگردان معارف و مأمورین محل مواجه گردیده و دسته‌های

---

۱. «ما جهاد ملی را به نیروی ایمان به مقابل مفاسد آغاز کرده‌ایم؛ امیدواریم به همکاری و همفکری مردم در این مجادله توفیق حاصل کنیم.»، ملی انیس، شماره ۱۲۰، ۱۳۴۹.

سوارکاران شاغلی صدراعظم را تا مرکز اُلسوالی استقبال و بدرقه نمودند.

شاغلی صدراعظم در اظهارات‌شان در لعل و سرجنگل گفتند: از محبت شما، صمیمیت شما و استقبال گرم شما قلباً تشکر می‌کنم؛ امروز در این گوشه وطن برای ما به حیث اعضای حکومت شما که خدمت‌گزاری مردم وظیفه اساسی ما است، تشویق کننده است. اعلی‌حضرت پادشاه بزرگ ما برای سربلندی و سعادت ملت نجیب شاهانه و بهتر شدن زندگی فرد فرد این کشور آرزوهای وسیعی دارند، حکومت به تأسی از نیات پادشاه خود وظیفه اولی خود می‌داند در راه آسایش شما تا آن‌جایی که قدرت دارد صرف مساعی نماید.

غایت مسافرت ما جز آسایش و آرامی هم‌وطنان عزیز منظور دیگر ندارد.

شاغلی اعتمادی علاوه کردند غایت مسافرت‌های ما جز آسایش و آرامی و جستجوی امکان شرایط بهتر زندگی برای همه هم‌وطنان عزیز، منظور دیگری ندارد. ما در این چند روز در ضمن مسافرت خود در مناطق مرکزی وطن، با وطن‌داران خود در این چند منطقه و چند محل از نزدیک دیدن کردیم و به شرایط زندگی آن‌ها بهتر آشنا شدیم و مشکلات‌شان را بهتر فهمیدیم، آن‌ها نیز موقع یافتند مشکلات حکومت خود و مشکلات مملکت خود را بهتر درک کنند.

شاغلی صدراعظم افزودند در جامعه ای که ما زندگی می‌کنیم هر یکی ما و هر فرد ما یک پایه آن هستیم و مردم مملکت ارزنده‌ترین ثروت ملی مملکت را تشکیل می‌دهد.

شاغلی صدراعظم طوری که همیشه گفته‌ام ثروت انسانی مملکت بزرگ‌ترین عامل مورد استفاده نیروهای اقتصادی مملکت می‌باشد. ثروت مادی که پشتیبان آن ثروت انسانی با کفایت و علاقه‌مند نباشد سعادت را تأمین کرده نمی‌تواند؛ ثروت انسانی حافظ ثروت‌های دیگر است.

شاغلی صدراعظم با اظهار مسرت گفتند خوش وقت هستیم که می‌بینیم در جامعه ما تا آن‌جایی که امکانات دست داده است در راه استفاده از ثروت‌های انسانی مملکت، عایق وجود نداشته و برای همه تا آن‌جایی که مقدور بوده است مطابق به استعداد و کفایت وسیله پیشرفت و زندگی نیز می‌باشد.

شاغلی صدراعظم راجع به نقش همکاری مردم در انکشاف مملکت مطالب جامعی بیان داشته گفت: هدف حکومت رفاهیت و بهبود احوال عمومی است، به تأسی از آن مردم هم مکلفیت دارند تا در این عقیده ملی سهیم شوند و احساس مسئولیت نمایند. شاغلی نوراحمد اعتمادی علاوه کردند مردم ما در انکشاف مملکت در هر ساحه و هر موقعیتی که هستند مسئولیت‌ها و مکلفیت‌هایی دارند. شاغلی صدراعظم متذکر شدند مأمورین حکومت برای حفظ آرامش و خدمت مردم مسئولیت دارند. سرمایه داران، ثروتمندان و ملاکین ما مسئولیت دارند تا منفعت خود را به قیمت منفعت

جامعه جستجو نکنند. دهاقین ما در انکشاف مملکت مسئولیت دارند تا بیشتر زحمت بکشند و به سهم خود در عاید ملی مملکت بیفزایند. کارگران ما مسئولیت دارند تا برای این مملکت پس مانده بیشتر کار کنند تا تولید بیشتر آن‌ها کمکی در بنیه عمومی مالی کشور کرده باشد. در نهایت جامعه ما بیشتر به صداقت، صرف مساعی مجموعی با در نظر گرفتن منافع عمومی جامعه ضرورت دارد.

زندگی هیچ‌کسی سعادتمند نمی‌شود؛ مگر آن که در بهبود زندگی سهیم شود.

شاغلی صدراعظم علاوه کردند که زندگی هیچ‌کسی سعادت‌مند نمی‌شود مگر آن که در بهبود زندگی سهیم شود و پیشرفت و انکشاف مملکت را در این انکشاف عمومی کشور جستجو نکند، شاغلی صدراعظم در حالی که اظهارات‌شان با کف زدن‌های ممتد اهالی بدرقه می‌شد و شعار زنده باد شاه بر فضای منطقه طنین انداز بود گفت: مسئولیت‌های تاریخی، مسئولیت‌های ملی، مسئولیت‌های عصر و مسئولیت فردای کشور عزیز، ما را وادار به جهاد ملی به مقابل مفاسد می‌نماید؛ ما این نبرد را با تأیید و تثبیت معیارهای اساسی و ملی خود به نیروی ایمان و حس مسئولیت ملی آغاز کرده‌ایم و در موفقیت این جهاد از خود مردم استمداد می‌جوییم و امیدواریم به همکاری و هم‌فکری مردم در این مجادله توفیق حاصل کنیم و یکی از بهترین مسئولیت‌های ملی خود را انجام داده باشیم.

قبل از آن که شاغلی صدراعظم اظهاراتی بنماید، وکیل خادم حسین وکیل اُلسوالی لعل و سرجنگل در اُلسی جرگه و هم‌چنان شیخ قربان علی مبلغ و حاجی ابراهیم دو تن از علما و معاریف بیانیه خیر مقدم ایراد نموده و طی آن مساعی بیشتر حکومت را در راه رفع نیازمندی‌های‌شان خواستار گردیدند.

طبق اطلاع نماینده د باختر آژانس، شاغلی صدراعظم و سایر وزرای معیتی و دیگر همراهان‌شان در بین اُلسوالی دایکندی و لعل و سرجنگل در حصص مختلف از طرف اهالی استقبال گردیدند و شاغلی صدراعظم در قسمت‌های شیخ‌میران، اشترلی، سبزگلی، سگدیز و کرمان با اهالی صحبت نموده و شاگردان شوونحی‌های این مناطق را مورد نوازش قرار دادند. هم‌چنان شاغلی صدراعظم در قریهٔ سبزگلی از دستگاه صنایع گلیم‌بافی دیدن کردند و کارکنان این صنایع را در پیشرفت این صنعت تشویق نمودند.

شاغلی صدراعظم در بامیان با حرارت استقبال گردید، سرک بین اُلسوالی یکه‌ولنگ و لعل و سرجنگل مورد استفاده ترافیک قرار گرفت. [1]

بامیان (ب) ۲۰ اسد: شاغلی نوراحمد اعتمادی صدراعظم و همراهان سفرشان ساعت ۶:۳۰ بعد از ظهر دیروز به بامیان مواصلت نمود.

شاغلی صدراعظم و ذوات معیتی‌شان صبح دیروز از پنجاب به صوب بامیان عزیمت و در یکه‌ولنگ از طرف عدهٔ کثیری از مردم آن‌جا با گرمی استقبال شدند. هم‌چنان شاغلی اعتمادی در طول راه یکه‌ولنگ و بامیان نیز از طرف اهالی قرائی که در مسیر جاده قرار دارند با حرارت استقبال گردیدند. شاغلی اعتمادی و همراهان‌شان نان چاشت را در بندامیر صرف نمودند.

مأمورین، معاریف، شاگردان معارف و تعداد کثیری از اهالی مرکز ولایت بامیان از شاغلی صدراعظم پذیرایی با حرارت کردند. قرار یک خبر دیگر به اساس هدایت شاغلی نوراحمد اعتمادی صدراعظم سرکت بین اُلسوالی یکه‌ولنگ ولایت بامیان و اُلسوالی لعل و سرجنگل ولایت غور که کوتاه‌ترین راه بین این دو اُلسوالی می‌باشد و از پنج سال به این طرف متروک بود، مجدداً مورد استفاده قرار گرفته و به روی ترافیک باز گردید.

شاغلی صدراعظم هفته گذشته حینی که به مسافرت‌شان در مناطق مرکزی کشور به طرف ولایت غور ادامه می‌دادند به شاغلی عزیز الله خوگیانی والی بامیان هدایت داده بودند تا این سرک هر چه زودتر ترمیم و به روی ترافیک باز گردد. سرک بین اُلسوالی یکه‌ولنگ و اُلسوالی لعل و سر جنگل که شصت و دو کیلومتر طول دارد علاوه از آن که نسبت به راه سابق مسافت این دو اُلسوالی شصت‌ودو کیلومتر کوتاه تر گردیده بیش از بیست قریه را در سیاه دره به هم وصل می‌کند. هم‌چنان مشکلات چهار کوتل صعب‌العبور که در راه سابق موجود است و برای ترافیک مشکلات بار می‌آورد با احیای این سرک این مشکل نیز رفع گردید.

---

۱. «شاغلی صدراعظم در بامیان با حرارت استقبال گردید، سرک بین ولسوالی یکه‌ولنگ و لعل و سرجنگل مورد استفاده ترافیک قرار گرفت.»، ملی انیس، شماره ۱۲۴، ۱۳۴۹.

نماینده باختر اطلاع می‌دهد که شاغلی صدراعظم و ذوات معیتی‌شان در مراجعت از چغچران عصر پریروز از شوونحی ابتدائیه اخضرات بازدید نمودند، در مدخل شوونحی علاوه از شاگردان و هیأت تدریسی، جمعیت انبوه از اهالی قریه از شاغلی صدراعظم و همراهان‌شان به گرمی استقبال نمودند.

در این موقع شاغلی شیخ محمد واعظی یک تن از علما و شاغلی غلام رضا سر معلم مکتب طی بیانیه‌هایی شاغلی صدراعظم و ذوات معیتی‌شان را خیر مقدم گفته و ضمناً توازن انکشافات معارف و موفقیت مزید حکومت شاغلی صدراعظم را در راه پیش برد اهداف و آرزوهای ملی در ساحات مختلف آرزو کردند.

شاغلی صدراعظم از استقبال گرم و احساسات آن‌ها تشکر نموده موفقیت آن‌ها را تحت شعار خدا، وطن و پادشاه برای حفظ سلامتی ملی و بزرگ داشت ارزش‌های اساسی و ملی کشور استدعا کردند.

شاغلی صدراعظم خطاب به شاگردان معارف در بامیان گفت

«سلامت ملی، دموکراسی و حفظ ارزش‌های اساسی ملی ما، مستلزم فهم و دانش است و فهم و دانش جز در پرتو معارف به وجود آمده نمی‌تواند.»[1]

شاغلی نوراحمد اعتمادی صدراعظم پس از انجام مسافرت در مناطق مرکزی کشور به کابل مراجعت کرد.

شاغلی نوراحمد اعتمادی صدراعظم و ذوات معیتی‌شان پس از انجام مسافرت در مناطق مرکزی افغانستان در حوالی ساعت ۹:۳۰ دیشب به کابل مراجعت کردند. شاغلی صدراعظم و همراهان‌شان در طول راه بین بامیان و کابل در حصص مختلف از طرف اهالی، شاگردان معارف و مأمورین محلی با گرمی استقبال شدند.

نماینده باختر اطلاع می‌دهد که شاغلی صدراعظم در راه مراجعت به کابل از معدن آهن حاجیگک دیدن نموده و توضیحات انجنیران داخلی و خارجی پروژه را در زمینه استماع نموده و نقشه‌های جیالوژیکی معدن را مطالعه نمودند.

قرار یک خبر قبلی شاغلی نوراحمد اعتمادی صدراعظم عصر پریروز در اجتماع هزاران نفر از اهالی بامیان اعم از زن و مرد، معاریف و شاگردان معارف گفتند: در این فرصتی که مسافرت ما در مناطق مرکزی افغانستان خاتمه می‌یابد، ارمغان و هدیه وطن خواهی، شاه دوستی و برادری را از این مناطق وطن خود با خود می‌بریم. در مرکز ولایت بامیان مسافرت ما در مناطق مرکزی کشور که زیاده از هزار و پنج صد کیلومتر در طول ده روز در آن مسافرت نمودیم و با هزاران نفر از برادران خود ملاقات کردیم، به پایان می‌رسد. ملاقات و تماس با مردم ما نهایت مفید و مشاهدات و مطالعات ما در این مناطق خیلی سودمند و با ارزش بود. با معلومات جامع‌تر و تجاربی بیشتر

---

۱. «سلامت ملی، دموکراسی و حفظ ارزش‌های اساسی ملی ما، مستلزم فهم و دانش است و فهم و دانش جز در پرتو معارف به وجود آمده نمی‌تواند.»، روزنامه ملی انیس، شماره ۱۲۵، ۱۳۴۹.

این مسافرت را خاتمه می‌دهیم و امیدواریم که در طول کار ما نتیجه این تجارب و معلومات مؤثر و مثمر باشد.

شاغلی نوراحمد اعتمادی صدراعظم اظهار کردند: در این بازدید حامل پیام پادشاه بزرگ خود، اعلی‌حضرت معظم همایونی می‌باشم که می‌خواهم به شما رعایای وفاشعار شاهانه برسانم؛ این پیام تمنیات نیک و خواستار سعادت و بختیاری شما رعایای وفاشعار اعلی‌حضرت می‌باشد. شاغلی صدراعظم گفتند: وظیفه اولی هر حکومت رسیدگی به حال و احوال قاطبه افراد مملکت می‌باشد، این حکومت بیش از هر چیز به این امر متوجه بوده و همین است که به محل شما آمده‌ایم و از نزدیک با شما تماس گرفته، از وضع زندگی و شرایط محلی تان خوب‌تر و بهتر مطلع و آگاه می‌شویم. غایت بازدید هیأت حکومت از محل شما این است که ببیند تا چه حد نیازمندی‌های مبرم محل شما رفع شده و برای زندگی بهتر به چه چیزها نیازمندی بیشتر محسوس می‌گردد و حکومت تا چه حدود می‌تواند در ساحه امکانات آن‌ها را برآورده سازد و هم وظیفه خود مردم در برآوردن این نیازمندی‌ها چیست؟ آمده‌ایم تا با واقعیت‌ها بهتر آشنا شویم و شما را در معرض واقعیت‌ها قرار بدهیم. شاغلی صدراعظم اظهار کردند: «ما امروز به صورت عمومی در مملکت مشکلات زیادی پیش روی خود داریم، در هر نقطه از نقاط مملکت نظر به مشخصات محل مشکلاتی وجود دارد، ما وظیفه داریم تا مشکلات خود را درجه‌بندی کنیم و در راه رفع مشکلات و تامین آرزوها در حدود امکانات مالی خود واقع بین باشیم و با تفاهم مشترک برای حل آن‌ها راهی را جستجو نماییم».

شاغلی صدراعظم گفتند: «جامعه ما امروز بیش از هر وقت دیگر اقتضای حرکت سریع و سالم را می‌نماید و انکشاف و حرکت سریع در ساحات مختلف حیاتی در هر یک از مناطق مملکت ما ارتباط با تفاهم و سهم‌گیری خود مردم دارد».

مردم در راه رفع مشکلات در همه نقاط جهان همکاری می‌نمایند

مردم در راه رفع مشکلات در همه نقاط جهان با حکومت‌ها همکاری می‌نمایند و حکومت‌ها همواره در حدود توان مالی در حصه بهبود زندگی مردم، آن‌ها را در معرض واقعیت‌ها قرار می‌دهند. در وطن ما افغانستان نیز ما باید مردم خود را در معرض واقعیت‌ها قرار بدهیم، با آن‌ها مشکلات و امکانات خود را صمیمانه و دور از تظاهر بیان نماییم، با این عمل ما یقین داریم مردم به ما بیشتر اعتماد خواهند کرده و از همکاری دریغ نخواهند ورزید. شاغلی صدراعظم افزودند آن‌چه برای بهبود وضع زندگی مردم ما طرف احتیاج ماست، کار عملی و در حدود امکان است. شاغلی اعتمادی گفتند: «در این هیچ شکی نیست که ما مملکت در راه انکشاف می‌باشیم و ما باید متیقن

باشیم جز خود ما و سهم‌گیری خود ما در راه پیشرفت مملکت، دیگر هیچ عامل وجود ندارد که ما را خوش‌بخت و سعادت مند بسازد؛ عامل سعادت‌مندی و خوش‌بختی خود را نمی‌توانیم جز از راه اتکاء به خود از جای دیگری جستجو کنیم، طوری که نمی‌توانیم علت عقب افتادگی خود را نیز در جای دیگری سراغ نماییم». شاغلی صدراعظم گفت: «امروز موقف مملکت ما تقاضا دارد که برای اصلاح زندگی و تنظیم امور خود با واقع‌بینی عوامل واقعی را در خود ما، در محل ما و در مملکت ما کشف کنیم و برای پیشرفت خود و مملکت خود با یک تفاهم باهمی سهم مشترک بگیریم. امروز ما بیش از همه چیز با تفاهم و حس مسئولیت مشترک ضرورت داریم».

شاغلی صدراعظم در اجتماع مردم بامیان که عده آن را شاگردان و اهل معارف بامیان تشکیل می‌دادند خطاب به آن‌ها گفت: «سلامت ملی، دموکراسی و حفظ ارزش‌های اساسی و ملی ما مستلزم فهم و دانش است و فهم و دانش جز در پرتو معارف صحیح، مترقی و خلاق به وجود آمده نمی‌تواند؛ از آرزوهای ما است تا در سایه یک معارف قوی و عصری افکار جوانان ما به حقایق سالم، صحیح، منطقی و عاقلانه رهنمونی گردد و در پرتو یک ثبات و آرامش در مملکت ما چنان یک اطمینان اقتصادی و مالی به وجود آید که جوانان بتوانند در سایه آن آرامش و امنیت مالی، استعدادهای خود را بهتر بروز بدهند و مصدر خدمت به مملکت خود گردند. شاغلی صدراعظم استدعا نمودند تا جوانان ما در سرتاسر مملکت در خدمت به وطن، پادشاه و مردم موفق باشند».

قبل از بیانات شاغلی صدراعظم، شاغلی محمدانور شاروال سرپرست بامیان، حاجی غلام‌حسن وکیل مرکز بامیان در اُلسی‌جرگه، شاغلی محمدنسیم تولواره و شاغلی سلطان‌علی دو تن از معاریف و چند نفر از معلمین و شاگردان معارف، بیانیه‌های خیر مقدم ایراد کرده و ضمن شرح پاره ای از مشکلات منطقه‌شان، سعادت و بختیاری افغانستان و موفقیت حکومت را در پرتو راهنمایی‌های اعلی‌حضرت معظم همایونی تمنا نمودند.

طبق اطلاع نماینده باختر شاغلی صدراعظم در حوالی ظهر دیروز وارد اُلسوالی یکه‌ولنگ گردیده و از طرف جمعیت کثیری از معاریف، اهالی، شاگردان معارف و مأمورین محلی پذیرایی گردیدند. در اُلسوالی یکه‌ولنگ نیز شاغلی سید محمدحسین وکیل آن اُلسوالی در اُلسی‌جرگه، شاغلی سید حسن رئیس یک تن از علماء، شاغلی سید محمدحسن کریمی یکی از اهالی، شاغلی شاه محسن از معاریف قریه چمن، بیانیه‌های خیر مقدم منظوم و منثورشان را ایراد نموده و طی آن مشکلات مناطق شان را به اطلاع شاغلی صدراعظم رسانیدند.

ثروت واقعی مملکت ما معنویت ما است

شاغلی صدراعظم در یکه‌ولنگ خطاب به اهالی آن‌جا گفت: «اگر چه ما از لحاظ مادی یک مملکت رو به انکشاف هستیم؛ اما باید ملتفت بود که ثروت واقعی مملکت ما معنویت ما است که بر روی پایه‌های تاریخ، فرهنگ، اراده ملی و مصالح علیای کشور ما استوار می‌باشد و مصالح عالی کشور ما جز وفاداری به وطن، نظام مردمی دموکراسی و اعتقاد به پیشروی توجیه دیگری ندارد». شاغلی اعتمادی در حالی که بیانات‌شان با کف زدن‌های ممتد و شعارهای زنده‌باد شاه، مترقی باد معارف و موفق باد حکومت ملی ما بدرقه می‌شد گفتند اولین و آخرین آرزوی حکومت ما این است که افغانستان عزیز و هم‌وطنان عزیز در کمال رفاه و آسودگی امرار حیات بنمایند، ما آرزویی نداریم جز این که مردم ما شاهد یک افغانستان مترقی، مرفه و مسعود باشند و این امر برآورده می‌شود مشروط بر این که مردم مملکت دسته جمعی به مقابل مشکلات بروند و موانع را که در راه نیل به این مرام مقدس ملی عرض وجود کند، با شهامت و احساسات وطن دوستی از بین ببرند.

شاغلی سید حسن رئیس ضمن ایراد بیانیه خیر مقدم خود گفت مردم ما به خوبی پی برده‌اند که حکومت دموکرات شما آرزویی جز بهبود مردم ندارد، دعا می‌کنیم خداوند شما را در وظایف بزرگ‌تان یاوری کند تا حکومت شما ملت را در راه مبارزه با مشکلات یاوری نماید. شاغلی رئیس از مسافرت شاغلی صدراعظم و همراهان‌شان به مناطق مرکزی افغانستان اظهار خوشی نموده گفت: «این سفر هیأت حکومت سفر مجاهده و مبارزه بود؛ ما به چشم سر دیدیم که شما در این مسافرت چگونه با سختی‌ها و مشکلات و دشواری‌ها مبارزه نمودید و چگونه هزاران نفر از مردم این مناطق را تماس مستقیم شما معتقد ساخت که حکومت واقعاً از مردم است و برای مردم خدمت می‌کند».

نماینده باختر علاوه می‌کند شاغلی صدراعظم در عرض راه پنجاب و یکه‌ولنگ بامیان از طرف هزاران نفر از اهلی قراء غرغری، شاتو، قرغنه‌تو، شیبرتو و شهیدان با گرمی استقبال شده و یک تعداد سوارکاران در حصص مختلف شاغلی صدراعظم را بدرقه می‌کردند.

شاغلی صدراعظم در اُلسوالی یکه‌ولنگ از تعمیرات شفاخانه بیست بستری که به پایه تکمیل رسیده و هم‌چنان شفاخانه جذام که تحت کار است دیدن کرده و راجع به تکمیل و تجهیز شفاخانه‌های متذکره به وزیر صحیه هدایت دادند. هم‌چنان بند ذخیره آب در قریه کمری واقع پانزده کیلومتری یکه‌ولنگ که از طرف اداره انکشاف محل به همکاری مردم تحت ساختمان می‌باشد، مورد بازدید شاغلی صدراعظم قرار گرفت. این بند در امتداد راه بامیان واقع بوده و با تکمیل آن بیش

از پانزده هزار جریب زمین آبیاری می‌گردد.

شاغلی صدراعظم در عرض راه شاگردان شوونحی‌های قراء انده، زارین، غرغری و شهیدان را که برای استقبال شاغلی صدراعظم در نزدیکی قریه‌های‌شان صف بسته بودند و طی مقالاتی شاغلی صدراعظم و همراهان‌شان را خیر مقدم گفتند مورد نوازش قرار داده و هیأت معارف که در معیت شاغلی صدراعظم است در مورد رفع مشکلات آن شوونحی‌ها یادداشت‌هایی اخذ نمودند.

بازدید از شوونحی نسوان

شاغلی نوراحمد اعتمادی صدراعظم به اتفاق دکتور عبدالقیوم معاون دوم صدارت و وزیر معارف قبل از ظهر دیروز از لیسه جمعیت بامیان و شوونحی ابتدایی نسوان آن‌جا دیدن کرده و ضمن بازدید از لیسه جمعیت، کتابخانه جمعیت را افتتاح نمودند. هم‌چنان شاغلی صدراعظم از جریان کار ترمیم مجسمه‌های بودا که توسط متخصین و انجنیران هندی صورت می‌گیرد دیدن کردند، در لیسه جمعیت بامیان و هم‌چنان شوونحی نسوان هیأت‌های تدریسی و اداری و شاگردان با کف زدن‌ها و ابراز احساسات از شاغلی صدراعظم استقبال نمودند. شاغلی صدراعظم در لیسه بامیان و شوونحی ابتدایی نسوان از متعلمین و متعلمات سؤالاتی نمودند، در لیسه بامیان طلاب حارندوی کنسرتی نیز اجرا نمودند؛ هنگامی که شاغلی صدراعظم از جریان کار ترمیم مجسمه‌های بودا دیدن می‌کردند، مأمورین افغانی و انجنیران هندی توضیحات لازم ارائه نمودند. ترمیم مجسمه‌های بودا به همکاری حکومت هند از سال گذشته به این طرف توسط مدیریت عمومی باستان شناسی و حفظ ابدات تاریخی وزار اطلاعات و کلتور جریان دارد.

شاغلی اعتمادی به مزار میر سید علی یخ‌سوز رفته به روح آن بزرگوار اتحاف ادعیه کردند.

قرار یک خبر دیگر وزراء زراعت و آبیاری، پلان، صحیه و بعضی از رؤسا که در مسابقات به مناطق مرکزی کشور با شاغلی صدراعظم همراه می‌باشند، صبح دیروز از فارم زراعتی ملا غلام دیدن کردند. در این فارم که ساحه سی‌وشش جریب زمین را احتوا می‌کند انواع گندم از نظر زود رسی، مقاومت در مقابل مرض سرخی و حاصل بیشتر تحت تحقیق است. هم‌چنین در این فارم به منظور ترویج و تکثیر انواع سبزیجات در شرایط اقلیمی بامیان، بذر گردیده است.

قرار یک خبر دیگر شاغلی صدراعظم و هیأت معیتی‌شان حوالی ساعت ۳:۳۰ بعد از ظهر بامیان را به مقصد کابل ترک گفتند.

منابع و مآخذ
کتاب‌ها

۱. ابرو، حافظ، پنج‌رساله، مصحح تاوسیک، پراگ: بی‌تا.
۲. ابن اثیر، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، ج ۱، بیروت: دار صادر، جزء نهم، زیر عنوان وقایع زمان سلطان محمود غزنوی، ۱۳۸۵ق.
۳. ابن حوقل، صورةالارض، ترجمهٔ دکتور جعفر شعار، تهران: تابان، ۱۳۴۵.
۴. ابن خلدون، ابوزید عبد الرحمان بن محمد بن خلدون حَضرَمی، تاریخ ابن خلدون، جلد چهارم، مقدمه، محمد پروین گنابادی، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲.
۵. ابن فقیه، احمد بن محمد، کتاب‌البلدان، هالند: بریل لیدن، ۱۳۰۲.
۶. ابوالفدا، اسمعیل (الملک الموید)، تقویم‌البلدان، ترجمهٔ عبدالمجید آیتی، تهران: بنیاد فرهنگ، ۱۳۴۹.
۷. ابوالفداء، اسماعیل بن علی، تقویم‌البلدان، قاهره: مکتبة‌الثقافة الدینیه، ۱۴۲۷.
۸. ارتور، کرستن‌سین، شاهنشاهی ساسانیان، کوپنهاگ: بی‌نا، ۱۹۰۷.
۹. استرآبادی، میرزا مهدی‌خان، جهان‌گشای نادری، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۴۱.
۱۰. اسدی توسی، ابونصر علی بن احمد، لغت فرس (سال تألیف ۷۶۶هـ)، تهران: انتشارات طهوری، ۱۳۵۶.
۱۱. اسفزاری زمچی، معین الدین محمد، روضات‌الجنات، جلد اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۸.
۱۲. اصطخری (ابن خردادبه)، ابراهیم، مسالک‌الممالک، لیدن: مطبعهٔ بریل، ۱۹۲۷.
۱۳. انجوی، حسین‌بن‌حسن جمال‌الدین، فرهنگ جهانگیری (جلد ۱و۲)، (رک، لغت غرچه) ویراستار رحیم عفیفی، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۵۱.
۱۴. اندریف، «منابع نفوس افغانستان»، تاشکند، ۱۹۲۷.
۱۵. ای. جی. گافربرگ، هزاره خلق‌های قریب، مسکو، ۱۹۳۸.
۱۶. آ. آ. پولیاک، نظام اقتصادی افغانستان، ترجمهٔ بدری، مسکو: آکادمی علوم اتحاد شوروی، انستیتوت اقتصاد جهانی و مناسبات بین‌المللی، انتشارات علمی، ۱۹۶۴.
۱۷. آ. فوشه «A. Foucher»، تمدن ایرانی، ترجمهٔ دکتر عیسی بهنام، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷.
۱۸. آ. گ. گافربرگ، اقوام آسیای قریب، ترجمهٔ محمد صدیق طرزی، مسکو: آکادمی علوم شوروی، انستیتوت اتنوگرافی، ۱۹۵۷.
۱۹. بابر شاه، ظهیرالدین محمد، (۹۰۹-۸۶۲ ش) بابرنامه، (Babur Name)، واقعات کابل، ترجمهٔ عبدالرحیم، خان‌خانان، بمبئی، ۱۳۰۸ق.
۲۰. البرت ف. لاپرانت، «معدن آهن حاجیگک در ناحیهٔ مرکزی افغانستان»، مجلهٔ افغانستان ژورنال، ترجمهٔ

غلام حضرت سرابی، شمارهٔ ۱، سال ۲، آستریا ۱۹۷۵.
۲۱. برهان، محمدحسین بن خلف، برهان قاطع، تهران: بی‌نا، ۱۳۱۷.
۲۲. بشاری، احسن‌التقاسیم فی معرفة الاقالیم، هولاند: مطبعهٔ بریل لیدن، ۱۹۰۶.
۲۳. البغدادي الموصلی، محمد بن حوقل، ابوالقاسم (المتوفی: بعد ۳۶۷هـ)، صورة الارض، بیروت: دارصادر، افست لیدن، ۱۹۳۸م.
۲۴. بلخی، احمد، صورةالاقالیم، لندن: مطبعه بریل، ۱۹۲۷.
۲۵. بهار، محمدتقی (ملک‌الشعرا)، تاریخ سیستان، تهران: معین، بی‌تا.
۲۶. بیکن، «هزاره‌های مغولی افغانستان»، برکلی، ۱۹۵۱.
۲۷. بیهقی، ابوالفضل، تاریخ مسعودی، به اهتمام سعید نفیسی، تهران: انتشارات کتابخانه سنایی، ۱۳۲۶.
۲۸. بیهقی، ظهیرالدین ابوالحسن علی بن ابی القاسم زید، مشهور به ابن فندق، تاریخ بیهق، مقدمهٔ قزوینی، محمد محقق، بهمنیار، احمد، تهران: فروغی، ۱۳۶۱.
۲۹. بیهقی، ظهیرالدین ابوالحسن علی بن ابی القاسم زید، مشهور به ابن فندق، تاریخ بیهق، مقدمهٔ قزوینی، محمد محقق، بهمنیار، احمد، تهران: فروغی، ۱۳۶۱.
۳۰. تبریزی، محمدعلی، ریحانة الادب، سعید نفسی، محیط زندگی و احوال و آثار رودکی، تهران: انتشارات خیام، ۱۳۴۱.
۳۱. تسی‌جر، «هزاره‌های مرکز افغانستان»، ۱۹۵۵.
۳۲. جورج گرالموک و لودویک آدمیک، «Ludwig W. Adamec»، (Afghanistan Some New Approaches)، ترجمهٔ حبیب‌الله گورگانی، میشیگان، ۱۹۶۹.
۳۳. جوزجانی، قاضی منهاج، طبقات ناصری، عبدالحی حبیبی، جلد اول، کویته و کابل، ۱۹۴۶م/۱۳۲۸.
۳۴. جوزجانی، منهاج‌السراج، طبقات ناصری، به تصحیح و اهتمام و تحشیه عبدالحی حبیبی، ج۲، کابل: انجمن تاریخ افغانستان، ۱۳۴۲-۱۳۴۳.
۳۵. جوزجانی، نهاج الدین عثمان بن سراج‌الدین معروف به قاضی منهاج سراج جوزجانی، سیاست الامصار فی تجربة الاعصار، تهران: بی‌نا، بی‌تا.
۳۶. جوینی، عطاملک محمد شمس‌الدین، تاریخ جهان‌گشای جوینی، جلد اول به سعی، اهتمام و تصحیح علامه محمد قزوینی، تهران: انتشارات ارغوان، بی‌تا.
۳۷. جوینی، عطاملک محمد شمس‌الدین، تاریخ جهان‌گشای جوینی، جلد دوم، به سعی، اهتمام و تصحیح علامه محمد قزوینی ۱۹۱۱، تهران: انتشارات ارغوان، بی‌تا.
۳۸. حافظ ابرو، عبدالله بن لطف‌الله، ظفرنامه نظام‌الدین شامی، ج۱، تهران: بی‌نا، ۱۳۲۸.
۳۹. حدودالعالم من المشرق الی المغرب، با مقدمه بار تولد و حواشی و تعلیقات مینورسکی، ترجمهٔ میر حسین‌شاه، کابل: پوهنتون کابل، ۱۳۴۲.
۴۰. حموی یاقوت، معجم‌البلدان، ج۶، مصر: سعادت، ۱۹۰۶.
۴۱. خانلری، زهرا، فرهنگ ادبیات فاسی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ، ۱۳۳۷.
۴۲. خواوندشا، میرمحمدبن سیدبرهان الدین، تاریخ روضةالصفا، جلد ۱، هند، بمبئی، ۱۲۶۱.

۴۳. داویدف، «مجتمع روستایی هزاره‌های افغانستان مرکزی»، نشریهٔ معلومات انستیتوت آسیا، ترجمهٔ ع. یاسا، مسکو، ۱۹۶۴.

۴۴. روملو، حسن، احسن‌التواریخ ، ج۲، به تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹.

۴۵. س. برکمان، اجمال تاریخ جدید ممالک شرق وسطی، بخش اصلاحات مالیاتی امان‌الله‌خان، مسکو، ۱۹۵۱.

۴۶. سیستانی، فرخی، دیوان شعر، تهران: مطبعهٔ مجلس، ۱۳۱۱.

۴۷. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الرسل و الملوک، ترجمهٔ طبری، تهران: اساطیر، ۱۳۶۲.

۴۸. عبدالباری راهی، «ساختمان اجتماعی اقوام هزاره»، جامعهٔ کوژک و براهوی، میزان ۱۳۴۷، سپتامبر ۱۹۶۸.

۴۹. عتبی، ابونصر محمد، تاریخ یمینی، ترجمه ابواشرف ناصح بن ظفر بن سعدالمنشی الجرفادقانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۲۷۲. (همین کتاب در سال ۶۰۴هـ ترجمه شده است.)

۵۰. عتبی، ابونصر محمد، تاریخ یمینی، ترجمه ابواشرف ناصح بن ظفر بن سعدالمنشی الجرفادقانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۲۷۲.

۵۱. عنصری بلخی، دیوان عنصری، محمد دبیرسیاقی، تهران: انتشارات سنایی، بی‌تا.

۵۲. فارسی، ابو اسحاق ابراهیم بن محمد، المسالک و الممالک، ترجمهٔ محمد بن اسعد بن عبدالله تستری، بنگاه ترجمه، ۱۳۴۰.

۵۳. فرخ، سید مهدی، تاریخ سیاسی افغانستان، کابل: کتاب‌خانهٔ خلق، ۱۳۱۴.

۵۴. فردیناند، کلوس، «یادداشت‌هایی دربارهٔ کلتور و فرهنگ هزاره»، کوپنهاگ، ۱۹۵۹.

۵۵. فضل‌الله، رشیدالدین، جامع‌التواریخ، تصحیح بهمن کریمی، تهران: انتشارات اقبال، ۱۳۳۸.

۵۶. القزوینی، زکریا، محمد، آثار البلاد و اخبار العباد، بیروت: دارالصادر، چاپ هفتم، ۱۹۸۴ م.

۵۷. القزوینی، زکریا، محمد، آثار البلاد و اخبار العباد، بیروت: داراللطباعة والنشر، چاپ هفتم، ۱۹۸۴ م.

۵۸. کلوس فریدیناند، مترجم پوهاند نگهت سعیدی، «فرهنگ هزاره»، مجلهٔ فرهنگ مردم، شمارهٔ ۴ و ۵ سال دوم، جوزا، سنبهٔ ۱۳۵۹.

۵۹. کولین- دیلاوود، «مثال‌های ملت افغانستان»، پاریس، ۱۹۵۸.

۶۰. گردیزی، عبدالحی بن ضحاک گردیزی، زین‌الاخبار گردیزی، به تصحیح: عبدالحی حبیبی، چاپ اول. تهران: دنیای کتاب، بی‌تا.

۶۱. گردیزی، عبدالحی بن ضحاک گردیزی، زین‌الاخبار گردیزی، به تصحیح: عبدالحی حبیبی، چاپ اول. تهران: دنیای کتاب، بی‌تا.

۶۲. گنداپوری ابراهیم زایی، شیرمحمد، تواریخ خورشید جهان، لاهور: ۱۸۹۴ م، کویته: دارالاشاعةالعربیه، ۱۳۱۱.

۶۳. مالوه‌ای، محمد عبدالقادر، اویماق مغول، ۱۹۰۲.

۶۴. مضطر، دین‌محمد، قاموس جغرافیای افغانستان، جلد چهارم، کابل، ۱۳۳۹.

۶۵. مقدسی (معروف به بشاری)، احسن‌التقاسیم فی معرفتة الاقالیم، هولاند: مطبعهٔ بریل لیدن، ۱۹۰۶.

۶۶. مقدسی (معروف به بشاری)، احسن‌التقاسیم فی معرفتةالاقالیم، هولاند: مطبعهٔ بریل لیدن، ص ۳۰۹ - ۳۱۰، ۱۹۰۶.

۶۷. میرزا، فرهاد، جام جم، تهران: بی‌نا، ۱۳۷۳- ۱۳۷۰.

۶۸. نفسی، سعید، محیط زندگی و احوال و آثار رودکی، تهران: بی‌نا، ۱۳۴۱.

۶۹. ولادیمیروویچ، بارتولد، جغرافیای تاریخی ایران، ترجمهٔ حمزه سردادور طالب زاده، توس، تهران، ۱۳۰۸.

۷۰. ویر «Michael Weier»، «زبان هزاره و مغول‌های افغانستان از نظر احصائیهٔ لغت»، مجلهٔ افغانستان ژورنال هـ ف. شورمان «H. F. Schurmann، The Mongols of Afghanistan»، ترجمهٔ محمداکرم گیزابی، هالند، ۱۹۶۲.

۷۱. هادسن و بیکن، «کنترول اجتماعی و شخصیت هزارهٔ شرقی»، برکلی، ۱۹۴۱.

۷۲. هیروی، سیف بن محمد یعقوب، تاریخ‌نامه هرات، کلکته، ۱۳۶۲ مطابق با ۱۹۴۳.

مجله‌ها و روزنامه‌ها

۷۳. «Afghanistan Journal»، ترجمهٔ دکتر نور محمد فرزان، شمارهٔ سوم، سال دوم، آستریا، اتریش، ۱۹۷۵.

۷۴. «اعلی‌حضرت در دولت‌یار»، انیس، شمارهٔ ۱۴۳، پنج‌شنبه ۱۸ اسد ۱۳۴۷ .

۷۵. «اعلی‌حضرت در لعل و سر جنگل»، انیس، شمارهٔ ۱۴۱، دوشنبه ۱۷ اسد ۱۳۴۵.

۷۶. «اعلی‌حضرت معظم همایونی برای انجام یک مسافرت رسمی به قصد جاغوری، مالستان و ناور عزیمت فرمودند.»، انیس، شمارهٔ ۱۰۷، ۴ اسد ۱۳۴۶ .

۷۷. «اعلی‌حضرت معظم همایونی به یکه‌ولنگ مواصلت فرمودند.» انیس، شمارهٔ ۱۳۸، ۱۴ اسد ۱۳۴۵ .

۷۸. «اعلی‌حضرت معظم همایونی در بامیان»، انیس، شمارهٔ ۱۳۷، پنج‌شنبه ۱۳ اسد ۱۳۴۵ .

۷۹. «اعلی‌حضرت معظم همایونی در ناور از طرف اقوام کوچی و هزاره با صداهای ژوندی دی وی زمونر گران تولواک استقبال گردیدند.»، انیس، شمارهٔ ۱۰۹، یک‌شنبه ۷ اسد ۱۳۴۶ .

۸۰. «اعلی‌حضرت معظم همایونی در یک اجتماع بزرگ اقوام کوچی و هزاره در ناور فرمودند دولت متوجه بهبود وضع زندگی شما است، هر آرزو در سایه اتحاد و برادری برآورده می‌شود. آرزومند هستیم همه شما از این موقعیت بر خوردار باشید.»، انیس، شمارهٔ ۱۱۰، دوشنبه ۸ اسد ۱۳۴۶ .

۸۱. «تشکیلات اداری هزاره‌جات»، مجلهٔ عرفان، شمارهٔ ۴، سرطان ۱۳۳۴.

۸۲. «حکومت حق هر فرد را در احترام به حقوق اجتماع محترم می‌داند و سلامت اجتماع را در احترام به حقوق فرد سراغ می‌کند.»، روزنامه ملی انیس، شمارهٔ ۱۲۷، سه شنبه ۱۳ اسد ۱۳۴۹.

۸۳. «در راه غرجستان»، مجلهٔ عرفان، شمارهٔ اول، حمل ۱۳۳۵.

۸۴. «ذات شاهانه در محضر اهالی جاغوری فرمودند: قانون اساسی افغانستان یک روش نوین دموکراسی را در زندگی مردم داخل نموده است.»، انیس، شمارهٔ ۱۰۸، شنبه ۶ اسد ۱۳۴۶ .

۸۵. «سلامت ملی، دموکراسی و حفظ ارزش‌های اساسی ملی ما، مستلزم فهم و دانش است و فهم و دانش جز

در پرتو معارف به وجود آمده نمی‌تواند.»، ملی انیس، شمارهٔ ۱۲۵، پنج‌شنبه ۲۲ اسد ۱۳۴۹ .
۸۶. «شاغلی اعتمادی صدراعظم در دایکندی گفت.»، روزنامه ملی انیس، شمارهٔ ۱۱۹، پنج‌شنبه ۱۵ اسد ۱۳۴۹ .
۸۷. «شاغلی اعتمادی صدراعظم»، انیس، شمارهٔ ۱۱۵، یک‌شنبه ۱۱ اسد ۱۳۴۹ .
۸۸. «شاغلی صدراعظم در بامیان با حرارت استقبال گردید، سرک بین ولسوالی یکه‌ولنگ و لعل و سرجنگل مورد استفاده ترافیک قرار گرفت.»، ملی انیس، شمارهٔ ۱۲۴، چهارشنبه ۲۱ اسد ۱۳۴۹ .
۸۹. «شاغلی صدراعظم دیشب در سنگ موم اقامت داشت.»، انیس، شمارهٔ ۱۱۸، ۴ اسد ۱۳۴۹.
۹۰. «گزارشات سفر محمدظاهر شاه به هزاره‌جات در سال‌های ۱۳۴۵ و ۱۳۴۶ »، انیس، شمارهٔ ۱۳۶، چهارشنبه ۱۲ اسد ۱۳۴۵ .
۹۱. «ما جهاد ملی را به نیروی ایمان به مقابل مفاسد آغاز کرده‌ایم؛ امیدواریم به همکاری و همفکری مردم در این مجادله توفیق حاصل کنیم.»، ملی انیس، شمارهٔ ۱۲۰، شنبه ۱۷ اسد ۱۳۴۹.
۹۲. «نظری به مطبوعات کشور و جهان»، اصلاح، شمارهٔ ۱۱، شنبه ۱۹ اسد ۱۳۴۵ .
۹۳. بی‌نا، مجلهٔ ادب، «تجسس مغول‌ها در افغانستان» شمارهٔ ۴-۳ سال ۱۳۳۳ و شماره‌های ۲-۱ سال ۱۳۳۴، ۱۹۵۴.
۹۴. بی‌نا، مجلهٔ ادب، «رسالهٔ ادب عامیانهٔ دری هزاره‌گی»، شمارهٔ سوم، دورهٔ بیست‌ویکم، سنبله، ۱۳۵۲.
۹۵. شعاع، میر علی‌اصغر، «یک هفته در بهسود»، اصلاح، شمارهٔ ۱۷ تا شمارهٔ ۲۹ ۴ سنبلهٔ ۱۳۵۲.
۹۶. شهرستانی، علی‌اکبر، «غرج و غرجستان»، مجلهٔ عرفان، شماره ۲، ثور ۱۳۶۲.
۹۷. عالم‌شاهی، ابراهیم، «برویم پنجاب»، اصلاح، شماره‌های ۱۱۶-۱۱۱، جدی ۱۳۳۱.
۹۸. عبدالاحمد، «راهنمای افغانستان»، نشریهٔ شمارهٔ ۱۲ مدیریت عمومی نشرات ریاست مستقل مطبوعات، کابل، ۱۳۲۸.
۹۹. مضطر، دین‌محمد، «زمستان شدید»، مجلهٔ عرفان، شمارهٔ ۲، سال ۱۹، ثور ۱۳۳۴.
۱۰۰. مضطر، دین‌محمد، «غرجستان یا منطقهٔ وسیع هزاره‌جات»، مجلهٔ ماهانهٔ عرفان، شماره ۱، ۱۳۳۴.
۱۰۱. میجر دبلیو. آرمی، «بند امیر»، ترجمهٔ عبدالغفور خان، مجلهٔ کابل، شماره‌های اول و دوم، سال ششم، سرطان ۱۳۱۵.

نمایه

پ

ت

ر

ز

ژ

س

گ

ل

م